



12: Xerokopieren aus konservatorischen
Gründen nicht erlaubt

<36606632290017



<36606632290017

Bayer. Staatsbibliothek

غلط نامه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۵	۱۵	نو کریا	نوکریا
۵۲	۳	ایراد	رو
۵۵	۱۰	بازیاد	بازویاد
۷۹	۱۰	تقدیس	تقدیس
۱۲۵	۱۴	بیندازو	نہندازو
۱۵۷	۱۶	حکیم انجیل	حکم انجیل
۱۹۵	۱	تا باید	تا بابد
۲۲۵	۶	امن	اسن
۲۲۹	۱۳	محال	مجال
۲۵۵	۱۲	امام صادق	امام جعفر صادق
۳۲۲	۱	غالب	غالب آمد

قبل از هجرت و با قبل جهاد جمع فلیکنی محمد اطاعت نمود و فرشتی و یهود و غیره

با محمد در رسالت او بحث نموده و با و مجنون در بفران ساخته خود او گفتند ۲۸۱ - ۲۸۳

اگر عربان با اعتقاد دلی بلکه صرف از راه خوف تابع محمد گردیدند این

از آن قول عالیه نیز معلوم میگردد که گفت که در وقت وفات محمد عربان

با غی شند و مسلمانان مانند کله و شبستان پریشان حال بودند

تا وقتی که ابو بکر آنها را باز جمع نمود ۲۴۳

مقدمه جدال و قتال بنی اسرائیل کفانیان اجتهت جواز جهاد دلیل

نمی توان نمود ۲۸۳ - ۲۸۴

منت کشیدن دین اسلام در عالم و دوام آن الی الآن دلیل جبهه حقیقت آن

نسبت و اینکه در اخبار ایم دین سیمی در تمام عالم منت کش خواهد گشت مسیح

با جلال تمام از آسمان زمین فرود خواهد آمد ۲۸۴ - ۲۸۸

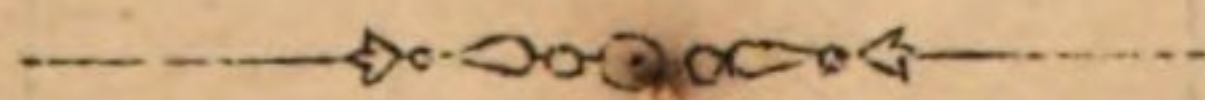
حکایات

حکایت و دشمن خاص مسیحی که از جاده کمرای بی ایمانی برشته مسیحی حقیقی کشند ۲۹۲ - ۳۰۵

حکایت عالم پیرویی که بر مسیح ایمان آورده ۳۰۶ - ۳۱۶

حکایت چند اهل اسلام که مذاهب مسیحی قبول کردند ۳۱۷ - ۳۲۶

حکایت چند بت پرست که دین مسیحی اختیار نمودند ۳۲۶ - ۳۳۲



روان آیات قرآن که بعضی محمدیان آنها را دلیل معجزه محمد ^ص میگردانند
 ۲۴۹ — ۲۴۳

در ضمن قرآن پیشین گوئی محمد ذکر شده است و رد آن

آیات که بعضی محمدیان آنها را بطریق پیشین گوئی محمدیان نموده اند ۲۴۹ — ۲۵۲

در احادیث معجزات پیشمار بیان شده اند لیکن احادیث قابل

اعتبار نیست با پنج دلیل ۲۵۲ — ۲۶۰

آیات قرآن درباره ازواج محمد و در بیان امر ماریه قبطیه

زیب زن زید ۲۶۰ — ۲۶۶

محمد بعضی صفات حسنه نیز داشته است و اینکه از راه کینه خیزی

از دشمنان خودش بحکم ادکشته شده اند ۲۶۶ — ۲۶۹

صفات محمد چنانچه آنها را ادا کرده و اکتزویل صاحب کتاب خود بیان

کرده اند و اینکه محمد مرض صرع داشت و سبب آن مرض کاهی بلرزه در آمده و

پیهوش کردید و مردمان گمان بردند که این وحی الهی است که باور سیده است ۲۶۹ — ۲۷۴

فصل پنجم

در بیان شت گشتن دین اسلام

محمد دین خود را بعد از باب مجازی شت کرده است از قبیل

فصاحت کلام و تکالیفات ظاهریه و آن جهاد و امید بیت المال و خوف

بیم شکر اسلام ۲۷۴ — ۲۸۱

- اکثر آن مضمون قرآن که راست و درست است محمد از یهود و نصاری شنیده در قرآن ضبط نموده است مگر بعض مطالب نوری و انجیل یا سهواً یا قصد اخلاف واقع در قرآن ثبت نموده است ۲۰۹ — ۲۱۲
- قرآن یک مجموعه است از تعلیمات و حکایات عبدعزیز و جدید و از احادیث یهودیان و مسیحیان و از وقایع و عادات اعرابان مجوسیان ۲۱۳ — ۲۱۵
- قرآن مخالف و ضد اکثر مطالب و تعلیمات انجیل است ۲۱۵ — ۲۱۸
- قرآن تقاضای روح آدمی را ساقط نمی کند و راهی جهت تحصیل عفوگناه نمی نماید و بعضی آیات قرآن و مواقع حادث که در ضمن آنها بیان شده است که محمد کناهی کار بود ۲۱۸ — ۲۲۲
- در قرآن مطالب نامناسب یافت می شود مثلاً آیاتی که در باب بهشت و جهاد و تقدیر و غیره در آن مسطور است ۲۲۵ — ۲۳۳
- قرآن مضمون باطنی را ندارد ۲۳۴ — ۲۳۶
- قانون تفسیر صحیح ۲۳۷ — ۲۳۸

فصل چهارم

در ذکر کلمات چند در باب رفتار و صفات محمد

محمد معجزه نکرده است و ذکر آن آیات قرآن که در ضمن آنها نفی

معجزه آمده است ۲۳۸ — ۲۴۳

کم و کیف منتشر گشتن دین مسیحی در ایام نخستین ۱۷۵ — ۱۸۰

باب سوم

در بیان کیفیت احوال محمد و قرآن

نشانهای بنی بر حق ۱۸۲ — ۱۸۳

فصل اول

در تحقیق این ادعا که میگویند که خبر رسالت محمد در کتب

عهد عتیق و جدید مسطور است

در تورات و انجیل نام و نشان محمد یافت نمی شود ۱۸۳ — ۱۸۵

ذکر دپان آیات تورات که علمای محمد خبر محمد گردانیده اند ۱۸۵ — ۱۹۴

ذکر دپان آیات انجیل که خبر او ساخته اند ۱۹۴ — ۲۰۳

فصل دوم

در تفتیش اینکه آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن

میتواند شد یا نه

چهار دلیل که از ضمن آنها ثابت میکرد که عبارت قرآن

دلیل از خدا بودن آن نمی تواند شد ۲۰۳ — ۲۰۸

فصل سوم

بنی است بر کلمات چند در باب اظهار سعی قرآن

رفتار مسیحی حقیقی نسبت بخدا ۱۴۴ — ۱۴۹

رفتار مسیحی حقیقی درباره برادر خود ۱۴۹ — ۱۵۲

رفتار مسیحی حقیقی در ماده خود او ۱۵۲ — ۱۵۷

اگر بعضی از مسیحیان رفتار مذکوره ندارند پس چنین امر و دلیل

منقص انجیل نخواهد بود بلکه دلیل است بر عقلیت و مقصود آنها ۱۵۷ — ۱۵۸

فصل ششم

در بیان بعضی دلائل که بآنها ثابت میگردد که انجیل کلام خدا است

دلیل اول رفع نمودن تقاضای روح آدمی ۱۵۹ — ۱۶۰

دلیل دوم تغییر و تبدیل قلب و رفتار آدمی ۱۶۰ — ۱۶۱

دلیل سوم بیان صفات خدا است ۱۶۱ — ۱۶۳

دلیل چهارم نصائح و احکام انجیل ۱۶۳ — ۱۶۴

دلیل پنجم پیشگفتنهاست که در کتب مقدسه بیان شده است ۱۶۴ — ۱۶۶

دلیل ششم معجزات مسیح و حواریانش ۱۶۶

دلیل هفتم مشتکشتن تعلیم انجیل ۱۶۶ — ۱۶۷

فصل هفتم

در بیان اینکه تعلیم انجیل در ابتدا بچه طریق مشهور و منتشر گردید

ثبوت رسالت حواریان و اینکه در قرآن نیز رسولان خدا نامیده شده اند ۱۶۹ — ۱۷۵

خدا در سیح مجسم گشت یعنی انسانیت و الوهیت در سیح علایقه

یافته است - اینکه الوهیت مبدل بانسانیت گشته باشد و این امر

از استمرار الهیت و پیرون از عظم ۱۱۸ — ۱۲۲

فوائد و ثمرات نجات سیح ۱۲۲ — ۱۲۵

امر نجات امریت از آن امور الهیه که در درک کم و کیف آنها

عقل عاجز است لیکن بالتمام لائق خدا و موافق و مطابق عدالت و

رحمت اوست ۱۲۵ — ۱۲۹

فصل چهارم

در بیان انبیه آدمی چگونه بفیض نجات یسوع مسیح میتواند رسید

فیض نجات بوسیله ایمان حاصل میشود مگر ایمان حقیقی در قوه انسان

نیست بلکه صرف باعانت روح القدس ممکن است ۱۳۰ — ۱۳۲

پانچات روح القدس و ذکر تعلیم تثلیث ۱۳۲ — ۱۳۸

باعانت روح القدس توبه و ایمان و تبدیل دل و نیکو فستار

عائد حال میشود ۱۳۹ — ۱۴۲

خدای عز و احد که همه کس نجات یابند و بی ایمانی تصور آدمی است .. ۱۴۲ — ۱۴۳

فصل پنجم

در بیان اطوار و رفتار شخصی که بمیسوع مسیح ایمان آورده است

اراده خداوندی آن نیست که آدمی در تسلط شیطان و در حالت

بدبختی بماند بلکه آنست که رهایی یافته باز مالک سعادت ابدی گردد ۷۹ — ۸۰

و ذکر آن احکامی که خدا جهت تحصیل نیک بختی باینسان فرموده است ۸۰ — ۹۰

احکام الهی را چنانکه باید و شاید کسی با انجام نتواند رسانند

لهذا همه گناهکارانند ۹۱ — ۹۲

باز خواست گناهکاران و اینکه خدا بنا بر تقدس و عدالت خود شیک

بر گناهکاران غضب خواهد فرمود ۹۲ — ۹۴

آدمی خود را هیچ وجهی از عقوبتهای گناه نمی تواند رها کند

بلکه او چنین رها نده را محتاج است که ماورای جنس انسان و

بیگناه و در حد کمال باشد و چنین رها نده در انجیل بیان شده است .. ۹۴ — ۹۶

فصل سوم

در بیان آن نجات که بواسطت مسیح بعمل آمده است

بیان کیفیت نجات مسیح از آیات انجیل ۹۷ — ۹۸

خبر مسیح و نجات او در کتب عهد عتیق بوسیله پیشین گوئیهای

انبیای قدیم تفصیل بیان شده است ۹۸ — ۱۰۵

آن پیشین گوئیهای انبیای قدیم همه در مسیح انجام یافته اند ۱۰۵ — ۱۱۳

ثبوت ابنیت و الوهیت مسیح ۱۱۴ — ۱۱۷

این امر که کتب عهد عتیق نه در ایام مسیح و نه قبل از او تحریر

گشته اند از آیات انجیل واضح و مثبت می شود ۴۵ — ۴۸

جواب اعتراضاتی که مصنف کتاب استفار در باب تحریف

کتب مقدس سیحیان پیش کرده است ۴۸ — ۵۴

بیان علتی که چرا محمد ادعای تحریف به بیان آورده است ۵۴ — ۵۵

باب دوم

در بیان و اظهار تعلیمات انجیل و کتب عهد عتیق

بیان کم و کیف کتابهای انجیل و کتب عهد عتیق ۵۷ — ۶۵

فصل اول

دار
مستضمن بر بیان صفات خدا و اراده که نسبت با او

بیان صفات و اراده الهی از آیات تورات و انجیل ۶۶ — ۷۲

فصل دوم

در بیان این مدعا که انسان در ابتدا در چه حال

بوده و الآن در چه حال است و در نیکی و پاکی چه حال میباشد

حال نخستین آدم ۷۳ — ۷۴

حالیکه انسان الآن در آن مبتلاست و بچه طرح گرفتار این

برسال شده ۷۵ — ۷۸

فصل سوم

در اثبات اینکه ادعای متابعان محمد که کویا کتب مقدس تحریف

و تبدیل گشته باطل است

ادعای تحریف صرف قول محمدیان است و ایشان الی الان اینرا

به ثبوت نرسانیده اند سیحی بطریق اولی میتواند گفت که قرآن تحریف

یافته است و ایراد دلائل از کتب محمدیان بر تغییر و تبدیل قرآن ۲۸ — ۳۴

آیات قرآن که از مضمون آنها معلوم میگردد که بنا بر قول قرآن

یهود و نصارا کتب خودشان بعد از ظهور محمد تحریف نموده اند نه قبل ۳۴ — ۳۶

یهود و سیحیان را هیچ سببی و علتی نبود که کتب مقدسه خودشان

را تحریف کنند و محال است که کسی بسبب و بی علت مرتکب چنین

امری گردد ۳۷ — ۳۸

چنین امر غیر ممکن بود ۳۸ — ۳۹

این مرحله که کتب مقدسه در ایام محمد فی الحقیقت تغییر و تبدیل

نمکته اند از نسخهای قدیمی آن کتب که الی الان موجود هستند

بخوبی ظاهر و ثابت می شود ۳۹ — ۴۰

همان مطلب از کتب معلمان قدیمی سیحی نیز دلائل میگردد ۴۰ — ۴۲

کتب مقدسه قبل از ایام محمد نیز تحریف نیافتند ۴۳ — ۴۵

و آیات مذکوره محض جهت خاطر محمدیان مسطور گشته اند ۱۶ — ۱۷

فصل دوم

در ثبوت اینکه انجیل و کتب مقدسه عهد عتیق و عهد جدید منسوخ نگشته اند

مطالب تورات و انجیل با یکدیگر موافقت و مطابقت کلی دارند

آن بنیاد عمارت نجات است و این تکمیل آن ۱۷ — ۱۸

در تورات و دو قسم احکام است ظاهری و باطنی که آن فروعات

است و این اصول و اکثر احکام ظاهریه نمونه مسیح و نجات او بوده و در

انجام و اتمام یافت لهذا بعد از ظهور او محافظت آنها دیگر لازم نبود و

آنکه احکام باطنی است مسیح آنها را دیگر زیاده بیان و مقید ساخت ۱۹ — ۲۰

ادعای محمدیان که خدا اول تورات را و بطهور انجیل زبور را و بقرآن

انجیل را منسوخ نموده است خلاف نبر کی خدا تعالی است همچنین افعال

صرف در آدمی و پادشاه انسانی اسکان دارد و در خدای قادر مطلق و

اینکه از ترقی علم نسخ لازم نمی آید زیرا که کلام خدا را با علوم دنیاوی علاقه

نیست مقصد آن اینست که تقاضای روح آدمی را رفع و دفع سازد و

آن تقاضای روح در هر ایام و در هر شخص همان است که هست ۲۰ — ۲۱

در ضمن آیات انجیل و تورات صاف بیان شده است که کتب

عهد عتیق و جدید در هیچ وقتی منسوخ نخواهد شد ۲۱ — ۲۲

فہرست

در روح آدمی یک چنین تقاضائی است کہ با چیزهای مجازی و
 دنیوی رفع نمی شود بلکہ صرف با چیزهای روحانی و حقانی یعنی محض
 بستن و اب خداشناسی و تعبد حقیقی رفع و ساقط میشود اول صفحہ سے ہم تک
 عقل در تحصیل معرفت اللہ قاصر است چنانچہ آدمی صرف بستن و
 عقل در معرفت اللہ بآخرتہ نمی تواند رسید کہ بہت حصول نحت حقیقی
 لازم است آن معرفت حق صرف از کتاب الہام الہی حاصل میشود و پس ۷ — ۷
 علامات و شروط کتاب الہامی و کلام ربانی ۷ — ۱۳

باب اول

در اثبات اینکه انجیل و کتب عہد عتیق منوٰخ و تحریف نداشتہ

فصل اول

در اظہار اینکه قرآن نیز مقرر است کہ انجیل و کتب عہد عتیق از خدا

می باشد

چند آیات قرآن کہ در ضمن آنہا مذکور است کہ توریت و انجیل کلام خداست ۱۴ — ۱۶
 بیان لفظ توریت و ذکر اینکه انجیل محتاج کواری قرآن نیست

ای مطالعه کننده حکایات مزبوره از مطالبات آنها بواسطه می توانی فهمیدی که اعتقاد مسیحی
ایمان بی قدرت و بی قوت نیست بلکه کسی که بمرتبه ایمان سیده از خدا متعالی چنان شفقت و
قدرت بخشیده می شود که از بدی و جاده ضلالت کناره بسته رغبت نیکی و سالک طریق نجات میگرد
و از صمیم قلب محبت خدا و حافظ احکام حق تعالی گشته بدین طریق از عنایت حضرت باری مایه درین
دنیاست حساب نجات حقیقی میشود و در باره جلال اخروی با امیداری تمام ایتقان کلی حاصل نمایند پس تو نیز
ای برادر مسلمان من که جو یاقوت و طالب نجات حقیقی می شوی بجهت ایمان آوردن بعیسای مسیح مانند شما
مستوره سعی و تلاش کرده قلبا از خدا استغاثه و سئلت نما که چنان ایمان ابوتیر عنایت فرماید در آن
صورت تو هم در قلب خود آن نعمتها را دیده و در پیاخواهی نمود که این شخص خاص و سائر ایمان آورندگان
دیده و پیشه اند و مانند آنها از گناه و عقاب آن خلاصی حاصل نموده خوشحالی حقیقی و نجات جاودانی را
خواهی یافت حال دعا در باره تو اینست که خدا متعالی بتو نیز نور هدایت بخشیده ایمان بند کور را کرامت فرماید
آمین + پیوسته + مراد ما نصیحت بود گفتیم + حواله با خدا کردیم و رفتیم + گریه بکوش رغبت کس
بر رسولان بلاغ باشد و پس + تمام شد کتاب میزان الحق که مختصر از راه مهربانیت نصیحت و دلالت محمد
استغانت قادر سبحان تالیف کردید و تحت بنده الرسالة

فی سنة ثمانیه مائة ثلثون و الثلث بعد الف

سیحی و بالمطابق میان و البین

ثمانیه بعد الف بحر

تم تم تم

و در هر اوقات زحمات و مرک یسوع مسیح که بجهت کنا بهاران بخود قبول نموده بود بخاطر
 می افتاد و درین حال فکر نمودم که این خبر غریبی است البته درین حکمتی هست پس سخنان این
 و اعظم مسیحی را بر فقاهی خود نیز معلوم و محقق ساختم و چنان اتفاق افتاد که با توفیق و عنایت خداوند
 از کلمات مواعظ او بسیار کس از مایوس مسیح را قبول نموده ایمان آوردیم و پیش از آنکه هنوز
 خبر نجات مسیح شنیده بودم بسیار شریر و بد عمل و بالمره در تسلط شیطان و جدال کننده
 و فحش دهنده و شرابی و مردم آزار و با اعمال ناشایسته گرفتار بودم و چنان بی راکه از چرم بصورت
 آدمی ساخته بودند نظر باشاره مادرم خداوند است بآن سجده نموده ام نهایت در صورتیکه خبر
 یسوع مسیح شنیده درک نمودم که او را ندیده و نجات دهنده بت پرستان نیز هست بسیار شام
 گشته دیشتم که تمامی اینها خلاص و نالائوت می باشند و حال دریتا نموده ام که او را نیز از تمامی
 کنا بهانم و از نتایج آنها را ندیده است و درین باب بقیه کلی حاصل کرده ام که او است و مانند
 خدا و بخت دهنده من و هر چند یکم الحال قلبا و اود است میدارم باز ساکت نمی شوم زیرا می بینم
 که هنوز بسیار ناقص و پیش از این مانند سنگ سخت و مانند یخ سرد بودم نهایت حال او
 قبل از من و گرم نموده است چنانکه بالفعل خوشحالی و شادی من محض دوست و بس و سوای او
 هیچ چیزی هوس و میلی ندارم محض این را طالبم که بنا بر حال قلب علی الدوام در حضور او باشم
 و هر چیزی که در کتب مقدسه مرقوم گشته تمامی راجع و از خدا میدانم و می فهمم که احکام خداوندی
 بعون و یاری او بعمل میتوان آورد و هر چند یکم شیطان بسیار و سوسه میکند که مرا از طریق نجات
 رد و گمراه ساخته از آن حج و ساز و دلاک ^{طی} یسوع مسیح از آن جنب گشته ام و تا دم مرگ در آن خواهم ماند

من بت پرست و در بت پرستی بکسر رسیده ام پس امورات و حالات بت
 پرستان را خوب میدانم و بدستی دانسته ام که با توفیق خداوندی محض آن مرده اچیل
 که یسوع مسیح را زنده کنایه کاران است آنها را خوب دنیکی می تواند ساخت و بس
 چنانکه حال شما نقل میکنم که در یک وقتی کشتی بختی بجهت تعلیم دادن بزرگ آمده اعان نمود
 که خدا موجود است ما گفتیم که آیا چنان تصور میکنی که ما این مطلب را در یک نمره ایم بر خیر
 از این جابر و چنان اتفاق افتاد که دیگری آمد و با گفت دردی و قتل میکنید و دروغ
 مگوئید و مست مشوید ما با و گفتیم که ای دیوانه آیا تو چنان گمان داری که ما اینهار نمیدانیم
 برو این نصیحتها را بملت خود بگو زیرا که آنها نیز اعمال قبیح را می کنند بعد از چندی
 نام و اعطای بمیان ما آمده نزد من نشسته بمن چنین گفت که با سم خدا ایتعالی که خالق
 آسمان و زمین است نزد تو آمده این مرده را بنویسم تا که اراده او این است
 که مرا از ین حالت بد بختی براند و از گناه خلاصی داده بخت جاودانی رساند و از بخت
 خدا ایتعالی فرزند یگانه خود یعنی یسوع مسیح را بدنیاف کرده است که او جان خود را در
 عوض مردم تسلیم نموده بجهت کنایه انبیا ان بگردنا بکه آنها را از گناه و جهنم
 براند این کلمات را گفته چون خستلی داشت در کومه من خوابید من بخود گفتم که آیا
 اینجا کس است که در میان ما مردمان وحشی بی احتیاط با استراحت تمام خوابیده است
 بجهت آسانی او را می توانم گشت و در خواب کی بمن سخن خواهد گفت هر خدی که صوت
 این افکار در قلب من نقش می بست لاکن هیچ وجهی سخنان او را فراموش نمی توانم نمود

باد معلوم ساختند که هرگاه مسیحی گردی بهر نحو که باشد ترا بقتل خواهیم رسانید هر چند که
 در اول مرحله اندکی متوحش گردید نهایت بدین طریق هم او را بحرکت نتوانستند
 و از محبت مسیح رویتوانستند ساخت بلکه دیگر زیاده مشتاق و هوسناک گردید
 که بزودی ایمان خود را که بسیج داشت در حضور خلق معلوم و آشکار سازد پس از اعطای
 انگلیسی در تعلیمات انجیل بیشتر آگاهی و بلدیت بهم رسانیده و قلباً مسیح را رها نده خود
 دانسته با صدق تمام با و ایمان آورد و در نیصورت روز غسل تعمیدش معین کردند و
 چنان اتفاق افتاد که یوم غسل او در همان روز بود که بجلوس عطا این و عطا آن جمع کثیری
 از اهالی شهر و دوات اطراف جمع گشتند و وقتی که جماعت در کلیسیا حاضر گردیدند
 عالم بت پرست مذکور نیز از لباس ظاهری و باطنی خود عاری گشت به خلعت غسل تعمید
 مذهب مسیحی مخلع گردید بواسطی تمام آن دلائل را که نظر بآنها مذهب بدیهه را باطل
 و خلاف و دین مسیحی را حق و درست دانسته قبول نموده بود بخضار کلیسیا بیان نمود
 جماعت در خصوص این امر متحجب نموده و اکثری از آنها بکثرت آمده طالب جستجوی
 مطالب انجیل گردیدند چنانکه تا حال در آن جزیره بسیار کس از بت پرستان دین
 مسیحی را قبول نموده اند

حکایت هشتم

گذارش مسیحی کردیدین یکی از مردم وحشی نی دنیا
 شخص مذکور احوالات خود را بیک عجمانی مسیحی چنین نقل کرده است که چون

سعی و اهتمام تمام آنرا خوانده در باب مذہب خود بالمره متشکی کردید و در قلب خود یقین
 نمود که دین مسیحی حق و درست است نهایت چون عالم ثانی آن ولایت و در میان
 ملت خود صاحب رتبه عالی گردیده و بمردم تسلط یافته بود پس اینها باعث آن گردید
 که مطلب قلبی خود را چند سالی پوشیده و پنهان داشت آخر الامر طلب حق غالب آمده
 دیگر طاقت آن نداشت که مافی الضمیر را مستور دارد و بنا بر این نزد سلمون و اعطرافته
 اراده مسیحی کردیدن خود را با و بیان نمود و چند دفعه پی در پی برای آن که در باب
 تعلیمات انجیل دیگر زیاده گفتگو کند نزد او رفت در مینصورت بمردم معلوم گشت که او
 در آن خواہش است که دین مسیحی را قبول کند و باین علت جهان شورش و قال متعالی
 در میان خلق برپا شد که در بخت خانه خود نتوانست ماند پس از اجازت فرار نموده نزد اعطاف
 آن شهر آمد و در بحال که مسیحی شدن او مشہور و یقین گشت علمای بت پرست بسیار
 دست و پا زدند که او را باز بطریقہ خودشان در آورند پس مشورت نموده مراسلہ
 باین مضمون نوشته باد و فرستادند کہ ہر گاہ تو مذہب مسیحی را قبول نمائی ہر آئینہ
 از برای ما یوسی بی غایت و ممکنیتی بے نہایت حاصل خواہد شد و بجهت مذہب ما رحم
 بی التیام خواہد بود و مردم ما را بی حسرت ساختہ و مورد شینخند و علامت گردانیدہ زبان
 طعن بر ما دراز خواهند کرد باین مراسلہ ہمچہ مہمل نگذاشتہ و دوبارہ باین مضمون مامہ نوشتہ
 فرستادند کہ اگر مسیحی نگشتہ در بت پرستی مداومت نمائی ہر آئینہ اختیار و بت خانہ را
 بانہامی مد اخلش بنود اگذار خواہیم کرد از این نیز مراد ایشان حاصل نشدہ سومی را نوشتہ

یعنی نگارفته بودند که بهت پرستان آنجا وعظ دهند نقل مینماید که درین اقرب اوقات باین
خوشحالی و شادی روداد که در شهر باطوره یکی از علمای مذهب بدیهی از طریق بت پرستی
پاکشیده در جاده نجات مسیحی ثابت قدم گشت و کیفیت بازگشت او بدین منوال است که
شش سال پیش از این سلمون نام واعظ باین اراده که تعلیم نجات یسوع مسیح را بمجوسان
وعظ دهد داخل دارالحبس شهر باطوره گردیده در آنجا یکی از علمای بت پرستان رستاد
که بدین مجوسی آمده بود که بت پرست و از برای مقتول کردن بدارالحبس انداخته شده بود
در این اوقات سلمون او را ملاقات کرده چند کلمه در خصوص این مطلب عمده که رها ننده از
کناره کیت و آیا خبر او را در کدام کتاب دین میتوان یافت در میان آنها اتفاق صحبت افتاد و در
حال سلمون در میان صحبت بعالم مذکور گفت که در کتب ادیان شما بجهت رها ننده که مانند
یسوع مسیح رها ننده و نجات دهنده کنایه کاران بوده باشد هیچ خبری نیست هر چند یک عالم مذکور
بنابر سن جوان بوده نهایت نسبت بکمال و علم در میان ملت خود بسیار مشهور و معروف
بود و چون بغایت نقیض دین مسیحیه و مخالف واعظان آن بود پس در باب این سخن بسیار
غضبناک گشته برخاست و باین مقصد که تمامی کتب مذهب خودشان را خوانده بجهت بطلان
سخنان واعظ مذکور دلائل یافته بمیان آورد و بهت خانه خود معاودت نمود مدت دو
سال بخواندن کتب مذهب خود مشغول گشته در هیچیک از آنها خبری بجهت چنان رها ننده
که مانند یسوع مسیح باشد نتوانست یافت پس از این سبب قدری مشورتش گشته بشهر گلی
آمد بعد از ورود او اینجا از واعظ دیگر در زبان خودش انجیلی بهر رسیدن وقت تمام و سعی

که بیوسع مسیح منسوب سازند او گفت این سوال را نیز از تو می نمایم و ترا سوگو کند میدهم که هرگاه
اسم محمد درین کتب مرقوم گشته است بمن بگو کفتم که اگر رجیده خاطر و از من مکرر گردی
البته راست خواهم گفت گفت حاشا هیچ ملول نخواهم گشت کفتم در حضور پروردگار بدستی
راستی بتومی گویم که در هیچکدام ازین کتب خبری بجهت محمد مسطور نگردیده است لکن محض
این است که مسیح فرموده است که بعد از من پیغمبران کاذب بسیار خروج خواهند کرد
هرگاه می خواهید که این را بجمود مرجع سازید بشود گفت پس اگر چنین است مذهب ما
خلاف و باطل است کفتم بلی هرگاه چنین نمی بود البته که من سیمینکشم حال از راه دوستی
از برای شما چنان صلاح می بینم که طالب در اغلب حقیقت شوید و بجهت تحصیل آن بجد
مناجات و سعی تمام بعمل بیاورید گفت چه خود در کجا جوابی آن شوم کفتم در انجیل گفت
انجیل را از کجا یابم کفتم من یکی را بشما میدهم کفتم پس بچه نوع استغاثه نمایم کفتم مثلاً
باین نحو که ای خداوند بجهت خاطر بیوسع مسیح مرا بطریق حقیقت هدایت فرما و بآن دینی که
مقبول تو و نجات بخشنده است دلالت نماید بسیار ممنون و سرور گشته و خدا حافظ گفته
رفت من نیز کفتم که توفیق و رحمت خداوندی رفیق تو باد او گفت آمین

حکایت ششم

گذارش عالم هندوئی است که طریق بت پرستی
ترک نموده مسیحی گردیده است

یکی از وعظان انگلیسی که قبل از چند سال بجهت موعظه انجیل بخریره سیلان

که بر مانده از کناه چهل و پنج سیح است و بس و با این علت دین سیحی را قبول کردند و هر چندی که
 بجهت قبول کردن دین سیحی مسلمانان مزاحم احوال ایشان میگشتند و بهر طوریکه ممکن بود متحاج
 می نمودند که آنها را دوباره بدین محدوده بیاورند علاج پذیرگشتند و یوما فیوما در دین سیحی ترقی
 میکردند و دیگر آنکه خود عبدالمسیح نقل می کند که یک وقت بشهر میران کی سرای رفته بودم در آن
 اوقات میر نور علی نام سید ریش سفیدی تیردمن آمده و سلام داده نشست و از من سوال نمود
 که از کجایم آئی گفتم از شهر آکره گفتم که از ش آجنا بچه خواست زیرا شنیده ام که در آجنا
 بسیار کسان سیحی گشته اند و شنیده ام که یک شخص انگلیسی از شهر کلکه آجنا آمده و بهر برای
 او مردی هست که سابقا از اهل اسلام بوده و از علوم دین اسلام تیر بخوبی خبردار است چنانکه
 بسیاری از مسلمانان را با او از دین محمدی بری ساخته بدین سیحی ترغیب می نماید و چون
 از اهل اسلامی توقع آنکه حقیقت این اخبار را از برای من بیان سازی گفتم خدا نکند
 که من مسلمان بشم بلی حق است هر چندی که قبل ازین مسلمان بودم لکن از لطف و عنایت
 خداوندی سیحی می باشم و استغاثه ام نیست که خدا تعالی مراد را این اعتقاد و طریق محفوظ دارد
 تعجب نموده گفت که شاید تو نیز از آنها می باشی گفتم بلی گفت آیا از کدام سلسله گفتم از نسل شریع
 نهایت بسبب خاندن انجیل و متفرک شدن در مطالبات آن فهمیدم که دین اسلام حق نیست
 بلکه نجات دایمی را محض با یسوع مسیح میتوان یافت و بس زیرا که اگر شخصی توریت و زبور و انجیل
 یعنی کتب مقدسه را مستعمله و سبحان را با دقت و تفکر تمام بخواند هر آینه خواهد یافت که قرآن
 کتاب الهامی نیست و آن چیز را که محمدیان بحمد نسبت میدهند هیچ مناسبتی ندارد بلکه لازم

بشما معلوم سازم او را احضار خواهم نمود و در صورت بطلبش کسی فرستاده او را حاضر کرد
 چون دید که همان شیخ صالح است که با او همدرس بوده بسیار تعجب نمود و این شایسته
 ابواب صحبت مفتوح گشته و در باب انجیل و قرآن گفتگوهای بسیار رد و بدل کرد و دیده آخر
 الامر بانجام بخشید که طبیب بعد المسیح گفت که بی آن دلائل را که بنا بران از دین محمد
 رد بر تافته دین مسیحی را قبول کرده هیچ وجه رد نمی توانم کرد و حالی کردیم که قرآن با انجیل
 برابری نمی تواند نمود و حقیقت همان در انجیل یافت میشود پس انجیلی را از عبدالمسیح
 خواسته او نیز یک انجیل با داده و خدا حافظ گفته رفت و دیگر اینکه طبیب یکی از امرای آنوقت
 چون از آن اختلاف کثیر که در میان محمدیان می باشد در باب حقیقت دین محمد به متشکی کرد
 و در قرآن نیز دیده بود که میسوع روح الخطاب میشود و خواهشمند گشت که در خصوص حبان
 شخص بزرگوار زیاده مقرر کرد پس باین علت بشهر اکره رفته در آنجا ایک اعظم الکلیسی در
 خصوص انجیل و دین مسیحی بسیار گفتگو نمود و از او انجیل بدست آورده با تفکر تمام بخواندن آن
 مداومت کرده رستی آنرا دریافت نمود لکن نتوانست که ظاهر مسیحی شود و در این اوقات گذارش
 عبدالمسیح شنیده با او خود بنزد او آمد و در باره مطالبات انجیل با او گفتگو نموده مسیح را
 رسانده خود و تمامی مردم دانسته با او خود دین مسیحی را بشکارتی قبول کرد و دیگر در همان کتاب
 مسطور است که در آن اوقات ملا فتح اله نامی پلای دیگر که هر دوی آنها ملایان فاضل و عالم بودند
 در شهر امپور صحبت های عبدالمسیح را که در باره انجیل و قرآن نموده شنیده کار را بجای
 رسانیدند که خلاف بودن قرآن و حق بودن انجیل را یقین نموده و بدستی تشخیص دادند

و چون دیدند که از این رکبذ علاجی نمی شود پس با و دعد های اموال دنیوی دادند که شاید
 باین نحو او را از دین سیحی رها سازند نهایت اینهمه فریب و اغوا که در باره او بعمل آوردند
 او را در ایمان خود که مبعوع مسیح داشت مشکلی و از دین سیحی رو نداشتند و چنانکه این قبیل
 حرکات باعث آن شدند که او پیش از پیش در ایمان حقیقی پایداری و در مذہب سیحی برقرار
 گشته در درک تعلیمات انجیل بسر حد کمال رسید خلاصه چنانکه پیش از این محافظت
 دین اسلام ساعی بود حال زیاده بر آن از صمیم قلب تعلیمات انجیل بپسیده با سعی تمام
 مطیع آنها گردید و خواهش و رغبت او علی الخصوص این بود که تو فین و نجات و السبب
 ایمان آوردن با انجیل از طرف خدا اقبالش اثر کرده بودیم مسلمانان و هم بهت پرستان
 بیان ساخته آنها را بطریق انجیل دلالت نماید و بهین امر تا رحلت خود بدارست
 که در این افرات افیات اتفاق افتاده با سعی و هوس بسیار مشغول گشت و خدا نیز بموعظه
 و تکلیف او چنان برکت و قوت داد که بواسطت او چندی از مسلمانان و بت پرستان از
 طریق ضلالت منحرف گردیده و در جاده نجات ثابت قدم گشته قلباً بمسیح ایمان آوردند
 و چندی از آن مکالمات کثیره که عبدالمسیح با مسلمانان نموده است از آن کتابی
 که گذارشات او را نقل میکند استخراج کرده در اینجا ثبت می نمایم از آنجمله روزی وقایع
 حالات و صحبت او را یکی از اطباء غنی و مشهور آنجا که از اهل اسلام بود نقل کردند و گفتند
 که این محال است چگونه امکان دارد که شیخ صالح که با من همدرس و از چنان نسل مشهور است
 بچنین امر اقدام ورزد احتمال میرود که این کس کاذب و فریبده باشد پس بجهت آنکه فریب او را

کتب مسلمانان که خوانند بود بداند و متوجه قبول تردلائق گردد و بداند که میل دین مسیحی بر او غالب
 حق این احوالات را با پدر خود در میان نهاده از او در خواست که ای پدر راستد عا^لم است
 که بجهت آنکه از تعلیمات دین مسیحی پیشتر خبردار گردم مرا اذن دهی که در اینجا بمانم تا برای
 عورسی آنها مجال و فرصت داشته باشم پدرش نیز آخر الامر باین مطلب اضی کشته مازدوش
 ساخت و در اینجا شیخ صالح باز بخدمت انگلیسی در آمده چه قدر که فرصت و وقت داشت
 برای خبردار کردن از تعلیمات انجیل سعی بلین بعمل آورد و در همین اوقات انجیل
 اردو بجهت جلد نمودن شیخ صالح رسید او هم از این بسیار مسرور و ممنون گشت
 و شب و روز بمطالعه همین انجیل مشغول گردید که باین طریق از مطالب و تعلیمات انجیل دیگر
 زیاده بجز کرد و کاملاً با آنها برسد الغرض سخنان انجیل بقلب او اثر کرده حال حقیقی قلبش
 با و معلوم و واضح گشته آنرا بهمان طریق که در انجیل احوال قلب انسان نقش شده است
 بخدانا مقبول و در حضور او زشت و ناپاک یافت و در اینجا که از کناهان خود مایوس و غمگین
 گردیده بود تعلیم انجیل که یسوع مسیح برای کناهکاران کفاره ذنوب است بجهت او زنده
 گشتی آورنده و جرات قلب او مرهم التیام دهنده بود بنا بر این با حکام تمام بان رسید
 بخوشحالی تمام آنرا قبول نمود بعد از این شهر کلکته رفته در اینجا از یک کشیش انگلیسی
 تقمید یافته و اسم عبدالمسیح را بر خود قبول نموده بلحق کلیسای مسیحی گردید درین اثنا
 مسلمانان اینجا از احوالات او خبردار گشته چه قدر که در قوه ایشان بود بهر سیاقی
 مزاحم او را شمشک میشد و موردند مستش میا خشنده نهایت تمامی اینها را تحمل میشد

عالم و فاضل در دین اسلام پیر سزگار و ساعی می بود پس بسیار مبالغه می نمود که فرزند
 خود را نیز خوب تربیت داده دین اسلام را بدستی تمام با و بیاموزد بنا بر این تحصیل علوم
 فارسی و عربی را عجب و داد داشت نمود صالح در این علوم ترقی کرده و بدرجه کمال
 رسیده ملقب بشیخ صالح گردید در سن بیست سالگی بهمراهی پدر خود بشهر لکهنورت
 تادرا آنجا با سری مشغول گردید و بعد از ورود آنجا خدمت یکی از صاحبان انگلیس اختیار
 نموده زبان فارسی را با و تعلیم میکرد و شیخ صالح در آن اوقات در دین اسلام و در طریقه
 شیعه بمرتبه پایدار و ساعی بود که یکی از خدمتکاران هندوی صاحب مذکور را از بت
 پرستی بدین محمدی در آورد و چند مدتی در نزد آن صاحب مانده آخر الامر بجهت بخش
 قلب و نقار خاطری که در میان ایشان واقع گشت از او مفارقت و چنین تعهد نمود
 که دیگر با هیچیان ملاقات و ملاقات نخواهم نمود و بعد از انقضای چند مدت شوق دیدار
 پدرش که در شهر کانپور سکن داشت بقلبش افتاده نزد پدر خود آمد و در آنجا اجتماع
 نمود که هنری مارتن کشیش انگلیسی که در شیراز انجیل را بزبان فارسی ترجمه نموده است به
 بت پرستان وعظ میداد خواست که رفته موعظه او را که در آنوقت باز یحیی شمر و تماشا
 کند لاکن وقتیکه بمجلس موعظه و اعظم مذکور حاضر گشته دید که مارتن احکام مسطوره فصل ۲
 کتاب ۲ موسی را بجا ضربین بیان میسازد و شیخ صالح بخوبی و دقت تمام گوش داده
 احکام مذکوره خداوندی و سخنان و فصاحت مارتن با و بسیار معقول و شایسته نمودند
 و تعلیمات تورات و انجیل را که از این شخص سیحی آموخت تمام نمود و از تعلیمات قرآن و

مستم سفرند وستان کردید و شهر مد راس داخل گشته بعد از چند مدت بخدمت انگلیس
 در آمده بنا بر کمال و اصل پیشتر خود در شهر فیاکا پات نام بامر قضا مقرر گشت و در میان
 که درین شهر بود جهان اتفاق افتاد که یک جلد انجیل در زبان عربی بدستش رسید و گاه یک
 با سعی و فکر تمام آنرا خوانده و تعصب مذہب را بکنار نهاده با قرآن مقابله نمود آخر الامر
 از رحمت الهی باو آشکارا و یقین کردید که طرفیت حق همان طریق انجیل است نه طریق قرآن
 و بعد از مدتی چند بشهر مد راس معاودت نموده و در آنجا از یک کشیش انگلیسی
 غسل تعمید یافته باشکاری دین مسیحی را قبول نمود نهایت درینغ و افسوس که اود مانند
 دوست خود عبدالد در اعتقاد مسیحی ثابت قدم و درین طریق نجات سالک و مستحکم
 نماند چنانکه فی الآخره در آن مستضعف گردیده و آنرا از خود رساخته از هندوستان بعرمان
 آمد لکن چون قلبش بسبب انکار دین مسیحی ساکت نمیکشت خواست که دوباره بهندوستان
 آمده باز دین مسیحی را قبول نماید و بجهت اصلاح انکار خود در ساله که مشتمل بر بطلان دین
 محمدیه باشد مبادرت ورزد و نهایت اجل امان نداده بغضب الهی گرفتار گردیده
 در دریا غرق گشت

حکایت خبیم

کذا رش عبدالمسیح نام است که درین اقربان از دین

اسلام برگشته دین مسیحی قبول نموده است

در شهر دہلی پری متولد گشته ستمی بصلاح گردید و چون پدرش شیعه و

از صغیر و کبیر آن شهر بجهت تماشا در میدان حاضر گشته من نیز با نجاددم و در نزدیکی
عبدالله استادم درین اثنا جلاد تیغ پدید آورده در پهلوی ایشان استادم در نیوفت شخصی از طرف
شانزاده آمده گفت که حکم شانزاده اینست که اگر دین سیحی را انکار و مذہب آب و اجداد خود را
اختیار نمانی از تفصیلات تو در گذشته ترا مرخص خواهم ساخت و الا بقتل میرسانم عبدالله گفت
حاشا و کلام هیچ امکان ندارد که حیات روحانی خود را با زندگانی جسمانی معاوضه نموده مسیح اسکر
گروم درین حال یکدستش را قطع کردند و در همان ثبات قدمی ماند و در نیوفت جراحی از جانب
شانزاده آمده گفت که اگر تو از مذہب سیحی رو گشته بدین اقام معاوضه نمانی سر آئینه شانزاده از
تنبیه تو می گذرد و شفقت کثیره او شامل حالت میکرد و من نیز بر جرئت مریدم ده التیام کردم
او هیچ پاسخ نمی داد و باو پند و انظار و چشم تشکیب عالم بالا کریمه قطرات اشک حیرت عارض
و رخسار خود پاشید و بعد بامهربانی تمام بطرف من میل نموده با قلب عفو کننده و دیده خوشحال نظر
بر من انداخت و درین حال دست دیگرش را قطع کردند و او در دوام وثبات خود بهمان سیاق تخت
مانده ارکان صبر و تحملش بیچوجه تزلزل نیافت آخر الامر شش را نیز جدا کردند و در نیوفت تما
ایل بخارا از فرار و ثبات او تحیر گشته گفتند که آیا این جاکوه امر است و غرض سلطه آن بود که
دوستانش بقتل برسد بلکه امیدوار بود که عبدالله از بخارا بگریزد و تغذیه سبیده و از قتل و آزار نمود
دین سیحی را انکار خواهد نمود و اما در صورتی که قضیه بر عکس تخمین بخشیده دوست قدیمی و محبت صمیمی
خود را موقوف دید از فعل مسیح خود بسیار پشیمان گردید و بجهت بی راحتی قلب خود دیگر در بخارا
نمانست و از پس غریمت سیاحت نموده و از بلاد بلاد رفته باز تسکین القلب حاصل نکرد و آخر الامر

بعد از ورود آنجا در رای و قلعه بلیتچان فرار گرفت که درین ولایت بماند پس در خاست
 امیر کابلستان ماند و ریجاسبط از دست خود مفارقت نموده عازم بخارا گشت و
 هنگامی که عبدالله در کابل می بود چنین اتفاق افتاد که از یک تاجر ارمنه یک جلد کتاب در زبان
 عربی باورسید که تمامی کتب مقدسه عهد عتیق و جدید در آن مرقوم گردیده بود چون مطلب
 احکامش را با تفکر تمام مطالعه نمود و دید های روحانیش باز گشته دین سحی را قلباً قبول نمود
 نهایت بسیار سعی میکرد که ایمان قلبی خود را که بسیج دشت از پیکانهای پنهان دارد اما
 چون دید که امکان ندارد پس فکر نمود که بولایت روسیه گریزد درین حال تبدیل لباس کرده از
 کابل فرار نموده بشهر بخارا رسید بعد از ورود آنجا روزی در کوچه های شهر بدوست
 قدیمی خود برخوردی فی الفور سبط او را شناخت و چون از احوالات عبدالله خبردار و از سحی گشتنش
 ستم و از فرار نمودن او مخبر بود پس شیخ زبان الطعن و ملاست دراز کرد عبدالله چون دید
 که رفیق دیرینه اش از این مقدمه خبردار و باز گشتنش با او آشکار است با وسو کند داده التماس
 نمود که این راز را پنهان سازد و بگریختن او مانع نگردد نهایت چنانکه خود سبط بان کس که
 این گذارش را در کتاب خود ثبت کرده و مانند این احوالات را از آن نسخه استخراج نموده ایم
 افراز کرده است که من درباره او هیچ رحم ننمودم بلکه با منتر غضب بر من ستولی کردید که
 بخد متکاران خود فرمودم که مراد استیکر ساخته بشانرا ده مراد که امیر بخارا بود تسلیم
 سازند و بشانرا ده نگور از این مقدمه مستحضر گردیده او را بقتل رجوع نمود و منادی
 در کوچه ها و بازارند کرده روز قتل او را معلوم خلایق ساخت و در روز معینه جمع کثیری

با و تا بزرگزدنی آخره از ایشان دوری گزید و از اینگونه برگشت و امتناع او بعضی از یهودیان
 آنجا بکشت آمده در ایمان آوردن مسیح با او مرافقت نمودند و اگر محبت دنیا بخداوند داشت و
 لعنت خلق مانع نمیکردید هر آینه از سائر یهودیان نیز دین مسیحی قبول میکردند خلاصه الکلام سنیان
 معلّم یوشوع را بخانه خود آورده مطالب تعلیمات انجیل را دیگر بیشتر با و حالی و بیان ساخت و بعد
 از چند مدت او را غسل تعمید داد و او نیز بعد از تحصیل علم الهی سجیه کثیف تر شد که دیدن معانی
 و مقاصد انجیل را با تاثیر تمام در آنجا و عظمی نمود چنانکه اکثر ستمکاران از موعظه او فیض یافتند
 پس در آنجا ابدی رسیدند و بهین طریق الی آخر سر رفتار نموده در سال ۹۰ ام
 زندگانی خود با خوش حالی تمام در ایمان مسیح بدر عقیبت رحلت نمود

حکایت چهارم

وقائع عبداللّه و سیاباطر است که شش سال
 قبل ازین اتفاق افتاده

اشخاص مذکور از نجای عرب و صاحب سلطنت بودند و رابطه دوستی و خویشاوندی
 در میان عبداللّه و سبط است حکم و علاقه یگانه و محبت در میان ایشان محکم گشته و
 خواهش کردش بلا و برایشان غالب آمده مستقار اوده حیات نمودند چون هر دوی ایشان
 در دین اسلام ثابت قدم و در نفوی و تدبیر سالم بودند و سبط نیز ولد ابراهیم ابن سبط
 از سلسله شریف و هم سبط بود پس هر دوی آنها اولاد لاکه و مدینه را زیارت کرده
 بعد بنزد قفر ج بیرون آمدند و لایب ابران رسیدند و از آنجا بملکت کابل وارد شدند

ساز و آن ایمان بشما نهایت فرماید که مرا از تمامی چیزها شیرین تر و از تمامی
 اموال دنیوی گران بها تر است ای بنی اسرائیل برادران عزیز من بجهت آن
 حرست و محبتی که در ماده من بعمل آورده اید بسیار ممنونم حال من در غلانی آنها نمیتوانم
 کوشید زیرا که از تمامی اموال پدرم دست بردار گشته ام بلکه استدعای من اینست
 که خداوند تعالی عوض آنها بشما گرامت فرماید و هر چند ی که حال از شما مفارقت
 مینمایم اما دانسته و آگاه باشید که محبت شما را هرگز فراموش نخواهم نمود و دعا خیر
 در حق شما نقص پذیر نخواهد شد و خدا شاهد حال و گواه این مقال است که سبب
 مفارقت از شما محض آن حقیقت است که در انجیل یافته ام نه آنکه خیر و بیکر و با وجودیکه
 مفارقت شما بجهت من بنا بر جسم بسیار دشوار است نهایت از حقیقتی که در یسوع مسیح
 یافته ام رو نمی توانم گشت زیرا که آواز برای من از هر چیز حقیقی از جانم نیز عزیزتر است
 خلاصه برکت خداوند تعالی بر شما باد و شما را خداوند است کناد این سخنان را گفته
 محبت باطنی چنان حکمت است که دیگر زیاده گفتگو نتوانست نمود و از این سخنان
 بعضی نیز رقت قلب دست داده بگریه درآمدند و بعضی از آنها از سخنان یسوع
 چنان مستعجب گردیدند که بهیوت گشته دیگر ندانستند که چه فکر کنند و چه بگویند اخرا لا
 با و نزدیک کرده بعضی بالتماس و نصیحت و بعضی بوعده دین دنیوی و شوکت و بر خیزند
 و لعنت از او در خواست نمودند که از ایشان مجبوری و از دین آباد و جدا خود دور
 نگزیند هر چند که آنها پیش گفتند که کمتر شنیدم سخنان بیچیک از آنها

و حال آنکه اولاد او دو که می بایست از آن سلسله ظهور یابد مدتی است که منقرض شده است
 چنانکه حال دایه نمی شود که نسل او و کدام است و آیا آن زمانی را که در میان جمع
 بجهت ظهور مسیح مقرر نموده است منقضی نگشته و شهرت لحم که می بایست در آن
 تولد یابد آیا خراب نشده است و مسکین دوباره تعمیر کردین که قبل از خرابی ثانی آن
 آمدن مسیح لزومیت داشت آیا چندین فرسهای اقدام بر این بالشکر پادشاه
 انهدام نیافته است و از آن تاریخ تا حال قربانی گذرانیدن و سالون کامنان رفع
 نگشته است و حال آنکه بنا بر مضامین کتب مقدسه و کتب علمای مالایزم است که پیش
 از انجام اینها مسیح بیاید بیاید و ستان و برادران محبوب من دانسته باشید
 که آن کس که داد و از روی نبوت بجهت کنایان با بر صلیب کشیده و اشعیا و پیغمبر او را
 عوض ما مرده و بدنی الحقیقه آمده است دلی و دغدغه و احتیاط و حضور همگی شما افتد
 مینمایم که من را نده و نجات دهنده خود همان یسوع مسیح را میدانم که بنا بر وعده های
 کتب مقدسه فی الحقیقت آمده است ای برادران من چه خوشحالی و خوشوقتی سرامی بود
 اگر بدین کلمات شمار متحرک ساخته درین راه رفیق خود می توانستم نمود و بچه مرتبه
 و حسن کشیدم اگر حقیقت دین مسیحی و نجات بیان شده انجیل را بشما نیز میتوانستم
 یقین نمود نهایت ظلمتی که شما هنوز در آن می باشید مانع این امر است حال محض این
 میتوانم کرد و خواهم بعمل آورم که شب و روز باره شما بخدایتعالی مناجات نمایم که قلوب
 شمار از عالم بالاس نور کند و طریق حقیقت خود را خود او بشما نموده در آن ثابت قدم

و در راه نجات او ثابت قدم گردیدن بر آن تخیلات باطله غالب و فائز آمدن آنها را
 تا روزگار ساختند و در مصورت مجادله رفع گشته یوشوع آرام یافت پس از کثرت وجد
 که بجهت او حاصل گردیده بود تا روز معینه صبر ننموده بنزد معلم مذکور آمد و با سر و تاز
 و بجهت بی اندازه با کمال خوشحالی با او گفت که در روز عید آینده یهودیان بکنشت ایشان
 رفته و با آنها خدا حافظ گفته و دواعی خواهم نمود و رینهار و گفت نیکست اما من بهم باتفاق تو
 خواهم آمد پس در روز موعوده یوشوع بکنشت یهودیان رفته نه بطریق سابق و عطف و او
 با ایشان خطاب نموده گفت که ای بنی اسرائیل دوستان عزیز من بهیچیکه شما معلوم است
 که تا حال با استحکام تمام طبعت یهودی را پیروی نموده و بدین سچی عداوت کلی داشتم
 و نیز میدانید که از جمله بوالهوسان بستم که چری را اسنان نموده و غوررسی نکرده
 قبول کنم بلکه باین اراده که حق را یافته و درک نمایم بسیار سفرها کرده علمای مذہب
 خود را دیدم و با ایشان مماشات و ملاقات نمودم و مخفی ننماد که تا حال چنان گمان داشتم
 که حقیقت را یافته ام و در صد و آن بودم که بجهت بطلان مذہب یحیه کتاب را تصنیف
 نموده نظر بعقل ظلمت اند و خود آنرا در گنم نهایت ای برادران این سچی که در خصوص
 بعمل می آوردم عیث بطلان رای فاسد سبب یافتن حقیقت گشت و چنانکه تا حال من در
 خلاف بودم حال شما نیز در خلاف و ظلمت می باشد بلی آن را بنده چکانه و حق
 همان یوشوع سچی است پس ای عزیزان من عیث عیث در انظار سچی در بنده و دیگر
 میباشد زیرا که سچی موعوده آمده است و چگونه امکان دارد که سچی هنوز نیامده باشد

و دل متحمل این تکالیف کران نباشی صلاح جهان و ادلی همان است که پیرامون مذہب
 مسیحی مکروی و سالک مسلک عیسوی نشوی قلب یوشوع از سلسله جنباتی این سخنان
 بحکمت آمده پس درده خاطر و مایوس گردیده گفت که ای معلم عزیز اگر فواید دنیوی را
 طالب و جوایمی بودم هر آئینه در طریقت خود و در میان ملت خود میماندم نهایت یاد در
 که اورا بسیار دوست میدارم و دولت و عزاز و اکرام ملت حتی به هیچ چیز مانع
 نمی تواند گشت که یوشوع هیچ را که مادی در مانده تمامی مردم بخود بسته اصطالب بنام
 و با و پیروی تمام رینهار و از این سخنان بغایت فحشاک و خوشحال گردید چون از
 مضامین آنها دریافت نمود که آئینه قلب یوشوع از زنگار بے الضافی مصفا و
 هر چه می گوید بی ریا و قلباً در صد و این است که هیچ را درست بشناسد و سیم حقیقی
 کرد و لاکن باز از و متوقع کردید که ای عزیز در بن امر عمده و گیر زیاده فکر کرده از
 خدا مسئلت و استغاثه نموده در فلان روز بجهت اظهار رافی الضمیر خود بنزد من بیا که در
 باب مطلب که در باز ملاقات کنیم یوشوع برخاسته با عکینی بسیار و قلب شکسته بخانه خود
 معاودت نمود و بعد از ورود بخانه در خانه دلش افکار کثیره بهیچان آمده مجادله سختی و ا
 کرد و باز یکطرف در و مفارقت مادر و خویشان در شیخ مذمت و عداوت ایشان و عکس
 ایام سابق عدم مال و مکنت و فقارت و عت بر علت قبول مذہب مسیحی و اسگیر میکرد و بداند و از
 طرف دیگر یقین و جرم نموده بود که نجات و نجات حقیقی و ای را محض با ایمان به یوشوع
 می توان یافت آخر الامر مطلب حقیقت و آرزوی سالک طریقت مسیح شدن

متکثرست با مرتبه در باب طاعت خود زیاده تشکی میگردید و فی الآخر یقین نمود که همین
 مسیح ناصری همان رباننده و مسیح است که در کتب مقدسه و عده داده شده است و با^{وجودیکه}
 این نور خردی از عالم غیب بقلب او سرایت کرده بود نهایت این افکار که آیا درین صو^رت
 چه کند و کدام طریق را اختیار نماید و بسیار متغیر و متحرک می ساختند آخر الامر بجهت ربانی
 یافتن از این اشکال از خدا ی تعالی که او را امانی و ملجای خود میداشت استعانت کرده
 باین طریق مناجات نمود که ای قادر قدرت نما که خدای بنی اسرائیل نیز تویی از روی
 رحمت موفوره خود زنجیرهای که با نهال بسته شده بودم پاره پاره نمودی و مرا از قبضه
 حرامیان رها نموده از هلاکت نجاتم دادی پس حال نیز نظر رحمت خود را بدین بمقدار اندا^{ختم}
 از این حالت بی رحمتی و سرود که قلم را بحرکت می آورد و بر همان دو اقدام را بشماره^{است}
 رسانیده در آن ثابت ساز چون از این دعا فارغ گشت قلبش را ملو از فراغت
 دید و آرزوی وصال آن نور اصلی که تابش آن بقلبش سرایت کرده بود بر او چنان
 غالب آمد که فی الفور برخاسته با خوشحالی تمام بحضور ریهنار و معلم رفت و حال درونی و سل
 باطنی خود را که بدین سیمی داشت که حقه با و اظهار و سپان ساخت و نیز گفتش که ای خیر
 آید و خصوص این امر با وقت و صحت تمام فکر نموده و آیارا نمی هستی که بجهت یگان آوردن
 مسیح از ملت خود و از آن حرمت و عزتی که در میان ایشان داری دست بردار
 گشته بر نشیند و سخن آنها تحمل کنی و آیا توانائی آنرا داری که بجهت خاطر مسیح
 بخوشی احوال از ملک مال مفارقت کنی و در بهر غایت و مذلت نشینی اگر از جان

آورده بود بسیار مایوس و پشیمان بود لکن در اکثر اوقات سخنان و دلائل معلّم سحی
 بفرش افتاده و چه قدر که درباره آنها متفکر میکرد بد آن قدر او را مقوی ترمی نمودند
 و چون از آنها در انتهای مراتب درون ادبلی رحمت کردید پس سعی تمام می نمود که این
 تخیلات از قلب خود دفع نماید مگر هیچ طریق می نداشت پس بحال افتاده از صمیم قلب بدگاه
 خداستغالی مناجات نمود که یا دلیل المتحیرین مرا بطریق حقیقت هدایت کن بدین دعا
 قلبم مانند کسالت گردیده درین حال بآن مراقبم نمود که تمامی طالبان حقیقت لازم
 است یعنی آغاز نمود که کلام الهی را با محزون و عنایت او تعالی مطالعه نماید پس لحاجت
 طرفداری را بکار گذاشته با عدل و انصاف سعی تمام نمود که بمطلب رسانده و موعوده
 کتب عهد عتیق رسد فلهمذا کلامی آن وعده مبارکه در کتب مقدسه بآن رسانده یعنی به
 مرجع اند خواننده بایکدیگر مقابله نمود در بی صورت با و حالی و یقین گشت که هیچ آنکه نمانده
 جسمانی بلکه لازم است که بنا بر آیات مذکوره نجات دهند و روحانی باشد نهایت بعثت
 آن پرده پنداری که بر چشمان روحانیست کشیده شده و آنها را بهره و تار نموده بود بحال
 زیاده ازین نتوانست دید بلکه همین را درک نمود که هنوز در ظلمت است پس خواست
 راهی یافتن از ظلمت باطنی در او اشتداد یافته با صدق تمام بمطالعه کتب عهد عتیق
 علی الدوام مشغول بود و آن آیات را که شتمل بر ظهور سیح بودند با وقت تمام متوجه
 شده از خواندن آیات مذکوره با و کشف کردید که می بایست که سیح موعوده قبل از این
 آمده باشد و چه قدر که یوشوع در خصوص آیات و وعده مسطور در ماده سیح

با و بیان نمود و این را به کذا خوشحال و ممنون گشته یوشوع گفت که چون
 من علم یهودی را نیز تحصیل نموده ام پس تفسیر این فصل عملی را در کتب آنها خوانده با
 تفسیر سخنان مقابله نموده ام حال توقع آنکه بتقریر تفسیرم متوجه گشته گوش دهی یوشوع
 از این طریقه سرور و رضی گردیده چنان تصور نمود که بلی امیدوارم که از این دوست تفسیر
 تفسیر علاقه استخراج نمایم که هم مطابق فصل و هم موافق رای یهودیان باشد زیرا
 معلم آغاز نموده تفسیر فصل مذکور تقریر کرد و مطلب را با انجام رسانیده با برهان و دلائل
 ثابت ساخت که آنکس که شعبیه پیغمبر درین فصل در ماده او با نبوت گفتگویی کند یا باید که
 یسوع مسیح باشد که باز حجت و مرک و قیام خود پیش گفتنیهای مذکوره این فصل را با انجام رسانیده
 است یا شخص ذکر کرده آن فصل هنوز ظهور نکرده است خلاصه هر چند یک سخنان و دلائل معلم
 سیحی یوشوع متقوی و صحیح می نمودند لکن نظر باینکه در قلب او قرار گرفته بود که چگونه ممکن
 است که رباننده و مسیح موعوده کتب مقدسه عهد عتیق و ذلیل و زحمت کش باشد
 باز دلائل را نمی پسندید زیرا در شک او را درین باب دریافت نموده با و ثابت ساخت که
 بنا بر وعده های کتب مقدسه لازم است که مسیح در حالت حقیری و زحمت کش باشد نه با
 چون یوشوع نیز در رای و گمان سایر یهودیان بود که رباننده موعوده تورات یعنی مسیح
 هنگامیکه ظهور یابد بابر کی و جلال و ینوی و مانند پادشاه عظیمی ظهور خواهد نمود بنا بر این
 مخالف او گفتگو نموده لیکن در قلب خود مشوش گردیده از او مفارقت و بجان خود
 معاودت نمود و از این رهگذر که بنزد معلم مذکور رفته و این گونه مکالمات را با او در میان

علم و کیاست و فهم و فراست بس حد کمال رسیده و بجن اخلاق معروف گشته و با
 این صفات حسنه و خواص تحسنه از علم و دان یهودی نیز کما یبغی خبردار شده است
 در کشته تعجب نمود که چگونه ممکن است که عالم مسیحی با یغیرتیه از همه این فنون تحضر
 مخبر باشد و رینهار و معلم آغاز گفتگو نموده در خصوص آن آیات کتب عهد عتیق که بمسوع مسیح
 شامل و با و اشاره اند مکار کرده با اوله به ثبوت رسانید که آنها در مسوع با انجام رسیده اند
 و مسیح موعوده تورات همان مسیح است که سیحان با و ایمان آورده اند نهایت مسیح
 در مقام حجت استاده سخنان و دلائل معلم مسیحی را قبول ننیک و خلاصه یو شوع چند مدتی
 قبل از این مشغول تفسیر کتاب اشعیا و پیغمبر گشته و در نفس خود برقرار نموده بود که آنرا
 با تمام رساند چون بفصل ۳۰ رسید در تفسیر آن جیرانی و سرکردانی دست داده مضمون
 آنرا و ادانی توانست نمود و هر چند یک بکتب مفسرین یهود رجوع می نمود در پیچیک آن آنها
 تفسیرت و موادی نمیدید بلکه همان قدر مفهوم میگشت که پیچیک از معانی منسوب بفصل
 مذکور معتبر نیست و چون نمیدانست که معنی واقعی و حقیقی آن چیست و نمی توانست تشخیص داد
 که آیا آنکس که درین فصل درباره او گفتگومی شود کیست فلهمذ اسر کرد ان مانده در دل خود
 برقرار نمود که تفسیر کتاب مذکور را بعقد نقولت اندازد و درین حال رینهار و معلم بخاطرش
 آمده بخود گفت رفته تفسیر این فصل را از او نیز بپرسم و به منم که آیا سیحان این فصل را
 بجهت طریق تفسیر میکنند باز اندیشید که شاید سیحان این فصل را بمسوع مسیح منسوب سازند پس در وقت
 کشته اماده فتنه موقوف است لاکر خجور اعلی و اتم آرام نیست علاج نیز در رینهار و معلم رفته مطلب را

اسیری آزادی یافته باستنبول آمد و از آنجا بشهر بولین الحستان که خالش نیز در آنجا
 خاخام بود رفت و چون خالوش سعی او را در طلب و تحصیل علم و دید پس یوشوع را بشهر
 قراقره که در آنجا مدرسه یهودی بود از برای تحصیل علم فرستاد و در آنجا تحصیل خود را بدرجه
 تکمیل رسانیده بدین واقعه در شهر پراگ رفت و چون در میان یهودیان در برآورد
 علم رتبه برتری یافته بود و در لائوت مرتبه مدرسی و معلمی دانسته باین لقب ملقب شدند
 در این اثنا این خیال کرپان گیر خاطرش گشت که متضمن بر بطلان دین مسیحی کتابی تصنیف
 نماید زیرا که طاعت خود و مذہبی که در آن تولد یافته بود پیشکش به باور یقین نمود و بنا بر
 تعصب دین یهودی بسجیان بسیار عداوت میکرد الغرض در علم ترقی نموده از برای
 رد ساختن دین مسیحی بسیاحت ولایت هولند و انگلیس و ایتالیا که در آنجا با عالمان یهودیه
 ملاقات کرده و از آنها زیاده تحصیل علم و تکسیر کمال نماید پس باین اراده عازم گشت و بشهر
 خود رسیده مادرش را سالم یافت و چند مدتی در آنجا توقف نموده باز بتمنای سیاحت
 بجا و از والدین خود مفارقت کرده بشهر سوندرسوس رسید بعد از ورود آنجا برضی مبتلا
 گردیده در آنجا توقف نمود و درین اوقات و الیک نام یهودی که شخصی غنی و محترم و خزینه دار
 امیر آن ولایت بود از گذارشات او منجر گشته او را بجا خود آورد و یوشوع بنا بر فرموده
 خود در میان یهودیان آنجا مشهور و معروف و معزز و مکرم گردید در یک دفعی بجان افتاد
 افتاد که هوس ملاقات ریهارد نام معلم کشیش آن شهر بقلب یوشوع افتاد و پس باین
 اراده بدین او آمده بعد از ملاقات دید که فی الحقیقه شخصی است دیدنی زیرا که در

بنی بر ماند بعد از انقضای مدت چندی رای مادرش جهان قرار گرفت که بسبب ثبات
 تجارت مشغول گردد و نهایت هوس تحصیل علوم بمرتبه در قلب پسر بود که هیچ وجهی دست برد
 نمی توانست شد و خواهش و تمنایش محض این بود که در علوم بدرجه کمال رسیده با رجنان
 فاخره آن متمول گردد لکن جهان اتفاق افتاد که بعد از مدتی چند نفر یهودی از شهر سلیم
 یعنی بیت المقدس شهر مذکور آمدند و از آن احوالاتی که این اشخاص در باب شهر سلیم
 و در خصوص آباد اجداد خودشان ذکر مینمودند بقلب این پسر نیز هوس سیاحت و شوق
 سپردن فضای آن دیار افتاده غرضش را جزم نمود که جلا وطن کرده برود و شهر شریف
 مذکور ولایت آباد اجداد خود را برادر العین زیارت کرده معاودت نماید با این مینا
 از مادر خود و خواهش نمود بمرتبه عجز و الحاح نمود که مادرش نیز آخر الامر با اشکال تمام بمهاجرت
 فرزند و بلند راضی گشته او را مازون ساخت پس یوشوع بر فاقست شخص عالم یهودی
 باشتیاق تمام روانه گردید نهایت این خوشحالی او برود و بدو غنیمت رنج و الم مبتدا
 گردید باین نحو که بعد از آنکه از ولایت الح گذشته بولایت قریم که هنوز درید تصرف تاتاریه
 می بود رسیدند باین اراده که در آنجا بکشتی نشسته و از بحر اسود گذشته بمقصد خود برسند
 در عرض راه حرامیان تاتاریه بایشان دو چار گشته و مهت و نیست آنها را بیغما برده و شوع
 را نیز اسیر نمودند و زیاده از حد مزاحم احوالش میکردیدند که دین اسلام را قبول نماید آخر الامر
 که از این امر ابا و امتناع نمود او را شخصی عثمانی فروختند که او نیز بجهت فروختن او را شهر
 ایسیر کرده در آنجا به یهودیان فروخت و باین طریق از شدت زحمات خلاصی داد

گشته بدرستی میدانم که در حضور خدا کنایه کار عظیمم در پانزده خود را نیز که مسیح است شناخته
و قلبا با ایمان آورده ام و از رحمت بی پایان خداوندی توفیق و عفو کنایان خود بخت
جاودانی را در مسیح تحصیل نموده ام چنانکه الحال قلم راحت کلی یافته زیاده از حد مسرور
است حال بکمال آسانی از تمامی چیزها که درین دنیا مراد دل پسند و عزیز بودند دست می کشم
زیرا که نجات و خوشحالی اخروی را دریافت نموده ام و هر چند یک شدت مرض و کثرت درد
بعضی اوقات افراط می نمود باز تا نفس و اسپین در همان خوشحالی مانده هنگام وفات روح
خود را با نهایت آرام و استراحت بخدای پدر آسمانی خود تسلیم نمود

حکایت سوم

گذارش عالم یهودی است که دین
مسیحی را قبول نموده است

در شهر فرنگفورط که در نستان در نزدیکی رود آودر واقع است شخصی
عالم و فاضل و جواهر فروش متمول مسیحی با برادرش یهودی که در سن ۱۶ مسیحیه خدای
غریب را پسری را بجهت او از گتم عدم بعسر وجود آورد و او را یوشوع نام نهاد چون
او را همین یک پسر بود پدر و مادرش بسیار عزیز میشدند و در محافظت و تربیت
و تعلیمش سعی بلیغ می نمودند حتی پدرش تمامی آداب و علوم مذہب یهودی را خود با او
درس گفته آموخت و در اندک زمانی فهم و فراست و عقل و کیاست پسر بدرجه رسید
که هیچ یک از همدرسانش با او برابری نمی توانست نمود در همین ایام پدرش بزرده

حال ترامی شناسم و قلباً بتو رجوع نموده معتقد هستم که تو فرزند یگانه خدائی که از براس
 زمین تمامی خلایق از عصمت و جلال خود نزول فرموده مصلوب شستی تا که بدان طریق تمامی
 مردم حقیق را نیز از کناهام برسانی و حال یقین دارم که فی الحقیقه عنایت و بخت جاد و الهی
 خداوندی را بمن نیز شامل فرموده پس از من ستم تو شکر و سپاس ایمنی باد بعد از این
 محبت تو گردیده ترا از هر چیز بیشتر دوست خواهم داشت تو سئ خوشحالی و دولت و عزت
 من چنانکه غیر از تو بجز دیگر احتیاجی ندارم بعد از اتمام اینگونه مناجات باز بتو دست معاودت
 نموده اورا نشسته دیدم و از آثارش فهمیدم که قلبش با خوشحالی و تسلی حقیقی مملو گردیده است
 درین حال بمن گفت که ای کشیش عزیز حال استدعا آنست که در شکر و حمد خدا بمن یاری
 کنید زیرا که بجهت آن عنایتی که خدا شامل حال بنده حقیر کرده است مرا زیاده از حد خوشحالی
 حاصل شده و حال میدانم که هیچ فرزند خدا در دهنده تمامی مردم است که از برای همگی
 کناهمکاران حقیق بجهت من نیز مرده است و آدمی بمحض ایگان آوردن باو نجات میتوان یافت
 میدانم که خدا محض بجهت خاطر ادا کناهام مرا عفو و مرا برضامندی خود قبول فرموده است
 حال آرزوی آن دارم که زیاده بر این در محنت آباد دنیا نمانم و خواهم شدم این است که هرگاه
 مرا قبول فرماید بروی کهنه و سیج بروم و دانا با او باشم بعد از این همه سرد و گستان
 خود را احضار نموده با ایشان گفت که شما تا حال مرا نیک میدانستید و حال آنکه در حضور
 دانا همکار و صاحب تفصیرات بسیار بوده ام و خود شمارامی فریضتم اما حال خدا چنان
 روحانی مرا سنور و حال حقیقی قلم را بمن روشن ساخته است چنانکه از حال درونی من خبر

هرگاه قادر باشم هر آنکه باهوس بسیار خوشحالی بشمار آنرا بعمل خواهم آورد و گفتم بسیار خوب
 پس من رفته در خانه خالی از اغیار برای تو بدرگاه قاضی الحاجات بدعا و مناجات مشغول
 خواهم شد تو نیز از صمیم قلب دعا و استغاثه نموده حالت خود را در حضور اظهار کرده بخیر
 نیاز از درگاه قادر رکاز ملت لطف و عنایت نموده بگو که ای خداوند یسوع مسیح اگر راست
 است که بجهت رفع کناهان مردم دنیا آمده و در راه مازحمرا نظر بر رحمت خود بخود قبول نموده
 بر بالای صلیب مرده و اگر فرزند خدا و در مانده تمامی مردم تویی پس خود را بمن ترحمنا
 عیان و آن ایگان بمن هم عنایت فرما که امید خود را محض متوبه بندم و عفو کناهان بوسیله
 تو تحصیل نموده به بخت دائمی برسم بعد از تلقین این کلمات بحالت مهملکه او در رحم آمد و بعقیده
 اینکه در باره او دعا نمایم بیرون رفت در حضور پروردگار باین نوع دعا نمودم که ای قادر
 علی الاطلاق از برای خاطر یسوع مسیح نظر بر رحمت خود را از این گرفتار دام ضلالت دریغ دار و او را از
 هلاکت ابدی برهان مریض نیز با صدق تمام بخدا مناجات نموده و با قلب کسته در حضور بکنا
 خود مقروض معرفت کرده دیده بسیار استغاثه می نمودم می گفتم که ای خدای قادر رحیم اگر فی الحقیقه
 مسیح فرزند تو و در مرتب الوهیت در مانده عاصیان است بمن تیرا نیز حمله را کشف بسیار
 نما و آن ایگان بمن عنایت فرما که من هم مسیح را شفیع کل عالم در مانده خود دانم و باد امیدوار
 باشم و هر چند یک مضمون بسیار سخنان دعای او را تمام نفهمیدم لکن در شناسایی من در باره
 او بمناجات مشغول بودم چنان خوشحالی و خرمی قلم را حاصل گشت که بتقریر و بیان نمیتوان آورد
 و او شنیدم که در عالم راز و نیاز خود بمسردی تمام می گفت که بی ای ب من یسوع مسیح

که هر کس فراخور حال خود در صد و تحویل سعادت ابدی و نجات جاودانی است کفتم پس در این
 صورت دیگر تو مایوس و آزرده خاطر مباش زیرا که از کلام الهی صریحا و صحیحاً ترا میتوانم گفت
 که هر چند یک سزاوار هلاکت و اکی می باشی باز خدا ترا می تواند ربانید حتی اراده او نیست
 که ترا نجات دهد بسبب اینکه یسوع مسیح بجهت تمامی خلق ربانده است کامل در حیم و قادر چنانکه
 مراد ترا حتی بمکی مردم را از گناه و جهنم ربانیده و بجهت ایشان نجات دائمی را آماده نموده است
 و هر کس که معتقد او گشته و با قلب ته فی الحقیقه پشیمان شده قلباً با و رجوع نماید هر چند گناهکار
 عظیم هم باشد باز او را قبول کرده از لطف عظیم محروم نخواهد ساخت پس تو نیز با و رجوع نمود
 و تقصیرات خود را در حضور او اظهار کرده طلب رحمت و مغفرت نما و از دعا و مناجات و استغاثه
 غافل مباش تا آنکه بوساطت او عفو گناهان خود را حاصل سازی شاید که بدین وسیله از غنای
 جهنم خلاص یافته صاحب نجات جاوید گردی گفت بلی هر چند یک سخنان شمار است و دل پسند و موافق
 کلام الهی اند و اظهار این معنی نسبت بجناب شما از لوازم و ضروریات است اما معتقد عقائد
 مذکوره نیستم بنا بر این نصائح و مواعظ شما را در باره خود موثر و مقوی نمی بینم و بالتامام شخصی
 عاصی و شقی ام خداوند احسن الراحمین مرا رحمت کند و باعث این بی ایمانی و سنگدلی ارگانه
 اعمال نالائقه و مطالعه کتب مذمومه گردیده است کفتم پس تو نیز در عقیده آن اشخاصیستی
 که محض بعقل خود اعتبار و برخواستن قلب غراب رفتار نموده کلام الهی را انکار و دین صحیح را
 رد و برکنار می سازند کفتم ای دوست آیا خواهش داری که از جاده ضلالت رو برتافته و دیگر
 سالک آن نباشی و آیانی الحقیقه در صد و آن هستی که صلاح دید مرا با انجام رسانی گفت بلی

گفت بلی و مخصوص سعی بسیار نموده ام که هیچکس از خواهنش فرمیده اعمال قبیحه ام خبردار
 نکرد و بهین علت لباس عاریه دیندازی را ریاکارانه در بر کرده در اکثر اوقات بکلیسا
 میرفتم و بفقر اوسا کین احسان مینمودم و در معاونت سرکن بهر سیاقی که اسکان داشت
 سعی بلیغ بعمل می آوردم خلاصه از هر جهت منظور نظرم آن بود که در نظر خلق محبوب بنامم
 و پیوسته متوجه می بودم که مبادا در حضور مردم سخن نامربوطی از من بروز یا بدین رتخال
 بدین طریق مردم فریب دریا کار بودم خدا تعالی بر من رحم نماید کفتم آه این چه اقرار و چه اعمال
 قبیحه اند که از تو صدور یافته بلی در مصیبت لازم است که خود را بدترین تمامی مردم و عظیمترین
 گناهکاران شمرده از صمیم قلب بخدا استغاثه نمایی که نظر مرحمت خود شامل حالت سازد
 سوال نمودم که ای دوست عزیز آیانی الحقیقه بجهت این اعمال زشت خود پشیمانی داری یا
 فهمیده که قلب و اعمال چگونه قبیح اند و بچه مرتبه شیطان گشته و در پاداش این اعمال
 چنان مستوجب سخط خدا ی عادل و مقدس و قرین هلاکت خواهی گشت گفت بلی اندکی خبر دارم
 و قوه انصاف نیز مرا از مسیتهی این سیه کاری بهوشیاری نخیلیده است اما شکستنی قلب
 و توبه چنانکه می بایست نیست بسی از رومندم که خود را در آن حالت پیم لیکن سختی قلب مانع
 این کردید است بهر حال اگر احوالنا در حرامیم ی و قیامت مردگان است و روز خراج
 باشد پس دای بجال من زیرا که جرمن و انما از خدا دور بودن و بهلاکت ابدی گرفتار
 گشتن خواهد بود کفتم در این حال خود بخود حکم میکنی و چنان معلوم میکردی که بهلاکت و
 جهنم رفتن راضی هستی گفت حاشا چگونه راضی میتوانم گشت البته این بدیهی است

شمر دم که رفته اورا دیده در خصوص حال قلبش با وی گفتگو نموده اورا حالی نمایم که آیا
 بطریقی است که می بایست در حضور خدا باشد و یا یقین کلی حاصل نموده است که بواسطه مسیح
 عفو گناہان را تحصیل کرده و به نجات جاودانی رسیده است یا نه پس از ادای این کلمات
 هر چند از ناصیه احوالش معلوم کردید که فقرات مذکوره اورا بسیار خوش و شیرین آمدند
 اما چون در باره حال باطنی خود چیزی اظهار نکرد بدین حال اورا گذارشته رفتم علی الصباح
 مرا احضار ساخته باز بنزدش آمدم و بنا بر عادت رسمی احوال پرسیدم و درین حال توقع
 نمود که سوای من و او در آن اوطاق احدی نماند که با کشیش چند مکالمه خلوتی دارم چنانکه
 گفته بود همه بیرون رفته همین من و او ماندیم و درین حال زبان حال را بر تنم این مقال گشوده
 گفت که ای آقای من در حضور خداوند عالم و عالمیان عظیم ترین ریاکاران و گناهکارانم
 زیرا هر چند یک قدرت فریقین خداوند ششم نهایت تمامی دوستان و آشنایان خود را
 فریفته ام چون برفتار و گفتار ظاهری خود بقدر امکان متوجه بودم پس هر کس که مرا
 میدید تصور می نمود که باطناً نیز مرد متقی و سبجی حقیقی ام و حال آنکه قلباً از این حالت بسیار
 دور و مهجور بوده ام حتی هر فعل ناشایسته که بخاطر رسیده و بعمل آوردمش توانائی ششم تمام
 بآن اقدام و در انجام آن سعی تمام بجا آورده ام و بعد از اظهار این مطلب بعضی از اعمال
 قبیح خود را نیز که از او بعد و رسیده بودند از برای من بیان ساخت چنانکه لرزه
 بر اندام افتاده بیخایت متعجب گشتم سبحان الله چگونه ممکن است که آدمی با وجود
 چنین اعمال شنیعه باز خود را در نظر خلوق جهان جلوه دهد که گویا شخصی است نیک و امین

و مطالب آنرا به قلب خود رجوع کنی طلبه هم نصیحت پذیر گشته بهین سیاق و باین مدعا
 که از انجیل نصیحت و تسلی تحویل نماید آنرا بسیار مطالعه نمود و باین نحو در خصوص حق و از
 بودن اعتقاد مسیحی یقین تام حاصل کرد و بمطالب انجیل یونانی و دیگر زیاده رسید چنانکه از برای
 او انجیل از تمامی کتب خوشتر و شیرین تر آمده بنا بر این قلباً سالک طریق آن گردید
 و اکثر اوقات نصیحت آن دوستانی را بیاد آورده هرگز فراموش نمی کرد و تعلیمات
 انجیل را با خوبی و خوشی و قوت و تاثیر تمام و عظمی نمود خلاصه مسیحی حقیقی و کشیش این
 دینک اعتقاد کرد و بدین روش نیز تیر دعای خود را بر دهان اجابت مقرون دیده خدا را
 حمد و شکر کرد +

حکایت دوم

مقدمه شخص مسیحی ظاهری که در اواخر عمر
 مسیح باز گشت نموده مسیحی حقیقی گردید
 کشیشی نیکو محضر و خوش رفتار و متدین و نیک کرداری نقل می نماید که
 یک وقتی بجهت عیادت جوانی از جماعت متعلقه خود که بعلت مرض خفیفه بستری
 گردیده بود و آن جوان در امورات کسب کاری خود امین و در نظر هر کس
 محبوب القلوب بود چنانکه بنا بر نیک رفتاری ظاهری و نظر مسیحی او در امورات
 دینی همه اهل شهر او را دوست و عزیز میداشتند و هر چندی که همگی حرکات و
 سکونات ظاهری او مرغوب و مرضش نیز چندان شدت نداشت باز بر خود لازم

شکسته و خاطر خیزن ترا عبادت و بندگی می نمایم این دفعه دفعه نخست است که ترابان
 زبانی که کفر میگفت و آن اسی را که ملایکان مقرپن با حرمت تمام ذکر مینمایند ریش
 میزد و حمد و شکر میگفت ای رحمن رحیم باین بنده حقیر و صاحب کناهان کثیر که یکی از کفر گویا
 نت رحم کن و قلم عفو بر کنا هوش کش و بمن چنان معاونت و یاروی نما که بعد از این معرفت
 و حکمت من شناختن مطالب آن مرک تو باشد که بجهت کناهکاران بر بالای صلیب واقع
 شده است و غرت و حرمت من همین که بحقیقت کلام تو در حضور آن کسانی که قبل از این
 با ثبات هم نام ترابی حرمت نمودم شهادت بد هم بخاک افتاده و باین طور دعا نموده در
 قلب خود جهان فراغت و خوش حالی یافت که تا آنوقت ندیده و نچشیده بود و از این حالت
 او را یقینی حاصل شد که عنایت خداوندی شامل حالش گشت علی الصبح بر خاسته و
 پر خود را از این مقدمه مستحضر ساخته نزدیکی از کشیشان شهر رفته حقیقت حال را
 باو تقریر کرد و کشیش نیز بعد از اطلاع با ثبات طلبه بخاک افتاده و در ماده او بخدای متعال
 مناجات نمود که ای قاضی الحاجات نظر مرحمت خود را از این طلبه دریغ مدار و با نور هدایت خود
 قلب او را منور و مملو ساز و در طریق خود او را ثابت قدم نما و از تاثیر این دعا طلبه را رقت
 قلب حاصل گشته زار زار گریست در این اثنا طلبه حال کمراهی و بد رفتاری سابقه خود را
 بکشیش معلوم ساخته از او استعاضه نمود که ای آقا توقع آنست که با دعا و نصیحت از برای
 محافظت احکام انجیل بمن یاور می کنید و نیز در پاسخ بهین کلمات تلمذ نموده فرمود که ای عزیز
 بعد از این لازمه و مفید آنست که با دعای قلبی و طلب نور هدایت انجیل را مطالعه نمایی

کردند هنگام شام در حین معاودت بخانه دید که آسمان تیره گشته و هوا ابر گرفته شروع به باریدن
 و برق میکرد و بحدی که گویی آتش می بارید و از آواز رعد زمین در زیر پا بلرزه می آمد در این
 اثنا برق بدرختی که تردی او بود رسیده چنانکه آواز ترس و هراس پیهوش بر زمین افتاد
 و بعد از دقیقه چند برق دیگر زده او را کشت و همان ساعت خود را در حضور حاکم عالم دید و
 چه قدر لرزه و ترس او را رود و وقتی که چشمهای خود را گشاد و دید که همان میوه سیخی که
 او را خوار دیده و ملاست کرده بود با عزت تمام و جلال مالا کلام در بالای تخت نشسته حاکم
 عالم و فرمان فرمای بنی آدم اوست و شریعتی که بنا بر آن حکم میفرمود همان انجیل بود که
 آنرا بی مصرف و مردودی پنداشت پس پریشان و زیاده از حد هراسان خود را با پای تخت
 انداخته استدعای رحمت و منت و رافت ساخت اما یارای فست زدن داشت پس با خوف و
 وحشت بی اندازه منتظر دیوان بود در این حال از خواب بیدار شده و خود را هنوز در این
 عالم یافته زیاده از حد مجبور و سر در گشت و بر خاسته زبان حال را بادای این دعای صدق
 انتمای مترنم نمود که شکر توای رحمن الرحیم که هنوز در عالمی هستم که باز گشت و رجوع بسوی
 تو ممکن و مقدور است بمن عاجز و مضطر رحم نموده نظر کنان عظیم من حکم منادای سیح که عالم
 تمامی مردم عالم و منی از نظر رحمت مرا بینداز باید که زانویهای همگی بتو خشم کرد و هر چند
 که کلام تو در نظر عقل مغرور و بی بصیرت ابلهی می نماید لکن چنانکه تویی آن نیز حق و درست
 است و چنانچه فی الحقیقت حاکم تمامی مردم تویی همچنان کلام تو که عبارت از انجیل است
 بی شک و شبهه حاکم است با افتادگی تمام زانویهای خود را در حضور تو خشم میبازم و با قلب

بغضب خدا گرفتار خواهی گشت طلبه نیز از تمامی این سخنان بسیار ملایم گردیده و در قلب خود
 چنان مضطرب شد که دیگر زیاده از آن در نزد کشیش نتوانست ماند پس برخاسته بجای خود
 باز گشت و در انشای راه خود بنجد بسیار مباحثه نموده باز با عقل خود سخنان و دلائل کشیش
 را رد میکرد و آن تصورات و دلائلی که بنابر آنها الهام الهی را قبول نمیکرد باز ادراحت و
 یقین می نمودند لکن قوه انصاف هر دم با و می گفت که تو باز بسیار در بد حالی و ناامیدی
 هستی و از گفته انصاف طلبه با خود همی گفت اگر بالفرض الهام الهی فی الحقیقه وقوع یافته باشد
 و انجیل نیز کتاب مبینی خدا و تمامی تعلیماتش حق و درست باشند و خدا از راه حکمت خود چنین
 مصلحت دیده باشد که تمامی عالم را بتعلیمات آن ارجاع نماید و رضا مندی و خوشنودی
 او محض شامل حال کسانی می باشد که معتقد آنها می باشند آیا در آنوقت حال تو چگونه
 خواهد گشت و بجهت بی ایمانی خود بنجد چه جواب خواهی داد با اینهمه افکار داخل شهر
 گردید و آزار خاطر و آسار قلب خود را از اهل خانه پنهان داشت چون شب در رسید
 بحجره مخصوصه خود رفته غذائی هم نخورده خوابید درین حال دلائل عقلی و حکمی را بجهت اطفال
 حرارت اضطراب قلب و تحصیل کرده در میان انداخت نهایت با بهنایت استراحت
 قلب حاصل ساخته بلکه اضطراب درونی او بهنایت رسیده آخر بنجد خواب رفته واقعه
 مهیب و هولناکی دید که گویا بایکی از رفیقان خود در روز اعتدال هوا در موسم
 تابستان در باغچه او سیر میکرد بانسان تمام از هر دری صحبت کرده کلمات نامتناهی
 بسیار گفته صحبت دین هم در میان آوردند و مذہب سیمی و تعلیمات انجیل را استهزا

سرفرازی تواند گشت و روح القدس را که برای انجام احکام الهی بشخص مومن توانائی
 دهنده است محض بوسیله یسوع مسیح با دومی عنایت میفرماید و باین نحو آدمی بعد از مرگ بخت
 دائمی میرسد اما جناب شما امروز بسبب دیگر رهنمایی فرموده اید الحال غرض آنست که
 آیا شما فی الحقیقه یقین کلی حاصل نموده اید که بنا بر این سخنانی که امروز موعظه کردید در
 حین وفات بخوشحالی می توانید مرد و بس در قلب در حضور خداوند عادل حاضر می توانید
 نهایت جناب شما از بنده رجیده خاطر نشوید معلوم ماست که موعظه امروز را بطریق
 خلاف وعظ داده اید زیرا که اگر تعلیمات شما حق و درست می بودند هر آینه آنها را با کلام
 کتب عهد عتیق و جدید به ثبوت میرسانید اما جناب شما هیچ آیه از کتب مقدسینا آورده
 کشیش ما باین طریق نمی نماید بلکه هر سخن و مطلب از کتب مقدسه به ثبوت میرساند و ما نیز
 بعد از اینکه در خانه های خود با آنها رجوع مینمایم بهمان قرار می یابیم خلاصه با چنان معلوم
 گشت که تعلیمات جدید جناب شما خلاف اندیشه نظر بعوامی خود از طریق محبت از شما
 منت می گیم که من بعد تعلیمات خود را بنا بر کتب مقدسه شخص داده چنان وعظ دهید که
 موافق آنها باشد طلبه از سخنان آن دهستانی برشته متعجب و متحیر گردید که دیگر او را یارا
 جواب گفتن نماند آخر الامر او را مرخص ساخته بجزه کشیش آمده کیفیت صحبت دهستانی را
 با و در میان نهاد و در این حال کشیش دریافت نمود که دل سنگین طلبه از تاثیر صحبت های گذشته
 مانند موم نرم گشته در خصوص اعتقاد مسیحی دیگر زیاده بادی گفتگو کرده احوال وحشت انگیز را
 با و حالی ساخت و او را معلوم کرد و این که هرگاه درین بے ایمانی و مخالفت انجیل بمانی هر آینه

شوق و افکارش بود پدرش کشته با همین تحلیلات از کلیسیا بیرون آمده نزد کشیش رفت
 و کشیش او را بنزد خود طلبید و چون کشیش مذکور مسیحی حقیقی و قلباً معتقد انجیل و از بی ایمانی
 طلبه نیز مطلع گردیده بود در همان حالت بیماری باو آغاز گفتگوی دین نمود چون طلبه
 بنا بر معزوری خود سخنان او را ابلیس شمر و پس در ابتدای مکالمه سخنان او کم میلی
 بسیار نمود و سخنان تلخ و نا ملائیم پاسخ میداد و اخراً لا صحبت شان بطول انجامیده با آنجا
 منجر گشت که صحبتهای کشیش و سخنان عاقلانه اش بطلبه خوش آمدند و چون بے پروا و بی
 تعلیمات انجیل با کشیش گفتگو و از دستقار می نمود و کشیش نیز هر تعلیم را با دلائل و شواهد
 باو معلوم می ساخت پس بجهت بے ایمانی خود اندک متشکی گردیده بود که در اثنای این
 صحبت کسی آمده و بر در ایستاده از برای چند کلمه گفتگو نمودن با طلبه او را بیرون طلبید طلبه
 نیز از خانه بدر آمده شخصی که از دیدارش آثار عوامی و دستمانی هویدا بود و بر در ایستاده
 دیده گفت چه خدمت داری اید دست من او نیز در جواب او گفت خدمت از ماست ای
 آقای بنده استدعای من محض آنست که در خصوص سخنان موعظه امروزه جناب شما چند
 سوال نمایم چنانکه امروز جناب باین نحو موعظه فرمودید که بجهت تحصیل نیکی و رضامندی خدا
 لازم آن است که آدمی بنا بر عقل خود سعی نماید اما آنکه درباره یسوع مسیح است سخنی
 مخفیة ابد ما اهل قریه بسیار تعجب نموده ایم زیرا که کشیش ما بواسطه تمام و یقین کلی از انجیل
 بمانهانیده و به ثبوت رسانیده است که انسان محض بواسطت رب و رامنده مایسوع
 مسیح و بجهت خاطر و ثواب او رضامندی خداوندی را تحصیل و بعنایت و توفیق او

و در مذہب سنی بیرونیک اعتقاد بودند که بایکی از آنها رابطہ دوستی بدر این طلبہ مستحکم
 و مضبوط بود و چون بدر طلبہ در اکثر اوقات مجلس موعظہ آنها حاضر میگشت پس نیز بنا
 خواہش بدر بہتماع و عظ آنها میرفت و در صورتی کہ سخنان فصاحت آمیز و موعظ شوق
 انگیز ایشان را می شنود آنکہ سخنان ایشان با دلائل مینمود و حاشا بلکہ در اکثر اوقات
 از کلمات مسموعہ نفرت نموده در قلب او نامعقول و نامربوط می نمودند و در اوقات کہ کلمات
 معاودت میکرد فی الحال بمطالعہ کتب حکمت کہ سخنان و مطالب آنها بجهت اوزار احکام و تعلیمات
 انجیل شیرین تر و معقول تر مینمودند مشغول میگشت نہایت بدرش در خلا و ملا از روی
 اضطراب بخداستغالی بسیار مناجات و دعای کرد کہ ای قادر علی الاطلاق تو قلب جگر کوشتہ
 مرا از راه ضلالت بسوی سعادت باز گردان و در این اوقات چنان اتفاق افتاد کہ
 کشیدنیکی قریہ از فرار بعیدہ شہر مذکور از طلبہ استماع نمود کہ ای عزیز خواہش اینست
 کہ تو در روز ربیعہ منبہ و عظ دہی و بنا بر عادت لازمہ آن بود کہ نظر بمضامین
 آیات اوائل فصل سوم یوحنا کہ مطلب آنها بوساطت سیح قلبا بخدا رجوع و بازگشت نمود
 است و عظ و بد چون او باین مطلب سیح قائل نبود پس بخلاف آن باین نوع موعظہ نمود
 کہ ہر کس کہ از برای تحصیل رضامندی خداوندی بنا بر عقل خود سعی نماید ہر آئینہ رضامندی
 خدا را بخود شامل میتواند ساخت اہل وہ از موعظہ او فیضی نبرده چندان نفہمیدند و فہمیدند
 نیز نہ پسندیدند طلبہ ایمر حلہ را در پیست نموده خارج در بارہ بدر خود ناخوش گشتہ
 و در قلب خود از او کلمہ میند کردید زیرا کہ بالبحث تحصیل این علم و دخل و تصرف این امر کہ نقیض

و میخواستند که پای رفیق جدید خودشان را نیز از جاده نجات لغزانیده مانند خودشان سالک
 طریق ضلالت دبی ایمانی سازند آخر الامر ادبیز به ام فریب رفیقان خود افتاده و بنیاد عقدا^س
 متزلزل یافته درین امور با ایشان موافقت و مراقت کرد و در خصوص عقیده مسیحی مشکلی
 و تارک تحصیل علم الهی گشته خواندن و آموختن علم حکمت شروع نمود خلاصه پایه کار خود را
 بلا استمرار بجای رسانید که دین مسیحی و انجیل و تمامی کتب مقدسه را ناحق و بی معرفت
 دانسته حتی بالهام الهی نیز معتقد نشد و در این حال حاضر حضور پدر خود کرده شک خود
 درباره مذہب مسیحی و رد ساختن آنرا چنانکه در قلبش نشست کرده بود با و اظهار نموده
 از او خواهمندگشت که ای پدر مرا اذن ده تا از علم الهی دست کشیده بتحصیل علم طب
 مشغول گردم نهایت ازین سبب که پدرش مسیحی حقیقی بود بعد از اینکه احوال فرزند خود را
 بآن نحو مشوش و پریشان دید مایوس و غمگین گشته و صلاح ندید که پدرش علم طب را
 تحصیل نماید پس از روی نصیحت با و خطاب نموده گفت که ای فرزند ارجمند از خواندن
 علم الهی غافل مشو بلکه کلام الهی را با استغافه تمام مطالعه کن و جستجو تا و بجهت درک مطالب
 آن از خدا طلب اعانت کرده در هر حال احتیاط کن که عقل خود یا فهم دیگری را از معرفت
 الهی زیاده ندانی مبادا که باین علت فریفته گردیده کلام خدا را انکار نمائی چون پدر دید
 که مطلب خود خلاف رای پدر است با کرامت بسیار و تحصیل علم الهی مانده از صلاح دید
 امتناع نمود و بعد از این که بمراتب منظوره و مقصوده علم مذکوره رسید بشهر خود
 یعنی بحضور پدرش مراجعت نمود و در شهر مذکور دو نفر کشیش نیکو محضر و خوش انبساط

حکایات

حکایات آتیه که گذارشات محقق را نقل می کنند بطریق ضمیمه
براین رساله الحاق کرده ایم که مطالعه کنند و از آنها نیز قوت کلام
انجیل و خوش بختی مذهب سیمی واضح و بیان گردد

حکایت نخست

گذارش شخص عالم سیمی که از طریق ایمان مخرف
گردید باز قلباً با انجیل جمع نموده ایمان آورد

در یکی از شهرهای ولایت خراسان تاجری بود که خداوند تعالی با او فرزندی گرامیست
فرموده بود چون والدش دید که پسرش زیرک و فهیم و صاحب اخلاق حسنه و صفات
ستحنه است فلهذا در قلب خود چنان محتر ساخت که فرزند خود را تحصیل و تکسب علم الهی
مشغول سازد پس او را بآن مدرسه فرستاد که ابتدای این علم را در آنجا تعلیم میکردند و او نیز
در آنجا با سعی تمام و جهد تمام تحصیل علوم مشغول گشته سن بعد بدرسه های عظیم شهر سنابل پیوست
رفت که در آنجا به مراتب علومی که منظور نظر داشت رسیده تحصیل خود را با انجام و تکمیل
رساند بجام تحت بکمال غلبه و خوشی رفتار نمود و بجهت تحصیل کمال در علم الهی سعی و کوشش
و اهتمام تمام بعمل می آورد و لکن بعد از مدت چندی با چنان هدر رسان هم صحبت و خلقت
میشد که اعتقاد دین سیمی را از خودشان رد ساخته بر تبتدلی ایمانی افتاده بودند که
انجیل را مانع انگاشته و اعتقاد معزز سیمی را غارت کرده بآن استهزا و تمسخر میکردند

و همه کس مهیا گشته و بایمان مسیح تحصیل می توان نمود و میسر در صورتی که نصیحه و در پناه
 که راه حقیقت انجیل است در پنده و نجات دهنده مسیح است پس از هم مردم یا از ترس یا از
 و زحمت مرحله ایمان مذکور را در قلب خود مستور و خفیه ندارند زیرا که اگر کسی حقیقت را از خوف
 مردم پنهان داشته و مسیح را بر پیل تقیید انکار سازد چنین شخص از عنایت خدا محروم گردیده
 بغضب او گرفتار خواهد شد چنانکه در این خصوص در آیات ۲۸ و ۳۲ و ۳۳ فصل امسی از قول
 مسیح مرقوم است که از آن هنا که جسم را تباہ می نمایند و بر هلاک روح قادر نیستند هر آسمان مبادید
 بلکه سزاوار است که از آن کس ترسید که قادر است بر هلاک نمودن روح و بد در جهنم پس هر که
 در حضور مردم مرا اقرار نماید من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است اقرار خواهم نمود و
 هر کس که در حضور مردم مرا انکار نماید من نیز در او توبه پدر خود که در آسمان است انکار خواهم نمود
 و نیز در آیات ۱۱ و ۱۲ فصل پنجم امسی مرقوم است که خوشحال شما چون شما را بخش دهند
 و زحمت رسانند و کافران هر قسم سخنان نامشایسته در حق شما از بهرین گویند شاید و بانشید و
 شاید که اجر شما بر آسمان عظیم است که بهین طریق انبیای را که پیش از شما بودند زحمت دادند
 و اگر چنانچه از غفلت و مغروری دین مسیح و نجات او را در تاسازی بدستی دانسته و آگاه
 باش که در آسمان در زمین سوای مسیح وسیله در پنده و یکر نیست و نخواهد بود چنانکه در این
 خصوص در آیه ۳۶ فصل ۳ یوحنا بشکاری و یقینی بیان گشته است که آن کس که به ایمان آورد
 است زندگانی جاودانی دارد و آنکس که سخن پسر انبی شنود زندگانی را نخواهد دید بلکه
 غضب الهی بر وی می ماند

انجیل است و مسیح را بنده و سعادت دهنده است در آنحال صبح و شام از خدا است دعا
 نما که ایمان آوردن مسیح ترا نیز عنایت فرماید و بجهت خاطر زحمات و مرکش از تمامی گناهان
 توبه و کز و بقلب تو آرام و خوشحالی بخشد و در بخت جاد وانی شریک از و اگر چنانچه در این
 قسم تجسس و مناجات و دوام نمایی یقین و بدیهی است که در آن حال خدا بظلمت قلب تو
 روشنائی خواهد بخشید و بروردن تو استراحت و آرام و سکوت حقیقی خواهد رسانید
 و مسیح را را بنده و سعادت دهنده خود دانسته در قلب روح خود خوشحالی حقیقی را زیاد
 از خدا خواهی یافت در آنوقت همه آن چیزهایی که در فصل پنجم باب دوم این رساله در خصوص
 خوشحالی و بخت مسیحی حقیقی ذکر شده است در قلب خود خواهی یافت و هرگاه چنانچه بنا بر
 احکام انجیل عمل نموده در راه مسیح متحمل جبر و زحمت کردی و ثابت قدم باشی انگاه توفیق
 خدا در قلب تو روز بروز از و یاد خواهد پذیرفت بحدیکه بسبب مسیح رنج و عذابی بلکه بسبب قتل هم
 از دین مسیحی دست نخواهی کشید و وقتی که مفارقت دنیای فانی بر تو رسد و خوشحالی و سرو
 تمام از دنیای فانی رحلت نموده بعالم بقا خواهی رفت زیرا که دانسته آن بخت و جلال الهی است
 را که بوساطت یسوع مسیح از برای تو مهیا گردیده است و مرک ترا بآن خواهد رسانید و
 در آنجا بخدا ایتعالی تقریب بسته ابد الا با و بخت مستدام و خوشحالی و جلال مالا کلام را خواهی دید
 چنانکه در انجیل مرقوم است که چشمی ندیده است و گوشی نشنیده است و بخاطر می خطور نکرده است
 آن چیزهایی را که خدا بجهت آنانی که او را در مسیح شناخته و دوست داشته اند مهیا ساخته است
 پس با وحشت تمام احتیاط کنی تا که جهان بخت و جلال بیغایت را در دلت سازی که بجهت تو

خدا صاف باشد و طرفداری را کنار گذاری و طالب حقیقت شای از مطالب و دلائلی
 که الی الآن ذکر و ثابت نمودیم البته انصاف خواهی داد که بجهت حقیقت قرآن و محمد
 و لیلی یافت نشد بلکه از مضامین قرآن در رفتار و صفات محمد بالکلیه واضح گردید که قرآن
 خلافت و محمد پیغمبر خدا نبوده است پس در میسورت ایمان و دین تو باطل است و هرگاه
 از آن پر نکردی یقیناً بهلاکت و بدبختی ابدی خواهی افتاد * خلاصه ای محمدی ^{مطالعه}
 کسندۀ این رساله کلمات و نصیحت آخری بنده حقیر را بگوش هوش شنیده و در قلب خود جا
 یعنی سابقاً ذکر یافت که آدمی توانائی آن ندارد که خود او فی نفس خود را از عقاب و عذاب
 گناهان خود برهانند بلکه رها نده و نجات دهند و محتاج است و آن رها نده و نجات دهند
 چنانکه بنا بر کتب مقدسه ثابت کردیم یسوع مسیح است که فقط بوسیله او آدمی از عقاب
 گناهان خود رهایی میتواند یافت و مقبول درگاه خدای تواند شد و بعبادت حقیقی و جاودا
 می تواند رسید پس ای مطالعه کننده جهت نجات جاودانی و سعادت ابدی خود به نصیحت و
 ملتمس با توجه گردیده در استخلاص در طره هلاکت ابدی فکر و تأمل تمام نماده و تحصیل نجات غفلت
 سوز بلکه در این خصوص سعی و اهتمام تمام بجا آور و این رساله را بر سبیل تکرار مطالعه
 کرده بآن سخنان که در خصوص نجات مسیح مسطور گردیده است بتوجه قلب و جمعیت حواس
 نظر انداز و خود انجیل را اگر بدست افتد بسی و وقت تمام مطالعه نماد شب و روز با همگی
 قلب بخدا مناجات کن که نور هدایت و توفیق خود را بتو عنایت فرماید تا آنکه طریق رست
 دریافت نمائی و در صورتی که از توفیق خدا بنور هدایت مستفیض گشته در یافتی که باری حق

وسپاهیانش کارزار نمایند و گرفتار شد آن حیوان و آن پشمیر کاذب نیز که پیشش (یعنی پیش و جمال) آن امر غریبه را بجا آورد که بسبب آنها فریفت آنانی را که نقش حیوان را با خود گرفتند و مثالش را پرستیدند و آن هر دو زنده در دریاچه آتش که با کبریت می سوزد انداخته شدند و باقی شمشیر سواره اسب که از دهنش بیرون می آمد بقتل رسیدند و جمیع مرغان از جادو آنها سیر شدند

فی الآخره ای متابعان محمد و مطالعه کنندگان این رساله بدرستی تمام یاد رکیند که هر چیزیکه ما تا حال در خصوص قرآن و دین محمد ذکر و ثابت نمودیم نه اینکه از راه عداوت یا قصد لجابت بود که بتقدیم آن اقدام ورزیدیم بلکه محض از راه آن محبت خالص بی ریب و ریا بوده است که بنا بر آن بجهت خاطر هیچ شمارا دوست داشته و بحال هلاکت شما قلباً متاکم و متاثر گردیده لهند اخلافت دین محمد را بشما بیان و واضح ساختیم که شاید بدینوسیله از خواب غفلت بیدار گردیده و خلافت دین خود را فهمیده براه حق و دین سچی برگردید که به طریق از حال خطرناک خلاص گشته و از هلاکت ابدی رهایی یافته بجات سرمدی برسید و چون بنا بر امر هیچ چنانکه در آیات ۱۸ و ۲۸ فصل ۲۸ متقی وارد است از جمله واجبات سیمیان است که وعظ تعلیم انجیل را بعوم طوائف برسانند لهند ابرتریم این رساله بادای دین خود پروراختیم پس اگر چنانچه ای محمدیان شما از غفلت و غرور بتکالیف سدرجه این رساله متحمل نگردیده و بجات سچ را قبول ننمایید دانسته و آگاه باشید که در روز قیامت باید که خود شما جواب بی ایمانی خود را در حضور پروردگار بدهید اما اگر چنانچه قلب تو در حضور

از راه قصاص عذاب نماید و شمارا که منطلو مانند راحت بخشد با ما در وقت ظهور یسوع خداوند
 با فرشتگان قدرتش از آسمان در آتش مشتعل منتقم از آنانی که خدا را نمی شناسند و آنان
 مژده خداوند مایوس هیچ را اطاعت نمی نمایند و ایشان از حضور خداوند در جلال و قدرتش بقصاص
 هلاکت ابدی خواهند رسید و نیز بموجب حی الهی یوحنا حواری در آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۱۹
 مکاشفات میگوید که دیدیم آسمان را کثاده و ناکاه سپ سفید یک سوارش بر است حقیقی
 مستی است (که عبارت از مسیح باشد) و بحق انصاف و جنگ مینماید و چشمهایش چون شعله
 آتش و بر سرش اسرهای بسیار و نامی مرقوم بود که هیچکس نمی فهمید جز خودش و جامه پوشیده
 که در خون رنگ شده بود و همیشه کلمه الله بود و سپاهیان آسمانی بر سپاهان سفید سوار شده
 و حریر سفید درختنده پوشیده در عقبش می بودند و از دهنش شمشیر تیز بیرون می آمد (یعنی
 عبارت از کلمات حکم و انتقام است که در آنوقت مسیح از بی ایمانان و بدکاران خواهد گرفت)
 که قبائل را بان زند و بر آنها بعضای آبی حکمرانی خواهد کرد و میخانه قهر و سخط خدای در قیامت
 را پامال میازد (یعنی حکم و غضب ابوسیله مسیح خواهد شد) و بر لباس در آن خود اسمی را
 نوشته دارد که پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان و دیدم فرشته را که در آفتاب
 ایستاده بود و باواز بلند فریاد نمود بتمامی مرغان که در آسمان طیران مینماید که بیایید
 ضیافت خدای عظیم جمع شوید تا آنکه بخورید حب و طوک و سرداران و پهلوانان و سپاهیان
 و را کبان آنها را و همگی را از آزاد و بنده و کهنه و مهتر و آن حیوان که عبارت از در جال
 باشد و پادشاهان زمین و ملوک ایشان را دیدم که مجتمع شده اند تا بان سوار سپاه نشین

متی مسیح فرموده است که ندای این مژده ملکوتی (یعنی وعظ انجیل) در همگی قطار جهان خواهد شد
 بجهت شهادت بر همگی قبال و آنگاه انجام کار پدید خواهد شد (یعنی آخر الزمان خواهد رسید)
 پس موافق مضمون این آیه یکی از علامات آخر الزمان اینست که وعظ انجیل در میان همه طوائف
 متداول گشته من بعد آخر الزمان خواهد رسید و علامت مذکوره جهت غمخیزان آخر الزمان
 بود اگر دیده است چنانکه در این اقرب زمان صدها نفر و عظیم بجهت موعظه انجیل از فرنگستان
 بیرون آمده بولایت بت پرستان رفته تکلیف ایمان بابیشان نمایند و خدایتعالی بوعظ
 آنها جهان قوت تاثر مرحمت نموده است که در این اندک زمان هزاران هزار نفس در ولایت
 افریکیه و هندوستان و در جزائر واقع سمت چین و در امریکه و جزائر آن فقط باستصواب
 وعظ انجیل و مطالعه نمودن آن از بت پرستی و اعمال قبیحه دست کشیده مسیح ایمان
 آورده اند و اکنون خدای یگانه و حقیقی رب العالمین نموده بنا بر احکام انجیل سلوک میکنند
 و بهین طریق روز بروز تعداد ایمان آورندگان مسیح از دیادمی پذیرد و حتی از یهودیان
 و امتان محمد هم بسبب شنیدن موعظه انجیل و یا خواندن آن در فرنگستان و هندوستان
 و سایر اطراف مسیح ایمان آورده و طریقتش محفوظ میدارند و نیز بر محمدیان معلوم
 باشد که در آخر الزمان مسیح باز ظهور خواهد نمود و با قدرت و جلال از آسمان بر زمین
 نزول خواهد فرمود که بر متابعان حقیقی خود نجات و سعادت ارزانی فرماید و بر آنانی
 که تکلیف انجیل را قبول نکرده و مسیح ایمان نیاورده اند غضب نماید چنانکه در آیات ۱۰
 ۹ فصل اول نامه دوم تبیین بیان دارد است که اینست انصاف نزد خدا که معذبین

و بس اما بنا بر کلام انجیل همین قدر میتوان گفت که خدا متعالی بطهور و انشادین
 محمد از دو جهت مانع نکرده و اولا که بدین طریق مسیحیان عربستان شام و مصر و غیره
 که در ایام محمد از طریق انجیل دور و مهاجر گشته بودند تنبیه و بازخواست کرده شود که
 دیگر زیاده مهاجری نکنند و ثانیاً که دین بت پرستی در عالم زیاده شهرت نیابد
 و دوباره زور آورند و نهایت در وقت معینه در صورتیکه مسیحیان با ایمان زنند
 رجوع نموده و اکثر ایشان قلباً با انجیل گرویده بنا بر احکام آن رفتار خواهند نمود و در آن وقت
 خدا متعالی این مواخذه و تنبیه خواهد برداشت و نظر بوعده نماید که خدا در کتب مقدسه
 عهد عتیق و جدید علی الخصوص در آیات ۶ و ۷ فصل ۴۰ اشعیا پیغمبر در آیات ۲۳
 و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ این کتاب معلوم و ظاهر ساخته است و در آخر زمان بسیاری
 از متابعان محمد مسیح ایمان آورده بملت مسیحیه ملحق خواهند گردید و در آیات ادل الی
 فصل ۲ اشعیا و در فصل ۴۹ و در فصل ۴۰ کتاب همین پیغمبر بسیار مرقوم است که آخر الامر
 تمامی سلسله انسانی خواه بت پرستان خواه محمدیان خواه یهودیان مسیح ایمان
 آورده خواهند داشت که راه و حقیقت و حیات جاودانی محض اوست و بس در آن وقت
 کلام مسیح انجام خواهد یافت چنانکه در آیه ۱۶ فصل ۱۰ یوحنا فرموده است که یک کلمه و یک
 کلمه بان خواهند بود و دیگر در آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ نامیه فیلی مسطور گشته است که زانویان
 تمامی اهل آسمان و زمین و آسمان که در زیر خاک اند با اسم یسوع مسیح خم خواهند گردید و هر
 زبان اقرار خواهد کرد که مسیح خداوند است بقصد جلال خدای پدر و در آیه ۱۴ فصل ۲

اهل کفران نبود بلکه غضب الهی بود که خدا بواسطت بنی اسرائیل در پا داشت اعمال قبیحه
ایشان بظهور و انجام رسانید و همچنین مدعی حنک و جدال داود و راه دین نبود
است بلکه چون پادشاه بود جهت استقلال و سلطنت خود جنگ و جدال می نمود و بالجمله
از مطالب و دلائلی که در این باب در خصوص سر آن و محمد ذکر و ثابت نمودیم بالتامام واضح
و آشکار است که در معنی قرآن و در صفات محمد علاماتی که در دیباچه و در اوائل باب سوم این
رساله جهت تصدیق کلام الهی و پیغمبر صادق ذکر نمودیم ابدایافت نمی شود و بنا بر دلائل
سطوره این باب بیشک شبه یقین کردید که از جانب خدا آمدن محمد محال و کلام الهی
بودن قرآن نیز غیر ممکن است

اما اگر چنانچه بخیال شخصی از متابعان محمد خطور کند که هرگاه فی الحقیقه دین اسلام
است پس چرا خدا شهرت یافتن و با حال برقرار ماندن آنرا مانع نگشته است فاما الجواب
مخفی نماند که دین بت پرستی قدیم تر از دین محمد و شمار تخمیناً چهار مقابل اسلام است و غیر
بودن آن نیز نزد خردمندان واضح و ظاهر من الشمس است باینکه باز خدا در ظهور و
دوام آن الی الآن مانع نگردیده است پس واضح است که ظهور و دوام یک دین دلیل
حقیقت آن نمی شود لیکن چون خدا بنا بر معرفت خود مصلحت ندانست که مطلب سبب طور
گذران طوائف عالم را در هر کار و هر گذارش بآدمی بیان سازد پس بهین سبب است
که آدمی در اکثر اوقات در درک امور آلهی و کردارش ایام و اختلاف طوائف عالم مستحیر
و حیران است نهایت رموز حکمت و مصلحت این قبیل امور در نزد خدای حکیم علی طلاق

بسجده آیار است است یا خلان و نیز ممکن نیست که شخص افکاری که در باره قرآن نموده و نقضی که
 در آن یافته است بی و غوغا ظاهر و بیان کند و از دین اسلام برگشته دین دیگر را قبول نماید زیرا که
 حکم قرآن برانست که هر کس که از دین محمد بازگشت نماید او را بقتل رسانند * نهایت واضح و
 آشکار است که حقیقت و حقیقت بفرشته شایسته نمیکرد و محال است که آدمی را بجهنم و زوربان
 مرتبه برسانند که قلباً بجد ایمان بیاورد و از افعال بد دست کشیده خدا را قلباً دوست دارد
 بلکه جبر و ظلم با ایمان و اطاعت قلب مانع می گردد و بنا بر این جبر و تعدی در راه دین از جمله افعال
 ناقصه است و همین دلیل خواهد بود که آن دین از جانب خدا نیست پس طریق شهادت و انتشار
 یافتن دین اسلام که بقوت و ضربت مشیر صورت گرفته نیز یکی از جمله دلائل است که دین مذکوره
 از جانب خدا نیست بدانکه دین سیحی بدین طریق منتشر شده است چنانکه کم و کیف شهرت و
 انتشار آن را در فصل هفتم باب دوم این رساله ذکر نمودیم و اگر کسی موضوع مذکوره رجوع نماید خواهد
 که درین باب نیز انجیل برتری و تفوق کلی بر قرآن دارد

برخی از علمای اسلام مقدمه جدال و قتال بنی اسرائیل کنعانیان را و غزوات داود
 را بمیان آورده میگویند چنانکه بنی اسرائیل قتل و جدال کنعانیان جائز و حلال بود و بهمان
 طریق جهاد در راه دین بجهاد نیز جایز گردید لیکن چنین ادعای محض از بی خبری از مطالب تورات
 صادر گشته است زیرا که خدا در تورات به بنی اسرائیل نفرموده بود که تحت بکنعانیان تکلیف
 ایمان نمایند و ثانیاً هرگاه تکلیف را منقاد نکردند ایشان را قتل و غارت سازند بلکه حکم خدا این بود
 که آنها را بجهت کنا بن کثیره و اعمال قبیله قتل عام سازند پس مدعای جنگ بنی اسرائیل تکلیف

که قرآن از جمله خواب است یا محمد اورا از پیش خود ساخته و مانند شاعران خوب بهم بسته است
چنانکه مسطور شده است بل قالوا ۱۱ ضغاث احلام بل افتریه هو شاعر فلیأثنا بایه
کما ارسل الاولون و چنانکه قبل ازین ذکر شده باد شاعر و بقرآن سحر مبین گفتند اما
وقتی که محمد بدین حجت نمود در انحال شکی جهت خود فراهم آورد و بطائفه قریش زور آورده
مگر این نیز سحر کرد و این در آن حین اکثر اعراب دین محمد را از راه لایب دی و ناچاری قبول کردند
و در صورتی که محمد امر خود را باین پایه و مایه رسانیده دیگر احدی جرأت و یارای مخالفت
و حجت و مباحثه و مخصوص رسالت او نداشت زیرا که علاوه بر کثرت و قوت لشکر بنا بر
ادعای خود و محمد از جانب خدا حکم جهاد نازل شده بود چنانچه بعضی از آیات در باب جهاد
و قتال پیش ازین ذکر یافت که بنا بر آن بر پی ایمانان قهر و غضب نماید یعنی هرگاه او را قبول
نکنند یا خلاف او گفتگو نمایند جواب آنها را بزبان بتری شمشیر حواله کرده ساکت و صامت گردانند
و اگر احیاناً کسی جرأت مینمود که خلاف سخنان و ادعای محمد گفتگو نماید در پاداش این جرأت
تسلیم نمودن جان بر او لازم می آمد بطریقیکه بیان شده و از آن زمان تا حال خلفاء و سلاطین
و امرای دین اسلام نیز بنا بر همان قانون رفتار نموده اند چنانکه اگر شخصی از ملت خود اسلام
یا ملت دیگر خلاف قرآن افسیده جهت اثبات مدعای خود خواسته باشد که در میان مسلمانان
بفرض آن گفتگو کرده بمقام رد بر آید بجز دایک اهل اسلام از احوال و گفتگوی چنین شخص
اطلاع بهم رسانند اجتماع نموده او را بقتل میرسانند و بنا بر این از آیات محمدالی
ممکن نگشته است که احدی در ولایات متابعان محمد بخوف و ترس قرآن تشخیص داده

گردیده و فرشتگان ویانی بدست عربان افتاد و در آنکه حجة در سپایان قریه نهادند نزدیک
 بشهر همدان لشکر عرب باز بسپاه ایران شکست فاحش داده تمامی ایران را متصرف
 گشتند و نیز در دهر و فرار نموده در نزدیکی این شهر بدست آسیابانی کشته شدند و یکی
 ایران بدین نوع تحت فرمان خلفا افتاد و مدت دولیت سال عربان در آن زمین
 حکمرانی کرده اکثر اهلای ایران از خوف و ترس خلفا و عساکر ایشان و یا بعلت اینکه از ظلم
 و سب و آزارها آزاد گردند وین عربان را که برایشان دست یافته بودند ناچار قبول نمودند و کسانیکه
 سزاوار طوق اطاعت باز کشیده در قبول مذہب عربان اجمال درزیدند یا از عربان بقتل رسیدند
 و یا بجای وطن اختیار نموده بسمت بلوچستان و هندوستان فرار کردند چنانکه از نسل ایشان
 الی الآن در ولایات مذکوره باقیمانده و متابع طریق زرتشتی بوده گوناگون میشوند و چنان
 سعد بامداد لشکر فیروزمند خود اهل ایران را بطبع نمود و همان طریق خالد و معاویه ممالک
 شام و عمرو ابن العاص ملک مصر در وقت خلافت عمر فتح نموده اهل آن ممالک را
 بر دین محمدیه در آورده و

مخفی نمایند که قبل از هجرت محمد بکدینه جمیع قبلی با و اطاعت داشتند و قریش و یهودیان
 و مسیحیان در اکثر اوقات بخالفت محمد گفتگو مینمودند و جهت ثبوت رسالت او معجزه
 و دلیل منجی است چنانکه از آیات سابق الذکر قرآن واضح است و نظر بآیه اول
 سورة الحجرا اهل مکه محمد را مجنون می نامیدند بطریق یقین که مرقوم شده است که قالوا یا ایها
 الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون و بنا بر سورت الانبیاء باز اهل مکه با و گفتند

سکوت اختیار می نمود و فیهما و الا اردن اورا بضر شمشیر جدا می ساختند یا اینکه دست
 اطاعتش را بخدمت بسته میداشتند چنانچه بدینوسائل بدین اسلام در شهرها و ولایات
 مغلوبه بلند شد و هنوز از هجرت صد سال نگذشته بود که عربستان و ولایات شام و ایران
 و مصر و بعضی ولایت روم با سپاه کینه خواه عرب مغلوب و زیر دست گشته دین محمد را
 قبول نمودند چنانکه بر تاریخ خوانان روشن و آشکار است مثلاً اهل ایران بدین طریق دین
 محمدی را قبول کردند که بعد از آنکه امر خلافت بعهده قرار گرفت بدین حکم و فرمان لشکر
 عرب را بایران فرستاد که اگر اهل آن ولایت دین محمدی را بخوبی و خوشی مطیع
 گشته قبول نمایند فیهما و الا با ایشان محاربه و مقاتله نموده آنها را جبراً و کراً معتقد
 قرآن و تابع محمد سازند و چون ایرانیان از قبول دین اسلام ابا و امتناع نمودند پس
 لشکر عرب آغاز حرب نموده سه دفعه از سپاه ایران مغلوب و در دعوی چهارم بر ایشان
 غالب آمد و ولایات اطراف رود فرات را متصرف گشتند و بعد از این مقدمه نیز در دین
 شهریار که آخرین پادشاه از ملوک ساسانیه بود بر تخت سلطنت ایران متمکن گردید
 و در آن اوان سعد ابن ابی وقاص که سردار لشکر عرب بود نیز در دین پیوسته و
 گفت که اورا بقبول دین محمد تکلیف نمایند و اگر قبول نکند اظهار جنگ کنند نهایت نیز
 بتکلیف مذکور اعتنائی نکرده بلکه از آن سخنان غبار نقار بر خاطرش نشسته خشمناک
 گردید و بهتیه و تدارک جنگ فرمان داده سپاه بسیاری را فراهم آورد و لشکر
 حارثین در نزد یک قادیسیه مجتمع گشته بعد از تلافی فریقین لشکر ایران مغلوب و منهنم

کردیم که مارا بر طرقت داشته است محمد این شایسته انصار را خواند با آنها گفت که آیات شما
 در ضلالت نبودید و بوسیله من هدایت یافتید آیا بی چیز نبودید و بوسیله من دولت مند گشتید^{الحمد}
 چنانچه این گزارشات در کتاب شیر الرسل و در کتاب خاص بتفصیل مسطور شده اند و در
 آخر کتاب گفته است که قسم اشخاص بودند که محمد خواست که دل آنها با بخششها بطرف خود
 بکشد بعضی ابان قصدت ایشان سلمان شوند مثل صفوان ابن امیه که در آنوقت مسلمان
 نشده بود و بعضی را با نیر او تا ایشان در اسلام قائم کردند مثل سفیان ابن حرب که کربا مسلمان
 شده بود و بعضی را باین اراده تا از شرارت بازمانند مثل ادینیه و اقراء و عیاض ابن مرداس
 + خلاصه محمد دین خود را بهمین واسطه در حال حیات خود در اکثر بلاد عربستان منتشر کرد^{نیده}
 و بعد از وفات محمد خلفان نیز بنحو مسطور به منتشر مشهور ساختن دین اسلام متوجه گردیده لهذا لشکر
 بولایات دیگر کشیده بغرب شمشیر حقیقت دین اسلام را ثابت ساختند و مردم را بدین طریق جمع
 بنزیر حکم قرآن آوردند مثلاً ابوبکر بر تخت خلافت نشسته لشکر اسلام در ذوالقعدة جمع نموده
 یازده سردار مقرر کرد و آنها را روانه نمود تا بکفار و مخرغان بنگرانند و بهر یک از آنها
 حکم نامه داد که اذن بر آنها بخوانند اگر بموجب حکم آن اسلام را قبول نکنند با آنها آغا جنگ نمایند
 در آن نامه مآورد مطالب دیگر چنین مرقوم بود که هر آنکه نامه را قبول کند و معتقد اسلام
 گردد او را قبول و حمایت کند لیکن بان که انکار کنند حرب نمایند تا براه خدا در آیند
 و بر مخرغان بهیچ طریق رحم نکنند بلکه آنها را آتش بسوزانند و بهر طریق بقتل رسانند
 و فرزندان و زنان ایشان را غلام مسلمانان گردانند پس اگر کسی بدلیل غریب شمشیر

مهاجرین و انصار نیز همچنان کردند صرف بنی تمیم و فضا را انکار کردند لیکن بعد از آنکه محمد
ایشان را وعده داد که مدد عوی و یکرشش چند آن از اسیران بآنها داده خواهد شد اینها
نیز راضی شدند مگر در حالیکه محمد و تقسیم مال و متاع بیت المال آن دعوی پذیر کرد مسلمانان
ترسیدند که مبادا محمد آنرا نیز پس بدهد لهذا حصه خودشان از مال و متاع با چنان
تیزی و هجوم از او در خواست نمودند که قبایلش را گرفته داد خود را از ایشان در پی درختی
پنهان کرده بود بعد از آنکه محمد آنها را ساکت ساخته بایشان گفت که ای مردمان قبا
من بجا بید و الله اگر شما آنقدر دواب ضبط کردید که در اعداد برابر درختان ملک تمامه
باشند بچیک از آنها از شما دریغ نخواهم کرد و الله من بیچو قتی از بیت المال برابر بوی
شتر هم زیاده از خمس آن نگرفته ام و آنرا همیشه در راه شما خرج میکنم من بعد همه مال تقسیم
نموده از خمس خود با یوسفیان صد شتر و چهل اوق نقره داد و همان قدر به سپران نیز داد
معاویه نیز داد و دیگر حکیم ابن سام و بشارت ابن حسان و سهیل ابن عمرو و به صفوان
ابن امیه و غیر هم بهر یک صد شتر داد و بدیگران پنجاه و چهل شتر میداد و از آنجمله عمر
عباس ابن مروان بود و وقتی که او از پنجاه راضی نبود پنجاه دیگر با و داد نهایت انصار
از این مرحله که محمد بمردمان قریش و دیگران که انصار نبودند آنقدر بخششها نمود بسیار
مارض شدند چنانچه یکی از آنها گفت والله این بسیار عجب است که حال آنکه شمشیرهای ما
از خون قریش هنوز خشک نشده و محمد غنیمت ما را بآنها بخشش میکند اگر این حکم خدا
بما صبر لازم است لیکن اگر رسول الله موافق خواستش خود چنین می کند بگوید که ما چه قصور

خواهم نمود مالک پیش محمد آمد و مسلمان شد و محمد او را مادر آن سردار بعض طوائف عرب
 کرد که مسلمان شده بودند ایضا روزی یک محمدی بایهودی دعوی داشت پیش محمد
 رفتند او در حق یهود فیصل داد محمدی راضی نشده پیش عمر رفت وقتی که عمر از صورت حال مطلع
 کردید گفت قدری صبر کن رپشت دشمنش خود بیرون آورده سر محمدی را ببرد و گفت
 این است اجر کسانی که بخدا و رسول و مطیع نمی شوند چنانچه در تفسیر طلال الدین در بیان آیه^{۵۸}
 سوره عمران این گزارش مسطور است و دیگر اهل مکه تابع اسلام شدند بدینوسیله که محمد^{بعد}
 از هجرت مدینه جنگ و جهاد با آنها آغاز نموده در دعوی بدر و غیره بر قریش فتح مند شده
 آخر الامر در سال ششم هجرت باده هزار لشکر خود ناگهان بر مکه فرود آمد قریش همه جنگ آواره بودند
 لهذا محمد باسانی مکه را گرفت و مطیع نمود و بعد از این در حق چندی از اهل مکه که پیشتر بجای
 او کرده بودند حکم قتل نمود و دیگران را جان بخشی کرد و حال که قریش دیگر قاب و طاقت
 مجادله نداشتند اند تا به کربلا رسیدند و دین محمدی قبول نمودند نه قبل + و اینکه اصحاب و
 انصار و سایر تابعان محمد در پی تحصیل غنیمت و در امید بیت المال بودند از کتب و تواریخ
 محمدیه صاف معلوم و یقین میکردند از جمله آنها در اینجا ذکر یک گزارش گفتا خواهم نمود مثلاً
 در دعوی حنین دعوتاس که چندی بعد از تسخیر مکه واقع شده بود لشکر محمد بسیار از زنان
 و فرزندان دشمنان و کثرت از مال و متاع ایشان بدست آورده بود بعد از دعوی
 بنی حوازین مطیع شده از محمد منت کردند که زن و فرزندان مال با ایشان پس داده شود محمد
 گفت من حصه خود و حصه بنی عبدالمطلب را از اسیران شما بخشیده ایم این ششپنده

سهل انگاری می ورزیدند بقتل رجوع می نمود چنانچه در فصل گذشته اشاره و بیان شده
در این حال مردم کثیره بامید تحصیل غرت و اعتبار و حصول دولت بسیار از بیت المال
بشیر علم آورفته و روز بروز متابعان او تزايد یافتند و سایر مردم که قوت مقابله و تهیه
مجادله نداشتند از بیم آنکه مبادا اموال آنها با سم بیت المال ضبط گردد و عیال ایشان
باسیری رود و جانها بمعرض تلف آید لایذ استطیع کردیده رسالت او را قبول نمودند مثلاً
وقتی که محمد در سال هشتم هجرت بالشکر خود نزدیک مکه رسیده بود و عباس ابوسفیان را که
از تبرکان مکه بود پیش محمد برده تا شاید او را جان بخشی کند محمد از او پرسید که آیا حال
تو باور میکنی که من رسول الله هستم ابوسفیان جواب داد که تو مرا از پدر و مادر عزیزتر هستی
لیکن والله در باب رسالت هنوز در دلم شک است عباس با داز بلند گفت دای تو مسلمان شو
و بگو لا اله الا الله محمد رسول الله بشتر از آنکه سر تو بریده شود بعد از شنیدن این
سخنان او ایمان آورده بدین طریق مسلمان شد و محمد او را جان بخشی کرد چنانچه این مرحله
در کتاب سیرت الرسل مفصیل مسطور است و بطریقیکه ابوسفیان بسبب خوف جان محمدی
شد همچنان محمد مالک ابن عوف را که سردار آن لشکر عرب بود که در دعوی حنین با محمد
جنگ کرده بود با وعده بخشش در یاست مسلمان کرد بدین تفصیل که بعد از آنکه مسلمانان
در دعوی حنین بر لشکر عرب فتح یافته و سرداران ایشان مالک ابن عوف که رنجیده بظان
رفت محمد یکی را از متابعان خود پیش او فرستاده او را خبر داد که اگر تو مسلمان خواهی شد
هر چه در دعوی از مال تو ضبط شده است بتو پس خواهیم داد و ما درای آن صد شتر ترا بخشش

بدانکه در کلام خود فصاحت و بلاغت و شیرینی عبارت را بکار برد که بدین نمط مردم را دلربا
 نموده مطیع و منقاد خود سازد و کوشش کرد که با قاعده زمان متعدد و گرفتن دلی بستم
 و گناه آنها را اطلاق دادن و با وعده بهشت بر از عیش و عشرت نفسانی دین خود را مقبول
 اعراب سازد و همچنین از عادات قدیمی عربان و بعضی از کثرت کتب عهد عتیق و جدید
 و چندی از احادیث یهود اخذ نموده در کتاب خود ثبت کرد که بدین طریق دین خود را
 رواج داده مقبول و مطبوع خلق سازد و متابعان خود محض چند تکلیف ظاهری نمود یعنی آنکه
 قبیل غسل و طهارت و حج و روزه و خمس و زکوة و نماز و جاری ساختن کلمه لا اله الا الله محمد
 رسول الله و جنگ و جهاد و راه دین و امر نمود که از بت پرستی و قتل و زنا و سایر اعمال فحشه
 ظاهری کنار بجویند و وقتی که محمد بنحو مذکور چند نفری را امرید خود ساخت و دیگر نتوانست که در
 مکه بماند و میدانست که مردم مدینه با اهل مکه عداوت دارند و نیز فهمیده بود که اهل مدینه با وی
 دارند لهذا با آنجا فرار کرد و بدانکه بعد از سال محض ده و دوازده نفر بجهاد ایمان آورده بودند
 و در سال سیزدهم که اول سال هجرت بود قریب صد شخص از اهل مکه و منقاد و پیچ از اهل
 مدینه با و ایمان آورده بودند و وقتی که تعداد متابعان در مدینه از دویافت و محمد توانایی
 جنگ و انتقام کشیدن از دشمنان بهم رسانید جهاد را اظهار ساخته آغاز جنگ نمود
 بنا بر این کار و ان طائفه قریش را تاخت و تاراج کرد و در دعوائی بدر باب ایشان فالت
 کشته و باین نحو عسکر سپاه منصوره خود گردیده بخصمان غالب آمد و اعدا از او
 خوف و هراس برداشتند و آنانی که زیاده تقاضت نموده و در قبول و اطاعت او

مقصود و نویسیان که از محمد بظهور آمده بود با آن فوائد بسیار که عربان از محمد و تعلیم او حاصل کرده بودند پوشیده و تورگشت و چون خلفا و تابعان محمدی سبب فیروزمندی ایشان نه در حکمت و فرست خلفا و نه در زیر کی سرداران و نه در بهادری لشکر و نه در اختلاف و ضعف دشمنان دانسته بلکه گمان کردند که فتحیابی ایشان محض از آن محبت و لطف است که خدا با محمد و محمدیان دارد و بنا بر این در نظر و ذهن لشکر فتح مست عرب محمد نهایت اعلی معلوم نمود و از آنها با و چنان مراتب نسبت داده شد که گویا افضلترین مخلوقات و مالک کل کائنات و بهترین انبیاء و شافی مومنین و پاک و معصوم و صاحب معجزات و کرامات و بحد و حد بوده است اگر چه در قرآن اشاره هم بچنان صفات یافت نمی شود لیکن بخلفای اولین نحو بی معلوم بود که از این تعظیم و تکریم محمد مفاد و مطلب خودشان نیز حاصل و عاید خواهند زیرا که میدانستند که عربان هر قدر که محمد را زیاده تعظیم خواهند نمود و اعتقاد و اعتماد ایشان بر قرآن و محمد قوی تر خواهد گردید همانقدر ایشان بخوشی و خوبی و دل قوی جنگ و جهاد نمود و از جان شیرین دریغ نخواهند کرد و چنانچه سبب فتح مندی لشکر اسلامیه همان اعتقاد بود و اعتماد بر آن آیات که در ضمن آنها حکم بجهاد آمده و بکشکان مرتبه شهادت با هم و نغمای هشت قرآن و عهد داده شده است

فصل پنجم

در بیان مشهور و مشت کشتن دین اسلام

ماورای آنکه در آخر فصل گذشته در باب مشت کشتن دین اسلام بیان شده است

خوردن پهن بود و جهت دور و مقتول کردن مخالفین یا اختلاف انداختن فیما بین دشمنان هر
وسيله و بهانه با و مقبول و مرغوب نمود و زیر کی و بهادری او خصوصاً در این امر بود که
خود را بقدر امکان از همه چیز و از همه کزائشات و احوالات قریب و بعید محجّر گردانید و
تا که همان بر دشمنان فرود آمد و حمله کرد و بنا بر این بتابعان و لشکر خود صرف در جنگ طاقت
مقصد و مطلب خود از پیش بیان نموده بود و از این سبب اتفاق افتاد که در همان وقت
که در آخر ایام محمد طوائف بعیده عرب با و اطاعت نمودند و مدینه تخریب کردند (این اشاره
است بغزوه طابوق که در سال پنجم هجری وقوع یافت و بسیاری از تابعان محمد از این جنگ ناام
بودند و عذر آوردند و خلافت حکم محمد کردند و بالشکر شامل نشدند و بعضی مثل عبدالله ابن علیج مع
لشکر خود بازگشت نمودند) و این مرحله که اکثر عربان نه باعتقاد دلی بلکه محض از راه خوف تابع
محمد گردیدند از این قول حلیشه نیز صاف معلوم میگردد که نقل شده که او گفت و قتیکه رسول
صلعم وفات نموده بود و عربان با غمی شدند و پیرو و نصاری شدند و منافقین تیغ
خود دیگر بوشیده کردند و مسلمانان مانند گله در شب زمستان بریشان حال بودند تا
وقتی که ابوبکر آنها را باز جمع نمود و ابوعبیده نیز نقل کرده است که قتیکه خبر وفات محمد بآه رسید
بود اکثر اهل مکه خواستند که از محمد و اسلام سحر ف کردند چنانچه اطاب که در آنوقت رئیس مکه
بود تا چند روز حرات نکرد که از خانه خود بیرون آید نهایت در وقت خلافت ابوبکر و عمر که
بوسيله سرداران بهادریشان لشکر اسلام فتح بر فتح یافته بود سلطنت سلامیه برقرار
و پایدار گشت و دین محمدی شهر شده و از دیاد و استحکام یافت و در نیصورت آن نقص و

آنها گفتند که اگر تو آنرا موجب وحی الهی میکنی یا اگر خاص حکم تست در آن حال اطاعت نما
لازم است لیکن اگر تو آنرا جهت خاطر ما کرده پس آن باز بمان محمد جواب داد اگر خدا را
حکمی میداد باشما صلاح نمیکردم لیکن بخدا قسم من آنرا کردم تا میان دشمنان تفرقه وضع
پیدا شود نهایت سعادت ارضی نشد بهمان طریق در دعوی بدر نیز محمد بر صلاح کاری دیگر
عمل نمود یعنی محمد خواسته بود که بجای که نزدیک تر بطرف مدینه بود بالشکر خود فرود آید
در آن حال جواب داد گفت که اگر خدا جهت فرود آمدن در این جا ترا حکم نموده است در
حال البتة پیشتر نمی توانیم رفت لیکن اگر این محض صلاح خود است پس بهتر آنست که تا
بجایی که دورتر از همه باشد برویم لهذا چنان کردند و دیگر دلیل قوی جهت اثبات ضعف
کوتة نظری محمد این مرحله بود که در باب خلافت حکمی نمود و بدین طریق تیغ پرنج سلطنت اسلامی
گذاشته و ممکن است که خود او در این باب در تردد بود و دشمن با علی شوهر دختر خود بود لیکن عقل و ادراک
او معلوم نمود که جهت حکومت ابو بکر زیاده لیاقتی دارد و موت ناکهان بر او فرود آمده این
امر عمده بے بند و بست بماند و در مکه دعوی نبوت کردن چندان مشکل نبود زیرا که
تعلیم محمد نسبت به بت پرستی اهل مکه نهایت اعلی و اول بود و ماورای این محمد خوش
اخلاق و فصیح کلام و کنشاده دست بود و نسبت بفقر او غلامان و غیره مهربان چنانچه
بین دسائیل نیز دل مردمان بطرف او کشیده شد لیکن اصل سبب حکومت و ترازند تعداد
تابعانش در مدینه این بود که بنی اوس شریسته دارا بودند و او پیش نظر تابعان و غنیمت
و بیت المال میگذاشت و طوایف عرب با یکدیگر اتفاق ندشتمند و خود او خدا را وزیر

در افعال و اگر چه زیرک نیز بود باز کونه نظر آدمی و حاکم بود و پس در اقول حال یهودان
 چایپوسی کرد و جهت خاطر داری آنها چندین احکام داد مثل و بطرف اورشلیم یعنی بیت المقدس
 کردن در نماز و غیره بعد از آن که معلوم شد که یهود دوست نخواهند شد آن احکام را منو
 کرد و دشمن شدید ایشان گشت ایضا بر بعضی جان بخشی میکنند چرا که از عبد الله میترسند و
 دیگران را حکم خدا عز و جل ساخته قتل میکنند (این اشاره است بر آنکه محمد بسبب خاطر داری
 عبد الله بن ابی سفل و بنی قینو که جان بخشی کرد و بنی قریظه را بنا بر قول سعد قتل نمود)
 وقتی بنکاح جدی مقرر میفرماید و وقت دیگر خود او از آن حد تجاوز مینماید و میگوید که حکم الله است
 اگر کسی مقتول یا مجروح شود در آن حال قاتل فدیة می تواند نمود بشرطیکه اقربا را رضی باشند لیکن
 دستهای دزد باید که میرجم بترند + وقتی که مشکلات پیش آیند از دیگران صلاح گیرد و بر خلاف
 رای خود مطابق صلاح آنها عمل کند چنانچه در دعوی احد خلاف رای خود بجنگ برود و رفت
 یعنی او خواست که در مدینه بماند و جنگ در آنجا بکند لیکن بعضی از تابعانش خصوصاً آنها که در
 دعوی بدر شریک نبودند صلاح او قبول نکردند + و در دعوی خندق او خواست که صلح
 بکند لیکن سعد ابن عباد و سعد ابن معاذ مانع شدند + و در جنگ طائف محمد موافق
 خواستش لشکر خود بمکه آوردن حکم نمود اگر چه موافق بعضی مورخین دانسته بود که بیفاید +
 خواهد شد (تفصیل صلاح کاری با سعد بن ابی وقاص است که محمد خواسته بود که به بنی
 غطفان ثلث خرمای شهر مدینه بدهند و بدین شرط با آنها صلح کنند لیکن وقتی که محمد سعد
 ابن عباد و سعد ابن معاذ را که رئیس اهل اوس و خزرج بودند از این امر آگاه ساخت

که ابن اسحاق از شیوخ خود نقل کرده است که وقتی که محمد در مکه بود قبل از نزول قرآن جهت دفع
نظر بد باد و معالجه کردند و وقتی که قرآن با و نازل شد باز همان حالات با و رودادند یعنی یک قسم
پیشویشی مثل اغمی با قوس و لرزه بر او در آمد و چشمهایش بند شد و کف از دهن بیرون آمد
و مانند شتر جوان آواز داد دیگر در همان کتاب از قول عایشه مرقوم است که وقتی که جبرئیل بر حضرت
نازل شد او نهایت سنگین گشت و عرق از پیشانی و روان شد و چشمهایش سیخ گشتند
و بعضی اوقات مانند شتر جوان آواز داد و باز مذکور است که زید ابن ثابت نقل کرده است
که وقتی که وحی به بنی نازل شد او را چنان حال روداد که گویا وقت جان کنی رسیده است و
پیشویش شد و مانند شخص در حالت تشنه گشت باز مسطور است که ابوهریره نقل کرده است که در
حالی که وحی بر حضرت رسول نازل شد میچکس از ما طرف او نگاه نتوانست کرد و دهن او بر
شد و چشمهایش بند گشت و در بعضی اوقات مانند شتر آواز داد و بنا بر این و دیگر احادیث
مثل آنها شک نیست که محمد مرض صرع داشت زیرا این حالات که در ضمن احادیث مذکوره
در باب محمد نقل شده اند همه علامات آن مرض اند و مخفی نماند که مریض آن مرض یا مانند آن
کاری غریب و عجیب خیالها را نیز می بیند که محمد آنها را روی او فرشته و وحی پنداشته و بدین طریق
کمان برده است که من فرستاده خدا یم لیکن رفته رفته محمد دیده و دانسته خیال و فکر خود را
وحی و کلام الهی گفته و بتابعان خود همچنان بیان نمود و وقتی که بدینجهت پنداشته بودند و از
جفاهای قریش و مای یافت و صاحب اختیار گشت و رئیس و حاکم قوم خود شده هم از اعمال
و هم از احکام او صفا معلوم و ثابت می شود که او کینه و روغدار و شهوت پرست و باطل

چندی بعد از آن یکی از مردمان خیبر که نامش سلم ابن ابی الحقیق و لقبش ابو رافع بود بموضع
 حکم محمد بدین راه کشته شد که محمد شاعری عبدالله ابن رواحه را با چندی از مسلمانان و خیبر
 فرستاد تا سلم را دعوت کرده بگویند که بحدیث پیش محمد بیا و ترا رئیس قوم خود خواهد کرد لیکن
 بعد از حکم خاص داد که او را در میان راه بکشد و او همچنین کرد و گزارشات مزبوره همه از
 کتاب و اکثر ذیل اخذ کرده شده که آنها را از کتب انسان العیون و خامس رسته الرسل و کتاب
 ابراهیم حلبی اخراج نموده است و در ادراک این کتب بتفصیل بیان شده اند و مورخین میگویند
 که خود محمد در بیت و هفت غزوه شامل بود و محمد بیان سسی و شست سریه بحکم او کرده بودند
 و حال اهل انصاف بگویند که حرکات مزبوره لائق پیغمبر خدا باشد یا نه یقین است که هیچ
 نبی بر حق چنین امور کاوی نکرده است

فی الجاه از راه ضمیمه باین فصل آن مطالب الحاق خواهیم کرد که درین روزها و اکثر
 وکیل که یکی از علمای فنک است و در لسان و علوم عربی ششتر تمام بهرسانیده و زبانی
 جرمن تاریخ محمد و خلفا از کتب قدیم و معتبره عرب تصنیف کرده است و در او از کتب خود در
 باب محمد چنین نوشته است که از قرآن و کتب عرب یقین میکرد که محمد در اوایل کمال
 کرد که خدا فی الحقیقت او را فرستاده است تا بوسیله او حق عبادت را باز در عربستان
 مقرر و برقرار گرداند و درین خیال خود او تا بنیادت از خوا به او خیالها که گاهی باو
 رود دادند و اغلب است که سبب آنها مرض صرع بود که محمد از جوانی خود داشت و از بعضی
 مورخین اغنی خوانده شده است چنانچه درین باب در کتاب انسان العیون مسطور است

نکاح زینب بنحو حلال فرمود و عادت عربان که نسبت بان زن پخوانده حرام بود منسوخ
 ساخت + ایضا بعد از دعوی بدر محمد در میان راه حکم نمود که از جمله اسیران ندر
 و عقبه را بکشند از این سبب که ندر بیشتر از راه حقارت قرآن را مجموعه فبانه و قصص
 گفته بود و عقبه یک روزی که محمد در مکه وعظ کرده خواسته بود که او را بزنند مگر ابو بکر مانع
 شد + ایضا بعد از مراجعت بکدینه عصمه بنت مروان که در باره محمد سجا کرده بود یا
 بموجب حکم محمد یا با اشاره و علم او از عمیر ابن ادیج در شب در خوابگاه خود گشته شد +
 ایضا چند ماه بعد از دعوی بدر کعب ابن اشتر از این سبب که بر کشتگان بدر آفرین
 خوانده و اهل مکه را جهت انتقام ترغیب کرده بود از ابونامه با حیل و فیبر در وقت شب
 گشته شد و در حالیکه ابونامه سر کعبش محمد گذاشت او گفت الحمد لله + ایضا وقتی که بعد
 از دعوی احد محمد دید که حمزه بسیار زخمها خورده گشته شده است خشمناک شده گفت که اگر
 خدا مرا بر قریش فتح خواهد بخشید من هفتاد کس از آنها بمچنان مجروح و قتل خواهم کرد +
 ایضا وقتی که محمد بانی قریظه که یهود بودند جنگ نموده قلعه های ایشان را محاصره کرد
 آنها باین امید که محمد بسبب منت اهل اوس جان بخشی خواهد کرد از قلعهها بیرون آمده
 خودشان را بمسلمان سپرد کردند که آنها را بسته و اسیر کردند اهل اوس از محمد در بار
 آنها منت کردند محمد که نخواست که آنها را بخشد جوار داد که سعد در این امر حکم دهد
 وقتی که از سعد پرسیدند او فرمود که همه را قتل بکنند محمد گفت که این حکم الهی است و
 همه ایشان که قریب هفتصد بودند در میدان در شهر مدینه گشته شده اند + ایضا

سه خود تراشد تا قریش گمان برند که این حاجیان اند که در مکه مشروط عمره انجام نموده اند و
 بدین طریق آنها را زیاده بے خوف و بے اندیشه کرد پس فست یافتند باریقان خود را که گمان
 بر آنها حمله نموده یکی را بکشت و دو تار اسیر نمود و یکی از آنها که نوفل نام داشت بکرنجیت بدین
 طریق همه مال و متاع قافله را ضبط کرده بدین مراجعت نمود لیکن وقتی که این گذارش مشهور
 گشت پس نه صرف اهل قریش بلکه اکثر از تابعان محمد نیز از این مرحله ناراض شدند که در ماه
 حرام بحکم محمد جنگ و خونریزی بعمل آمده بود بنا بر این محمد از خمس آن مال انکار کرد تا مردمان
 گمان برند که او نیز از امور عبد الله ناراض است لیکن با وجود این باز در تمام عربستان همه
 میگفتند که محمدیان در شهر حرام نیز جنگ و هنرنمایی کنند و عبد الله و رفیقان او از این مرحله
 که محمد از خمس آن مال را انکار کرد بسیار رنجیده گشتند لهذا تا اینهارا خوش کند و تهمت
 عربان رفع شود و خمس آن مال با و حلال کرد و آیه آتیه را نازل کرده است که در سوره بقره
 طریق مسطور است که یسلونک عن الشهر الحرام قتال فیہ قل قتال فیہ کبیر و صد
 عن سبیل الله و کفر به و المسجد الحرام و اخراج اهل منه الکبر عتد الله
 و الفتنه اکبر من القتل یعنی از تو می پرسند در باب ماه حرام و از جنگ کردن در آن ماه
 تو بگو جنگ کردن در آن ماه گناه کبیره است و باز داشتن از راه خدا و انکار خدا نمودن
 و از مسجد حرام باز داشتن و اهل مسجد حرام را از آن اخراج کردن در حضور خدا زیاده
 از آن گناه است و از دین بخی کردن از قتل هم زیاده است پس بفرمود این آیه
 محمد جنگ را در شهر حرام حلال نمود چنانچه در گذارشات زینب که گذشت نیز بفرمود و یک است

حضور پروردگار خود مدیون میدانستیم که حقیقت را بتو بیان سازیم لہذا بی غرضانه بتجربہ
این رسالہ اقدام ورزیدیم پس تو نیز طرفداری و غیرت را بکنار نہادہ با قلب صاف بخدا
مناجات و استغاثہ نما کہ نور ہدایت را بتو عنایت فرماید و آنکاہ این رسالہ را مطالعہ نمود
مطالب و تعلیمات انجیل و قرآن ابابیکہ یکہ مقابلہ کن در آن حال از محبت خداستعالی بتو
آشکارا خواہد گفت کہ ہر چیزیکہ مائما حال در بارہ قرآن و محمد ذکر نمودہ ایم بالکلیہ راست
و حق بودہ است

در باب سایر صفات میتوان گفت کہ محمد صاحب فہم و فراست و خورودہ بین و
زیرک و در امور آوینوی ماہر و رفتار و سلوک ظاہری او خوب و دل پسند و فقرا و یرودستان
و دوستان خویش و اقربای خود مہربان و کریم بودہ نہایت از پاک باطنی پکانہ و در مادہ
دشمنان خود کینہ و در انتقام گیرندہ بود چنانچہ صفت آخر از گذارشات آیتہ ظاہر و ثابت میکرد
مثلاً چندی قبل از دعوی بدر محمد جہتہ انتقام گرفتن از قریش عبداللہ بن جہشل مع ہشت نفر
روانہ نمودہ با و یک نامہ داد و حکم کرد کہ در روز سوم آنرا دادا کردہ بخوان و بموجب حکمی کہ در آن
نوشتہ است عمل کن او در روز سوم نامہ را خواندہ مطابق مضمون آن بہ بطن نخل کہ ما بین
مکہ و طائف واقع است روانہ کشیدہ در آنجا قافلہ قریش را منظر بود چون ماہ رجب بود
کہ در میان عربان شہر حرام بود و بنا بر عادات ایشان در آن ماہ غزوہ یا جنگ مکنع
بود پس قافلہ قریش بی لحاظ بدلی سامان سفر میکرد و محض چہار اشخاص قریش سوای
شتر بانان ہمراہ آن بودند عبداللہ این حال را دیدہ یکی از ہمراہیان خود حکم نمود کہ مو

و یقین نخواهد شد که آیات مذکوره و مقدمات مسطوره صاف گواهی میدهند ثابت میسازند
 که قلب محمد از خواسته های نفسانی پیر و مملو بوده است و هواد و هوس نفسانی بمرتبه باسلط
 گشته بود که چهار زن قناعت نکرده و در باب گرفتن زن متعدد آیات مذکوره به کم و کیف
 مسطوره در باره خود اظهار ساخت مکرر ماده چنین پیغمبری چه فکر کنیم که بجهت آنکه خواهش
 نفسانی خود را بعمل آورد و بر عیوب خود پرده کشد ادعای نماید که خدا او را جهت تجاوز از
 احکام خود اذن داده و بر همزدن قسم و عهد را بر او جایز نموده است و نیز ادعا نماید که
 عشقی که بزن دیگر به هم رسانیده خدا بر او حلال نموده است آیا ممکن است که خدا جهت
 تجاوز از احکام خود اذن بدهد و بر همزدن قسم و عهد را جایز سازد و عشق زن دیگری را
 حلال نماید حاشا و کلاً بلکه بصفات خدای عادل و مقدس چنین کلام را نسبت دادن بسیار
 ناسزا است چون وقوع این مرحله محال است لهذا واضح و آشکار است که آیات مذکوره را
 محمد محض از پیش خود گفته و خلاف آنچه نسبت داده است و چون محمد در مواقع مذکوره از راه
 کذب ادعای الهام الهی کرده است پس در خصوص سایر آیات قرآن نیز ادعای او باطل است
 و بنا بر این نیز یقین است که قرآن کلام خدا نیست بلکه خیال و کلام خود محمد است و پس
 ای مطالعه کننده این رساله هر چندی که این سخنان در نظر تو فاساد و ناکوار خواهد نمود
 باز تنگ حوصله و تنگ ظرف نشسته غضبناک مشو و بد رستی درسته و آگاه باش
 که این رساله بجهت آن نوشته نشده است که محمد بعلی سبب و بیدلیل مضموم گردد
 و یا تو بغیر آمده خشمناک گردی بلکه حقیقت همین بود که بیان کردیم چون با خود را

اتق الله و تخفى في نفسك ما لله مبديه و تخشى الناس و الله احق ان تخشيه فلا
 تقضى زيدا منها و تطرا من وجنا كلها لئلا يكون على المؤمنين حرج في انزاج اربابهم
 اذا قضوا من هن و طل او كان امر الله مفعولا يعني يادكن انرا كه كفتى مر كسى كه انعام
 كرده است خدا براى او و توانعام كرده برادر و دردن و كفتى با و كه نگاهدار از براى خود زن خود را
 و ترس از خدا و پنهان مى كردى در نفس خود آن چيزى را كه خدا آشكار كنده آن است و بترسى از
 مردمان و خدا سزاوارتر است بان كه از او بترسى پس چون زيدا امر حاجتى را تمام كرد يعنى
 زن خود را طلاق داد اما آنرا بر تو تزويج كرد انديم تا نبوده باشد بر مومنان كنهائى و حرام
 زنان پس خوانندگان خود هرگاه امر حاجت را بعمل آورند و طلاق بگويند و امر خدا را بايد بعمل
 بياورند نهايت اصل سبب ورود آيه مذكوره بدى طريق است چون محمد دريا كه گذارش زينب
 در ميان مردم شهو رفته و باين علت تشكى شده اند زيرا كه بنا بر عادت عربان آن ايام
 گرفتن زن پس خواندگى جائز نبود پس سعى نمود كه عشق زينب را در دل خود ستوردار و اما وقتى كه
 آخر الامر عشق خود را در او نشاند و ديد لهذا اين آيه را دارد ساخت كه كويا از خدا با و اذن رسيد
 كه زينب را بگنج خود در آورده تا بدى طريق عيب اين عمل را پوشيده دارد و هرگاه در اين
 گذارش هيچ عيب و نقصى بهم نميرسيد و هيچ طور خدا را بجا و عادت آن ايام نمى بود
 پس چرا از براى حلال گشتن آن اذن مخصوصه در ورود چنين آيه لازم كرد و اگر عربان
 در اين باب تشكى نمى بودند از چه سبب محمد محبت زينب را پنهان ساخته و از مردم حشاي^ظ
 مى نمود ؟ حال سكه در خصوص گذارشات مذكوره اند كه متفكر گردد آيا با و معلوم

غفور و رحیم است بدستی که خدا از برای شما مقرر گردانیده است بر نمودن قسمهای شما را
و بنا بر ردایت باب پنجاه و پنجم جلد دوم کتاب حیات القلوب سبب ورود آیه مذکوره بدین طریق است
که روزی محمد در خانه حفظه بود و ماریه قبطیه او را خدمت می نمود اتفاقاً حفظه بی کاری رفت
و محمد با ماریه مقاربت نمود و چون حفظه بر این امر مطلع شد غضبناک گردیده گفت آیا در روز
نوبت من و در فراش من بکنیزی مقاربت میکنی پس محمد شرمزده شده و فرمود که این سخن را
بگذار که ماریه را بر خود حرام گردانیدم که دیگر هرگز با و نزدیکی نخواهم کرد و فقط نهایت چون محمد
قلبانمی خواست که از ماریه مفارقت نماید پس از عهد خود پشیمان گردیده آیه مذکوره را وارد ساخت
که بنا بر مضمون آن آیه بر او جائز گردید که سو کند خود را بر نمودن بدین طریق حفظه را نیز کت
سازد * و دیگر زید که غلام آزاد کرده محمد بود و محمد او را بفرزند می بردشته بود و روزی جهت
دیدن بخانه زید رفته وقتی که پرده حجره را بر پشت چشم محمد زینب زن زید افتاد از حسن
جمال او تعجب نموده و قلباً مائل او گردیده لفظ سبحان الله خالق النور و تبارک الله
احسن الخالقین را بر زبان خود جاری نمود و چون زید در خانه نبود بنا بر آن زینب با جرات
بعد از ورود شوهر خود با وحالی و بیان ساخت پس زید یا از ترس یا از اخلاصی که بمحمد داشت
زینب را طلاق داده محمد من بعد او را بنکاح خود در آورد چنانکه همین مطلب در باب پنجاه و سوم
جلد دوم کتاب حیات القلوب تفصیلاً ذکر یافته است پس محمد باز چنین آیه وارد ساخت که گوید
ضمن آن جهت نکاح زینب حکم از جانب خدا رسیده است چنانکه در سورة الاحزاب قوم است
که واذ تقول الذی الغم الله علیه و الغمت علیه امسک علیک من وجعک و

سورة النساء تجاوز نمود یعنی زیاده از چهار زن بعقد نکاح خود آورده بود لهذا باین آیه
 مسطوره پیرده بر تجاوزت خود کشید + و دیگر اینکه محمدیان بنا بر شریعت خود بر این
 امر وابسته شده اند که در میان زنان خود تفاوتی منطور ندارند نهایت محمد از برای اینکه
 خود را از تحت این حکم نیز خارج و آزاد سازد آیه آتیه را دارد است که بنا بر مضمون آیه
 با و اذن داده شد که بهر طریقی که رای او علاقه گیرد با از و اج خود بهمان نوع رفتار نماید
 چنانکه در سورة الاحزاب مرقوم گشته است که ترجی من تشاء منهن و تؤدی الیک
 من تشاء و من ابتغیت ممن عزلت فلا جناح علیک یعنی تو هر یک از زنان
 خود را که خواسته باشی می توانی آورد و هر یک را که اراده کنی در نزد خود میتوانی جاداد و
 همچنین از هر کدام آنها که خواهی جدا شوی از برای تو تقصیری نخواهد بود + و نیز
 در میان متابعان محمد این قاعده هم مقرر است که زوجه مطلقه دیگری را دیگری بعقد نکاح
 خود می تواند آورد اما در خصوص زنان محمد باز این اذن با و داده شده است که بعد از او
 احدی زنان او را نکاح ننمایند چنانکه در همین سورة مذکوره مرقوم شده است که و ما کان
 لکم ان تؤذوا رسول الله ولا تنکحوا ازواجه من بعد ابداً یعنی سزاوار نیست
 شما را که پیغمبر خدا را برنجایند و باید که زنان او را بعد از او بنکاح در نیایورید + و دیگر
 در سورة التحريم مسطور است که یا ایها النبى لو تحرم ما احل الله لک تبغی مرضات
 ان و احک و الله خفور کاجیم قد فرض الله لکم تحلة ایماکم یعنی ای پیغمبر چرا
 حرام میکنی آنچه خدا ترا حلال کرده است آیا خوشنودی زنان خود را طلب میکنی و خدا

و چه گمان بریم مثلاً در سورة الاحزاب وارد گشته است که یا ایها النبی انا احللنا
 ازواجک الاتی اتیت اجورهن و ما ملکت بيمينک مما افاء الله
 علیک و ایضا و امرة مومنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی
 لیستکحها خالصتک من دون المومنین قد علمنا ما فرضنا علیهم فی
 ازواجهم و ما ملکت ایما الفدر لکیر بکون علیک حرج یعنی ای پیغمبر
 ما بتو ازواج ترا حلال نموده ایم که مهر آنها را داده و آنرا که دست راست تو تحصیل کرده است
 و از آنکه خدا بتو غنیمت داده است و هر زن مومنه که نفس خود را به پیغمبر باز گذارد اگر پیغمبر هم در
 خواہش نکاح کردنش باشد این اذن مخصوصیت که علیحدہ از سایر مومنان محض بتو
 داده شده است زیرا که ما میدانیم که از برای زنهای آنها و کنیزکان ایشان بآنها چه
 فرموده ایم تا که بر تو حرجی نباشد و مشهور است که الی ظهور این آیه سوای کنیز محمد در وقت
 وفات نه زن داشت و در تمام عمر خود بنا بر قول بعض مورخین یا زده و بنا بر قول دیگران یا نژد
 زن بنکاح خود در آورده بود و چون بنا بر قول قرآن که در اد ائل سورة النساء مفسور است
 ہنی شده بود کہ هیچیک از متابعان محمد زیاده از چهار زن بعقد نکاح نیاوردند پس محمد در آیه
 مذکورہ سورة الاحزاب اذن مخصوصی در بارہ خود دارد ساخت کہ کنیزکان و نہ زن
 با و حلال باشند بلکہ از مضمون آیه باین طریق نیز می توان فهمید کہ بحمد اذن مخصوصی
 داده شده است کہ از کنیز زن ہر قدر یکہ دل او خواہش نماید باز و واج خود در آورد
 یعنی در باب حکم ترویج مانند سایر خلق او را حد و عدی نباشد چون محمد از حکم آیه

خلاف هم نباشند باز چنان اعتباری ندارند که آنها را در خصوص اعتقاد و یاد در مباحثه دینی
 دلیل می توان آورد + خلاصه اگر بالفرض قبول نمایم که گویا محمد امور غریبه و معجزه
 نموده باشد باز قرآن او باطل است و خود او نیز پیغمبر صادق نخواهد بود زیرا که قرآن ضد
 و بر خلاف انجیل است و سابقا ذکر و ثابت نمودیم که انجیل کلام خداست و منسوخ نشده و تحریف
 هم نکرده است و در انجیل در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامه بکلتیان چنین حکم دارد است
 که هر کس که خلاف انجیل بگوید اگر چه ادعای پیغمبری نماید و یاد در تصویر فرشته بظهور آید
 باید که او را کاذب دانند زیرا که امکان دارد که پیغمبر کاذب بجله یا بقوت شیطان چنین علامت
 عجیبه ظاهر و هویدا سازد که مانند معجزه باشد و بهین جهت مسیح متابعان خود تاکید آنهی فرموده
 است که از پیغمبران کاذب و فریبنده با حذر باشید چنانکه در آیه ۲۴ فصل ۲۴ متی مرقوم
 گشته است که سیحان دروغ و پیغمبران کاذب خواهند برخاست و علامات عظیمه و آیات
 را چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن باشد بر کزیدگان اینرا خواخواهند کرد پس بجهت
 صدق پیغمبری محض علامات غریبه دلیل کافی نمی تواند شد بلکه شخصی را که ادعای پیغمبری نماید
 محض در آنوقت قبول میتوان کرد که تعلیم او با انجیل موافق آمده و تمامی آن شروط و علامات
 که مادر دیاجه و در اداتل باب سوم این رساله ذکر نمودیم در خود او و در تعلیم او ظاهر و
 هویدا شود محض در چنین صورت او را پیغمبر خدا و علامات غریبه او را معجزات خدای
 می توان دانست و الا فلا

و در خصوص اینکه خواص و صفات محمد که درین آیات مرقوم گشته اند چه گوئیم

چنانکه بدین حدیث در باب سی و پنجم رساله شیخ جعفر اشاره کرده است و همین حدیث در کتاب کافی در باب اختلاف احادیث و اصحاب بدین طریق مرقوم شده است که از علی ابن ابراهیم منقول است که یک دفعه بعلی گفتم که در خصوص احادیثی که از محمدی باشند می شنوم که مختلف یکدیگر و هم ضد قرآن اند حتی تو هم آنها را معتبرند آنست که دزدی سوال نمودم که سبب این چه چیز است و درین صورت حدیث صحیح را چگونه می توان یافت پس علی ابن ابوطالب در جواب چند قانونی بجهت تشخیص حدیث صحیح و غیر صحیح باو تعلیم نمود لیکن علی ابن ابراهیم سکتانده باز بعد از چند سوال و جواب بعلی گفت که اگر بنا بر آنکه بالفرض دو حدیث که مختلف هم باشند لیکن همه کس بصحت و درستی هر دوی آنها قائل شده باشند در این صورت چه باید کرد علی در جواب گفت هر که امین آن که حکما و قضات زیاده میل نمایند آنرا قبول کرده دیگر را ترک کن علی ابن ابراهیم باز پرسید که اگر حکما هر دوی آن حدیث اتفاق و میل نمایند در آنوقت چه باید نمود علی در جواب گفت اولی چنانست که صبر نمایی تا امام شما ظهور نماید زیرا که صبر در شک بهتر از فهمیدن خلاف است که سبب هلاکت باشد چنانکه آخر این حدیث در کتاب کافی بدین نحو مسطور است فان وافقها الجنون جميعا قال ينظر الى ما هم اليه اميل حکامهم و قضاة هم فیتروا و یاخذ بالاخر قلت فان وافق حکامهم الجنون جميعا قال افكان فارجه حتى تلقى امامكم فان الوقوف عند الشبهات خير من الا فتها م فی الهلکات پس بنا بر اینگونه اختلاف که در میان قرآن و احادیث و در خود احادیث می باشد بیقین کلی تشخیص است که اگر احادیث بالکلیه

و صدقات و غیره عفو کناه و ثواب بی مزد تحویل می توان کرد و دیگر در صفحه دوم ورق ۱۸۷ همان کتاب مسطور گشته که به یکس در روز قیامت بعرضه حساب نمیرسد مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشد این مطلب نیز ضد و مخالف آن احادیث کثیره است که در مطاوی آنها اظهار گشته که گروهی از مومنان و شیعیان می باشند که بی حساب داخل بهشت خواهند شد و همچنین در صفحه مزبور کتاب مذکوره حدیثی بسند کا صیح علی ابن ابراهیم از امام محمد باقر روایت کرده است که ادل کسی که در روز قیامت بطلبند محمد است لیکن بخلاف این در صفحه ۲ ورق ۱۸۸ همان کتاب کلینی بسند معتبر از امام جعفر چنین روایت نموده که در روز قیامت اول کسی را که بطلبند فوج خواهد بود و در صفحه اول ورق ۱۷۵ جلد دوم کتاب حیوة القلوب از قول خود محمد مکتوب است که در شب معراج عیسی اورا آسمان دوم دیدم نهایت در صفحه اول ورق ۱۸۰ همان کتاب ابن بابویه از امام محمد باقر بخلاف آن بدین نحو روایت کرده است که کویا محمد عیسی را در آسمان هفتم دیده باشد بهر حال آنکه احادیث نفیض یکدیگر سببها که تطبیق یافته بلکه دیگر احادیث بسیار می باشند که ضد و مخالف یکدیگر اند بمرتبه که خود شیعیان در ترجیح صحت و غیر صحت آنها اکثر اوقات تشکیک دارند چنانکه یقینا نمی توانند گفت که حدیث صحیح کدام است و بهین طریق احادیث سنی نیز مانند احادیث شیعه است چنانکه بنا بر احادیث شیعه علی ابن ابراهیم این مضمون در خصوص اختلاف و ضد احادیث از علی ابن ابیطالب سوال کرد و علی در جواب با چنان گفت که اگر تو معتبر و غیر معتبری احادیث را نمی توانی فهمید و در شک هستی اولی چنان است که الی ظهور امام مهدی متظر باشی زیرا که او آن چیز را واضح خواهد ساخت

می کنند که محمد معصوم بوده است یعنی کنه صغیره و کبیره از او اصلا بوقوع نه پیوسته و افضل
 ترین کل مخلوقات بود بلکه باعث ایجاد دنیا و مافیها هم است و بس و دیگر اینکه در قرآن بیان
 شده است که محمد در آغاز در نادانی و کراهی بود چنانکه در سورة الفصحی مرقوم است که الم
 یجدک یتیمافادی و وجدک ضالافهدی یعنی آیاترا (خدا) یتیم نیافت که
 پرورش کرد و نیز ترا نیافت در ضلالت که هدایت کرد و همچنین در سورة الشوری نیز نوشته شده
 است که ما کننت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا لنهتدی
 من نشاء من عبادنا یعنی تو (ای محمد) نمی دانستی که کتاب و ایمان چه چیز است کن
 ما و را نور گردانیده ایم که هدایت نمایم با او بهر یک از بندگان خود که می خواهم اما احادیث
 بر عکس آیات مذکوره بیان و ذکر می کنند که محمد در ایمان تولد یافته بود و بهمان جهت در
 طفولیت معجزات کثیره از وی بظهور رسید سبب پنجم اینکه احادیث مختلف یکدیگر را
 مثلا باین قسم که در میان اهل تسنن احادیث غیر آن احادیث هستند که در میان
 شیعیان مشهور و متعمل گشته اند و علاوه بر این در میان احادیث شیعه احادیث بسیار
 بضد و خلاف یکدیگر دارد شده اند بخوئیکه از مضمون دعائی که از امام زین العابدین
 در صفحه اول ورق ۲۶۸ کتاب حق الیقین تبیین یافته است بناطمی شود که کنه آدمی
 بکریه و زاری و فغان و عبادت در کوع و سجود در روزه و زجرها عفو نمی شود بلکه خدا محض بنا بر
 خواهش و اراده خود آنرا عفو خواهد فرمود حال این فقره بالکلیه بخلاف آن احادیث پیشمار
 ترقیم یافته که در ضمن آنها واضحی گفته شده است که بتلاوت قرآن در روزه و زکوات

ابوهریره روایت کرده که بر دوش مردم چند آن عرق خواهند کرد که آب عرق ایشان
 هفتاد کوزه زمین فرو خواهد رفت و تا بروی ایشان خواهد رسید و باز در باب صفة النبا
 و اهلها از روایت ابوهریره گفته شده که در میان هر دو کوش کفارسافت ^{رفته}
 راه است و آن خواهد بود و دندان ایشان مثل کوه احد و سبطی پوست بدن برابر
 راه شب می باشد و باز در فصل دوم باب بدو الخلق و ذکر الانبیا از جابر مروی است
 که ملائکه حاملان کرسی چند آن عظیم الجنة اند که بعد مسافت کوشهای ایشان از نشانه
 هفتاد ساله راه است و باز در باب معجزات مذکور است که جابر گفت که در وقتی که محمد در مدینه
 خطبه میخواند بستمون مسجد تکیه میکرد بعد که بر منبر نخواستون در ناله درآمد و قریب بود
 که دوپاره شود محمد بمثل تمام تسکینش کرد و در همین باب ابن عمر روایت است که محمد
 بد رخت سلمه حکم کرد که برو حدایت خدا گواهی دهد و رخت همانند زمین را کنده نزدیک
 آمد و سه بار گواهی داده باز گشت و باز ابن عباس گفته است که روزی بحسب حکم محمد خوشه
 خرما بر رسالت او گواهی داد و در میان احادیث مذکوره احادیث دیگر نیز بسیار می باشند
 که مانند احادیث مسطوره بلکه زیاده بر آنها نامعقول و نالایق و نامناسب اند سبب
 چهارم اینکه احادیث بسیار بخلاف و ضد قرآن آمده اند مثلاً باین قسم که در قرآن
 مرقوم شده است که از محمد هیچ معجزه بظهور نرسیده اما موافق احادیث نقل میکنند
 که معجزه بسیار دبی شمار از محمد ظهور یافته و دیگر چنانکه سابقاً ذکر کردیم که در قرآن بیان
 شده است که محمد کناهی کار بود نهایت بنابر مضمون اکثر احادیث محمدیان بخلاف آن ادعا

که اگر یکی از آنها بر زمین سیاید زمین کنجایش اورا نداشته باشد و ملکی هست که از مابین دوش
تا ترمنه کوشش بقصد سال راه است و بعضی از ایشان هست که بیک بال از بالهای خود افق
آسمان را پر و سد می نمایند و بعضی از آنها آسمان تا کمر اوست و بعضی هست که اگر آبهای عالم
را بگویند گشت آبها مشرب نیرند کنجایش دارد و قس علی هذا چنانکه در صفحه ۲ و ورق ۲۶ کتاب
عین الحیات مفصلاً مرقوم است و دیگر کزارش عوج ابن عنق که کویا دختر زاده آدم و قاش
بیت و سه هزار و تسصد و شصت و سه ذراع بوده و ماهی را از ته دریا گرفته تدریجاً چشمه آفتاب
کباب کرده و خورده است و طوفان نوح از زانوی او نکلیده از قراری که در صفحه اول ورق
۱۶۴ جلد اول حیات القلوب مذکور گشته و دیگر اینکه حق تعالی سک را از آب دهن شیطان
خلق کرده چنانچه از قول علی و محمد در ورق ۳۹ همان کتاب مسطور است همچنین آن حدیث که
قول امام جعفر در صفحه ۲ و ورق ۶ کتاب منور بر ترقیم یافته که در میان اولاد شیطان نتاج
نمی باشد بلکه تخم می گذارند و چو جبرمی آورند و ایضا آن حدیث که در صفحه اول ورق ۴۵
همان کتاب مرقوم گشته که امام صادق فرمود که ابلیس ملعون بعد از وفات آدم رفت و در پای
درخت انجور بول کرد پس بدین سبب عصر آن بد بوست گشته می شود و در کتاب مستکات نیز
مانند احادیث مذکوره احادیث یافته می شوند از انجمله خدی را ذکر خواهیم کرد چنانچه
در باب عذاب القبر گفته است که منکر و نکیر احبام شخص را بکار را بگز آهنی با نچنان شد
مینرند که مضروب در قبر خود بشور و فریادی در آید چنانکه صدایش از مشرق بمغرب
شنیده میشود مگر سوا جانوران هیچکس نمی شنود و در باب الحشر نوشته است که

گوناگون و طبوسات فاخر و گران بهاد و عمارت های مرتین از جواهرات و طلا و دیگر خبر های بسیار دارند
 که تمام مجازی و به بخت حقیقی و اخروی بالتمام ناگوار و نامناسب اند و در خصوص جهنم ذکر شده که چند
 هزار سال به هم می رسد و تا جهنم فروخته گشت و این جهنم زنجیر های بسیار بزرگ از گردن او بکنده
 و نعلین آتشین در پا دارند که از گرمی آن مغز دماغ شان بجوش می آید و در عوض آب با ایشان
 صدید جهنم و جرک ریم زنا کاران را که در دیکه های جهنم جوشانیده اند می آتش مانند و در آنجا
 مار ها و عقرب های قوی هیکل می باشند که اهل جهنم را عذاب دهند چنانچه این کذا را
 در ادراک ۱۴۲۱ کتاب عین الحیات از قول ابو بصیر که آنها را از امام جعفر نقل
 کرده مفصلاً مرقوم است و همچنین بالکلی نالائق و نامناسب است حدیثی که از امام جعفر منقول است
 در باب ابا نمودن زمین از برداشتن جریریل قبضه خاکی را که می بایست آدم از آن خلق شود
 و آخر الامر ملک الموت قبضه را برداشت چنانکه حدیث مذکوره در صفحه اول درق ۱۶ جلد اول
 حیات القلوب مفصلاً مکتوب شده و بهین منوال است حدیثی که کو یافرشکان در خصوص خلقت آدم با خدا
 مباحثه نموده چنانچه از قول امام محمد باقر در صفحه دوم درق مذکور کتاب مزبور تفصیلاً مسطور است
 و دیگر اینکه کو یافرشکان فرشته می باشد در صورت خردس که از بزرگی با های او در منتهای
 طبقه هفتم زمین در سرش نرد عرش است و بالهایش از مغرب و مشرق می گذرد و چون
 آن ملک در وقت سحر بالهای خود را می کشاید و بر هم میزند و خرد سبهای زمین هم بان هم میزنند
 و بانگ می کنند بخو یکة مفصلاً از قول خود محمد در صفحه ۲ درق ۱۴۵ جلد دوم حیات القلوب مکتوب
 گشته و همچنین حدیثی که ابن بابویه از علی روایت کرده است که چنان فرشتگان بزرگ هستند

راویان احادیث چنان اشخاص هستند که معجزاتی که از محمد نقل می کنند بحشم خود ندیده اند بلکه
 بعد از انقضا رسد یا دو سیکال که از وفات محمد گذشته بود راویان احادیث و نقلهای معجزات
 محمد را متواتر شنیده و جمع آوری نموده بعد نصف آنها را بعلمت بی اعتباری عمدتاً انداخته و
 مابقی را معتبر شمرده بخراب آنها اقدام ورزیده در تالیفات خودشان ضبط و ثبت نمودند از جمله
 ابن اشیهاب ظهیری و ابن عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری و کلینی که از جمله راویان مشهور می باشند
 اما چون راویان مذکور و سایرین که احادیث در کتب خود ثبت نموده اند معجزات را که در
 کتب خود نقل میکنند بحشم خود ندیده و احادیثی که ترقیم کرده اند خودشان لفظاً از زبان محمد شنیده
 پس شهادت آنها درباره احادیث معتبره اعتبار تمام ندارد مخفی نماند که معجزات مسیح بهمان
 یعنی با حواریون قلم بند گشته اند که همه وقت با مسیح بوده و آنها را با چشمهای خود دیده بودند
 سبب سوم آنست که معنی اکثر احادیث بطریق می باشد که هر عاقل و عارف اگر چنانچه تعصب
 و جانب داری را کنار گذارد و باسانی خواهد فهمید که محال است که یکی آنها راست و درست باشد
 چنانچه از مطالب احادیثی که در کتب حق الیقین و عین الحیات و سایرها ثبت گشته معلوم است
 یعنی از شرح کیفیت بهشت و دوزخ که در مطایای آنها ترقیم یافته که در کنار نهرهای بهشت
 مانند کلهای کنیزکان میرویند چنانچه قدر مومنان بخوابند می کنند و باز در جای شان
 میرویند و مومنان چند صد حوری و چند هزار زوج خواهند داشت و چه وقت که خواسته باشند
 مرغان بهشتی بچینه در بیاورند در سفره آنها حاضر میشوند و چون بقدر خواهش از آنها
 تناول نمایند باز زنده شده پروازی کنند و انواع اقسام مطعومات و مشروبات و ثمرات

و مسطور اند بدین منوال که صد و هزار سال قبل از وقوع از کذا رنات مستقبلاً خبر داده و بیان
 ساخته اند و تمامی آنها با انجام رسیده صورت صدق یافتند چنانکه سابقاً بتفصیل ذکر یافت
 فی الجمله از مطالب و دلائلی که الی الآن در این فصل مسطور گردید واضح شد که محمد نه معجزه ظاهر
 ساخته و نه پیش گفتیها بیان نموده است لهذا شرط دوم که در ادل این باب جهت صدق
 پیغمبر صادق ذکر نمودیم با انجام نرسید و دلیلی جهت صدق رسالت محمد یافت نشد
 نهایت معجزات کثیره و علامات غریبه و مورات عجیب که گویا از محمد صادر گشته باشد
 محمدیان از روی احادیث نقل میکنند اما در صحت و حقیقت آنها بچندین سبب شک کلی است
 سبب اول اینکه اصل ناقلان احادیث زوجات و افراد اصحاب محمد بودند پس در منصورت
 شهادت آنها در باره محمد چندان اعتبار ندارد و صرف در آنحال دلیل خواهد بود که معلوم
 یقین شده باشد که آنها نقیب و طرفداری نکرده و آن خبر را که از قول آنها نقل شده ایشان
 فی الحقیقت دیده باشند مگر درین باب شک کلی است نزد هر عارف و عاقل ملت غیر که از
 مضمون احادیث و تواریخ محمدیه اطلاعی بهم رسیده باشد گواهی از ملت غیر یا از دشمنان
 در باب معجزات محمد نه در قرآن و نه در تواریخ ملل دیگر یافت می شود بلکه ذکر آنها مختص در احادیث
 محمدیه آمده است و پس بدانکه جهت معجزات مسیح نه صرف گواهی دوستان و هم مذہبان بلکه
 شهادت غیر و گواهی دشمنان نیز موجود است چنانچه گواهی علمای یهود و مجاور انجیل دارد
 و شهادت علمای بت پرستان در اوراق بعض تواریخ آن ایام موجود است چنانچه
 گذشت و جهت حقیقت و صحت تورات و انجیل مسیح گواهی کافی و شافی چنانچه مذکور شده سبب دوم

خسرو پسر وزیر غالب آمده ادراشکت دادند پس بنا بر ادعای مفتترین صدق قول محمد بن طه و رسید
اما اگر بالغرض قبول نمایم که ادعای مفتترین درست باشد و آیه مذکوره قبل از غلبه لشکر روم
بمشکر ایران دارد و گردیده است با وصف این باز واضح است که مانند آیه اول این آیه را نیز محمد بن
سبب اطمینان قلب اصحاب خود بیان کرده و مضمون آیه مذکوره را بر حسب کمان یا خورده بینی خود گفتار است
چنانکه این قبیل سخنان در هر ایام از صاحبان عقل و فکر شنیده شده است یعنی مانند اینکه اگر دو پادشاه
بیکدیگر جنگ داشته باشند و یکی شکست بخورد پس شخصی محض بر حسب کمان خود می تواند گفت که پادشاه
مغلوب شده بعد از چند سال دیگر باز غالب خواهد آمد و نیز اگر شخصی از احوال دستداد و قوت دو پادشاه
مطلع باشد و بداند که دستداد پادشاه مغلوب شده زیاده بر دستداد آن پادشاه است که از اتفاقا
غالب آمد در منصورت بنا بر خورده بینی دزغم خود بطریق یقین نیز ادعای مذکوره را می تواند نمود
پس اگر قول چنین شخص صورت صدق بخشد و بمستند همین سخن ادعای رسالت نماید و بکلام خود
الهام گوید البته واضح است که از چنین شخص این چنین ادعای صاحبان عقل قبول نخواهند کرد
خلاصه بنا بر این مطالب تمامی آشکار است که مضامین آیات مذکوره را محمد بن طه محض بر حسب کمان
و خورده بینی و مال اندیشی خود گفته و بیان کرده است و بدین سبب ابد دلیل رسالت او نمیتواند بود
و اگر شخصی آیات مذکوره قرآن را با پیش گفتنیهای کتب مقدسه مقابله نماید در این صورت
باود واضح و آشکار خواهد گردید که در میان این پیشین گوئیها و آن آیات قرآن فرق است
و زمین است آیت مذکوره قرآن محض کمان و سخن انسان است و پیش گفتنیهای
کتب مقدسه اختصاص بدیگه آیه مذکور بلکه چند صد پیش گفتنیها در آن کتب بیان شده

در دیانت چنانکه بعد از غلبه محمد بر لشکر قریش صدق این آیه بعمل آمده لیکن اصل حقیقت و صحت این آیه
 بدین طریق است که چون اصحاب و لشکر محمد فهمیده بودند که تعداد لشکر قریش از تعداد لشکر خودشان
 مضاعف هستند پس خوف وراس بر دل ایشان ساری گشته بود چنانکه از سوره انفال و از باب
 سیام جلد دوم کتاب حیات القلوب که کم و کیف جنگ بدر را بیان می کند واضح و چنان مرقوم است
 که حضرت اصحاب خود را خبر داد که قافله گذشته اند و قریش رو بامی آیند و حق تعالی مرا امر کرده است
 که با ایشان جهاد کنم اصحاب آنحضرت از استماع این واقعه بسیار ترسیدند و متألّم گردیدند و در
 مقام دیگر همان باب سطور است که چون خبر بسیاری لشکر قریش با اصحاب حضرت رسول رسید
 بسیار ترسیدند و خراج نمودند و گریستند لهذا محمد تزلزل آنها را استغیاط کرده جهت رفع خوف و
 سبب اطمینان و دیر ساختن لشکریان خود آیه مذکوره را بیان ساخت چنانکه این قاعده در میان
 هر سردار و لشکر کشی متداول است که قبل از دعوی این چنین سخنان را جهت اطمینان و جرات
 دادن به لشکر خویش بگوید و اگر خواجه اتفاق افتد که بدشمن غالب آید حرف او نیز صورت صدق
 می پذیرد و آیه دیگر که مفسران دلیل خبر قبل از وقوع ساخته اند در سوره الروم مرقوم است چنانکه
 الم غلبت الروم فی ادنی الايام و هم یعدون غلبهم سیغلبون فی بضع سنین یعنی
 اهل روم در ولایت نزدیک مغلوب گردیدند اما بعد از مغلوبیت ایشان غالب خواهند شد و
 چند سالها بنا بر قول اکثر مفسرین این آیه یک دو سال قبل از هجرت بحد دارد که دیدیم در بعضی
 خرد و پیر و نیز پادشاه ایران به لشکر روم شکست داده ولایت شام را از دست پادشاه
 روم گرفت این آیه دارد که دیده اما هفت هشت سال بعد از وقوع این واقعه باز لشکر روم

آمده است زیرا که بایات قرآن سحر نمی توان گفت جواب اینست که در قرآن چندین آیات واقع اند که
 در ضمن آنها بیان شده است که قریش و یهود بحد سحر و بایات قرآن سحر و سحر مبین گفته اند
 مثلاً در سوره ص مرقوم است که وقال الکافرون هذا سحر کذاب یعنی منکران گفتند
 که این جادوگری است دروغ و عکس و اینست در سوره زخرف مسطور است که ولما جاءهم الحق قالوا هذا
 سحر یعنی وقتی که دین حق بآنها رسید گفتند این جادوگری است و اینست در سوره احقاف مذکور است که
 قال الذین کفروا الحق لما جاءهم هذا سحر مبین یعنی منکران می گویند در باب سحر است و
 حق وقتی که بآنها میرسد که این جادوگری است صریح بظاهر است که چنین دعوی نیز باطل و عاقل است
 فی الجمله واضح و آشکار گردید که از آن دو آیات مذکوره صدر نیز معجزه محمد ظاهر و ثابت نمی شود
 بنابراین بالتام یقین است که محمدی یک چنین آیت از قرآن نمی تواند آورد که در آن معجزه محمد ^{تفصیل}
 بیان شده باشد خلاصه الکلام از قرآن معجزه محمد ابداً ثابت نمیکرد و بلکه حرف انکار آواز معجزات
 از مضمون آیات صاف ظاهر و مثبت میشود و بس

اخبار قبل از وقوع نیز در قرآن ذکر نشده است یعنی چنین پیش گفتیها که مانند پیش گفتیهای
 کتب مقدسه باشد و جذبی از آنها در فصول سوم و ششم باب دوم این ادوات مذکور شده اند و قرآن
 ذکر نشده و تحریر نیافته است نهایت مفتران آیات آتیه قرآن را ذکر نموده می گویند که در آنها خبر
 اخبار قبل از وقوع دارد گردیده است از انجمله در سوره القمر مرقوم است که ام یقولون نحن جمیع
 منتظر سیمضم الجمع و یولون الدبر یعنی آیا آنها می گویند که ما کرده پر زور و داور ستاننده تیم
 اما همان کرده خواهند گرخت و خواهند برگشت مفتران می گویند که این کلمات قبل از وقوع دعوی

الکسائی بنی اساحر علی ان الاشارة الی عیسیٰ یعنی لفظ اشاره بطرف ماجاء است
 یا بطرف جائی یعنی شخص آئیده است و نامش که سحر کرده شد از راه مبالغه است و شاید میگوید
 آنرا قراة حمزه و کسائی بنی اساحر بدیعنی که اشاره است بطرف عیسی ثالثا اگر
 بالفرض قبول کنیم که دو تا آیات بمحمد رجوع دارند باز بدان که لفظ البینات اگر چه معنی معجزه
 نیز دارد باز در اکثر مواضع قرآن بمبراد آیات قرآن آمده است مثلاً در اوائل سوره الحکمت
 مرقوم است که هو الذی یُنزل علی عبده آیات بینات الخ یعنی همانست که نازل میکند
 بر عبده خود آیات صاف را و ایضا در اوائل سوره احقاف مسطور است که و اذا تنلی علیهم
 آیاتنا بینات یعنی هرگاه شنوایند ایشان را کلام ما که ظاهر است و ایضا در سوره بینه
 مرقوم است که الا من بعد ماجاء بهم البینه یعنی بعد از آنکه آمد نزد ایشان کلام روشن
 و ایضا در سوره بقره مذکور است که فان زللتم علی ما جاءکم البینات یعنی اگر بلغزید
 بعد از آن رسید شمار احکام صاف و ایضا در سوره مؤمن وارد است لما جاء فی البینات
 من ربی یعنی وقتی که رسید مرا نشانههای صریح از تبار من خلاصه چنین آیات در قرآن
 بسیار یافت میشوند که بینه البینات بالبینات بمعنی آیات قرآن و احکام و نشانههای
 پیغمبران سابق آمده است و در حالیکه در قرآن هیچ جا نرفته شده است که فلان معجزه از محمد
 بطور آمده است بلکه در ضد این عذر معجزه نکردن جایگاه مذکور است پس ظاهر و ثابت است
 که در آیات مذکوره مصدر لفظ البینات بمعنی معجزه محمد بلکه بمعنی آیات قرآن آمده است
 رابعا اگر کسی بگوید که الفاظ بنی اسحر مبین دلیل است که بینات درین آیه بمعنی معجزه محمد

الهی بوده و آن ریک فی الحقیقت در چشمهای دشمنان رفته و لشکر کش مزبور معجزه ظاهر کرده است
 مآدای آیات مذکوره مصنف استفسار در صفحه ۲۱۰ کتاب خود آیات آتیه را نیز
 مسطور ساخته است یعنی و شهد و ان الواسول حق و جاءهم البينات که در سوره
 عمران واقع است یعنی کواهی دادند که رسول بر حق است و رسیدند ایشان را نشانه‌ها و
 ایضا فلما جاءهم بالبينات قالوا هذا سحر مبين که در سوره صف مرقوم است
 یعنی در وقتی که آمد نزد ایشان بانتهای فاش گفتند این جادو است صریح می گوید که
 از اینها معجزات محمد صاف ظاهر و ثابت میشوند و جایجا باین آیات رجوع می کنند و اینها را در
 خود می سازند و از طرز تخریر او چنان معلوم میگردد که عمده ترین آیات قرآن جهت ثبوت
 معجزات محمد همین است و شک نیست که اگر آیات بهتر از آن بود قرآن یافته میشد و در
 حال اینها را نیز مسطور می ساخت مگر از این آیات نیز معجزه محمد ثابت نمیکرد و اولاً در اینها
 یک معجزه که محمد کرده باشد است و تفصیلاً چنانچه جهت ثبوت رسالت لازم و واجب است
 و در انجیل و تورات آمده است بیان نشده و نگفته است که محمد فلان معجزه در فلان وقت
 و در فلان جا کرده است بلکه صرف عموماً گفته است که رسید ایشان را نشان و آمد
 بانتهای فاش ثانیاً آیه دوم مفید مطلب مصنف نیست زیرا که آن غالب است
 که آن آیه نه بحد بلکه بسیج را و دارد و چنانچه بیضادی نیز آنرا بسیج رجوع کرده و بدین
 مضمون بیان نموده است که فلما جاءهم بالبينات قالوا هذا سحر مبين
 الاشارة الى ما جاءه اواليه و السمة سحر للمبالغة و یوید به قراة حمزة و

در قرآن جا بجا وارد است خلاصه از این وجوہات روشن گردید که این آیه نیز مفید محمدیان نیست
و از آن معجزه محمدی با بظاہر ثابت نمی شود

مصنف مذکور آن آیه قرآن را نیز ذکر کرده که در سوره انفال چنین مرقوم است که ما
را میت اذہ میت ولکن اللہ را می یعنی تونہ انداختی ہر گاہ کہ انداختی لیکن اللہ انداخت
د گفته است کہ آن دلیل معجزہ محمدیست مگر در ضمن این کلمات تکلفہ شدہ است کہ محمد فلان فلان
معجزہ کردہ بلکہ بی تعیین و تفصیل محض گفته شدہ کہ تونہ انداختی ہر گاہ کہ انداختی لیکن خدا^{خدا} انداخت
پس ظاہر است کہ از جنین الفاظ غیر معین نزد عاقلان و عارفان معجزہ محمدی ثابت نخواہد کرد^{خدا}
ہنایت بنا بر مضمون احادیث مفسرین می نویسند کہ در غزوہ بدر یا حنین محمد یکشت
ریک گرفتہ بطرف لشکر کفار انداختہ است چنانچہ چشمہای ایشان از ریک پر شدہ آنها
ہر میت فاش یافتہ بودند می گویند کہ آیت مزبورہ اشارہ بدین واقعہ دارد لیکن با احادیث
ما را چہ کار مباحثہ ما با قرآن است و بیان معجزہ با تفصیل و تعیین از آیات قرآن خواستہ ایم
نہ از احادیث و این مرحلہ کہ احادیث محمدی در مباحثہ و مینہ دلیل نمی توانند بود من بعد چنان
و مثبت خواہد شد و اگر بالفرض قبول کنیم کہ حدیث مزبورہ صحیح باشد و محمد فی الحقیقت
ریک بطرف لشکر دشمنان انداختہ است از این تیر معجزہ او ثابت نخواہد شد زیرا کہ
این محض یک انجنان امر خواہد بود کہ مثال انہا لشکرشان ہر ایام کردہ اند و می کنند
تا لشکر خودشان را بباک ویرسانند و کردہ و وعید آنها درست آمدہ و بر دشمنان ظفر
یافتہ اند البتہ کسی صاحب عقل نخواہد گفت و باور نخواہد کرد کہ وعید و وعید آنها از اہل اہام

نیز معجزه محمد نخواهد بود زیرا که نه در خود آیت و نه من بعد گفته شده است که این امر بوسید و جهت محمد
وقوع یافت و اما آنکه یک معجزه یا یک خرق عادت و دلیل رسالت و پیغمبری کرد و لازم است که در همان
کتاب گفته شده باشد که آن معجزه از همان پیغمبر بظهور آمده است چنانچه در باب معجزات موسی و
یسوع مسیح و حواریون و غیره در تورات و انجیل بتفصیل بیان شده که فلان فلان معجزه از فلان
فلان نبی در رسول وقوع رسیده است مگر در این آیه قرآن غیر ذکر فاعل فعل صرف عموماً گفته است
که ماه شکافته شد و در آیات دیگر نیز در هیچ موقع قرآن نکرته شده است که شق القمر این سوره
بمقدار رجوع دارد و بوسیده او بعمل آمده است و در آیه من بعد نیز نکرته شده است که وقتی که
مشرکان آن آیت را دیدند گفتند که سحر است بلکه صرف بمعنی عام و در صنف مضارع و بلی تعین
لفظ آیت یعنی بغیر الف لام گفته است که و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر یعنی
اگر بی ایمانان ببینند آیت را انکار کنند و گویند که این سحر قدیم است پس درین آیت نیز اشارت
نمیت که آن امر از محمد وقوع یافته است و علاقه آیه دوم بآیه اول بدین مضمون است که بی ایمانان
در آخر وقت اگر چه نشانه های روز قیامت خواهند دید باز ایمان نخواهند آورد بلکه موافق عادت
بی ایمانان ایام سلف خواهند گفت که سحر فاحش است و پس ثالثاً شک نیست که اگر
شق القمر از محمد بوقوع می آمدی و اما حال او آن اشخاص را که بتکرار یک معجزه از او طلب
میکردند تا رسالت او باور کنند بیشک او آنها را باین معجزه رجوع کرده بایشان میگفت که در
فلان وقت من ماه را شکافته ام و این معجزه من است و بی ایمانی شما بیجا است بلکه ضرر و لازم
می بود که با آنها همچنین جواب دهم تا ایشان را جای عذر نماند مگر در عکس این عذر معجزه کردن

معجزة محمد دلیل آورده می خواهند که از مضمون آن معجزة محمد را ثابت سازند لیکن معجزة محمد از این
آیت بچند وجه ثابت نمی شود اولاً لفظ الساعة با الف لام در حالت مفرد و در قرآن همه وقت بمعنی
روز قیامت آمده است مثلاً و ادا امل سورة طه و سورة حج و سورة شوری و غیره بدان که لفظ الساعة
در دوازده سوره و پانزده جایافته شده و در همه مقام بمعنی روزیاست اخیر آمده است چنانچه
مفسرین نیز آنرا بهمان مضمون بیان نموده و تعبیر کرده اند که روز قیامت رسیده است و جمله
انشق القمر با و اعطف با جمله اقتربت الساعة ملحق گردیده معطوف و معطوف علیه هر دو
بجمله یک جمله است و سوای این در هر دو جمله دو تافعل ماضی آمده اند پس چنانچه فعل اول اقتربت
معنی مستقبل دارد یعنی روز قیامت خواهد آمد بهمان طریق فعل دوم انشق نیز مراد سیشق
دارد یعنی در وقتی که روز قیامت خواهد آمد ماه شکافته خواهد شد چنانچه بعضی علماء و مفسرین نیز
آیه را بدین مضمون بیان کرده اند مثلاً ز منشی و بیضاوی در تفسیر خودشان اگر چه آیه
مذکوره را معجزة محمد میدانند باز چنین می نویسند و عن بعض الناس ان معناه سیشق القمر
و فی قراءة حذیفة وقد انشق القمر ای اقتربت الساعة وقد حصل من آیات
اقترا بها انه القمر قد انشق یعنی بعض اشخاص گفته که معنیش اینست که در روز قیامت
شکافته خواهد شد و در قرائت حذیفة چنین است که تحقیق ماه شکافته شد یعنی روز قیامت نزدیک
آمد و بدستی که نشان نزدیک آمدنش حاصل شد و آن نشان اینست که ماه شکافته شد
و بیضاوی می نویسد و قيل معناه سیشق یوم القيمة یعنی بعض گفته اند که ماه در روز قیامت
شکافته خواهد شد ثانیاً اگر بالفرض قبول کنیم که شق القمر بوقوع آمده است در حال

آیتی بوی داده خواهد شد پس بدانکه این آیت مفید او نخواهد بود زیرا که اولاً سرداران یهود از رأی
استحان یک آیت خاص از آسمان از مسیح خواسته بودند چنانچه از آیه اول همان باب متقی ظاهر شد
است که مرقوم است که فردسیان و زاد و قیان پیش آمده بر سبیل استحان از وی سوال نمودند که آیت
آسمانی بر آنها ظاهر سازد پس مسیح صرف آن آیه خاص از آنها انکار فرمود و پس ثانیاً مسیح
نکته مانند محمد که آیات نزد من نیست من با سحرة نفرستاده شده ام بلکه فرمود که یک خاص آیت
نیز با شما داده خواهد شد یعنی معجزة یونس نبی که عبارت از قیام مسیح است چنانچه در آیات ۳۸ الی
۴۴ باب ۱۲ متقی بیان شده است و آن آیت در وقت قیام مسیح با آنها رسیده بود ثالثاً
معجزات مسیح در انجیل بتفصیل بیان شده و گفته است که او فلان مرده را زنده کرد و فلان نابینا را
بینائی بخشید و فلان بیمار را شفا داد و قس علی هذا و خود مسیح یهودیان را بمعجزات خود رجوع فرمود
گفت چنانچه در آیه ۳۸ باب ۱۰ یوحنا مذکور است که اگر مرا باور نکنید کارهای مرا باور کنید و خود سرداران
یهود نیز بمعجزات مسیح اقرار داشته اند چنانچه در آیه ۲ باب ۳ یوحنا مسطور است که نیکو و میس که یکی از
سرداران یهود بود در شب نزد یسوع آمد و گفت بلی ما میدانیم که تو از جانب خدا از برای تعلیم
آمده زیرا که هیچکس این معجزات که تو می نمائی نمی تواند نمود جز اینکه خدا بادی باشد مگر در قرآن
در هیچ مقام نگفته شده که محمد فلان فلان معجزة کرده است بلکه صرف عذر و نفی از معجزة کردن جایز
مذکور گشته است چنانچه گذشت

بنایت بعضی اوقات محمدیان آیه سورة القمر را چنانکه مسطور است که اقرب
الساعة و انشق القمر یعنی عت یا روز قیامت رسیده و ماه شکافته شد جهت

و ایضا در آیه سوم لفظ آیه یعنی جاثم آیه بمعنی عام آمده است و من بعد بالفظ الآیات تعبیر یافت یعنی انما الآیات الخ لهند اظهار است که الآیات در آنجا بهمان معنی آیه یعنی بمعنی عام آمده است و ایضا در سوره عمران وارد است که ذلک لتلوه علیکم من الآیات یعنی بابت این طریق آیات را بر تو بیان می کنیم و ایضا در سوره انعام مذکور است که قد فصلنا الآیات لقوم یعلمون یعنی باید بطریق آیات را بیاوریم و بیاوریم و همین الفاظ در سوره اعراف و در سوره توبه و غیره نیز واقع اند و ایضا در اول سوره رعد مسطور است که یفصل الآیات لعلکم الخ یعنی او آیات را بشما تفصیل میکند و ایضا در سوره دخان وارد است که و اتیناهم من الآیات یعنی ما ایشان یعنی بنی اسرائیل آیات یعنی معجزات داده ایم و ایضا در سوره احقاف مرقوم است که و صرفنا الآیات لعلهم يرجعون یعنی ما نشانه های خود ایشان بیان نمودیم خلاصه مانند اینها بسیار آیات در قرآن یافت میشود که در آنها لفظ الآیات بمعنی عام آمده است و در بعضی مقام مراد از آیات قرآن و در بعضی مراد از معجزات و نشانه های خداوند کار در آسمان و زمین و در بعضی مقام از آن معجزات مراد دارد که بنیای نسبت بعبادت اله ظاهر نموده اند لهند اشک نیست که در آیات مذکوره صدر نیز لفظ الآیات بمعنی عام آمده است و محمد در آنها نفعی عام ازین کرده است که معجزات را که مطابق عادت اله بانیاداده شده بودند بمانداده شده و مصنف مذکور اگر می گوید که مسیح نیز اگر چه صاحب معجزه بود باز انکار معجزه کرده است چنانچه در آیه ۴۴ باب ۱۶ متی مرقوم است که مسیح فرمود که طبقه شریر فاسق آیت خواهش مینمایند و سوای آیت یونس و غیره مسیح

ما منعنا ان نرسل بکلیات الا ان کذب بها الاولون یعنی هیچ چیز ما را مانع نشده است
 که ترا با معجزات بفرستیم مگر اینکه پیغمبران اولین را که با معجزات فرستادیم باز کاذب انشد پس
 بنا بر مضمون این آیت نیز بالتام واضح است که محمد در پیجوقت معجزه نکرده و این دلیل رسالت
 نداشته است نهایت بعضی علما ادعای کنند از آنجمله مصنف کتاب استفاد در ادوار کتاب خود
 گفته است که در آیات مذکوره نفی معجزه عام نیست بلکه محض نفی خاص است یعنی در آنها محمد صرف
 انکار آن خاص معجزات را کرده است که بعضی بایمان عربان در آنوقت از او خواسته بودند
 و دعوی می نمایند که این امر از لفظ الایات بالف لام ثابت میشود که بمعنی آن خاص آیات
 تعبیر میکنند و می گویند که اگر در مقام الایات لفظ آیه می آمدی در آن حال البته فائده نفی
 عام حاصل میشد و ثابت میکردید که هیچ معجزه از محمد ظاهر نشده است مگر ادعای مزبوره صرف
 در آنوقت درست می بود که لفظ الایات در قرآن همیشه بمفاد خاص آمده باشد لیکن در نصیحت
 که از خود این آیت و دیگر آیات قرآن واضح و ثابت می گردد که لفظ الایات در اینجا و در اکثر
 مواضع قرآن بمعنی لفظ آیه یعنی بمعنی فائده عام آمده است پس ظاهر و مثبت است که دعوی
 مذکوره باطل و بیجا است و چنانکه از آن آیات قرآن که در آنها لفظ الایات بمفاد عام آمده است
 نیست مثلاً در همان آیت آخر لفظ نرسل اشارت است که لفظ الایات بمفاد عام آمده است
 چنانچه از الفاظ آخرین همین آیت معلوم میشود که بدین مضمون اند که ما نرسل بالایات که
 تحویفاً یعنی ما انبیا را با معجزات نفرستاده ایم مگر جهت خوف دادن حال چنانچه درین
 مقام الایات بمعنی عام آمده است پس ظاهر است که در مقام اول نیز همان مراد دارد

می خواستند برودی بعمل بیاید اگر در نزد من می بود هر آینه با انجام می رسید امری که فیما بین
من و شما بود پس واضحه از این آیات مفهوم می گردد که محمد صلی الله علیه و آله معجزه ظاهرش خسته
و بظاهر صاحبش هم قادر نبوده است و هر چندی که مفسران قرآن ادعای کنند که چون خدا
میدانست که اشخاصی که این معجزات را از محمد می خواستند اگر چنانچه میدیدند باز ایمان
نمی آوردند پس بنا بر رحمت خود محمد را مازون ساخت که معجزات را ظاهر سازد تا که غفلت
آنان که معجزات را دیده و ایمان نیامده اند نیفزاید و الا سوا ادوات مذکوره محمد را
قدرت اظهار معجزه بوده است نهایت بنا بر این ادعا که مفسران بمیان می آورند بوجهی
کلی محمد را کاذب می سازند زیرا که درین آیات محمد آشکارا اقرار می نماید که کار من محض
بصیحت دادن است و الا اگر اختیار اظهار معجزه در من می بود هر آینه آنها را بصر
ظهور آورده و باین طریق اتمام حجت می نمودم و علاوه بر این مدعیانی که جهت ثبوت
رسالت دلیل معجزه می خواستند محمد ایشان را در هیچ جا و هیچ وقت بمعجزه که سابقاً
کرده باشد رجوع نکرده و نیز نکته است که من بعد معجزه از من بظهور خواهد رسید و بدیهی
است که اگر چنانچه از محمد معجزه وقوع یافته هر آینه مدعیان خود را بآنها رجوع کرده و مجاب
خستند و آنها هم بجهت ایمان نیادادن دیگر عذر می نمی توانستند آورد لیکن از همین مرحله
که مدعیان همیشه طلب معجزه از محمد میکردند و آنها را هیچ وقت بمعجزه رجوع نمیکردند و باین
آشکار و یقین می کردند که محمد ابداً معجزه ننموده و قدرت بمعجزه باو نداده شده چنان که
این مطلب بواسطه تمام از سوره بنی اسرائیل معلوم میگردد که در آن مرقوم است که

وعنبت فجرا لا تنهار خلا لها فجرا وتسقط السماء كما نزلت على كسفا وتأتي بالله
والملك فبيلا او يكون لك بيت من زخرف او ترقى في السماء ولن نؤمن بوقيك
حتى تنزل علينا الكتاب بالقراءة قل سبحان ربّي هل كنت الا بشرا رسولا يعني آمان ميگو
که ما بتو هرگز ایمان نخواهیم آورد تا که تو بجهت ما از زیر زمین چشمه آب جاری نازی یا باشد
ترا بستانی از خرما یا بستان انکور و روانه کنی جو بهار بطور جاری یا بر پیاوری آسمان را
چنان که او عا کردی یا پیاوری خدا و فرشتگان را جهت شهادت یا باشد ترا خانه از آرایش
طلا یا بر بالای آسمان بروی و بالا رفتن ترا باور نتوانیم کرد مگر فرو داری از برای ما کتابی که ما
بخوانیم در جواب ایشان بگو (ای محمد) که شکر باد به پروردگار من نیستم مگر بشدی پیغمبری
فرستاده شده ام و دیگر در سوره الانعام مرقوم است که واقتموا بالله جهدا ایمان فخر لجاءتم
ایته لیومن بها قل انما الايات عند الله وما یشرع کواها اذا جاء کلا یومنون
یعنی با سوگند سخت خود قسم یاد نموده اند که اگر بایشان معجزه نازل شود بدستی که بآن ایمان
بیاورند بگو (ای محمد) بتحقیق که معجزات در نزد خدا نند و شمار آگاه نگردانید زیرا که اگر معجزه
بیاید باز آنها ایمان نخواهند آورد و این در همین سوره مسطور است که ما عندی ما تعجلون
به ان الحكم الا الله لقض الحی و هو خیر الفاضلین قل لو ان عندی ما استعجلون
به لقضی الامر بینی و بینک یعنی بگو (ای محمد) که نیست در نزد من آن چیزی که تو یعنی معجزه
که شما در خصوص آن استعجال می ورزید زیرا که حکم از خدا است و او حق را ظاهر خواهد
داد و است که بهترین حکم کنندگان است بگو (ای محمد) بدستی آن چیزی (یعنی معجزه) که

باید که در آن حال نیز معنی را موافق مضمون و مطلب تمثال تفسیر نماید و الا مفت محض بنا بر
خودش خود نمی تواند تفسیر نمود و هر کس که تعصب ابر کنار گذاشته بطریق انصاف بمعنی آیات
قرآن که درین رساله ذکر نمودیم ملاحظه نماید خواهد فهمید که موافق تفسیر صحیح و قانون مذکور معنی
آن آیات بهین معنی است که ما ترجمه کرده و تفسیر نمودیم و در پیچیک آنها تمثال تشبیهی اشاره
و اطلاقی نگردیده است

فصل چهارم

در ذکر کلمات چند در باب رفتار و صفات محمد

در فصلهای گذشته ثابت گردید که از عبارت و مضامین قرآن دلیل از جانب خدا بودن
آن صادر نمی شود حال بصفات و رفتار محمد رجوع نموده ملاحظه نمایم که آیا صفات پیغمبری در او
یافت میشود یا نه در ابتدای این باب ذکر نموده ایم که یکی از صفات پیغمبری این است که معجزه
یا پیش کشیها از او بظهور رسیده باشد نهایت نظر بمضمون قرآن هیچ معجزه از محمد صدور
نیافته است چنانکه در سورة العنکبوت مسطور است که وقالوا لولا انزل علیه آیات من ربنا
قل يا معشر الانبياء انما انا نذير مبين يعني ميگویند که اگر از پروردگار او با و
علامتی نازل نکرد و ایمان نخواهیم آورد بگو (ای محمد) بدستی که آیات در نزد خدا آیند و تحقیق که
من آشکارا نصیحت دهنده ام و همچنین در سورة بنی اسرائیل نیز مذکور است که وقالوا لن
نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا و تكون لك حبة من نخيل

و این قسم آیات بنای قرآن اند و سواک اینها یعنی قسم دوم چنان آیاتی می باشند
 که با آنها تشابهات گفته می شود یعنی آنها متضمن بمعانی باطنی هستند چنانکه بغیر از خدا
 هیچکس آنها را درک نمی تواند نمود و نباید که کسی در خصوص فهمیدن و تاویل آنها سعی نماید
 لکن در هیچ موضع قرآن اشاره نشده است که آیات متشابهات کدام اند پس در اینصورت
 آشکار است که آیات متشابهات محض آنها می باشد که در آنها اشاره رفته است که معانی
 و مطالب آنها بطریق تمثال است و سایر آیات که در آنها چنین اشاره نمی باشد باید که معنی
 آنها را ظاهر ادقظا فهمید زیرا که این نوع تفسیر بقانون صحیح تفسیر مطابق و موافق می آید چنانکه
 ضابطه و قانون تفسیر صحیح اینست که اولاً می باید که مفسر مطلب کتاب را چنان دریابد که در تفسیر
 مصنف بوده است پس شخص مطالع و تفسیر کننده کتاب باید که از احوال ایام مصنف و از عادات
 مذہب آن طائفه که مصنف در میان آنها تربیت یافته است اطلاع و آگاهی داشته و هم از صفات
 و احوالات خود مصنف خبردار باشد نه آنکه محض بدست زبانی آن کتاب اکتفا نموده ترجمه و تفسیر
 آن اقدام نماید و ثانیاً باید که بتسل مطالب کتاب متوجه گشته ملحق سخنان قبل و بعد را متفرق
 سازد و هر مطلبی که میخواهد تفسیر کند باید با همگی آن مواقع که باین مطلب مناسبتی و مطابقتی
 دارند مقابل نموده بنا بر آن تفسیر نماید و ثالثاً چون معنی ظاهری که در کفکو مشهور است
 همان معنی است که مصنفین بآن معنی الفاظ را در کتب خود ضبط و ثبت می نمایند پس باید
 که مفسر نیز از آن معنی ظاهری و مشهوره دست برندارد مادام که از خود موضع کتاب
 معلوم نکند و که مقصود مصنف در این موضع تمثال و کنایه بوده است و در صورتیکه تمثال باشد

شک و خرابی هست بجهت فتنه انگیزی می خوانند که تاویل آیات تمثال دست اویزی نمایند
 و حال آنکه غیر از خدا تاویل آنها را احدی ننمید اند اما آنانی که در علم را سخاوتوارند میگویند
 که ما بآنها ایمان آورده ایم و تمامی آنها از پروردگار راست و میچکس بند نمی گیر و مکر صاحبان
 عقل با این آیه را بنا بر رای مفسران جماعت سستی ترجمه نمودیم زیرا که تفسیر آنها نظر بصرف
 و نحو درست و بتسلسل و معنی آیه مناسب و مطابق است اگر الفاظ و الواح سخون فی العلم
 چنانکه زعم مفسران شیعه است بالفاظ سابق معطوف باشد در آن حال می بالیت که پیش
 از لفظ یقولون یک واو یا ضمیر اشاره که عبارت از و هم است بوده باشد و چون در کلمات
 قبل بلفظ و معنی عام اشاره شده است که محض آنان که در قلبشان خرابی هست تاویل آیات
 متشابهات را جوید طالب اند پس از این واضح میشود که علمای شیعه هم در فهمیدن معنی
 آن آیات عاجز و قاصر اند زیرا که اگر ایشان فی الحقیقه قلبا از متابعان محمد اند بآنها تیر
 واجب است که در خواستش تاویل آن گونه آیات نباشند و همچنین الفاظ بعد که امثال کل من
 عند ربناست صحت و درستی ترجمه و تفسیر مذکوره را ثابت میسازد زیرا که کلمات الواح
 فی العلم یقولون راجع است بالفاظ و ما یعلم تاویل الله یعنی با همی که آنانی که
 در علم و دانستن قرآن را سخاوت دارند و در قلبشان زینج و شک نیست میگویند که هر چند یک
 آیات متشابهات را نمی فهمیم باز آنها را قبول می نمایم و هر خیریکه در قرآن هست از خدا
 میدانیم پس از مضمون این آیه قرآن معلوم و مفهوم میگردد که در قرآن دو نوع آیات
 مسطور اند قسمی آشکاری و آسانی فهمیده میشود که معانی آنها از الفاظ ظاهری مفهوم میگردد

پیدا نموده و در تفسیر معنی باطنی موافقت ندارند پس تشویش شخص فکر کننده بمرتبه زیاده خواهد شد
 که نخواهد دانست که در خصوص معنی قرآن چه فکر نماید و کدام معنی آنرا قبول کند خلاصه اگر چنانچه محمّدیان
 ادعا نمایند که قرآن هفت معنی باطنی یا زیاده داشته باشد و یا معنی قرآن بدین طریق می باشد
 که محض بعضی علماء و برخی فضلاء می توانند فهمید پس این مرحله شخص فکر کننده را به تشویش تمام انداخته
 در تشکیک کلی خواهد گذاشت زیرا که در قلب خود خواهد گفت که اگر قرآن بجهت هدایت همه مردم
 نازل شده است پس اینکه علماء و فضلاء معنی آنرا باید بفهمند بلکه می بایست هر کس بقوه خود از
 مطالب و معانی آن اطلاع و آگاهی یابد و نیز فکر کننده خواهد گفت که اگر معنی آن را نتوانم درک نمود
 پس تکلیفات آنرا چگونه با انجام رسانم یا اگر بقول علماء عمل نمایم بچه طریق یقین حاصل خواهم کرد که آنها
 سهو و نسیان نموده معنی درست و راست را بمن گفته اند فی الجمله بهر فکر کننده باسانی معلوم
 واضح خواهد گردید که ادعای مذکوره در باب معانی باطنی قرآن اصلی و بنیائی ندارد و بنا بر معنی
 این آیات قرآن نیز ادعای مذکوره باطل و خلاف است زیرا که در سوره آل عمران نوشته شده
 است که هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن امر الکتاب و اخر
 متشابحات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء
 الفتنة و ابتغاء تاویل و ما یعلم تاویل الا الله و الا سخطون فی العلم یقولون
 امنا به کل من عند ربنا و ما یدکوا الا اولوا الالباب یعنی خداست که کتاب را
 بتو نازل کرده است و بعضی آیات آن کتاب محکم هستند آشکاری و آسانی فهمیده میشود
 و آنها اصل کتاب اند و سایرین متشابحات یعنی تمثال است اما آنان که در قلبشان

میکرد و که امکان ندارد که قرآن کلام خدا باشد

مخفی نماند که مفسران قرآن در بعضی اوقات آیات مذکوره را بجلال معنی ظاهری لفظ تفسیر نموده مضمون دیگر تاویل می نمایند و بجهت پوشیدن نقص آن آیات قانون منوخت به بیان آورده و همین عذر را مایه دلیل خود ساخته می گویند آیه که بعد نزول یافته است اگر مضمون آیه قبل ضدیت داشته باشد آنرا منسوخ ساخته و همه میگویند که چندین آیات منسوخ شده در قرآن ثبت گردیده است اما هر کس که اندک فکر کند و دقت گیرنده است خواهد فهمید که چنین قاعده نیز عیب و نقص دارد و در باب آن آیات که منسوخ نگشته لیکن معنی ظاهری آنها ناقص و مالالتی است میگویند که آنها معانی باطنی دارند و بعضی از امتنان محمد این ادعا را نیز میکنند که گویا آیات قرآن محض یک معنی دارد بلکه در هر حرف و لفظ آن هفت یا هفتاد معانی باطنی مستتر است و هم می گویند که معنی قرآن با مرتبه اعلا است که نه شخص عوام بل هر فاضلی نیز بدرک و تشخیص آن قادر نمی باشد و بدین سبب علمای محمدیان بهمدینان خود تکلیف مینمایند که در درک معنی قرآن بهمان مرتبه اکتفا نمایند که مفسران گفته و تاویل نموده اند پس بدین طریق مفسران و علما عیب و نقص قرآن را از خلق پوشیده و از فهمیدن معانی حقیقی قرآن باز داشته اند و علما در تفسیر و تاویل معانی قرآن بمعنی ظاهری الفاظ متوجه نگردیده اکثر آیات قرآن را بطریق خواش و صلاح خود تفسیر کرده و تاویل نموده اند و اگر بالفرض آیات قرآن هفت یا هفتاد معنی داشته باشد در آنوقت اگر شخصی خواسته باشد که موافق صلاح خود صد معنی قرار دهد صورت امکان خواهد داشت پس درین حال دیگر کسی نخواهد دانست که معنی حقیقی قرآن کدام است که بدان عمل کرده شود و چون مفسران هفت یا هفتاد معنی آیات قرآن

یعنی بدستی که یسوع مسیح ابن مریم رسول خدا است و کلمه او (یعنی کلمه خدا) که القا شد بمریم در وحی است
از خدا مخفی نماند لفظی که درین آیه مسیح کلمه خدا خطاب شده است انتقال یافته انجیل است چنان که در
آیه اول چهاردهم فصل اول یوحنا مرقوم است که بود و را بتدا کلمه (یعنی مسیح) و آن کلمه نزد خدا بود
و آن کلمه خدا بود و همان کلمه محبت شده در میان باقرار گرفت و نیز در قرآن الفاظ روح القدس
منویشته است چنانکه در سورة التحمیم بیان یافته است که و مریم ابنت عمران التي حسنت
فرجها فنفخنا فيه من روحنا یعنی مریم دختر عمران آنست که بکارت خود را محصون داشت و از
روح خود ماباد و میدیم اما واضح است که این آیات ضد و خلاف آن آیات می باشند که معنی آنها
بر انکار الوهیت مسیح آمده است و از اینگونه اختلافات که آیات مزبور بر سایر آیات بیکدیگر دارند
اگر چه باز دلیل میتوانستیم آورد که قرآن از جانب خدا نیست بسبب آنکه اختلافات معانی و نصوص
احکام در کلام خدا از جمله صفات ناقصه است لیکن اقدام باین قبیل دلائل و بیان آنرا لازم ندانیم
زیرا از مطالب دلائلی که تا حال در این فصل در باب معانی قرآن ذکر نمودیم بالکلیه ثابت و
واضح گردید که قرآن کلام خدا نیست و چون تعلیم قرآن چنانکه سابقا ثابت گشت ضد و خلاف
تعلیم انجیل است و تقاضای روح آدمی را ساکت نمیزد و بعضی آیات قرآن بتقدس
مهربانی و عدالت خداوندی نقص بهم میرسانند در این حال واضح و آشکار است که تعلیم
و معانی قرآن آن شروط را که در دیباچه و در ابتدای این باب جهت صدق الهام حقیقی
ذکر نمودیم با بنجام نمیرساند خلاصه تمام معلوم گردید که از تعلیم و معنی قرآن ابداً دلیل از برای
حقیقت و از جانب خدا بودن آن یافت نمی شود بلکه از همان معنی و تعلیم بواسطه تام ثابت

مضامین آیات مذکوره آمده است ازین قرار که در راه دین اگر راه و ظلم و ستم نمایند و بان
 کسانی که از دین اسلام بازگشت نمایند زحمت ندهند چنانکه توضیح اینمعنی در این آیات بیان
 گردیده است مثلاً در سورة البقره که لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ یعنی در خصوص دین باید جبر نشود و در
 سورة الفاشیه مسطور گشته است که فذلکوا انما انت مذکر لست علیهم بمضطر (یعنی ای محمد)
 توضیحت ده زیرا که بدستی که تو ناصحی و در ماده ایشان حکم و زوری نداری و در سورة
 تحریر یافته است که قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان توفوا فانما علیکم ما حمل
 و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تختدوا و ما علی الرسول الا البلاغ المبین
 یعنی (بگو ای محمد) که اطاعت خدا و اطاعت رسول نماید اما اگر بازگشت کنید با و لازم است
 که امری که سزاوار اوست بعمل بیاورد و بشما لازم میشود که لازمه خود را با انجام برسانید
 و اگر با و اطاعت نمایند هدایت خواهند یافت و الا چیزی که سزاوار رسول است محض
 باشکاری و عطا نمودن است و در قرآن بضد آیات مزبوره چنان آیات نیز مرقوم اند
 که در آنها به بی ایمانان چنین تکلیف شده و بیان گردیده است که اگر بقرآن ایمان نیاورند
 اصحاب جهنم خواهند شد چنانچه بر مضمون این آیات اختیار قبول یا رد کردن تکلیف ایمان
 در انسان باقی است و ایضا هر چندی که در اکثر آیات قرآن مسطور است که یسوع مسیح محض
 بشر و بنده و پیغمبر بوده است لیکن بضد آنها باز در دو موضع قرآن بیان شده است
 که مسیح از جنس بنی نوع بشر نیست بلکه مرتبه اش اعلی است چنانکه در سورة النساء
 گردیده است که انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح

اراده و احکام خداوندی با وقوت می بخشد و اگر آدمی خواست ایمان آوردن نداشته باشد
 در انجیل نمی گردیده است که جهت بی ایمانی میچکس او را ظلم نماید لیکن بچنان کس در انجیل
 بیان شده است که جهت بی ایمانی خود آن شخص یقیناً بغضب الهی گرفتار خواهد گشت و دیگر
 تعلیمات انجیل نسبت بقرآن بمراتب شیرین تر است و دهنده و آدمی را فارغ البال سازنده
 است زیرا که بنا بر مضمون قرآن آدمی همیشه در این شک است که شاید من یکی از آن کسان
 باشم که جهت بی ایمانی دوز برای پر ساختن جهنم آفریده شده اند و بدین علت ابداً نجات
 نخواهم یافت نهایت انجیل بهر کس آشکارا می گوید که مضطرب مباش زیرا که خدا میچکس این جهت
 هلاکت خلق نکرده و میچکس را مقدر جهنم ساخته است بلکه خواست محبت موفوره اش نیست که همگی
 نجات یافته بخت جاودانی را تحصیل نمایند و تیر بیان می کند که آدمی محبت خدا را با شکاری
 و یقینی کلی از آن دریافت می تواند نمود که خدا فرزند خود را بانانیت و حقارت و مصلوبیت
 سپرده است محض از برای اینکه هر آدمی بوساطت یسوع مسیح از گناهان و عقوبت آنها رهایی
 یافته بخت جاودانی را تحصیل نماید بشرطیکه آدمی نیز با انجیل معتقد گشته قلباً خدا را دوست دارد
 و مطیع و منقاد احکام او باشد و بنا بر آیات بیانات انجیل فقط آنان بهلاکت میرسند که جهنم
 انداخته می شوند که محبت خدای را که در مسیح بیان و ظاهر گردیده است قبول نمی نمایند
 و بوسیله ایمان نمی آورند و او را مانند خود نمی دانند و رفتار بد و بی انصافی و ظلم و ستم
 را شعار و شیوه خود میسازند

مخفی نماند که در قرآن چنین آیات نیز یافت می شود که مضمون آنها بخلاف

بنا بر این نصیحت و تعلیم دادن هم بنیافته و باطل خواهد بود زیرا شخصی را که خدا از ازل کافر و ملحدی
 قسمت کرده و از برای جهنم آفریده است دیگر چه فائده دارد که باو نصیحت و تکلیف ایمان نمایند
 و حال آنکه همان بی ایمانی و ملحدی تقدیر و قسمت او بوده است پس نظر بضمون آیات مزبور
 قرآن چنان مفهوم میگردود که العیاذ بالله خدا مانند پادشاه ظالمی عدالت و مهربانی خود را از نظر
 انداخته بعضی از آدمیان را جهت ایمان و بعضی را از برای کفر و عصیان و جهنم آفریده و از ازل
 تقدیر لا تغییر ایشان را چنین نموده است که ابد الا باود در دوزخ بسوزانند پس بنا بر این خدا نه محض
 نیکی و خوشحالی بندگان خود را خواهمان است بلکه هلاکت ابدی بعضی را خواسته و ایشان را از برای
 همین آفریده است اما اگر احیاناً این آیات راست و درست بوده باشند هر آینه لازم می آید
 که بعدالت و رحمت خداوندی نقصی برسد و جبر و ظلم را ملزوم باشد اما چون نقص در امر خداوند
 محال است پس یقین و آشکار است که کتابی که چنین آیات در آن مسطور گشته کلام خدا نیست
 در این باب نیز معنی انجیل در انتهای مراتب از معنی قرآن افضل و برتر است چنانکه
 بنحی که از برای انسان در انجیل وعده شده است نه در خوردن و آشامیدن است بلکه آرام
 و خوشحالی قلب در روح القدس است یعنی در چشیدن لذت رضامندی خداست و ایمان آوردن
 که در این عالم قلباً مطیع و محبت خدا گردیده است بطریق اولی در آن عالم بنحداً تقرب تمام یافته
 خدا را کاملاً خواهد شناخت و تجید و تعبد لائقه بعمل خواهد آورد چنانکه این مطالب را در فصل پنجم
 باب دوم این سال ذکر نمودیم و بنا بر انجیل در رد و قبول حقیقت آدمی فاعل مختار است و اگر کسی
 اراده و خواهمش ایمان آوردن نماید روح القدس جهت ایمان آوردن و بانجام رسانیدن

و دیگر در سورة البقره نوشته شده است که ان الذین کفروا سواء علیهم انذما تنهم ام
 لم تنذرهم لا یؤمنون + ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة
 و لهم عذاب عظیم یعنی آنانی که کافر اند تقادتی ندارد و اگر تو بایشان نصیحت دهی یا نه
 آنها ایمان نخواهند آورد و خدا دلها و گوشهای ایشان را مهر نموده است و چشمان آنها
 پرده کشیده است و مورد عذاب عظیم خواهند گشت و دیگر در سورة الاعراف مسطور است که
 من یرید الله فهو المہتد و من یضلل فاولیک هم الخاسرون و لقد ذرانا لجهنم بکثیرا
 من الجن و الانس یعنی بهر کس که خدا هدایت نماید او هدایت خواهد یافت و آنانی که بضلالت
 اند از دهر آینه هلاک خواهند کرد و بدستی که ما بسیاری از جن و انس را بجهنم آفریده ایم
 در این صورت بنا بر مضمون شش آیه اول که در خصوص جهاد از قرآن ذکر نمودیم لازم می آید
 که محمد و عطف قرآن را بضرر شمشیر قوت دهد و مردم را بکراهت بایمان آورد و مجبوراً
 بطریق اسلام قائل و معتقد سازد و هر کس که دین محمد را قبول کرده است اگر چنانچه بعد نکول و
 بازگشت نماید در هر جایی که او را بیاورد در همان ساعت مقتولش سازند پس دیگر آدمی بجهت
 دریافت حقیقت یا غیر حقیقت قرآن و برای فکر و گفتگو در مضمون و طریقه آن محال و فرصتی
 نخواهد یافت بلکه از مضمون قرآن چنین استفاد میکند که شخص یا جبراً و مکرراً ایمان آورد یا اینکه بقتل برسد
 نهایت در این حال قدرت فاعل مختاری که از خدا آباد می داده شده است که نظربان اختیار قبول و رد نیک
 در خود انسان است بالکلیه بر طرف میگردد و دیگر بنا بر مضمون آیه آخر که مرقوم داشتیم فاعل مختاری آدمی بالمره
 باطل میکند و بر مرتبه که جهت ایمان آوردن یا نیاوردن هیچ اختیار و قوت و قدرتی در دست انسان باقی نماند

که خدا خواستهای نفسانی را برورش دهد و آنها را بجرکت آورد و حاشا بلکه در چنین صورت
بتقدس خدا بحث دارد میشت بنا بر این بهشت بیان شده قرآن دلیلی است واضح و آشکار
که آن از جانب خدا نیست

و دیگر در سورة التحريم مرقوم است یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و غلظ
علیهم یعنی ای پیغمبر جهاد کن با کفار بشمیر و بمنافقین کجبت و با ایشان تنزی و سختی نما
و دیگر در سورة البقره مرقوم است که کتب علیکم القتال و هو کراهه لکم یعنی مقاتله بشما امر
شد و این از برای شما کراهت دارد و دیگر در سورة النساء مرقوم است که فلیقاتل فی
سبیل الله الذین یشرکون الحیوات الذین یؤمنون بالآخرة من ینال فی سبیل الله
فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما یعنی جهاد کنندگان در راه خدا آن کسان اند
که می خردند بجات دنیا آخرت را در هر کس که در راه خدا جهاد نماید و بقتل رسد یا غالب آید بدستی
که ما با او اجر عظیم خواهیم داد و در سورة الفتح مرقوم است که تقاتلوهم او یسلمون یعنی قتل کنید شما
آنها را یا آنها را مسلمان شوند و دیگر آیه آتیه سورة الانفال نیز باین مطلب منسوب است که وقاتلوهم
حتى لا تكون فتنة ویکون الله بن کله الله یعنی مقاتله نمائید با کافران تا دیگر فتنة نماند و دین
بالکلیه دین خدا باشد و دیگر در سورة النساء مرقوم است که فان تؤخخذوهم و اقتلوهم
حیث وجدتموهم یعنی کسانیکه از اسلام روگردان شوند بگیرد آنها را و بقتل رسانید در هر جا
که یابید آنها را و دیگر در سورة الانعام مرقوم است که من لیشاء الله یضلله و من لیشاء
یجعل علی صراط مستقیم یعنی هر که را خدا بخواهد بضلالت می برد و هر که را بخواهد در راه راست و حق

زیرا که در جنب علم و تقدیس خداوندی این قبل مضامین و معانی لیاقت و مناسبت ندارد و نظریات
 و سایر آیات قرآن بحجت اخروی متابعان محمد در پوشیدن لباسهای فاخر و نشستن بر بالاس
 فروش کرانها و خوردن میوه های نیک و گوشت لذیذ طیور بهشتی و در نوشیدن شراب لذیذ
 و شیر و عسل مصفا و صحبت و رفاقت با حورالعین است و مفسران قرآن و احادیث لذت آنرا
 دیگر بیشتر بیان می سازند چنانکه کیفیت آن در اوراق ۱۶۷ تا ۱۷۱ کتاب عین الحیات
 و در اوراق ۲۰۱ تا ۲۰۸ کتاب حق الیقین و در مشکات المصابیح در باب صفة الجنة و اهلها
 و سایر مفصلاً ثبت و ضبط گشته و در آخر کتاب طریق الحیات نیز بیان شده است و
 از مضامین احادیث مرقومه مواضع معلومه بوضوحی تمام ظاهر و روشن میگردد که بهشت اعتقاد
 محمدیّه بالکلیّه مجازی و جسمانی است بدان طریق که هر چیر که از خیال آدم نفاسی خطور کند
 در آنجا حاضر است و هر لذت و عیش و عشرت نفاسی و جسمانی که قلب انسان میل بآن دارد در آنجا
 یافت میشود واضح است که چنین بهشت امید دادن و امید بستن آدمی را از تلاش پاک قلب
 و نیک افکار باز داشته بخوابشهای نفاسی قوت و قدرت میدهد پس چنین بهشت چگونه
 شایسته دلائق تقدس خداوندی می تواند بود و روح آدمی که جهت تعبد ابدی خلق شده است
 و لذت و عیش روحانی را می خواهد و محض به تحصیل حب و قرب الهی و شمولی لطف و رضامندی
 خداوندی ساکت گشته خرم و خوشحال و مالک تخت و جلال میگرد و در چنین لذات و عشرت
 و عشرت نفاسی بچه طریق ساکت و خوشحال میتواند کردید آیا اینگونه آیات قرآن افکار نفاسی
 قلب مطالعه و استماع کننده را بجرکت نمی آورند و آنها را پرورش نمیدهند و آیا می شود

عربا اترابا که صاحب الیمین یعنی آنها کسانی هستند که در جنات نعیم بخدا تقرب یافته اند بسیار
 از اولین داندکی از آخرین و بر بالای سندهای مرتفع در مقابل یکدیگر خواهند نشست و بجهت
 خدمتکاری ایشان جوآنان مخلد در اطرافشان خواهند ایستاد و پیاله باد بر لقیها و کارهای
 مالا مال از سعین (یعنی شراب) که صداع وستی آورنده نیست و انواع ثمرات و گوشت طیور را
 که خواهمش نمایند و حورالعین مانند نونو مستوره برای اعمال ایشان خواهند بود و در آنجا
 سخن لغو و زشتی نخواهند شنید مگر کلام سلام سلام را و اصحاب یمن چه نیکبخت خواهند بود
 اصحاب یمن و در زیر درخت سدر منضود و طلح منضود و سایه وسیع در کنار آبهای جاری
 و در میان میوه های بسیار بی قطع و منع و در آنجا زنان شریف پر نیز کار می نمایند و بدستی که
 آنها را با فریش مخصوصی آفریده ایم و آنها را با کره و محبوب شوهران خود و با ایشان هم سن
 نموده ایم بجهت اصحاب یمن بلی کیفیت جنتی که از برای اصحاب یمن مقرر شده است در
 قرآن با این طریق ذکر کرده است و معنی آیات آتیه دیگر زیاده نالائق و نامناسب است چنانچه
 در سورة الرحمن مرقوم است که فیهن قاصرات الطرف لم یطمثهن النس قبلهم و کاجان یعنی
 جهت مومنان در بهشت آنچنان حوریان هستند که محض شوهر خود توجه دارند و قبل از
 شوهر خودشان از انس و از جن اصلا با آنها نرسیده اند و نیز در سورة النبا دارد است که
 ان للمتقین مفازا و حدائق و اعنابا و کواعب اترابا و کاسا و حاقا یعنی بدستی
 که جهت متقیان مکان عیش مهیا گردیده است یعنی باغهای درخت انکور و حوریان نارستان
 و شوهر دوست و کاسه ها پر کرده بدیهی است که چنین کلمات را کلام خدا گفتن لائق نیست

شامل حال خود میسازد و بخواهی حقیقی و سعادت و جلال ابدی می رسد چنانکه این مطلب را
دوم این رساله تفصیلاً ذکر نمودیم

ثانیاً دلیل و علامت دیگر که قرآن از جانب خدا نیست مطالب ناشایسته است
که در او مرقوم یافته اند بطریقی که بر حمت و محبت و تقدس و عدالت خداوندی لائق و مطاب
نیست از قبیل حکایت بهشت چنانکه در سورة القتال مرقوم گشته است که مثل الجنة التي
وعده المتقون فيها انهار من ماء غير آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار
من خمر لذة للشاربين وانهار من عسل مصفى ولهم فيها من كل الثمرات مغفرة
من که بهم یعنی بهشت موعده بمتقیان چنین است که در آنجا نهی آبی آب نشونده و نهی
شیر که طعمش تغییر نیابنده است و نهی می شراب لذیذ جهت آشامندگان و نهی می
مصفی و از هر جنس میوه در آنجا جهت ایشان می باشد و مغفرت از جاپروردگار خود خواهند
و دیگر چنانکه در سورة الواقعة مرقوم گشته است که اولیک المقربون فی جنات نعیم ثلثه من الاولین
و قلیل من الاخرین علی سرر موضونة متکین علیها متقابلین یطوف علیهم ولدان محمّدون
بالکواب و اباریق کاس من معین لا یصدعون عنها ولا ینزفون
و فاکهة مما یتخیرون و لهم طیر مما یشتهون و حور عین کما مثال اللؤلؤ المکنون
جزا عبا کما کما لا یعملون لا یسمعون فیها الغوا و لا تاتیها الا قیل و لا سلاسل و لا
الیمین ما اصحاب الیمین فی سدر منخضون و ظل من ظل و در و ماء مسکوب
و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة و فرش مرفوعة انا انشاء فجلنا من الکمال

در باره چیزی که نیست گفتن که هست و شده و گذشته است غیر حق خواهد بود لهذا گناهی که هیچ
وقوع نیافته است در باب آن استغفار و مغفرت غیر ممکن و بیجا است بنا بر این دعوی مزبور ^{طل}
و عاقل است و مرتبه اسکان را با عصبه ظهور و وقوع مادی و این خلاف عقل است و کار خردمند ^ن
نیست بلکه موافق چنین دعوی فرشتگان پاک در صورتیکه آنها نیز مرتبه امکان گناه دارند همه
ایشان گناه کار خواهند شد اگر چه گاهی گناهی از ایشان بظهور و وجود نیامده است خلاصه
در این صورت که از آیات قرآن و مضمون احادیث واضح و مبهرین میگردد که محمد گناه کار بوده
و دیگر چگونه امکان دارد که او شفیع در باند گناه کاری کرد پس بنا بر دلائل مذکوره واضح است
که آدمی بوسا ائی که در قرآن بیان شده است عفو گناهان خود را تحصیل نمی تواند نمود و از عفو
آنها همی نخواهد یافت و بهین سبب در طریقت و اعتقاد قرآن آدمی پاکی قلب خود را تحصیل
نمی تواند نمود و به نجات حقیقی و سعادت جاودانی نمی تواند رسید بلکه در گناه خود مانده و بغضب
خدا گرفتار گردیده در هلاکت ابدی خواهد ماند در اینصورت تعلیم قرآن تقاضای تمنای روح
آدمی را رفع و ساکت نمیزد و آدمی را به منزل نجات نمیرساند پس قرآن جهت تحصیل
نجات نامناسب بهمیفرستد بنا بر این قرآن شرط اول که در دیباچه جهت تقدیم الهام
حقیقی ذکر نموده ایم با بنجام نمیرساند و بهین سبب واضح و ثابت می گردد که قرآن کلام خدا ^{نیست}
خلاصه انجیل درین باب نیز برتری کلی بر قرآن دارد زیرا که تعلیم انجیل تقاضای روح ایمان
آورنده را کاملاً رفع و ساکت میازد و او را بشناختن خدا و احوال قلب خود میرساند و بسبب
نجات هیچ شخص ایمان آورنده عفو گناهان و پاکی قلب و نیکی رفتار تحصیل کرده رضامندی ^{خدا را}

منی انت المقدم وانت المخر انك لا اله الا انت یعنی مرا مغفرت کن هر گناهی که پیش
 کردم و هر گناهی که بعد کردم و هر گناهی که مخفی داشتم و هر گناهی که اعلان کردم و هر گناهی که تو از من پنهان
 تویی اول تویی آخر تو خداست و بجز ذات تو دیگری نیست و در مشکات المصابیح در کتاب سماء ^{السموات}
 در باب استغفار و التوبه از بخاری روایت است که ابی هریره گفت که قال محمد انی لا استغفر الله
 الا ثوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرۃ یعنی محمد گفت که بدرستی من از خدا استغفار می کنم و توبه
 می کنم هر روز زیاده از هفتاد دفع و دیگر در همان موضع از مسلم روایت است که محمد گفت که انی
 لا استغفر الله فی یوم صرۃ مرۃ یعنی بدرستی که من در هر روز زیاده از صد دفعه از خدا استغفار ^{میکنم}
 و دیگر در همین کتاب در باب الاستعاذه مسلم از قول عایشه روایت کرده که محمد گفت اللهم اغسل
 خطیائی بماء الثلج والبرد و نزل قلبی کما یُنقى الثوب الابیض من الناس و باعد بینی و بین
 خطیائی کما باعدت بین المشرق و المغرب یعنی ای خدا او ند بشو کنان من آب یخ و ببرد
 و قلب مرا پاک کن چنانچه لباس سفید از چرک پاک می کنند و کنان من از من چنین بعید کن
 چنانچه مشرق از مغرب بعید است و باز در کتاب الصلوة در باب السجود روایت است که قال
 ابو هریره کان النبی یقول فی سجود اللهم اغفر لی ذنوبی کله ذقه و جله و اوله و اخره و علانیة ^{سریه}
 یعنی ابو هریره گفت که بنی در سجده می گفت یا الهی جمیع گناهایم را به بخش چه صغیره چه کبیره چه اول
 چه آخر چه ظاهری چه پوشیده اگر بعضی علمای کوفیه که درین آیات معنی استغفار و مغفرت است
 که گناه را از مرتبه امکان پوشیده داشتن پس جواب اینست که چیزی که از مرتبه امکان ^{بهر}
 ظهور و وجود نیامده است ظاهر است که آن وجودی و هستی ندارد یعنی معدوم و نیست است

لذنبك منسوب بمحمد است والفاظ للمؤمنين والمومنات منسوب بآستان محمد و همچنین از احادیث
آئیه نیز بدستی معلوم و یقین میگردد که کنایان گذشته و آینده که گویا خدا نظر بمضمون آیه مزبوره
بمحمد عفو فرموده کنایان اتمش نیست چنانکه بعضی علما ادعای کنند بلکه فی الحقیقت عبارت از کنایه
خود اوست و احادیث مذکوره ازین قرار است که در صفحه ۲ ورق ۵۷ جلد دوم کتاب حیات القلوب
از قول امام جعفر مکتوب است که محمد شبی در خانه ام سلمه بدعامشغول گشته میگردید و می گفت
که خداوند امر ابرمگردان هرگز بسوی بدی هر چند که مرا از آن نجات داده و مرا بخود مگذار یک چشم زدن
هرگز در این اثنا ام سلمه بوی گفت که چون خدا کنایه گذشته و آینده ترا آمرزیده است چرا
چنین می گوئی و میگردی فرمود که ای ام سلمه چون ایمن شوم و حق تعالی حضرت یونس را بقدر یک
چشم زدن بخود گذاشت و از او صادر شد آنچه صادر شد و ایضا در صفحه ۲ ورق ۵۷ همان
کتاب حدیثی بهمان مضمون از امام محمد باقر منقول است که محمد شبی در خانه عایشه بود عبادت
بسیار میکرد عایشه گفت چرا این قدر خود را تعب میفرمائی و حال آنکه حق تعالی کنایه گذشته و
آینده ترا بخشیده است فرمود که ای عایشه آیا بنده شکر کننده خدا نباشم و در وقت اینها
کتاب مذکور گشته که محمد باستان خود خطبه خوانده بعد از حمد و ثنای حق تعالی مردم را نصیحت داده
و راد او خزان بکنایان خود مقرب بوده مگر فرمود که خداوند امر او اتمست مرا بیا مرز و فرمود که
طلب امرزش می کنم از خدا برای خود و از برای شما و همچنین بخاری و مسلم روایت کرده است
چنانچه در کتاب حصن الحصین در فصل صلوٰة مرقوم است که محمد بکنایه خود اقرار نموده دعا کرد که
فاغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به

در آیات ۵ و ۶ فصل ۲ نامه اول به تیموتیوس بیان شده که یک خداست و در میان خدا و مخلوق
یک واسطه است و او انسان سیح یسوع است که خود را در راه همه فدیہ داد پس از مضمون این
آیات معلوم و آشکار میگردد که ایح ذاتی و نفسی از عالم علوی و سفلی و واسطه و شفیع نیست و نجات
مگر یسوع سیح و درین حالت که محمد از جنس بنی نوع بشر است و سهودن میان و گناه در آویامی
پس درین صورت خود او نیز شفاعت رساننده محتاج است آیا درین حال چگونه ممکن میشود که چنین
شخص وسیله و سبب شفاعت دیگران باشد و این امر حله که می بایست که شافی در رساننده بکینا
در مرتبه کمال باشد در فصل دوم و سوم این اوراق بیان گشته است مخفی نماند که مرتبه رسالت
بسبب گناه باطل نمیکرد و چنانچه گذشت مگر مرتبه شفاعت و در قرآن با آشکاری گفته شده است
که محمد صاحب گناه بوده است بطریقی که در سورة المومن مسطور است که فاصبر ان وعد الله حق
و استغفر لذنبك و سبح بحمد ربك بالعشي و الا بکاء یعنی صبر کن زیرا که وعده خدا حق است
و از برای گناه خود طلب عفو نما و برت خود شام و صبح حمد کن و دیگر در سورة القتال مذکور
گشته است که فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبك و للمومنین و المومنات یعنی بدستی
بدان که نیست خدائی مگر خدای واحد و هم از برای گناه خود و هم از برای گناه مومنان و مومنات
طلب استغفار نما و دیگر در همین خصوص در سورة الفتح نوشته شده است که انا فتحنا لك
فتحاً مبيناً ليغفر لك ما تقدم من ذنبك و ما تاخر یعنی اینک ما بتوفیق نمایانی
را بیان کرده ایم که خدا گناه ماضی و مستقبل ترا عفو نماید و این که آیات مزبوره لا شك شبه
بمحمد و نه بقوم او رجوع دارد از ربط کلام خود آیات واضح و آشکار است چنانچه مثلاً لفظ

اما هر کسکه بسج ایمان نیآورده مستوجب غضب خدا خواهد بود و بهلاکت ابدی گرفتار خواهد شد
 چنانکه این مطالب در انجیل در آیات آتی یعنی در آیه ۱۵ فصل اول مرقس و در آیه ۳۸ فصل ۲
 و در آیه ۱۲ فصل ۲ اعمال حواریون و در آیات ۱۵ و ۱۲ فصل ۱۲ مرقس و در آیه ۳۶ فصل ۳ یوحنا
 ذکر یافته است و اگر کسی آیات مذکوره رجوع نماید از این مطالب اطلاع بهم خواهد رسانید همچنین
 در فصل دوم و سوم باب دوم این رساله تفصیلا مذکور شد که آدمی با اعمال حسنه خود را از عقوبت کثرت
 نمی تواند رها نماید زیرا که از مضمون آیات کتب مقدسه واضحا ثابت گردید که همه مردم در حضور
 خدا گناهکارند و فعل شایسته ندارند و باید افتاد و نشینند که یک عمل ثواب بکنند که تلافی گناهی
 بوده باشد و نیز در مواقع مذکوره ذکر و ثابت کرده ایم که بنا بر کلام انجیل خدا محض از برای خاطر
 مسیح در باره گناهکاران رحیم است و فقط عقاب و تنبیه گناهان آنکس را محو مینماید که قلبا
 بمسیح ایمان آورده و او را در مانده خود دوست داشته باشد لیکن کسیکه بسج ایمان نیآورده و او را وسیله
 در مانده خود نداشته است هر آینه عفو گناهان خود را نخواهد یافت بلکه عقوبت آنها را کشیده و عذاب
 ابدی خواهد ماند چنانکه این معنی از آیات سابق الذکر انجیل آشکار و ثابت گردید و دیگر اینکه کوبا محمد
 شفیع گناهکاران است این معنی بالمره خلاف و خیال باطل و ضد انجیل است زیرا که در انجیل
 صاف بیان شده است که شافی مذنبین مسیح است و پس چنانچه در آیه ۴ فصل ۳ یوحنا
 مرقوم است که من راه راستی و حیاتم هیچکسی جز و پدر بغیر از وسیله من نمی آید و ایضا
 در آیه ۱۲ فصل ۴ اعمال حواریون مسطور است که هیچکس دیگر نجات نیست زیرا که در زیر اسم
 نامی دیگر نیست که بانسان داده شده باشد که ما بسبب آن نجات توایم یافت و ایضا

ساختن تقاضای روح آدمی ناقص عاجز است یعنی اگر چه چند مطالب است و درست و مخصوص
 صفات خدا و احوال قلبی و اطاعت آدمی از کتب مقدسه انتقال یافته در قرآن ذکر شده است
 لیکن بآن اکلیت که در انجیل بیان گردیده و بوضوح پیوسته است صفات خدا و اراده و احکام او
 و کیفیت احوال قلب انسانی در قرآن بیان و تفصیل نشده است و هم مطلبی که می بایست آدمی
 در پاکی قلب بنجد اتقرب تمام بیابد در آیات قرآن بالکلیه از نظر انداخته شده است بلکه بنابر
 مضمون بعضی آیات قرآن تقدس و عدالت خدا و پاکی قلب آدمی باطل میگرد و چنانکه ثبوت
 این مطلب را من بعد تفصیلاً ذکر خواهم نمود و تقاضای روح آدمی که بنابر آن آدمی باید که از
 گناهان خود و عقوبت آنها را بهی حسته و آزادی یابد تعلیم قرآن اصلاً رفع نمی سازد و آدمی را
 چنان شسته نمی دهد که بآن در حضور خدا می عادل و مقدس بکیناه و پاک گردد زیرا آن مسأله
 که خدا بجهت تحصیل عفو گناهان در انجیل بیان و برقرار فرموده است برکنار نهاده و در قرآن
 چنین مسائل آدمی را نشان داده شده است که امکان ندارد که بسبب آنها عفو گناهان خود را
 حاصل نموده و از عقوبت آن را بهی یابد چنانکه در قرآن بیان شده است که آدمی به تصواب
 توبه و باعمال حسنه و ثواب خود و بنا بر رحمت موفوره خدا و شفاعت محمد و ایمان بر آن آمرزش
 گناهان خود و تحصیل میکند و خدا بسبب همینها از تقصیرات بنده گذشته او را مقبول و رگاه خود میگرداند
 نهایت این عقیده باطل و خلاف است زیرا که در خصوص توبه در آخر فصل دوم باب دوم
 این رساله ذکر و ثابت نمودیم که خدا فقط بوسیله توبه از گناه نمی گذرد و در انجیل بوضوح
 تمام بیان شده است که خدا محض از گناه آنکس میگذرد که توبه نموده قلباً بمسیح ایمان آورد

که قرآن از جانب خدا نیست زیرا که در انجیل حکم محکم جاری گشته است که هر کس که در صد آن گفتگو نماید اگر بصفت فرشته هم ظاهر گشته باشد باز کلام او را از خدا نداشتند چنانکه در آیات ۹۰ فصل اول نامه بکلیتیا نمر قوم است که اگر ما (یعنی عواریون) یا فرشته از آسمان مرده (یعنی انجیل) دیگر خیر اینک ما بشمار سانسیدیم برساند ملعون باد چنانچه پیش کفتم حال نیز می گویم که اگر کسی شمار مرده دهد خیر آنکه یافتید ملعون باد پس درین صورت لازم نمی آید که در خصوص قرآن زیاده بر اینها گفتگو نمایم زیرا که همین اختلاف آن با کتب مقدسه دلیلی است کافی و مبرهن که آن از جانب خدا نیست اما برای طالبان حقیقت دلالی دیگر نیز ذکر خواهیم نمود که از آنها هم تقنین کلی حاصل میگردد که قرآن کلام خدا نیست

اولاً اینکه سوای دلیل مذکوره علامت دیگر که قرآن از جانب خدا نیست این است که قرآن تقاضا و تمنا ی آدمی را رفع نمیکند زیرا که در دیباچه رساله ذکر نموده ایم که لازم است که الهام حقیقی آن تقاضای روحانی که خدا در روح و قلب انسانی ثبت کرده است رفع و ساکت سازد و نیز در دیباچه ذکر وثابت نمودیم که تقاضای روح در آن است که آدمی از صفات خدا و از اراده که او در باره انسان دارد اطلاع بهرساند و از وسایل انجام آن آگاه شود و در حضور خدا بری الذمه و بکینه کرد و باکی قلبی رفتار حاصل نماید و بنحوی شحالی حقیقی و سعادت ابدی برسد همچنین در دیباچه ذکر وثابت کردیم که اگر چنانچه کتاب دینی تقاضا و تمنا ی مذکوره را رفع نسازد و آدمی را بمراتب مسطوره نرساند همین علامتی است واضح که آن کتاب کلام خدا نیست اما بعد از اطلاع یافتن بر مضامین قرآن معلوم میگردد که تعلیم قرآن در رفع و ساکت

سیح در آیت ۴۴ باب ه متی بتابعین خود فرموده است که من شما میگویم که اعدای خود را دوست
 بدارید و از برای آنها که بر شما لعن می کنند برکت طلبید و با آنها که شمار اعداوت می نمایند احسان
 کنید و از بهر آنها که شمارا بخش میدهند و رحمت مینمایند دعا کنید مگر محمد با امت خود فرمود که با ملت غیر
 جهاد کنید و کسانی را که از قرآن بر گردند بقتل رسانید هشتم سیح چنانکه در آیت ۴۴
 ۴۴ باب ۴۴ لوقا مذکور است گفت که در آسمان یعنی در بهشت نه تزیین می کنند نه تزیین می کردند و میشوند
 زیرا که ایشان مانند شرکان خواهند بود و در آیت ۴۴ باب ۴۴ انما بهل روم مرقوم است که
 ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و آرام و خوشی در روح القدس است مگر محمد بر خلاف
 آن در قرآن بیان فرموده است که در بهشت اکل و شرب و صحبت با حوران خواهد بود و
 تعلیمات و مطالب دیگر نیز در انجیل می باشند که در قرآن بضد آنها بیان شده است نهایت
 چون تفصیل آنها باعث تطویل میشد لهذا به بیان همین چند فقره اکتفا و زری پس واضح کرد
 که تعلیمات قرآن بالمره با تعلیمات انجیل مخالف و ضد است و بنا بر این قرآن شرط اولی را که
 در ابتدای همین باب بجهت شناختن پیغمبر حق ذکر نموده ایم با انجام نمیرساند چون امکان
 ندارد که کلام و کتب خدا ضد و برعکس یکدیگر باشند و از دلائل و مطالبی که در باب اول و دوم
 این رساله در خصوص کتب مقدسین بیان نمودیم بلی شک و شبه یقین کردید که کتب مقدسه
 تحریف و منوخنکشته و کلام حقیقی الهی می باشند پس از همین مرحله که قرآن بطریق مذکوره
 ضد و خلاف کتب مقدسه است یقین کلی حاصل میشود که کلام خدا نیست و اگر چنانچه بجهت
 خلاف بودن قرآن سوای دلیل مذکوره دلیلی دیگر نمی بود باز همان دلیل دلیلیست کافی

انجیل بصراحت تمام الوهیت مسیح بیان شده است لکن قرآن بر عکس آن الوهیت مسیح را انکار
نموده و او را محض در مرتبه پیغمبری محسوب می نماید دوم در انجیل واضحاً مسموع شده که مرک مسیح کفار
کناهی کاران است نهایت قرآن در خصوص موت مسیح آدمی را متشکی می سازد زیرا که در یک جا
مقرر در مقام دیگر منکر مرک اوست و از این مرحله که زحمات و مرک مسیح کفار و ذنوب است
بالمتره انکار می کند سوم در انجیل بیان شده که آن میا بنی و وسیله صادق واحد که فیما بین
خدا و خلق می باشد مسیح است و عفو گناهان در رضا مندی خدا و نجات و سعادت دائمی را محض
آئین می تواند یافت که مسیح را واسطه در مانده خود بداند لکن مفسران قرآن میگویند که شفیع
الذین محمد است و خدا بجهت خاطر او گناه کاران را می بخشد و قبول کنندگان او را به بهشت
می برد چهارم خدای واحد دایمی خود را در انجیل با اسم اب و ابن و روح القدس بیان ساخته
است اما قرآن باین نوع بیان کشتن ذات پاک الهی قائل نیست بلکه در مرتبه کفر می شمارد
پنجم مسیح در انجیل می فرماید که کتب عهد عتیق و جدید باطل و منوخ شده است و نخواهد شد
و نیز میگوید که آسمان و زمین بر طرف خواهند گشت اما کلام من بر طرف نخواهد شد نهایت قرآن
و مفسران نیز بر عکس این میگویند که بسبب ظهور قرآن توریت و زبور و انجیل منوخ و بر طرف
گشته اند ششم در کتب مقدس آشکارا بیان شده است که آدمی بسبب اعمال خود نجات
نخواهد یافت بلکه محض بسبب ایمان آوردن بر یسوع مسیح بقضای یک در انجیل مثلاً در آیات ۲۳
و ۲۴ باب ۳ و در آیت ۵ باب ۴ نامه باهل روم و در آیات ۸ و ۹ باب ۲ نامه باهل افسس مذکور
است مگر در قرآن گفته شده که آدمی بسبب اعمال حسنه و ثواب نجات خواهد یافت هفتم

کتاب احادیث که سستی بنقل یا انجیل طفولیت یسوع مسیح کشته مسطور است و گذارش کهف در کتاب
تصنیف کرده افرایم نام یافت می شود مخفی نماید که سیحیان از حکایت و از احادیث ایام سلف
مخض همان را قبول نمایند که با انجیل موافقت و مطابقت داشته باشد و دیگر نقل میران و پل صراط
که در قرآن ذکر یافته است از حکایات مجوسان قدیم است چنانکه در کتاب سستی به حید که
تاریخ و مذهب آن طائفه را ذکر می نماید مسطور است و دیگر کم و کیف گذارشات کعبه و آداب
و اعمال حج از جمله عادت و مذهب اعراب قدیم است چنانکه اگر کسی بتاریخ و احوال قدیم آن طائفه
رجوع نماید یا اطلاعی بدست آورد فهمید که خانه کعبه قبل از محمد صلی الله علیه و آله مشهور بود که اعراب آن
ایام بنا بر مذهب بت پرستی خودشان انجار از زیارت کرده و طواف نموده و بعضی اعمال و
آداب دیگر را نیز بعمل می آوردند لهذا محمد نیز جهت تالیف قلوب اعراب آن ایام در آن اعمال
اندک تغییری داده برای استقرار دین خود طواف و اعمال حج را برقرار نمود خلاصه اگر چه اینگونه
حکایات که محمد از کتب مقدسه و احادیث و حکایات یهودیان و سحیان و غیره اخذ نموده
قرآن نوشته است زیاده ذکر می توانستیم نمود لکن جهت آگاهی طالبین بهین قدر کتفا
نمودیم پس در اینصورت که هر چه در قرآن سخنان و مطالب حق و درست باشد عاریته از کتب
مقدس تحصیل گشته دیگر بحقیقت قرآن دلیل نمی تواند شد

با وجودیکه در قرآن چند سخنان و مطالب است که استخراج شده از کتب مقدسه
مسطوره اند باز تعلیم آن با اکثر مطالب و تعلیمات انجیل بالمره مخالف و ضد است و همین دلیل
عمده ایست که قرآن کلام خدا نیست و مخالفت قرآن با انجیل بدین طریق است که اول در

گشته است و مانند اینها دیگر حکایات نیز در قرآن یافت میشوند که از کتب عهد عتیق و جدید برداشته
 شده اند این قدر تفاوت است که در قرآن یکم و پیش بیان شده یا با تغییر و تبدیل مرقوم گشته
 و سبب تغییر و تبدیل حکایات مذکوره را سابقاً ذکر نمودیم و از احادیث یهودیان نیز محمد چند حکایات
 اخذ نموده در قرآن خود ثبت کرده و بیان ساخته است از آنجمله خلقت آدم و سجده نمودن فرشتگان
 باو و از خدا دور گشتن شیطان و مفارقت آدم از بهشت که در سورة البقره و ادا ال سورة الاعراف
 مرقوم است و همچنان دقایق ابراهیم و داود و سلیمان که ابراهیم بهتای پدر خود را شکست و قوم
 وی خواستند که او را بر آتش باندازند و کوهها و پرندگان باو و حمد و ثنا خوانند و باد و جن
 و غیره در تحت حکم سلیمان و فرمان بردار او بودند چنانچه در سورة الانبیاء و سورة النمل ذکر
 گردیده است و چگونه ذکر بهشت و فرشتگان و سوال قبر و تقسیم جهنم بهفت درجه و خیرات
 و نقل اینکه در روز قیامت زبان و پای و دست و غیره بر کنایه کاران گواهی خواهند داد چنانچه
 در آخر سورة یاسین بیان شده است و ایضا غسل و طهارت و این مرحله که وقتی که آب موجود نباشد
 با خاک تیمم کنند و امتیاز یمایین خیط ابیض و خیط اسود در روز و نماز و غیراً اینها تماماً از احادیث
 و تواتر یهودیان است چنانکه در این آیات نیز این قبیل احادیث و اقوال در کتاب طالموت
 و کمر او صحاح و میدراس نام و سایر کتب یهودیان منضبط است و این فقره که یسوع در گهواره
 تکلم نموده و در آیات طفولیت از او معجزه صدر یافته است چنانکه در ادا ال سورة ال عمران
 و در سورت مریم می باشد و گزارش صاحب کبف و الرقیم که در سورت الکهف ذکر گشته است
 محمد از احادیث سبحان آن آیات برداشته در قرآن ذکر نموده است چنانکه فقره اول در

القصة بالانصاف و آسانی مدلل میتوان ساخت که قرآن از تعلیمات و حکایات کتب عهد عتیق
 و جدید هم از احادیث یهودیان و مسیحیانی که در ایام محمد شهور شده بود و هم از وقایع و عادات عربان
 و مجوسان جمع گشته و تالیف شده است یعنی درین باب اصلاً و قطعاً شک و شبه نیست که محمد در ضمیر خود
 مختر ساخته بود که ازین مذاهب ثلاثه یعنی از مذاهب یهودیان و مسیحیان و عربان آن ایام مذاهب
 علیحدّه اختراع کرده برپا نماید که بدین طریق مردم باسانی مذاهب او را قبول کنند و بهین سبب چری
 که ازین مذاهب عقل او قبول نمود و موافق رایی و مطلب خود دانست آنرا جمع آورده مذاهب جدید
 ساخت و در قرآن مرقوم داشت چنانکه تعلیمات قرآن در خصوص صفات خدا و خیر قیامت و روز
 دیوان و احکام الهی از قبیل قتل و زنا و دزدی و دروغ و احکام امر با طاعت و محبت خدا و دوست
 داشتن همسایه و اقربا و سایرین تمامی و همگی اینها از تورات و انجیل برداشته شده و ذکر یافته اند
 و کسیکه کتب مقدسه را خوانده است اگر خبانه مطالب قرآن را با تعلیمات کتب مزبوره مقایسه
 نماید هر آینه باسانی تمام دریافت خواهد کرد که اخبار و تعلیمات مذکوره نقل شده کتب مقدسه میشد
 و بهین طریق در قرآن حکایات بسیار مرقوم اند که از کتب مقدسه عهد عتیق و جدید برداشته شده
 مثلاً گذارش لوط که در اواخر سوره هود مذکور است تفصیلاً و صریحاً در فصل ۹ کتاب اول موسی
 مسطور است و احوالات موسی و فرعون که در اواسط سورت الاعراف مذکور گشته است در فصول
 الی ۴ کتاب دوم موسی تفصیلاً تحریر یافته است و نقل یوسف که در سوره یوسف مسطور گردیده است
 در فصلهای ۳۷ و ۳۹ و ۴۰ کتاب اول موسی صریح و صاف مرقوم است و مقدمه مریم که در اول
 سوره مریم نوشته شده است اظهار من الشمس است که آن گذارش از انجیل یعنی فصل اول لوقا استخراج

کتاب اقل موسی صاف مرقوم است که همه فرزندان نوح در کشتی بوده از طوفان نجات یافتند و این
 در سوره یوسف چنین بیان شده است که گویا یوسف خواهرش زن مالک خود کرده بود چنانچه
 مذکور است و لقد هممت به و هم بهای یعنی بدستی که عورت فکر او کرده و او فکر عورت کرد مکر در باب
 کتاب اقل موسی بواسطی تمام بیان شده است که یوسف بالکل از او انکار کرده و در دل خود نیز فکر بد را
 جای نداده بود و اینضا در او اهل سوره قصص مرقوم است که زن فرعون موسی را پیشکش کرد و در
 جای فرزند قبول نمود چنانچه گفته است فالتقطه آل فرعون یعنی برداشت آنرا غوث و ندان فرعون
 باز گفته است قالت امرأة فرعون قریة عین لی و لک لا تقتلوه عسی ان ینقذنا و نتخذوه
 ولدا و هم لا یشعرون یعنی گفت زن فرعون که برای من و برای تو قره العین است این را قتل مکن
 شاید بکام مادر آید یا این را پیش خود بگیرد اینم و آنها را خبر نمود مکر در تورات در باب دوم کتاب دوم موسی
 صاف گفته است که دختر فرعون موسی را پرورش نموده در جای فرزند قبول کرده بود و اینضا
 در اوّل سوره مریم مذکور است که مریم بمقام دور رفته و یسوع در زیر درخت خرابیداشده است
 چنانچه مرقوم است فانبتت به صفا فاجاءها المخاض الخ جذع النخلة یعنی آنرا
 گرفته بر کنار شد در مکان دور باز آورد و آنرا دروزه بطرف تنه درخت خرابا لیکن در انجیل در باب دوم
 لوقا بالتفصیل بیان شده است که مسیح در شهر بیت اللحم در اصطبل تولد یافت و بیت لحم در ملک یهوذا
 شهر آباد و مریم بود حال در نیمواضع و امثال آنها محمد صهوا خلاف تورات و انجیل بیان
 کرده است یا از این سبب که در حافظه انداشته یا یهوود و نصاری باو خلاف بیان کرده بودند
 و الا محمد بیشک این گزارشات را صحیح نقل می نمودی

قلب و افکار و خواهش آدمی منسوب می باشند در قرآن بیان ننمود و چون یهودیان و مسیحیان حکایات
توریت و انجیل را بطریق صحیح بحد نقل نکرده بودند یا آنکه صحیح نقل کرده لیکن محمد آنهارا درست ضبط و حفظ
نکرده بود و لهذا در سهواً افتاده حکایات کتب مقدسه بعینه و بطریق صحیح در قرآن نقل نگشته و نیز در
قرآن چنان حکایات بیان شده است که بطریق احادیث جعلی در آن آیات در میان یهودیان و
مسیحیان شهرت داشت لیکن در توریت و انجیل اصلاً نیستند چنانچه من بعد مذکور خواهد شد +
و از آن سهواً که در تخیص در قرآن یافت میشود چندی را بطریق نمونه در اینجا ذکر خواهیم نمود مثلاً
انچه در اوائل سوره بقره در باره گفتگوی خدا با فرشتگان در باب خلقت آدم و حکم سجده کردن او و
ابا نمودن ابلیس مرقوم است خلاف توریت است که بنا بر آن خدا چنین حکم نداده و ابلیس نیز از خلقت
این عالم نافرمانی نموده و شیطان گشته ایضاً در اوائل سوره عنکبوت گفته شده که نوح نهصد و پنجاه
سال بود که طوفان آمد چنانچه مسطور است و لقد ارسلنا نوحاً الى قومه فلبث فيهم الف سنة الا تيقن
عاقباً فخذهم الطوفان و هم ظالمون یعنی ما فرستادیم نوح را بسوی قوم او پس بماند نوح در قوم خود
نهصد و پنجاه سال پس گرفت قوم او را طوفان و آنها که نیکوکار بودند مگر در آیه ۱۱ باب کتاب
اول موسی مرقوم است که نوح ششصد ساله بود وقتی که طوفان آمد و در آیه ۲۸ باب ۹ مسطور است
که نوح بعد از طوفان سهصد و پنجاه سال زنده مانده بود و در اوائل سوره هود بیان است که از فرزندان
نوح یک انکار کرد از سوار شدن کشتی و در آب طوفان هلاک شد چنانچه مرقوم است و نادی نوح
ابنه و کان فی معزل یا بنی اربک معنا ولا تکن مع الکافرین یعنی خواند نوح را خود را و بود پس
در کوشه ای پس من سوار شو همراه من در مباحث همراه منکران لیکن در توریت در ابواب ۷ و ۸ و ۹

برادران و اقربا احسان و بفقرا و مساکین رحم نمایند و غیره اما هر کس که از کتب مقدسه عهد
 عتیق و جدید خبردار باشد فی الفور با و معلوم و آشکار خواهد گشت که محمد این کلمات و احکام راست
 از کدام چشمه حقیقت بر داشته است یعنی با و وضع میکرد و که آنها را از کتب مقدسه ضبط و نقل
 نموده است و هر چند می که خود محمد تورات و انجیل را خوانده بود لکن چون در ایام محمد در ولایات
 عربستان مسیحی و یهودی بسیار بودند و از کتاب سیرت الرسل و انسان العیون معلوم میکرد و که
 ورقه نیز که بنی عم خدیجه بود و اول یهودی بود و بعد مسیحی گشت و چند روز پیش از آن که محمد دعوی نبوت
 کرده وفات نمود و مردم ولایت شام هم بالکلیه مسیحی بودند و محمد نیز قبل از ادعای نبوتش با عم
 خود ابوطالب و بعد از آن تنها خودش چند دفعه بغرم تجارت بولایت مدینه کوفته بود پس محمد از هر طرف
 مجال فرصت داشت که هنگام مباحثات با مسیحیان و یهودیان در خصوص کتب و ادعای ایشان
 گفتگو نماید و از مذاهب مضامین کتب آنها همان قدر مطلع و مخبر گردید که آن مسیحیان و یهودیان
 بقدر وقوه اطلاع خودشان بمحمد نقل کرده بودند و وقتی که ادعای نبوت کرد همان قدر را که شنیده
 و موافق طبع درای خود پسندیده و در حافظه داشته بود و در قرآن ثبت نمود و بیان ساخت و از
 همین سبب است که آن تعلیمات انجیل را که موافق و مطابق رای و عقل خود ندید و در قرآن بیان
 ساخته و نقل نمود از آنجمله در قرآن خبر داد که مسیح خردمند و در مرتبه الوهیت است و همچنین
 آن تعلیمات انجیل را نیز بیان ساخت که قلب آدمی بمرتبه خراب است که عمل ثواب نمی تواند
 حاصل نمود و در حضور خدا بمرتبه کناه کار است که محض یسوع مسیح او را از عقوبت کناه میتواند رها
 در مانده و شافی کل عالم همانست و بس و همچنین آن نصائح و احکام انجیل که بتا زکی و پاک

سخنان شیرین و عبارت رنگین فرقیته گشته اند پس بنا بر ادعای محمدیان می بایست که این چنین سخنان ناهق و کفرانگیز بسبب افضلیت عبارت حق و کلام خدا بوده باشند + خلاصه از دلائلی که در باب عبارت قرآن ذکر شد بالکلیه آشکار و معلوم گردید که عبارت قرآن خواه بے مثل و مانند باشد و خواه نباشد بجهت از خدا بودن آن و رسالت محمد قطعا دلیل نمی تواند شد

فصل سوم

مبنی است بر کلماتی چند در باب اظهار معنی قرآن

چون از عبارت قرآن دلیل از خدا بودنش صادر نکشت پس بمضمون آن جمیع نموده به پیغم که آیا از مضامین قرآن بجهت ثبوت حقیقت آن دلیلی می توان یافت یا نه بله هر کس که طرفداری را بکنار نهاده و بمقام انصاف برآمده قرآن را مطالعه نماید قبول خواهد کرد که قرآن خدا را بدین صفات حق و راست بیان می کند چنانکه در اکثر آیات در باب صفات خدا ذکر شده است که خدا واحد و قدیم و علیم و حکیم و رحیم و رؤف و غفور و کریم است و نیز در آن بیان شده است که بعد از موت روح انسانی ابد خواهد ماند و بدن قیام خواهد نمود و در روز دیوان نیک کاران و بدکاران اجر خود را خواهند یافت و علاوه بر اینها چندین احکام نیز ذکر یافته است که با احکام کتب عهد عتیق و جدید موافقت دارند از این قبیل که بت پرستی نکند و بخدا شریک قرار ندهند و تصویر او را نگشند و اسم او را به بیحرستی استعمال ننمایند و زدی و زنا و قتل بعمل نیاورند و دروغ نگویند و خدا را دوست دارند و

کلام خدا بودن آنرا فقط عبارت کو اه و دلیل باشد پس عبارت بی مثل و مانند یک کتاب اگر دلیل
 کو اه از جانب خدا بودن آن باشد در آن صورت لازم می آید که همگی آن کتب مشهوره که در ایام
 القیم در زبان یونانی و لاطین نوشته شده اند و هم آن کتب مشهوره که در این ایام بر زبان
 انگلیسی و فارسی و سائر زبانها مرقوم گشته اند که تا حال در عبارت مانند آنها کتابی در آن
 زبانها نوشته نشده است باید که تمامی آنها نیز از جانب خدا بوده باشند و همچنین کتابی که نام
 که کتاب دینی هستند و یا نیست و آنها ادعای از خدا بودن آنرا می نمایند اگر چه تعلیم بت پرستی را
 سید هد پس از باید که او نیز بعلت عبارت خود و کلام الهی باشد و اگر چنانچه ادعای علمای اسلام در باب
 عبارت قرآن این باشد که عبارت او از عبارت تمامی کتبی که در جهان هستند افضل است البته
 قبل از این ادعای باید که علمای اسلام همگی آنها را آموخته و کتبی که در سائر زبانها نوشته شده
 بخوانند یعنی واضح است که مادی که خواندن زبان عبرانی و یونانی و لاطین و غیره و فرانسوی
 هند و چین و سائرین را تماماً تحصیل نکرده و کتب آنرا ندیده و خوانده باشند نمی توانند
 که این ادعای را بمیان آورده بگویند که عبارت قرآن از عبارت همه کتب عالم بهتر و افضل است
 چون باین امر اقدام نوزیده و از غرور یا غفلت بخودشان شایسته و سزاوارند است و اند که
 کتب علوم و مذاهب سائر طوائف را جستجو نمایند پس آن جرأت دهند دارند که ادعای مذکور را نمایند
 و رابعاً ممکن است که مطالب ناحق و معانی زشت و سخنان کفرانگیز و همچنین کلمات
 رنگین و عبارت شیرین گفته و نوشته شود که عبارت آنها در انتهای مراتب باشد چنانکه
 این مرحله نیز در میان بت پرستان و سائر طوائف وقوع یافته است و کسان بسیار باین

فَصَاحَتُهُ وَنَظْمُهُ وَبَلَاغَتُهُ وَهُوَ الَّذِي بَلَغَ فِي الْقَوْلِ بِخَلْقِ الْقُرْآنِ + یعنی مزداریه اصحاب عیسی ابن ^ص ماری
بودند که کنیت ادابی موسی و لقبش مزدار بود و بر اهل بیت فرقه معتزله نامیده میشد زیرا که او زهد کرد
و از اصحاب خود بسبب اهل قبیله افراد و تجرد اختیار کرد و بعضی از آن ائمه است که انسان قادر است
بر مثل این قرآن در فصاحت و نظم و بلاغت و این کس مبالغه کرد و در سخن بر اینکه قرآن مخلوق است
+ و مصنف شرح المواقف در باب مزدار گفته است که او دعوی کرد که عرب چنین کتاب که بهتر از
قرآن باشد (احسن منه) می تواند تصنیف کرد و دیگر شهرستانی در کتاب خود درین امر نسبت مزدار
بدین طریق نوشته است که ابطاله اعجاز القرآن من جهة الفصاحة والبلاغة + یعنی او باطل کرد این
امر را که قرآن از روی فصاحت و بلاغت اعجاز باشد و نظام گفته است که من حیث الاخبار عن الامور
الماضية والالیه من جهة من لدی عن المعامضة ومنع العرب عن الاهتمام به حرا و تعجیبا اذا
لو خلاهم لكانوا قادرین علی ان یاتوا بسورة من مثله بلاغة و فصاحة و نظما یعنی از روی حیثیت اخبار
زمانه گذشته و آینده و از روی بر گردانیدن و باز داشتن دعوی از بحث و معارضه و باز داشتن خدا
عرب را از اهتمام آن بواسطه سسیمی یا از روی عاخری هر گاه که از آنها علیحده میشدند هر آنکه قادر
بودند بر اینکه سوره مثل آن بیاورند و بلاغت و فصاحت و نظم + حال اگر چه شارحین قول
اینها قبول نمی کنند بلکه انرا در جای کفر میدانند باز آنقدر از مواضع مذکوره معلوم و یقین میکردند
که علمای عرب در باب عبارت قرآن متفق نمیشد بلکه بعضی آنها عبارت و فصاحت قرآن ^{بن} فضلتر
و لاثانی نمیدانند

ثالثا هر گاه بالفرض قبول نمایم که عبارت قرآن در زبان عربی بمثل و مانند است و

این تبدیل دلی و آرام درونی علم و فضیلت لازم نیست محض ایمان حقیقی بسیج در کار است و برین چنانچه
در باب گذشته بمقتضی بیان گشت

ثانیاً اگر چنانچه این امر را قبول نمایم که بلی تا حال در لسان عربی مانند قرآن کتاب یا
عبارتی نوشته نشده است از این مرحله محض این صادر می شود که قرآن در لسان عرب از تمامی
کتب عرب در عبارت افضل است نه آنکه عبارت قرآن از تمامی کتب سانسهای مختلف که در جهان
می باشند افضل و یا کلام الهی باشد پوشیده نماند که در زبانهای یونانی و لاطین و انگلیس و غیره
سائر سانسها چنان کتب تصنیف گشته اند که در عبارت بالمراتب قرآن افضل اند چنان که این
مطلب بعلمای فرانستان واضح و آشکار و در میان آنها مشهور است و بعضی از آنها که لسان
عرب را آموخته و در آن علم رفته تمام بهر سانسیده کتب عربیه را مطالعه نموده اند میگویند که بعضی کتب
عربی مثلاً مقامات حریری و مقامات همدانی در عبارت کلام موافق قرآن بلکه از آن هم افضل اند و
هر چند که ادعای این اشخاص در حضور محمدیان اعتباری ندارد و از راه تعصب و رعایت مال کار خود را
سخن آنها را قبول نمی نمایند نهایت بسبب همین جانب داری شهادت خود محمدیان نیز در خصوص
عبارت قرآن در نزد سائر ملایم قوتی و اعتباری نخواهد داشت نهایت مخفی نماند که بعضی علمای
عرب نیز اقرار داشته اند که عبارت قرآن اعجاز و لائانی نسبت چنانچه شاه اسمعیل در توارخ خود
در باب فی ائمة المسلمین درباره فرقه مزداریه چنان مقرر کرده است : *المزداویة اصحاب
عیسی بن صبیح الکنی بابی موسی الملقب بالمراد و لیسیمی اهل المعتزلة لانه تزهد و
الفرد عن اصحابه بمسائل قبیحة جدا منها ان الناس قادرین علی مثل هذا القرآن*

تا اکنون با یکدیگر پستمان گشته متفق اللفظ ادعای نمایند که کتاب دروغ جعلی آنها از جانب خداست
و حال آنکه علمای بت پرستان در اعداد و کثرت در مقابل عدد علمای عرب و اسلام بسیار زیاده اند
چنانکه صدق این معنی بر سیاحان جهان و تواریخ خوانان واضح و عیان است پس عبارت قرآن اگر
احیای نامی توانست که دلیلی باشد باز بدیهی است که بجهت فراغت قلب جوایمی حقیقت آن سکوت
و یقینی که لازم است نمی تواند داد بلکه او را همیشه در تردد خواهد گذاشت و این مرحله که انجیل چنین
دلالتی دارد که خواص و عوام آنها را با سانی می فهمند و ایمان آورنده در قلب خود از حقیقت انجیل
یقینی کلی حاصل نمایند در باب گذشته ذکر نمودیم

و اگر کسی بگوید در نیصورت که همه کس معجزات موسی و غیره را ندیده اند و نتوانستند
دید لهند دلیل معجزه نیز مانند دلیل عبارت قرآن ناقص است جواب این است که در میان این و آن
فروق کلی است فصاحت کلام و دریافت و درک لطافت آن داخل علوم جهانی است و بنا بر این هر
صاحب علم انجیل دلیل را خواهد فهمید لیکن دلیل معجزه بمشاهده نسبت دارد چنانچه خواص و عوام که
معجزات موسی و یسوع و حواریون را دیده بدین طریق از رسالت آنها یقین حاصل کردند پس این
دریافت این دلیل علم ضرورت شد و جهت افاده آنان که من بعد بوده و هشتم خواهند بود
معجزات موسی و یسوع و حواریین در تورات و انجیل بتفصیل مسطور اند و در حالیکه ایمان آورنده
بسبب تبدیل دلی و یافتن شفا از بیماری اندر دنی و تحصیل تسلی و آرام حقیقی در دل خود
یقین تمام حاصل نموده است که تورات و انجیل کلام حق است در نیصورت معجزاتی که در آن
کتب کور و پنهان شده اند جهت او همچنان دلیل قوی اند که برای ناظرین بوده اند و جهت تحصیل

گویند مستند آن قرآن بمضمون این آیه معتمد گشته همیشه عبارت به مثل و مانند قرآن را بمیان می آورند
و می خواهند که عبارت قرآن عظیمترین معجزات باشد بر تبه که از معجزات موسی و یسوع برتری داشته باشد
و بنا بر این عبارت قرآن را بجهت از خدا بودن قرآن و رسالت محمد و لیلی عظیم و قوی می سازند نهایت
کسیکه در خصوص این مطلب اندکی تفکر نماید و عبارت قرآن را با انصاف تشخیص دهد باسانی خواهد فهمید
که عبارت قرآن دلیل درستی آن نمی تواند شد زیرا که

اولاً اگر بالفرض قبول کنیم که عبارت قرآن دلیل از برای حق بودن آن باشد باز دلیل
ناقص است بسبب آنکه محض آن کسانی که زبان عربی را تماماً و کاملاً خوانده و قفیت کلی در آن زبان دارند
این دلیل را می توانند فهمید و بس لیکن سائر اشخاص عالم فی نفس خودشان نفهمیدن این دلیل
ابداً قادر نخواهند بود بلکه باید که بنا بر قول علمای چند سکوت اختیار نموده اعتقاد نمایند که فضیلت
عبارت قرآن در انتهای مراتب است و بدین جهت کلام خداست نهایت در قلب شخص دقیق
با فکر رفیق باز این شبهه و شک خواهد ماند که شاید علمای عرب سهواً در این باب ب فکر خلاف افتاده اند
زیرا که طائفه بنی نوع انسان چه از عالم و چه از عوام از سهو و خطای عاری و بری نیستند و آن
شخص دقیق و فکر کننده نیز باین فکر خواهد افتاد یعنی علمایی که این ادعای نامی نمایند شاید
این باشد که اطاعت کنندگان قرآن اند و منظوری که دارند این است که بسبب اطاعت و اعتقاد
مردم بقرآن ریاست و حرمت و دولت آنها زیاده کرده و در بهین سبب احوال باین امر را ضعیف گشته جهت
استقرار فوائد دنیوی خودشان در این باب اتفاق نموده اند چنانکه علمای بت پرستان
با وجود آنکه خودشان در جهل و فریفتگی برقرار هستند لیکن باز بجهت فریفتن مردم از آیات قدیم

بآسانی خواهد فهمید لیکن چون ذکر و تفصیل آن آیات سبب تطویل بود لهذا در این مقام به بیان ذکر آنها
نیز در اختصار محض بیان همان آیات عمده که محمدیان از تورات و انجیل دلیل خود ساخته و بجهت منسوب شده اند
اکتفا ورزیده معنی حقیقی آنها را اظهار و بیان ننمودیم زهی سعادت اگر حال محمدیان بدقت تمام تورات
و انجیل را مطالعه نمایند البته از مطالب آنها بهتر اطلاع بهم خواهند رسانید پس در آن وقت دیگر
چنین آیات را بنا و بیانات ناموافق و نامناسب تورات و انجیل نخواهند آورد و اگر انصاف بدهند
بدستی خواهند فهمید که در تورات و انجیل اصلاً و قطعاً خبر محمد ذکر نگردیده است غلامان مطالب مذکوره
این فصل بتامی آشکار و ثابت گردید که بجهت رسالت محمد در کتب مقدسه عهد عتیق و جدیدی
اشاره هم نیست پس بنا بر این ادعای محمدیان و مفسران قرآن که کویا خبر محمد در تورات و انجیل
ذکر شده رسالت او در آنها بیان گشته باشد بالمره باطل و از درجه اعتبار ساقط است فلهمذا
واضح و آشکار است که دلیلی بجهت ثبوت رسالت محمد در تورات و انجیل ابداً یافت نمیشود

فصل دوم

در تحقیق و تشخیص اینکه آیا عبارت قرآن دلیل
از خدا بودن آن می تواند شد یا نه

دلیل دیگر که جهت ثبوت رسالت محمد در قرآن ذکر شده عبارت آنست چنانکه در سوره
البقره مرقوم است و آن کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فانما تو اب سورته من مثله و ادعوا
شهادکم من دون الله ان کفر صادقین یعنی اگر شما در خصوص خبریکه باینده خود نازل کرده ایم
مستثگی هستید مانند آن سوره بیاورید و شاهدان خود را ما و رای خدا دعوت نماید اگر راست

شخصی بعد از من که از من توانا تر است و من لائق آن نیستم که خم شده دو ال تعلینش را کشایم حال
می گویند که این آیه را هیچ در باب آمدن محمد بیان کرده است نهایت محمدری در اینجا نیز غلط کرده و خلاص
بیان نموده اند زیرا که اولاً این آیه نه قول مسیح بلکه قول یحیی بنی است چنانچه از آیات پیشین واضح
ثابت میگردد ثانیاً یحیی خبر مرزبوره در باره محمد بلکه در باره مسیح بیان نموده است چنانچه از آیات
۲۹ و ۳۰ باب اول یو حنا صاف معلوم و یقین میگردد و که در آنجا مرقوم است که یحیی در باره مسیح گفت
که اینک بره خدا که گناه خلق جهان را رفع میکند نیست آنکه در حق او گفتم که شخصی پس از من می آید
و پیش از من است زیرا که پیش از من بوده است و اگر کسی بگوید که در مصیوت که مسیح در آنوقت
موجود بوده پس نسبت با یحیی بچه طریق می توانست گفت که بعد از من خواهد آمد جواب این نیست که یحیی این
مضمون را در باره تعلیم دادن مسیح گفته است چنانچه بعد از آن که یحیی تبلیغ رسالت خود تمام کرد
مسیح خروج کرده تعلیم و معجزه نمودن شروع ساخت

بعضی از محمدیان جهت اثبات مطلب خود سوای آن آیات که ما در اینجا ذکر نمودیم بعضی
آیات دیگر از کتب عهد عتیق و جدید استخراج نموده در کتب خود شان ثبت و ضبط نموده اند از آنجمله
مصنف روضه الصفاد را در اول جلد ثانی و حاجی ملا محمد رضای همدانی در رساله خود مصنف کتاب
استفاد و غیره لیکن از آن آیات که ما در ای اینهاست و در کتب آنها ثبت گردیده بعضی آنها
اصلاً در تورات و انجیل نیستند و بعضی که هستند اکثر آنها لفظاً و تفسیراً مسیح منسوب است و برخی
دیگر آنها معنی دیگر دارد یعنی ما در آن معنی است که محمدیان از راه تعصب جهت مفاد خودشان
تأویل و تفسیر کرده اند چنانکه هر کس که آن آیات را در تورات بخواند و به سلسل آن آیات متوجه گردد

قدیم که ابلیس و شیطان سعی است که تمام مسکون را میفرسند بر زمین انداخته شد و فرشتگان نیز برآید
افکنده شدند حال نسبت با خرمله که درین جنگ روحانی شیطان برسیج در وقت زحمات و موت او
کرده بود سیج در آیه ضربوره میگوید که رئیس این جهان یعنی شیطان می آید تا جنگ آخرین با من بکند
لیکن در من حصه پنجم خود که گناه و شتر است ندارد و دنیا بدین بر من غالب نخواهد شد و در آیه ۳۱
باب ۱۲ یوحنا فرموده است که اکنون برین جهان حکم میشود و اکنون رئیس این جهان افکنده خواهد
یعنی حال بوسیله زحمات و مرگ خود شیطان را مغلوب خواهد ساخت و سزا بآوده خواهد شد و از
تحت حکومت بر ایما ندارد از من انداخته خواهد شد چنانچه در آیه ۳۱ باب ۱۹ یوحنا مسطور است که سیج
گفت تمام شد و روح را تسلیم نمود و مراد از لفظ تمام شد نیست که الحال جنگ من با شیطان تمام شده
و آن مغلوب شده و نجات جبهه ایمان آن درندگان مهیا گردیده است و در آیه ۱۱ باب ۱ یوحنا میگوید در باب همان
مطلب فرموده است که بالانصاف ملزم خواهد کرد زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاری شده است یعنی
روح القدس مردمان دایما ندارد از ملزم خواهد کرد و آنها را خواهد فهمانید که بر شیطان حکم شده
و از سیج مغلوب شده است چنانچه دیگر بر ایما ندارد از دعوی و حکم ندارد و در آخر شیطان بد ریاضه
آتش انداخته خواهد شد چنانچه در آیه ۱۰ باب ۲ مکاشفات بیان شده است که ابلیس که آنها را میفرسند
بد ریاضه آتش و کبریت در جائیکه آن حیوان و پیغمبر کاذب شد انداخته شد تا ابد الا با دشب و روز
سعذاب خواهد بود و مخفی نماند که شیطان و شیاطین الآن نیز در عذاب جهنم گرفتار اند لیکن در روز آخر
بدیگر سخت ترین عذاب انداخته خواهند شد + آیه دیگر که بعضی محمدیان از انجیل ذکر کرده و خبر
محمد ساخته اند آنست که در آیه ۷ باب اول مرتسن بنیمیمون ذکر یافته است که می آید

بپوشید تا آنکه نزد شیطنتهای ابلیس توانید ایستاد و از آنجا که گشتی مابخون و جسم نیست بلکه بار و ساء
و مقتدرین و شاهنشاهان ظلمت این جهان و شرار روحانی در ملا را علی است خلاصه از آیات مسطور
بخوبی بیان و مدلل گردید که رئیس این جهان شیطان است خدا رئیس و مالک حقیقی است مگر بیکناه
شیطان رئیس و مخدوم کناهکاران گشته است و در حالیکه همه مردم بیکناه گرفتار شده اند پس بدین مضمون
شیطان رئیس همه کیشان این جهان گشته است لیکن مسیح آمده است که افعال و حکمت شیطان را
معدوم سازد و چنانچه در آیه ۸ باب ۳ نامه اول یوحنا مسطور است که آنکس که معصیت مینماید از ابلیس است
ز آنرو که ابلیس از نخست معصیت مینمود و پس خدا از این جهت ظاهر گشت تا که افعال ابلیس را ناچیز
گرداند و با اطاعت و زحمات و مرک صلیب و شیطان را مغلوب ساخته و حکومت او بر آنها که مسیح
ایمان آورند معدوم کرده و آنها را از تسلط شیطان رها نماید چنانچه در آیه ۳ باب اول یوحنا
مسطور است که خدا بوسیله مسیح ما را از قبضه قدرت ظلمت رها نموده بملکوت پسر محبوب خود در آورده است
و ایضا در آیه ۴ و ۵ باب ۲ نامه عبرانیان مرقوم است که او بوسیله مرک صاحب اقتدار مرک یعنی ابلیس را
تباه سازد و آنانی را که از ترس مرک همه عمر گرفتار بندگی بودند رهای بخشد و ایضا در آیه ۸ باب ۴
نامه بافسسیان مسطور است که مسیح بر بلندی صعود نموده اسیری را (یعنی حکومت شیطان را) اسیر نمود
و بمردم انعامها فرمود و ایضا در آیه ۵ باب ۲ نامه یوحنا که ریاستها و قوتها
را (یعنی ریاست شیطان را) عریان ساخته علانیه رسوا نمود چون در صلیب بر آنها ظفر یافت و با
جنگهای در عالم غیر مرئی که مسیح با شیطان و شیاطین کرده و آنها را مغلوب ساخته است در آیه ۹
باب ۱۲ مکاشفات نیز اشاره رفته است بدین مضمون که مسطور است که آن از دایمی نبرک و مبار

شیطان است یعنی کناه و شر از اوست چنانچه مسیح در آیه ۴۴ باب ۸ یوحنا بیان فرموده است و بسبب
 کناه رئیس قوت هوا یعنی شیطان در ابنای بغاوت تأثیری نماید و حکم رانی میکند چنانچه در آیه اول و دوم
 و باب دوم نامه بافسیان مرقوم است که شمارا که در خطایا و کناها مان مرده بودید بر خیزانیده است که در این
 بر حسب روزگار و بر حسب سیر قدرت هوا پیش از این رفتار میکردید که آن روحی است که حال در
 ابنای بغاوت تأثیر می نماید و بنا بر این در انجیل گفته شده است که تمام دنیا در تحت حکم شریر و معصیت است
 چنانچه در آیات ۱۸ و ۱۹ باب ۵ نامه اول یوحنا مرقوم است که هر کس که از خدا متولد شده است معصیت
 نمی نماید بلکه آن کس خود را نگاه میدارد و آن شریر (یعنی شیطان) بروی دست نمی یابد ما میدانیم که از
 خدای باشیم و تمام دنیا در معصیت خوابیده است مخفی نماند که در اصل زبان یونانی لفظ پوئوس که در
 آیه ۱۸ واقع و با شریر ترجمه شده است همان است که در آیه ۱۹ با معصیت یا شرارت تعبیر یافته است
 یعنی آن لفظ در مقام اول در حالت فاعلیت آمده است یعنی هو پوئوس که معنیش شریر یعنی
 شیطان است و در مقام دوم در حالت مفعولیت آمده است یعنی تو پوئوس و مکر در حالت مفعولیت
 لفظ مزبور هم مذکور هم مستوی می تواند شد بنا بر قواعد زبان یونانی پس اگر مذکور باشد در آن حال
 معنی آیه این خواهد شد که تمام دنیا در شریر یا در خبیث خوابیده است یعنی در تحت حکم شیطان است
 لهذا بعض مترجم آیه را بهمان مضمون ترجمه نموده اند مکر در حقیقت هر دو الفاظ شریر و شرارت
 همان مطلب را بیان میکنند زیرا آنکه در تحت معصیت و شرارت است در تحت حکم شیطان نیز
 که آن از این صدور یافته است و ایضا در مقام دیگر در انجیل شیطان و شیاطین رؤسا و شاهنشاهان
 این جهان گفته شده است چنانچه در آیات ۱۱ و ۱۲ باب ۴ بافسیان مرقوم است که اسلحه نام خدا

منسوب آنکه بر اینکوه روح القدس قبل نبود یا مقتید زمان و مکان باشد ثالثا ظاهر است که روح القدس
بر جهانیان و بی ایمانان نازل نمیشود چنانکه بر پیغمبران و ایمانداران نازل شده است مگر چنین مضمون
از قول سچ صادر نمیکرد و در صورت محمدی جهت مفاد خود بدین طریق بیان کرده اند بلکه سچ چنین فرمود
که تسلی دهنده چون بیاید جهانیان را بکنایه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت یعنی بوسیله ^{عظ}
انجیل که بواسطه حواریون انجام خواهد یافت روح القدس شنوندگان را بر گناهان ایشان و بر صدق
در استبازی الهی و نجات که بسچ حاصل و مهیا گشته است آگاه و ملزم خواهد کرد و آنها را بتوبه ایمان
خواهد کشید بد آنکه بنا بر تعلیمات انجیل توبه و انابت و ایمان و نیک بست و قوت فعل نیک و در احوال روحانی
اینهمه از تاثیر روح القدس در انسان بعمل می آیند چنانچه در باب دوم این ادراک بتفصیل بیان
شده است نهایت اینکه تاثیرات روح القدس دیگر است و نزول روح القدس بر پیغمبران و حواریین
دیگر است + آیه دیگر که بعضی علمای محمدی از انجیل نقل کرده و خبر محمد ساخته اند آیه ۳۴ باب ۱۴
یوحنا است بدین مضمون که رئیس این جهان می آید و در من حصه ندارد حال سیکونید که از رئیس این
جهان محمد مراد است مگر بسیار تعجب است که مصنف استفاد و غیره چنین دعوی بجا کرده باشند
و دلیلی است واضح و آشکار که بجه قدر از مضامین انجیل بی خبر اند و تعصب خلاف ایشان را چه
مصنط ساخته است که آیه مزبوره بجه منسوب کرده اند حال آنکه ^ظ رئیس این جهان در آیه مذکوره
از شیطان مراد است چنانچه از دیگر آیات انجیل صاف معلوم و یقین میگرد و همه مفسرین نیز بهر
معنی تفسیر کرده اند بد آنکه بنا بر مضمون انجیل آنانکه گناه می کنند بنده گناه میگردند و گناه مخدوم و
مالک آنها میگرد و چنانچه در آیه ۱۶ باب ۶ نامه باهل روم مرقوم است و مالک و پدر گناه و دروغ

مکان و زمان بچه طریق باد منسوب می توان کرد چگونه میتوان گفت که او خواهد آمد و نیز در نصیحت
 که مسیح فرموده است که روح رستی در باره من شهادت خواهد داد و نسبت حواریون نیز گفت که
 شما شهادت خواهید داد و باز فرموده است که آن تسلی دهنده چون بیاید جهانیان اینجا هستند
 و انصاف ملزم خواهد ساخت مگر روح القدس محض بایمان داران نازل میشود پس از اینهمه ثابت میگردد
 که پاراقلت دیگر است و روح القدس دیگر و روح القدس آن روح وحی است که بحواریون حلول کرد و
 پاراقلت از محمد مراد است که بنا بر قول مسیح آمدنش من بعدی واقع شدنی بود فاما الجواب اولاً جواب
 کافی و شافی همه این اعتراضات امثال آنها را اینست که خود مسیح در آیات مذکوره لفظ پاراقلت را بلفظ
 روح القدس روح رستی بیان فرموده و بحواریون گفته است که آن پاراقلت یعنی تسلی دهنده نزد
 شما خواهد آمد شما را تعلیم خواهد داد و شما تا آنکه بر شما نیامده است از ادراک شلیم جدا نشوید پس اظهر
 من الشمس است که پاراقلت و روح القدس دو نیست همان یک است و تسلی دهنده نام و صفت از صفات
 روح القدس است زیرا که روحانی تسلی دهنده و از او است لهذا این دعوی محمدی که پاراقلت دیگر و
 روح القدس دیگر است باطل و بیجا است ثانیاً روح القدس قبل از آنکه در روز دوم عروج مسیح بحواریون
 نازل گشته در عالم بوده است و بانیان سلف و حواریون نیز داده شده بود مگر آن نزول روح القدس
 که مسیح بحواریون وعده داد و گفت که بعد از عروج من بر شما خواهد آمد و ده روز بعد از عروج بر آنها
 نازل شد یک نزول خاص بود با کمال تمام چنانچه پیش از آن روح القدس هیچیک از پیغمبران بآن کمال
 نازل نگشته بود و بنا بر این نیز مرتبه رسالت حواریون اعلی است نسبت به پیغمبران چنانچه در این
 اوراق در فصل هفتم باب دوم بیان و مثبت گشته است پس لفظ خواهد آمد بر این نزول خاص

فصل اول اعمال حواریون مذکور است که مسیح قبل از صعود خود بشاگردان ملاقات نموده قدغن کرد
 که از اورشلیم جدا نشوید بلکه آن وعده پدر را که خبرش از من شنیدید منتظر باشید بدستی که بحی
 آب غسل میداد اما شما چند روز بعد از این بروح القدس غسل خواهید یافت و همان حکم مسیح در آیه
 ۹م باب آخر لوقا نیز مرقوم است و چون مسیح بحواریون امر کرده بود که از اورشلیم مفارقت ننمایند تا که
 امداد کننده موعده یعنی روح القدس بایشان برسد پس اگر این امداد کننده محمد می بود چنانکه
 محمدیان می گویند در این صورت می بایست که حواریون نیز تجارز امر مسیح ننموده نه مخفی چند روزی
 بلکه شصت سال در همان اورشلیم زنده مانده در انتظار محمد بوده باشند زیرا که محمد شصت و هشت
 سال بعد از مسیح خروج نمود خلاصه آشکار است که اینگونه سخنان باطل و پیورده است و این قسم
 نمودن و آیات مذکوره را بمحمد منسوب داشتن بالمره از عقل و انصاف بیرون است مخفی نماند که امداد کننده
 که مسیح بحواریون وعده داده بود روح القدس بوده است چنانچه از خود آیات صاف آشکار و یقین میشود
 و روح القدس که بنا بر تعلیمات انجیل مراد از اقنوم ثالث است موافق وعده مسیح بعد از ده روز از
 عروج مسیح بر حواریون نازل گشته چنانچه در فصل ۲ اعمال بتفصیل مذکور شده است و بعد از آنکه روح القدس
 بر ایشان نازل شده در مرتبه رسالت و قوت معجزه بحواریون عنایت کرده ایشان از اورشلیم
 جدا گشته در تمام عالم انجیل را دغظ نمودند چنانکه این مطالب را در آخر باب دوم این رساله ذکر
 کرده ایم * بعضی محمدی اعراض نموده می گویند که روح القدس پیش از حواریون با بنیای
 سلف داده شده بود و بنا بر این در دنیا موجود بود مگر مسیح در باب اقلیت فرموده است
 که بعد از رفتن من خواهد آمد و نیز بنا بر اصول مسیحیه روح القدس قدیم و غیر مخلوق است پس صفت

فرموده که من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده دیگر شما خواهد داد که تا باید با شما خواهد ماند روح
 رستی که در جهان نمی تواند پذیرفت زیرا که او را نمی پسند و نمی شناسند اما شما و ارامی شناسید
 زیرا که نزد شما می ماند و در شما خواهد بود و آن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را با اسم من
 خواهد فرستاد همان شمارا هر چیز خواهد آموخت و هر چه من شمارا کفتم بیا و شما خواهد آورد و اینها
 آیات ۸-۱۴ فصل ۱۶ یوحنا که بمعنی آیات مذکوره است حال محمدیان میگویند که این آیات محمد
 نسبت دارند و تسلی دهنده که مسیح در این آیات بشارت کرد آن خود وعده داده است محمد باشد
 اما قطع نظر از این که لفظ پاراقلت و یا فارقلیط را که لفظ یونانی در ترجمه اش امداد کننده و تسلی دهنده
 است خلاف تفسیر مینمایند و خلاف واقع میگویند که معنی آن محمود و احمد است بمانقی کلمات و مطابقت
 آیات مسیح متوجه نمی شوند حال آنکه در آیه ۳۶ فصل ۱۴ یوحنا تسلی دهنده موعوده روح القدس نامیده
 شده است و گفته شده که او هر چیز را بخوار یون خواهد آموخت و سخن مسیح را بیا و ایشان را خواهد
 و در آیه ۷ مسیح بخوار یون می فرماید که او تا باید نزد شما و در شما خواهد ماند و جهان او را نمی پسندند
 واضح و آشکار است که در مسیح جانشی محمد با لفظ روح القدس نامیده و مخاطب شده است و چگونه امکان
 داشت که محمد که پانصد سال بعد از حواریون خروج نموده باز سخن مسیح را بیا و ایشان بیاورد و
 ایشان را بیا موزد و همیشه نزد آنها بماند و در آنها باشد البته بدیهی است که مسیح ^{حسب عقل} ضایل
 چنین خیال نخواهد کرد و چنین سخن نخواهد گفت و ایضا مردمان محمد را دیده اند لیکن بابت ^{فارقلیط}
 مسیح گفته است که جهان را نخواهد دید و اگر دلیل دیگر نیز میخواهی که از آن هم بالکلیه واضح و
 آشکار کرد که تسلی دهنده وعده شده بخوار یون محمد نباشد اینست چنانکه در آیات ۳ و ۵

بخواند باونی الفور معلوم خواهد شد که آیات آخرین با آیات اولین علاقه ندارند مخفی نماند که در این باب
اشعیاست نبوت بیان شده اند نبوت اول از آیه اول تا البشیر بابل منسوب است و ضبط و مغلوب
کشتن آن بالشکرایران بیان می کنند نبوت دوم در آیات ۱۱ و ۱۲ منضبط است و آن به دو مایه یعنی
بابل و دوم منسوب است که در کوهستان سعیر سکونت داشته و بنی عیص بودند و نبوت سوم از آیه ۱۳
الی آخر عبران منسوب است و این نبوتین بالشکر بخت نصر اشاره است که او بنی عیص و عبران را مغلوب
نموده و دلایات آنها را ضبط کرده ظلم و ستم بسیار با آنها رسانید چنانچه در آخر آیات همان باب نبی گفته است
که خداوند من چنین فرموده است که برود یک سال تمامی شوکت قیدار با تمام خواهد رسید باقی ماندگان
عدو تیراندازان و پهلوانان پسران قیدار اندک خواهند شد پس آشکار و یقین است که در نبوت
دوم و سوم نیز به بسیج اشاره است به مجرد آنکه لفظ النبوت است بعضی مترجمین آنرا با لفظ دوحی
و بعضی با لفظ نقل و بعضی با لفظ بار و بعضی با لفظ منشا ترجمه نموده اند مگر از این مرحله تخریف یا فرق
در نسخه عبرانی ثابت نمیکرد و چنانکه مصنف تفسار و دعوی کرده است زیرا که لفظ عبرانی با هم
انیمعنی آمده است لفظ عبرانی متسا است اسم مصدر و معنی اول آن بار برداشتن است و بمعانی قول
و حکم الهی و دوحی و نبوت هم استعمال پس اگر مصنف از زبان عبرانی قدری علمی داشته چنین دعوی بجا نگردي
و ظاهراً است که تا کسی از زبان اصل علم لازم تحصیل نکرده است در باب تخریف اصل یا صحت و غیر صحت ترجمه
حرف نمی تواند زد

علمای محمدیان سو آن آیات تورات چند آیات انجیل را نیز در کتب خودشان ذکر
نموده و بجمد منسوب ساخته اند مثلاً آیات ۱۶ و ۱۷ و ۲۹ و ۳۰ فصل ۱۴ یوحنا که در ضمن آنها مسیح بجا آورده

و ملاحظ است که آیه مذکوره نه بمسیح و نه بمحمد رجوعی دارد بلکه مبنی است بر بیان محاصره و ضبط نمودن شهر
 بابل یعنی مطلب آیات اول الی ۱۰ باب مذکور پیشین کوشی است که پیغمبر ضرر و تخریب و دلیست سال
 قبل از وقوع بالهام ربانی ملهم گشته در ضمن آن آمدن سپاه فارس و مادای بر شهر بابل و زیر و زبر ^{خفتن} بر سا
 آنرا بیان ساخته است بخو که در آیه ۲ مرقوم گشته که ای عیلام (یعنی فارس) برای دای این
 محاصره نما و در آیه ۹ مسطور است که بابل افتاد افتاد و تمامی تاختل تراشیده شده را پاتش را بر زمین
 منکسر کرده اند مخفی نماید که در کتب مقدسه و کتب قدیمه یهودیان و سائر سمت جنوبی ایران از
 قبیل دلایات شوستر و شیراز و غیرهما عیلام و طرف شمالی آن که همان دأذر با بجان و غیرهماست
 مادای یا مداین خوانده می شود چنانچه این فقره بر ضمیر مطالعه کنندگان کتب مقدسه و تواریخ ایام
 سلف روشن و آشکار است لهذا آن دو سوار و آن مرکب حمار و مرکب ترکیز پیغمبر فوق الذکر
 در رویا نبوت دیده و بیان فرموده اشاره بایلغار سپاه فارس است نه بآمدن محمد و سپاه مذکور
 و زیر علم قورشن که عبارت از کینج و باشد جمع گشته بر بابل حمله آوردند و آنرا محاصره و تسخیر نمودند
 بنابراین تصورات محمدیان که گویا آیه مذکوره بمحمد رجوع باشد باطل است مصنف کتاب استفاد
 از این سبب که در آخر آیات باب مذکور الفاظ عرب و قیدار مسطور اند و در یک ترجمه عربیه در آیه
 لفظ النبوت فی اودوم و در آیه ۱۳ النبوت فی العرب واقع است و معنی آنها نیست که نبوت
 در باره اودوم و نبوت در باره عرب پس مصنف موصوف گفته است که آن بالیوسع مسیح داین بر
 محمد منسوب است و بدین طریق این آیات را دلیل گردانیده است بر معنی که آن سوار شتری
 نیز مراد از محمد باشد لیکن چنین دعوی اعجب العجایب است زیرا هر کس که باب مذکوره را باندک تفکر

در آیه ۱۱ باب ۱۸ متی مسیح فرموده است که فرزندان (که عبارت از خود اوست) آمده است
 که کم شدگان را نجات دهد در این حال که لفظ کم شدگان بمعنی عام آمده است پس مسیح در این
 آیت نیز بر عمومیت نجات خود اقرار نموده است و یحیی وقتی که مسیح نزد او آمد و گفت که من
 بره خدا که گناه خلق جهان را رفع میکند چنانچه در آیه ۲۹ باب اول یوحنا مرقوم است و ایضا در آیه
 ۳ باب ۲ نامۀ اول یوحنا مقرر است که یسوع مسیح بجهت گناهان مانۀ گناهان ما و بسبب همه جهان
 کفارت است و ایضا در آیات ۱۰ و ۱۱ باب ۲ فیلیپیان مذکور است که خم کرد و باسم یسوع هر زانو
 از اهل آسمان و زمین و آسمان که در زیر خاک اند و تا آنکه هر زبان اقرار نماید که یسوع مسیح خداوند
 است بقصد جلال خدا و پذیر خلاصه از آیات مزبوره صاف ثابت و بیان کردید که رسالت
 و نجات مسیح عام است لهذا دعوی محریان بالکل باطل شد و چنین دعوی یا از تعصب یا از سب
 ایشان از مطالب ارجیل صادر گشته است و بسبب در ایضا آیه دیگر که بعضی علمای محمدی از تفسیر
 ذکر نموده بجهت نسبت داده اند آیه ۱۲ باب ۲ اشعیا است که در آنجا چنین ترقیم یافته که او دو
 سواران اسپان دهم بار حماری دهم بار شتری را دید نظر باین میگویند که سوار حماری
 یسوع است زیرا که ادیک دفعه بر حماری سوار شده و غرض از سوار شتر محمد است چون در اکثر
 اوقات بر شتر سوار میگشته بلی علت اینکه علمای محمدیه آیه مزبوره را بطریق مذکور توجیه و
 نموده بجهت منسوب ساخته اند محض از بی خبری است که از مضمون و مطلب کتب مقدسه دارند
 زیرا که اگر اندک دقت کرده در حمت کشیده تمامی آن باب را مطالعه می نمودند ترا
 معنی صحیح را درک کرده و بیکو محمد منسوب نمی ساختند از آنرو که از آیات قبل و بعد واضح

در همین خصوص در آیه ۶ و ۷ باب ۴۰ اشعیا گفته است که کاروان شتران و جازای مدیان عیفا
 ترا (یعنی کلیت یاسی سیحی را) ستور خواهند کرد تمامی اهل شبا حاضر شده طلا و نجر را خواهند آورد
 و اوصاف خداوند را اخبار خواهند کرد تمامی کوسفندان قیدار نزد تو گرد آمده قوچهای نابوت
 بکارت خواهند آمد و بر مذبحم برضامندی برخواهند آمد و خانه جلال خود را جلیل خواهیم کرد و در باب
 رسالت مسیح بدانکه آن هم خاص است و هم عام بدنیضون که مسیح اقول جهت بنی اسرائیل آمده بود
 و وقتی که تبلیغ رسالت بآنها کرد و کار و مطلب او نسبت بآنها تمام شد در آن حال پشاکردان خود
 که قائم مقام او بودند حکم فرمود که بهیچیک جهان رفته جمیع خلایق را باین مژده (یعنی باخیل) ندانند
 که هر آنکس ایمان می آورد غسل تعمید مییابد ناجی خواهد شد لیکن آنکه ایمان نمی آورد بر او حکم خواهد شد
 چنانچه در آیه ۱۵ و ۱۶ باب ۱۴ مرقس مرقوم است مخفی نماید که رسالت و معاملات مسیح مانند رسالت
 پیغمبران نیست زیرا که رسالت آنها بامرکشان تمام شد که معاملات او در خصوص نجات مردم
 بعروج دی تمام نگشته بلکه تا روز آخر جاری است و در آیه ۱۷ و ۱۸ مسیح در آیات دیگر نیز موصوف
 رسالت و نجات خود صاف بیان فرموده است مثلاً در آیه ۱۲ باب ۱۷ مسیح گفته که من بفرجهایم
 و آنکس که مرا بر روی نماید در تاریکی راه نخواهد رفت بلکه نور زندگی را خواهد داشت و ایضا در آیه
 ۱۵ باب ۶ یوحنا فرمود که منم آن نان زندگی که از آسمان پائین آمده است اگر کسی از این نان
 بخورد تا بابد خواهد زیست و آن نان که من خواهم داد جسم منست که منشن برای زندگی جهان
 خواهم داد و ایضا در آیه ۱۶ باب ۱۰ یوحنا گفته است که کوسفندان دیگر دارم که از این نان
 مرا بایست که آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید پس یک که خواهد بود و یک که بان

بتدارک جنک و جهاد مشغول بود بلکه این آیات بسیج منسوب اند چنانچه در انجیل در آیات ۱۵ و ۱۶ فصل ۱۲
 مسیحی با شکاری تمام با و نسبت داده شده اند و افتادگی و علم مسیح را اظهار می نمایند که در حینیکه در دنیا
 بود بهمان طریق رفتار نمود و بظلم و جبر متحمل گشت و مادر آ این در آیات مزبوره منتشر گشتن تعلیم مسیح
 در تمام عالم بیان شده است چنانکه تا حال انجام یافته و یونانیو مادر انجام یافتن است زیرا که بالفعل
 مسیحیان و در مقابل محمدیان می باشند و روز بروز در تتر اند چنانچه در این آیات ملت مسیحیه در
 اکثر خراسان و ولایات عالم مشهور و برقرار گشته است اگر چه اخیرا که آیات مزبوره در انجیل مسیح
 منو کشته اند دلیل کافی دشمنی است که پیچیده بجهت اشاره دارند باز بان اعتراض نیز توجه کنیم
 که بعضی محمدی نموده و گفته اند که در این صورت که در آیه اول و ۶ باب مذکوره اشعیانی گفته است
 که آن بنده یعنی آن بنی موعوده از برای طوائف حکم را صادر خواهد کرد و نور آنها خواهد بود پس ظاهر
 است که رسالت او عام خواهد بود و حال آنکه رسالت مسیح جهت بنی اسرائیل بوده و میرا خود او در آیه
 ۲۴ باب ۱۵ مسیحی گفت که من نفرستاده شده ام مگر بجهت کوسفندان کم شده اسرائیل و دیگران
 در آیه ۱۱ بنی فرموده است که پیا بان و شهرهایش و قریه های سکون قیدار آ و از خود را بلند سازند
 و مسکنان در صخره ترم نموده از سر کوهها کلبانک زنند لفظ قیدار نام طائفه عرب بوده عبرانی
 منسوب است لهذا می گویند که لفظ مذکوره بجهت منسوب و خبر دوست جواب اینست که از لفظ قیدار نه
 مسیح مراد است نه محمد بلکه صرف طوائف عرب یعنی اشعیانی در آیات ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ از راه پیشین
 منتشر گشتن دین مسیحیه را در تمام عالم بیان کرده و در آیه ۱۱ گفته است که سکون قیدار نیز
 یعنی عربان نیز در آخر وقت مسیح ایمان خواهند آورد و در تمام اوسه و در ترم خواهند کرد چنانچه

ظاہر خواهد شد در آتش شعل متعل متقم از آنانی که خدا را نمی شناسند و آنانی که مشرود خداوند مایوس
 مسیح را اطاعت نمی نمایند و در باب فرود آمدن مسیح از آسمان در روز آخر جهت انتقام و انصاف در
 آیات ۱۱۴۴ باب ۱۹ مکاشفات چنین مسطور است که دیدم آسمان را کشاده و ناگاه اسب سفیدی
 که سوارش بر است حقیقی مسمی است و بجای انصاف و جنگ مینماید چشمهایش چون شعله آتش
 و بر سرش افرمای بسیار و نامی مرقوم بود که هیچکس نمی فهمید خبر خودش و جامه پوشیده بود که
 در خون رنگ شده بود و اسمش کلمه الله بود و سپاهیان آسمانی بر اسبان سفید سوار شده و حریر
 سفید درخشنده پوشیده و عقبش می بودند و از دهنش شمشیر بیرون می آمد که قبال را بان زند
 بر آنها بعضای آهنی حکمرانی خواهد کرد و می خانه قهر و سخط خدای قادر مطلق را پامال می سازد و بر لباس
 در آن خود اسمی را نوشته دارد که پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان + و ایضا آیه دیگر
 که محمدیان از تورات ذکر نموده و بمحمد منسوب و مرجع داشته اند این است که در آیات اول الی هم فصل
 ۴۲ شعیا و پیغمبر وار شده است که اینک بنده من که اورا نکیه میدهم و بر کزیده من که جانم از اورا^{ضی}
 است روح خود را بر اومی افکرم تا از برای طوائف حکم را صادر سازد و فریاد مکرده و آواز خود را بلند نموده
 آنرا در کوچهها سموع خواهد کردنی شکاف شده را نخواهد شکست و فیلد بے نور را مسطفی نخواهد ساخت^{خت}
 تا حکم برستی صادر کرد و اند غفلت مکرده تعجیل نخواهد نمود تا آنکه حکم را بر روی زمین قرار دهد و جزا^{منتظر}
 شد بعیش باشند حال از خود الفاظ آیه بوضعی تمام آشکار و یقین میگردد که آیات مزبوره بمحمد^{نسبت}
 ندارند زیرا که در محمد آن فروتنی و افتادگی و چنین حلم و تحمل و بربرکی تعلیم نبود بلکه او بے ادب و طوائف
 خود سردار گشته با آنانی که باو بیعت و اطاعت نمی نمودند مجادله و مقاتله کرده و اکثر اوقات

بمحمد منسوب می کنند اینست که در آیات ۳ و ۴ و آیات مابعد مایه زبور ۴۴ مرقوم گشته است که ای
 یهلولان شمشیر را که جلال و جاه تست بکمرت به بند و با عظمت خود بر خوردار شده سوار شوی بخت
 و حلم و عدالت که دست راست تو چیزهای مهیب را بتو نشان میدهد چون محمد در راه استقرار دین خود شمشیر
 کشیده به ضرب دزد و دشمنشیر کار خود را از پیش برد لهند محمد باین آیه زبور را چنین تاویل نموده اند که گو
 بمحمد منسوب است لیکن خلاف فهمیده و بیان کرده اند چرا که از آیات قبل و بعد همین زبور تمام واضح است که
 اسکان ندارد که آیه مذکوره بمحمد نسبتی داشته باشد زیرا شخصی که در آیه ۳ خطاب میشود که شمشیر بکمرت
 به بند در آیه ۴ و ۵ با و خدا گفته شده است و در انجیل یعنی در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامه بعبرانیان
 آشکارا بیان شده است که آیه مذکوره بسیج منسوب است مخفی نماند که در کتب عهد عتیق در باره مسیح
 دو قسم پیش گفتنیها مسطور شده قسمی شامل فرد تنی و افتادگی ماموست و قسمی شامل مرتبه اعلاییت و
 الوهیت است و در بعضی مواضع چنین اتفاق افتاده است که این دو قسم پیش گفتنیها مزوج بهم
 گشته اند و آیات مذکوره بقسم دوم شامل است و بزرگی و قدرت حکمرانی مسیح را بیان می سازد و باین
 حکم آسمان و زمین در دست اوست و حال بنوع غیر مرئی سلطنت جهان امی نماید و امورت دنیا را کرد
 سید و چنانچه خود او در آیه ۱۸ باب ۲۷ متی فرموده است که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است
 و هنگامیکه در دفعه ثانی بزمین نازل خواهد فرمود بنوع مرئی سلطنت کرده در روز آخر حکم دیوان
 با او خواهد بود چنانچه در آیه ۲۲ باب ۵ یوحنا مرقوم است که مسیح فرموده است که پدر بر من حکم میکند
 بلکه تمام حکمرانی را به پدر داده است تا آنکه همه مردم پدر را عزت کنند چنانکه پدر را عزت می کنند و در آیه
 ۷ و ۸ باب اول نامه دوم به تسلونقیان مذکور است که یسوع مسیح با فرشتگان قدرتش از آسمان

که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریه وعده شده بابر ابراهیم که بسبب همه طوائف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق و یعقوب معوث خواهد شد اینک از نسل اسمعیل چنانکه از آیات آیه ظاهر و آشکار است یعنی از آیات ۱۰ تا ۱۲ فصل ۲ کتاب اول موسی که در آنجا مرقوم است که ساره بابر ابراهیم گفت که این کینزک (یعنی هجره را) دلپس او را (یعنی اسمعیل را) اخراج نمای زیرا که پس این کینزک بابر من اسحق دارت نخواهد شد و در آیه ۱۲ خدا متعالی بابر ابراهیم میفرماید که بجهت این جوان و کینزک در نظرت ناخوش نیاید هر چه که ساره بتو گفته باشد قولش را استماع نما زیرا که ذریه تو از اسحق خواهند مشی و در آیه ۱۸ باب ۲۲ همان کتاب مرقوم است که خدا بابر ابراهیم فرمود که تمامی امتهای زمین از ذریه تو برکت خواهند یافت چو که فرمان مرا اطاعت نمودی و در آیات ۱۹ تا ۲۱ فصل ۱ همین کتاب مرقوم است که خدا بابر ابراهیم گفت که عهد خود را با اسحق و ذریه او ثابت میکنم یعنی آن پیغمبر برکت دهنده موعوده از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسمعیل و ایضا در آیات ۳ و ۴ فصل ۲۶ همان کتاب خدا این وعده خود را تکرار نموده با اسحق ابن ابراهیم میگوید که تمامی امتهای زمین از ذریه تو برکت خواهند یافت و دیگر در آیات ۱۰ تا ۱۵ فصل ۲۶ همین کتاب این وعده را خدا به یعقوب ابن اسحق نیز داد و در انجیل یعنی در آیه ۱۹ فصل ۳ نامه بکلثیان مسطور است که نسل و عدگشته بابر ابراهیم و یعقوب که همگی طوائف دنیا از او برکت خواهند یافت مسیح است ثالثا خود مسیح در آیه ۲۶ باب ۵ یوحنا فرموده است که اگر موسی را باور میکردید هر آینه مرا باور میکردید زیرا که او در حق من نوشت درین حال که خود مسیح خود را مصداق خبر موسی خسته است پس بالتامام واضح و آشکار گردید که دعوی محمدیان باطل و عاطل است * و آیه دیگر که محمدیان از تورات ذکر نمودند

خواهد نمود که معنی آیه آن نیست که محمد بن سپان کرده اند زیرا که در آیه ۱۵ حضرت موسی بنی اسرائیل
مخاطب فرموده صاف گفته است که خداوند از میان شما پیغمبری را مبعوث خواهد کرد پس اظهر من ^{الشیء} ^{الشیء}
که لفظ از برادرنت نیز بر بنی اسرائیل منسوب است نه بنسب اسمعیل که طائفه اعراب از ادب ظهور آمدند
مگر محمدی یا سهوا یا محذرا الفاظ از میان شما از نظر می اندازند تا آیه مزبوره را مفید مطلب خود گردانند
لیکن اگر بالفرض الفاظ مزبوره داخل آیت نمی بود باز مطلب محمد بنان حاصل نمیکردید زیرا که اولاً لفظ
از برادرنت و از برادران شما اصطلاحی است مشهور و محاوره البتة عام بمعنی قوم بنی اسرائیل
چنانچه از بسیاری آیات تورات معلوم و مثبت میگردد مثلاً در همان کتاب ۵ موسی در آیه ۱۷ باب ۱۷
مردم است که اگر در میان شما مسکینی از احدی نماز برادرنت از هر یکی از دروازه های تو (یعنی از
شهرهای تو) در زمین که خداوند خدایت بتو میدهد باشد دل خود را با وسعت ساز و دست را
برادر مسکینت منبذ در آیه ۱۵ باب ۱۷ مسطور است که پادشاهی را که خداوند خدایت بر میگزیند
البته بر خود نصب نماز میان برادران خود پادشاهی را بر خود نصب نماید بیکانه که از برادرنت
نباشد مختار نیستی که بر خود تسلط نمائی باز در آیه ۱۴ باب ۱۷ مذکور است که مزدوری که فقیر و مسکین
است خواه از برادرنت و خواه از غربانی که در زمینت و در اندرون دروازه هایت باشند زور ^{منها}
پس از این آیات واضح و آشکار است که مصداق لفظ از برادرانت خود قوم بنی اسرائیل است
و بنا بر این در آیه مزبوره نیز الفاظ مذکوره از قوم خود بنی اسرائیل مراد دارد بدین مضمون که خدا
آن بنی را از میان تو از برادرنت یعنی از قوم خود تو نه از قوم دیگر مبعوث خواهد نمود پس لفظ
برادرنت از راه تاکید علاوه شده است ثانیاً از آیات تورات آشکار و مثبت میگردد

قابو نیست یافته قول سیح را دلیل اثبات دعوی رسالت خود کردند یا شاید قصد آن دعوی ^ن را بمیان آورده باشد تا عربان و عامیان از سحیان بطریق اولی بر او ایمان آرند و رسالت او قبول کنند زیرا که نام یسوع سیح در آن وقت در میان عربان شهرور و معزز بود و بعد از بروز دعوی اگر کسیکه انجیل را خوانده بود می گفت که نام احمد در پیچکی از مواضع انجیل یافت نمیشود محمد و اصحاب او دعوی تحریف انجیل پیش آورده می گفتند که نسخ انجیل شما تحریف گشته اند لهذا لفظ مذکور در اینها باقی نیست لیکن در اصل نسخ بوده است و هر چند بی که در قرآن ذکر نکرده است که آن آیه در کدام باب انجیل یافت میشود نهایت مفسرین قرآن و علمای اسلام چند آیات تورات و انجیل را در کتابهای خودشان ذکر نموده اند که بنا بر کمان و ادعای خودشان خبر آمدن محمد در آنها مرقوم شده است پس باین بعضی آن آیات را ذکر نموده مشخص نمایم که آیا فی الحقیقه خبر و اشاره آمدن و حق بودن محمد از مضامین آن آیات مفهوم میگردد یا نه

آیه نخست که علمای اسلام ذکر مینمایند و عمده ترین آیات می پندارند آیه ۱۵ فصل ۸ کتاب موسی است که موسی از قول خدا به بنی اسرائیل گفته است که خداوند خدایت از میان شما از برادرانت بیغمبریرا مثل من مبعوث میکرداند او را بشنوید و باز در آیه ۱۸ گفته است که از برای ایشان پیغمبری را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که باد امر میفرمایم بایشان برساند در خصوص این آیه محمدیان دعوی مینمایند که کلمات از برادرانت با عوا منسوب است زیرا که بعضی از طوائف عرب از نسل اسمعیل بن ابراهیم اند و میگویند که بنی موعوده از محمد مراد است لکن هر کس که آیات مزبوره را با تفکر مطالعه نموده تعصب را کنار گذارد و بنزدی دریافت

مسیح در انجیل در خصوص آمدن او خبر داده باشد چنانکه در قرآن یعنی در سورة القصف شریف
 شده است که مبشرا بر رسول یابی من بعدک اسمہ احمد یعنی یسوع بنی اسرائیل گفت که من
 مژده دهنده ام از برای رسولی احمد نام که بعد از من خواهد آمد ظاهر است که اگر چنانچه بعد از مسیح
 رسول حق می بایست مبعوث گردد و هر آینه لازم می بود که خبر او در انجیل ثبت و اشاره گشته باشد
 تا که باین طریق او را از پیغمبران کاذب جدا سازند و ادراحت نسبت قبول نمایند زیرا که مسیح
 در انجیل خبر داده است که بعد از من پیغمبران کاذب خروج خواهند کرد و سبحان بتاکید تمام در این
 باب امر نموده است که از چنین پیغمبران احتیاط و احتراز نمایند چنانکه این معنی در آیات ۲۴ تا ۲۶
 فصل ۲۴ متی و ایضا در آیه ۱۰ فصل ۷ متی مرقوم شده است اما کسیکه انجیل را ملاحظه نموده یا ترجمه اش
 یا اصل را در زبان یونانی از اول تا آخر خوانده باشد با د معلوم خواهد شد که در هیچ صفحه و سطرش چنین
 سخنی در حرفی و چنین آیه که مطابق مضمون آیه مزبوره قرآن باشد یافت نمی شود و در هیچ
 موقعی لفظ احمد یا خبر آمدن محمد دین نمی شود پس دعوی مذکوره باطل گردید + و اگر کسی
 بگوید که آیا چگونه می توانست شد که لفظ مزبوره در انجیل یافت نمیشد و باز محمد چنین دعوی
 میکرد و جواب اینست که محمد یا سهوا یا عمدا چنین دعوی خلاف کرده است محمد امی بود و علمی
 زبان یونانی و عبرانی که زبانهای انجیل و تورات است نداشته است و بنا بر این انجیل را خوانده بود
 پس اگر کسیکه از زبان یونانی علمی داشته و انجیل را دیده بود از راه خاطرداری محمد یا از سبب دیگر
 با د گفت که در انجیل خبر تو موجود است و مسیح در حق تو چنین فرموده است که بعد از من رسول
 احمد نام خواهد آمد او سهوا افتاده سخن آن شخص را با در کرد و خوش گردید که بدین طریق

بدانند لازم آنست که تعلیم او شروط پنجگانه را که ما از برای علامات الهمام الهی در پیاچه این
رساله ذکر نموده ایم با انجام رساند و سوا آن شروط باید که شروط آتیه نیز از او ظهور یافته
و آنها را با تمام رساند یعنی اینکه ^۱ اولاً لازم است که تعلیم او با کتب پیغمبرانی که قبل از او بوده اند
اختلاف نداشته و مطالب و تعلیمات عمده موافق و مطابق آنها باشد زیرا امکان ندارد که کتب
الهی مخالف یکدیگر باشند ^۲ ثانیاً شخصی که ادعای پیغمبری نماید باید که دلیل ظاهری نیز داشته باشد
یا از قبیل پیش گفتهها در کلام او ذکر شده یا اینکه معجزه از او بظهور رسیده و صادر گشته باشد
^۳ ثالثاً بایست که اعمال و رفتار او لائق پیغمبر خدا بوده باشد بدین عبارت که مطلب و مقصد او
انجام احکام خدا و تزیید جلال و حرمت او بوده باشد ^۴ رابعاً باید که تعلیم خود را مجبوراً
قبول خلق سازد زیرا واضح است که ایمان آوردن بخدا و او را دوست داشتن و قلباً
بج احکامش کشتن مجبوراً میسر نمیکرد بلکه جبر در این امورات بایمان و اطاعت قلب
ناحق است * پس اگر کسی ادعای نبوت نماید و در خود او و در تعلیمش تمامی آن علامات و
شروطی که در اینجا در پیاچه ذکر نموده ایم ظاهر و هوید گردد در آنوقت یقین است که ادعا
صحیح و خود او هم فی الحقیقه پیغمبر خداست

فصل اول

در تحقیق و تشخیص این ادعا که میگویند که خبر رسالت
محمد در کتب عهد عتیق و جدید مسطور ^{سنت}

بنابر مضمون قرآن یکی از دلایلی که محمد از جانب خدا آمده باشد این است که

می گویند که خبر رسالت محمد در کتب عهد عتیق و جدید مسطور است در فصل دوم تفتیش شخص
خواهیم کرد که آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن می تواند شد یا نه در فصل سوم چند کلمات
در اظهار معنی قرآن مذکور خواهیم نمود در فصل چهارم صفات در رفتار محمد را بیان خواهیم ساخت
در فصل پنجم کم و کیف مشهور و منتشر شدن دین اسلام را ذکر خواهیم نمود

ششصد و ده سال بعد از سیح در وقتی که دین سیحی در عالم منتشر و برقرار گشته بود
محمد نامی در عربستان در شهر مکه خروج نموده ادعا کرد که من رسول خدای واحد و صادم و قرآن
کتاب من است که بجهت هدایت مردم از جانب خدا بمن نزول یافته پس می بایست که بدستی متوجه
گردیده ملاحظه نمایم که آیا محمد ادعای خود را با چنان دلائل به ثبوت رسانیده است که از آنها یقین
آشکار کرد که ادعای او حق و بجاست زیرا که درباره چنین مطلب عمده محض با ادعا و بس اعتبار
و اعتماد نمی توان نمود و دلیل نبوت محض ادعائیت زیرا که پیغمبران کاذب در دنیا بسیار ظاهر
گشته و هر یک همین ادعا نموده که من رسول خدایم در این صورت قبل از آنکه شخصی را پیغمبر
داور او را آن درجه قبول کنیم می بایست که دلیل نبوت او را تشخیص و تحقیق نمایم و وقتی که با انصاف
جستجو نموده چنان دلائل را یافیم که از آنها یقین حاصل کرد که ادعای این کس درست و او را
فرستاده خداست پس در آنحال ادعای او را باور نموده کلام و کتاب او را کلام خدا خواهیم دانست
و الا فلا اکنون لجاجت و تعصب را کنار نهاده از روی انصاف آن ادعا و دلائل را که محمد جهت اثبات
رسالت خود بجهت ظهور آورده است تفتیش نموده بسنجیم و ببینیم که آیا فی الحقیقه قرآن کلام الهی
و محمد رسول خداست و شخصی که ادعای الهام الهی در رسالت خود را بمیان آرند تا او را در آن مرتبه

و در میان خودشان چنین اختلاف واقع و ظاهر گردید که در بعضی اوقات در خصوص تفسیر بعضی آیات انجیل و در خصوص آداب عبادات ظاهری با یکدیگر مباحثه و نزاع میکردند و محبتی که اول با یکدیگر داشتند حال در جای آن خصوصیت بهم رسانیدند لیکن با وجود این اختلاف ظاهری که فیما بین ایشان بهم رسید باز در اصل مطلب که ایمان و کتاب باشد در مرتبه اتحاد اند چنانکه در میان همگی ملکیسجیان همان یک انجیل مستعمل است و بس و تمامی مسیحیان یسوع مسیح را رها نکرده و واسطه خداوند خود میدانند و همین احوال و اختلاف ظاهری در ایام محمد نیز در میان مسیحیان که در ولایات عربستان و شام ساکن بودند وقوع داشت و اگر چه در میان آنها مسیحیان حقیقی یافت میشدند که بدستی متابعت انجیل نموده احکامش را محافظت می نمودند نهایت در آن ولایات نیز بسیار مسیحیان بودند که در ظاهر مسیحی نامیده میشدند اما در باطن مسیحی حقیقی و محافظت کننده احکام انجیل نبودند * خلاصه هر چه که تا حال جهت تعلیم انجیل و در خصوص شهرکشتن آن ذکر نموده ایم بعد از تشخیص و سنجیدن با عقل و روحانی و خورده بینی معلوم و آشکار می گردد که از تعلیمات انجیل و هم از شهر و شهر و منتشر گردیدن آن بواسطی تمام ثابت میگردد که انجیل کلام خداست

باب سوم

در بیان کیفیت احوال محمد
و قرآن است

و آن منقذ نمی شود بهر پنج فصل در فصل اول درستی آن ادعای شخص خواهیم نمود که

روم می نشست یسوع مسیح ایمان آورد و اکثر بت خانها مبدل بکلیساها گردید و رونق باز آفت
کاشد گشته در تمامی ولایات آن بادشاه مذہب سحیہ رواج یافت * مخفی نماند که این امر چنان
امریست که در قوت و قدرت آدمی بوده باشد بلکه استقرار در رواج چنین امر محض از جانب خدا
قادر علی الاطلاق است و بس پس همین علت مشهور گردیدن و برقرار شدن دین سحی بطریق
مذکور دلیلی است معتبر که انجیل کلام خداست و هم داعطمان نخست انجیل یعنی حواریون رسولان
خدا بوده اند زیرا که اگر چنانچه آنها فی الحقیقه رسولان خدا نمی بودند و تعلیم آنها نیز کلام حکم
خدا نمی بود و هر آینه خدا این امر را بوسیله آنها بعمل نمی آورد و در هنگام سوعظه بطریق مذکور ایشان
یاوری نمی نمود چنانکه دین سحی در تعلیم از تمامی ادیان اعلا تر است بهمان طور طریق مشهور
و منتشر گشتن آن نیز از طریق مشهور گردیدن سایر ادیان برتر و اعلاست نهایت این
مرحله که دین محمدی بطریق و نوعی دیگر در دنیا مشهور و برقرار گشته است در باب آینده ظاهر
خواهیم نمود

بعد از ایام مذکور دین سحی دیگر زیاده مشهور و منتشر گشت اما چون که خود پادشاه
هم سحی گشته بود کسان بسیار از بت پرستان نه قلباً بلکه محض از برای خاطر پادشاه یا
از برای مطالب دنیوی دین سحی را قبول نمودند و بعضی از سحیان نیز چون از عشت
تنگی و زحمات ربائی یافته باستراحت و آزادی رسیده بودند در ایمان و محبت خدا
سرگشته آغاز دوستی دنیا نمودند و با دعای ایمان ظاهری قانع گردیدند و چنین اتفاق
افتاد که رفته رفته بسیاری از سحیان دیگر با حکام انجیل متابعت ننموده و بنا بر آن رفتار کردند

و بقتل رسانیدند چنانکه با این زحمات کوناگون هزاران هزار کس از سیحیان بقتل رسیده و در راه دین
شهید شدند * و اینگونه عذابهای شدید را نه این که محض در چند سالی یا در عرصه یک پادشاه
دید و کشیده باشند بلکه تا مدت سه صد سال متحمل زحمات مذکوره شدند و درین مدت طویلست پستان
بهر طریق امتحانها بعمل آوردند و سعیهای تمام نمودند که دین سیحی را سبب دهم و بر طرف سازند اما هر چند که
بجهت متزلزل ساختن درخته نمودن و بر طرف کردن دین سیحی سیحیان عذابهای کوناگون
رسانیدند لیکن سیحیان باز مانند قلعه محکم ناقابل الفتح در محاصره این مصائب خود داری نموده
مدد است کردند چنانکه بدین طریق کلام سیحی انجام یافت که در آیه ۱۸ فصل ۱۶ متنی فرموده است
که در دایه جهنم (یعنی قوت و قدرت شیطان) بروی (یعنی بر جماعت سیحی) استوار خواهد بود و هر قدر
که سیحیان را از زیاده زحمت میرسانند و مقتول میساختند تا مرتبه زیاده تراش خاص از بت پستان
دین سیحی را قبول نمودند چنانکه فیما بین این زحمات عدد ایشان یو مافیومادر تراید بود و زحمت
و عذابهای مذکوره را سیحیان با صبر بسیار می کشیدند چنانکه در هیچ وقتی طغیان نکردند که بر دوش
شورش خودشان را از این زحمات بر داشتند یا حکام بت پرست را که با ایشان آنقدر رنج و جحمت
میرسانیدند اخراج نمایند و حال آنکه این امر بجهت ایشان محال نبود زیرا که در آن اوان در
اکثر ولایات سیحیان بابت پستان در عدد و زور برابر بودند بلکه در بعضی بلاد زیاده از بت پستان
بودند با وجود این بشورش و زور اقدام نمودند بلکه بهین نوع یعنی با عذاب کشیدن و ظلم قبول
نمودن دین سیحی بر مذاهب بت پرستی فائز گشته فتح عظیم و غلبه کامل یافت چنانکه در اواخر
ایام مذکور قسطنطین که پادشاه آن عصر بود و در اکثر بلاد فرمان ادبریان و اغت در ولایات

در همان موعظه اول سخنان ایشان در قلوب تمعان چنان تاثیر نمود که سه هزار کس از یهودیان
 مسیح ایمان آوردند و بعضی از این اشخاص ایمان آوردند آنها بودند که در مصلوب شدن مسیح
 یاری نموده بودند و بعد از آن ایام نیز با موعظه حواریون بسیاری از یهودیان مسوی توبه و ایمان
 گرا شدند چنانکه در اندک زمانی هزاران هزار نفس از یهود با نچل ایمان آورده از ورطه هولناک رمی
 یافته در طریق نجات ثابت قدم گشتند و در تمامی ولایات یهودیه جماعت مسیحی ظهور یافته و برقرار گردیدند
 و جمعیتی که نخست مسیح ایمان آوردند اکثر آنها از طوائف یهود بودند و بعد از این حواریون
 بنا بر امر مسیح بجهت وعظ انجیل با طرف و اکناف متفرق گشته با طوائف انجیل را موعظه کردند
 و در آن هنگام بهر جای که رسیده و تعلیم انجیل را پان میساختند اشخاص کثیر با نچل ایمان می آوردند
 به مرتبه که هزاران کس از خاص و عام و از عالم و فاضل و بت پرستان بخوبی و خوشی تعلیم انجیل
 را قبول نموده پیروی کردند بطریقی که در همان ایام حواریون در شهر ما و دیهات و ولایات شام
 و روم و مصر و ایتلیا جماعت و ملت مسیحی برقرار گشتند و بعد از وفات حواریون در همان ولایات
 و در سایر اطراف و اکناف تعلیم انجیل زیاده تر مشهور و گشت و سیحیان به مرتبه ترقی
 یافتند که عظیم ترین سلاطین عالم یعنی شهنشاه آن ایام که در ولایت ایتلیا مسکن داشت باین
 تشویش افتاد که مبادا عاقبت الامر دین مسیحی قوت یافته مذاهبت پرستان را باطل و باطل
 سازد پس دست نظامی کشاده بر سیحیان ظلم و پیداد آغاز نهاد چنانکه بنا بر فرمان شاه
 اموال و منال سیحیان را ضبط نمودند و آنها را به حبس خانها انداختند و زجر بسیار و انواع
 زحمت و آزار نمودند و در پیش جانوران درنده انداختند و زنده زنده جسدشان را سوزاندند

معلوم گشته بقلبشان نباشند * و دیگر حواریون با ینهم رجوع نکرده اند که تعلیمات و احکام را بر حسب
خواهش نفسانی مردم بیان نمایند و یا آدمی را امید لذت و دولت و بزرگی و نیوی دهند که بدین طریق
او را بسوی انجیل باطل نمایند بلکه بر عکس این آن تعلیمات یسوع مسیح را نیز که بشخص نفسانی و بخواهش
قلب او بالمره ضد اند و ضحاک بمسموعان بیان کرده و این تکلیف را هم بایشان نمودند که اگر تعلیم مسیح را
قبول نمایند لازم است که تمامی خواهشهای نفسانی و همه هوسهای بد را ترک و انکار نموده و از عیش و
عشرت دست بردار گشته بعلت ایمان آوردن با انجیل بر تلف کشتن مال و منال و رسوا گردیدن
زحاک کشیدن راضی باشند حتی قتل را نیز بخودشان قبول نمایند و بایمان آورندگان محض این شده اند
که بسبب ایمان آوردن بیسوع مسیح از گناه نجات یافته رضای خداوند را خواهند یافت و سعادت ابدی
خواهند رسید و روح القدس بآنها اعانت خواهد نمود که با قدرت او بقبول نمودن و کشیدن آن
زحمات توانائی بهم خواهند رسانید * و قطع نظر از اینها حواریون صاحب حکم و دولت و شهرت
نبودند و سوائی یکی از آنها در علم و سواد نیز چندان کسرت نداشتند و عطا انجیل را نه این که محض در میان
طوائف نادان و نا فهم میکردند بلکه در همان ولایات و شهرهای که اهل آنها نسبت بسائر طوائف آن
ایام در علم و کمال ترجیح کلی داشتند و عطا انجیل را بیان می ساختند پس در این حال بنا بر نظر عقلی آیا
بخیال که می رسید که حواریون بطریق و وسائل مذکوره تعلیم انجیل را که بخواهش قلب انسانی و تمامی
مذاهب و عادات اهل آن ایام مخالف کلی داشت در دنیا منتشر و مشهور خواهند ساخت و مردم
را بایمان خواهند آورد و نهایت حواریون بخدا امید بسته در اورشلیم یعنی در همان شهری که یسوع
مسیح را مصلوب ساختند با وجود دشمنی اهل آن شهر باز در همانجا آغاز و عطا انجیل نمودند و آنرا

و عطف و منت کشتن انجیل که بوسیله حواریون بعمل آمد اقدام می نمایم باین طریق که در حین موعظه
تعلیم مسیح مدعای ایشان شهرت یافتن و بزرگی نمودن نبوده است و ایمان آوردندگان ابجهاد
ترغیب و تکلیف نمی کردند که با ضرب مشبه تعلیم انجیل را شهر و منت سازند بلکه تحمل صبر و ظلم را بخود
قبول می نمودند و در راه و عطف انجیل سختی بسیار و زحمت پیشمار می کشیدند چنانکه اکثر حواریون در راه
و عطف انجیل شهید شدند و بایمان آوردندگان نیز بتأکید تمام بصحبت میدادند که مبادا بزحمات و مضایق
مخالفت نماید بلکه بجهت خاطر مسیح با صبر و خوشحالی تمام همگی را تحمل شوید + و دیگر در عطف انجیل
مقصود و مطلوب حواریون این نیز نبود که با عبارت رنگین و فصاحت شیرین و الفاظ دلنشین غالب
ستمعان کردند که باین طریق شنوندگان را از تشخیص معانی کلام باز داشته و در استقامت معنی حقیقی
آن کلام مشتبّه سازند بلکه مطلب آن و اعطای آن بود که از عبارت پردازی و رنگینی کلام دست کشیده
تعلیم انجیل را بازبان و الفاظ واضح و مبینه بیان کنند که باین طریق خاص و عام معانی آن را فهمیده
تعلیم انجیل بستمعان زیاده اثر نکند چنانکه در همین خصوص پولس حواری در آیات اول الی ه فصل ۲
نامه اول با بل قرنتس نوشته است که من ای برادران چون بنزد شما آمدم نیامدم با فضیلت کلام و
حکمت بلکه تا شمارا از اعلام خدا آگاه سازم زیرا که عزم من چنین بود که چیزی ندانم در میان شما
جز یسوع مسیح و همان را مصلوب من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما می بودم و کلام من
و ندای من بسنخا و اینست حکمت انسانی نبود بلکه برهان و تاثیر روح بود تا که نباشد ایمان شما
در حکمت انسانی بلکه در قدرت خدائی باشد بنابراین حواریون نیز بتحریک و الهام روح تقدسی
انجیل را همچنان واضح و عبارت عوام فهم نوشته اند که حقیقت و قدرت خداوندی بالکلیه مطالعه کنند

حواریون گفتند که ما اعانت کنندگان خدایم و دیگر در سوره پس گفته شده است که واضرب الیهم مثلاً
 اصحاب القرية اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثین فلذبحوا فخرزنا بئالت فقالوا انا الیکم
 مرسلون قالوا ما انتم الا بشر مثلنا وما انزل الرحمن من شیء ان انتم الا کذبون قالوا ربنا یعلم انا
 الیکم مرسلون ایضا وجاء من قصص المدینه رجل سبعی قال یقوم ابغوا المرسلین وایضا و هم مستعدون
 یعنی نقل اهل آن شهر را وقتی که رسولان با بخا آمدند بایشان مفهوم ساز که وقتی که ما دو نفر را با آنها
 فرستادیم ایشان را کاذب دانستند ما آنها را ابسی می مقتوی ساختیم و گفتند که ما فی الحقیقه بجهت
 شما رسولانیم آنها گفتند که شما علاوه نبیند مگر مانند ما بشر و خدا هیچ چیزی بشما نازل ننموده است
 شما محض فریبیده اید آنها گفتند که رب ما میداند که ما فی الحقیقه بجهت شما رسولانیم و از محله بعیده
 شهر کسی در آن آمده گفت که ای مومنان متابعت رسولان نمایند که آنها هدایت یافکانند مفتیان
 قرآن مثل قاضی بیضادی و غیره چنین میگویند که این رسولان حواریون هیچ اند و آن شهری
 که ایشان با بخا فرستاده شده بودند شهر انطاکیه است که در آنجا از ایشان معجزه واقع گشت
 حتی مرده را هم حیات بخشیدند میگویند که سامی این دو نفر یوحنا و پولس و نام سومی شمعون بطرس
 بود حال هر چندی که در این مواضع قرآن اختلاف چندی هست باز آنقدر آشکار است که در آن
 بحواریون رسولان خدا گفته می شود بنابراین می بایست که قبول کنندگان قرآن آنها را در این
 مرتبه بدانند + پس از مطالب آیات و دلائل مذکوره که در خصوص حواریون و مراتب سولیت
 آنها ذکر نمودیم و اضمحاث ثابت کردید که آنها رسولان خدا بوده اند
 چون از اثبات مرتب رسالت حواریون فراغت و اتمام حاصل آمد اکنون بذكر کیفیت

چنانکه در آیه اول فصل اول نامه اول باطل قرنس و دیگر در آیه اول فصل اول نامه بکلتیان و دیگر در
آیه اول فصل اول نامه اول پطرس و در آیه اول فصل اول نامه یعقوب ذکر گشته است پس از آیات
مذکوره و از آن معجزات کثیره که از ایشان بعد در پیوسته بیشک و شبه معلوم و یقین است که حواریون
رسولان خدا و اخطان کلام اویند و در مرتبه پیغمبری بلکه زیاده تر از آن هم بوده اند باین معنی که اگر
در پیغمبران سلف نیز قوت و قدرت روح القدس بود لیکن آنها آن قوه را نداشتند که قوت روح
القدس را باحوال دیگری نیز شامل سازند نهایت این مرتبه بحواریون گرامت شده بود چنانکه سابقاً
ذکر نموده ایم + و دیگر قدرت خداوندی از سخنان و اعمال و معجزات ایشان با مرتبه ظاهر گشت
که موعظه ایشان چنان بقلب متمعنان اثر نمود که در اندک زمانی هزاران هزار خاص و عام از گناه
برگشته بخدا رجوع کردند و از بت پرستی دست کشیده بعبادت خدای یگانه پرداختند چنانچه اینچنین
اعمال را خدا بواسطه پیغمبران سابق بعمل نیادرده بود + و جهت این معجزات و اعمال حواریون
عالمان سلف همچنان نیز در کتب خودشان خبر داده اند و هم پیرویان در کتاب مشهور خودشان
که مسمی به تلمود است و نیز چندی از علمای بت پرستان که در ایام حواریون و ما بعد بودند از آن جمله
سلوس دیولیان و پلینیوس و تاپیتوس از معجزات و کذا رشات مسیح و حواریون و از
کردین دین مسیح که خاص و عام و طوائف کثیره آن زمان آن دین را قبول کردند و در کتب خودشان
خبر داده اند و در قرآن نیز حواریون مسیح مطلق بر رسولان خدا گشته اند چنانکه در سوره الصف
نوشته شده است که قال عیسی ابن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون
انحن انصاری الله یعنی یسوع ابن مریم بحواریون گفت که آیا در امور الهی کیان بمن اعانت کننده اند

بالتمام ظاهر و ثابت میگردد که حواریون صاحب معجزه بوده و مرتبه رسالت داشته اند
 همچنین روح القدس در حین موعظه تعلیم مسیح بحواریون بآن مرتبه اعانت نمود که آنها را
 به تکلم آوردند روح القدس بوده است و هر چه که ادبایشان الهام نموده می فرمایند همان را می گفتند
 و می نوشتند و درین خصوص خودشان نیز اقرار می نمایند چنانکه در آیات ۱۲ و ۱۳ فصل ۲ نامه اول
 باهل قرنتس مرقوم است که ما نیافته ایم روح دنیائی را بلکه روح خدائی را تا که درک نمایم آن چیزهای را که
 خدا بجا عطا نموده است و بآن چیزها تکلم مینماییم نه بکلام پر داخته حکمت انسانی بلکه بآن کلام که روح القدس
 آموزد و دیگر در آیه ۸ فصل ۱ نامه باهل روم پولس حواری مرقوم داشته که مرا آن جرات نیست که
 تکلم نمایم جز بآنچه مسیح بواسطت من برای اطاعت قبائل امر کرده است قولاً و فعلاً و دیگر در آیه
 ۳ فصل ۲ نامه اول به تسلینیقان مذکور است که پولس میگوید از این روست که بپایوسته خدا را
 شکرمی نمایم که چون آن کلامی را که از ما شنیدید که کلام خداست چون کلام خلقش نپذیرفتید بلکه
 چنانچه فی الحقیقت می باشد کلام خدایش یافتید که شما مومنان را موثر است پس در این صورت
 نه آنکه حواریون در اوقات تعلیم دادن سخنان و افکار خودشان گفته و اظهار نموده باشند
 بلکه فی الحقیقه تعلیم و احکام مسیح را بیان نموده اند و همین جهت تعلیمات و سخنان خودشان را که
 گفته اند و کتبی را که تصنیف نموده و در آنها یعنی در انجیل تعلیمات و احکام یسوع مسیح را مرقوم داشته اند
 بعینه تعلیم مسیح و کلام خداست و بنا بر این خود یسوع مسیح در آیه ۱۴ فصل ۱ لوقا می فرماید که آن کس که
 قبول کند شمار مرا قبول کرده است و آن کس که تحقیر کند شمارا تحقیر کند مرا و آن کس که تحقیر کند
 تحقیر کند آنکس را که مرا فرستاده است لهذا حواریون خودشان را رسولان مسیح و خدا می نامیدند

بطرس حواری بسیار پماران شفا داده و مردم مرلیان خود را در کوچه های نهادند که هنگام
 عبور بطرس سایه اش بر آنها افتاده شفا یا بند چنانکه بهر کسیکه افتاد شفا یافت و بجهت پولس
 حواری در آیات ۸ و ۹ فصل ۱۴ اعمال حواریون ذکر شده است که مثل مادر زاد را بیک کلمه شفا
 داد و در آیات ۸ و ۹ فصل ۲۸ مذکور است که در یک خبریره برکت دعا و دست خود به بسیار پماران
 شفا بخشید و در آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۱۹ مرقوم گردیده است که خدا بر دست پولس معجزات با هر ظاهر
 گردانید بحدیکه مردم و کمال و دامن رخت های او را آورده بر پماران خود می نهادند و امراض
 از ایشان رفع میشد و روح های شریر (یعنی اجنه) از آنها پرورن میرفت و در آیات ۹ و ۱۰
 فصل ۱۳ مرقوم است که پولس حواری در شهر طرداس مرده را باز زنده نمود و هر چه که بجهت
 معجزات بطرس و پولس در ایجاد و گشت بسا حواریون نیز منسوب است زیرا که روح القدس
 بنا تفادت بهمی ایشان رسیده بود و در آیه ۳۴ فصل دوم و در آیه ۱۲ فصل ۵ اعمال و خصوص
 همه ایشان گفته شده است که از حواریون معجزات و علامات و غرائبات و عجائبات بسیار
 صدور یافت + و روح القدس بآن مرتبه بآنها رسیده و قوه معجزه کرامت فرموده بود که
 حواریون برایمان آورندگان دست نهاده قوت روح القدس و قدرت معجزه را بایشان میتوان
 داد چنانکه در آیه ۱۷ فصل ۸ اعمال حواریون مرقوم است که پس آنها (یعنی بطرس و یوحنا حواری)
 دستها را بر ایشان (یعنی برایمان آورندگان) گذاشتند و ایشان روح القدس را یافتند
 و در آیه ۶ فصل ۱۹ اعمال حواریون نوشته شده است که چون پولس بر آنها (یعنی برایمان آورندگان)
 دست نهاد روح القدس بر آنها آمده آغاز تکلم بر با نهایی مختلفه نمودند خلاصه از آیات مذکور

اخراج نمایند چنانکه بی تکلف یافته اید بی تکلف به بخشید خلاصه از این سخنان بالتام معلوم میشود که
 روح القدس که مسیح قبل از عروج بحواریون وعده داده بود آنها را بمرتبه رسالت خواهد رسانید
 و ایشان قدرت اظهار معجزه خواهد داد تا آن که باین علامتها معلوم کرد که حواریون رسولان خدا
 می باشند * و همین حواریون بعد از عروج یسوع مسیح بنا بر امریکه در آیه ۹ فصل ۲۴ لوقا و در آیه
 ۳۴ فصل اول اعمال حواریون مرقوم است بانظار روح القدس موعوده در شهر اورشلیم مانند و پنجاه روز
 بعد از قیام مسیح که روز دهم عروج باشد در هنگامیکه همگی حواریون بجهت دعا نمودن جمع شده بودند
 ناگاه بطور عجیب و غریبی روح القدس موعوده بایشان رسید چنانکه در آیات اول ۱ فصل ۲ اعمال
 حواریون نوشته شده است که چون روز پنجاهم رسید همگی با اتفاق یک جا بودند ناگاه صدائی چون
 صدای باد شدید که می وزید از آسمان آمد و همه آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر کرد و زبانهائی شکافت
 شده چون زبانهائی آتش بر آنها آشکارا گردید و بر هر یکی از آنها بنشست و همگی ایشان بروح القدس
 مملو گشتند و بزبانهائی مختلف بنوعیکه روح بآنها قدرت تکلم بخشیده بود آغاز گفتن کردند و بالقی
 این فصل هم شامل این مطلب است و بعد ازین با قدرت روح القدس چنانکه یسوع وعده داده بود
 حواریون معجزات بسیار ظاهر نموده اند یعنی به بیماران شفا و ایشان رفتار و بمردگان زندگانی بخشیدند
 بطریقیکه در آیات اول الی ۱۱ فصل ۳ اعمال حواریون مسطور است که پطرس حواری با یسوع
 مسیح شخص شل را بر رفتار آورد و در آیات ۳۲ الی ۴۳ فصل ۹ بضماد کمر شده است که حواری
 مذکور اینیاس نامی که مدت مدیدی مریض بود شفا داد و یک زن بیوه که مرده بود از برکت
 دعای او حیات یافت و دیگر در آیات ۱۲ الی ۱۶ فصل پنجم اعمال حواریون مذکور است که

آخرین کلام و وصیت او این بود که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است پس بهمکی
 جهان رفته جمیع خلایق را باین مژده ندانمائید که هر آن کو ایمان می آرد و غسل تعمیدی یا بد ناجی خواهد
 لیکن آنکه ایمان نمی آرد بر او حکم خواهد شد و آنها را بمحافطت کردن هر آنچه شمارا فرمودم امر نمائید
 و اینک دایم تا انقضای جهان با شما می باشم + و تا قادر گردند که احکام مزبوره بعمل آورند یسوع مسیح
 و عده اعانت کننده و تسلی دهنده که روح راستی یعنی روح القدس است بایشان داده گفت که
 بشمار سیده شمارا برستی خواهد کشید و اگر یکی از اعمال و سخنان و تعلیمات مرا فراموش نموده باشد
 او بدین شما آورده خاطر نشان شما خواهد ساخت و سخنان و تعلیم مرا دیگر زیاده بشما واضح و پیا
 خواهد نمود و شمارا بسخن آورنده او خواهد بود و خبر امورات آینده و قوت معجزه را بشما خواهد داد
 چنانکه در آیات ۷ و ۱۳ و ۱۴ فصل ۱۶ یوحنا مسطور است که مسیح بجواریون فرمود که بشمار است
 میگویم که شمارا سفید است که من بروم که اگر من نزد من آن تسلی دهنده بنزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم
 او را بنزد شما خواهم فرستاد چون او یعنی روح راستی بیاید او شمارا بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود
 زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت و شمارا بآینده خبر خواهد داد
 و او را جلال خواهد داد و ایضا در آیه ۲۶ فصل ۱۴ یوحنا مذکور است که یسوع گفت آن تسلی دهنده
 یعنی روح القدس که پدر او را با سم من خواهد فرستاد همان شمارا هر چیز خواهد آموخت و هر چه من
 شمارا گفتم بیاد شما خواهد آورد و دیگر در آیه ۲۰ فصل ۱۰ متی مرقوم است که شما متکلم نیستید بلکه
 روح والد شماست که در شما تکلم مینماید و ایضا در آیه ۸ همین فصل مسطور است که مسیح بجواریون
 امر فرموده که پدران را شفا بخشید و ابرص را طاهر سازید و مردگان را بر خیزانید و جنیان را

در بیان اینکه تعلیم انجیل در اوست بخط یونان مشهور و منتشر گردید

اگر چه تا حال درین باب دوم به بیان تعلیمات عمده انجیل اقدام ننمودیم نهایت در این
فصل مشهور شدن انجیل را بیان خواهیم نمود و در خصوص نخستین واعظان انجیل که عبارت
از حواریون یسوع مسیح باشد گفتگو خواهیم کرد و هر چند می که ذکر این مطالب در این باب مناسبی
کلی ندارد لیکن چون محمدیان باحوالات حواریون بدایت و آشنائی ندارند پس از برای آنکه
از احوال حواریون دست اطلاعی بهم رسانند این فصل را باین باب ضم نمودیم و مطالب
فصل مزبور از این قرار است که هنگامیکه یسوع مسیح بتعلیم دادن و معجزه نمودن آغاز کرد در آن حال
دوازده نفر اشخاص عوام را از خلق برگزید که گویا کتب ناطقه اش باشند یعنی بعد از صعودش
در باره او شهادت داده اعمال و تعلیمش را در تمامی دنیا وعظ دهند باین دوازده نفر مذکور
را که شاگردان حواریون او نامیده شده اند همیشه در نزد خود نگاه میداشت که با اعمال و معجزات
و تعلیم او شاگرد باشند علی الخصوص مدعی او این بود که تعلیم خود را بایشان بفهماند و حالی نماید
و وقتی که زمان توقف او در دنیا با تمام میرسد در آن حال بایشان فرمود که درباره او گواهی دهند
و تعلیمش را در تمامی عالم بیان نموده منتشر سازند چنانکه در آیه ۲۷ فصل ۱۰ یوحنا مسطور است که مسیح
گفت که شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از آغاز شما با من بوده اید و بعد از قیام وقتی که
مسیح در حضور شاگردان خود بآسمان عروج می نمود همان فرمایش را مکرر نمود چنانکه در آیه
۱۸ فصل ۲۸ متی و در آیات ۱۵ و ۱۶ فصل ۱۶ مرقس و در آیه ۲۲ فصل ۲۸ متی مرقوم است که

انجیل مخالفت در زیده آن نجات را که بواسطت یسوع مسیح بجهت کنه کار آن حاصل گشته است رد نمائی
 دانسته و آگاه باش که در آن حال عفو و نجات نخواهی یافت زیرا بنا بر کلام الهی شافع مذنبین مسیح است
 و پس و در روز جزا بسبب آنکه مسیح ایمان نیاورده بعد از جهنم گرفتار خواهی شد و اگر چنانچه نمی خواهی
 که الحال یسوع مسیح را در اسطوره و مانند خود بدانی و بشناسی لابد در روز باز پسین او را دیوان کننده خود
 خواهی یافت چنانکه خود مسیح در آیه ۶ فصل ۴۱ یوحنا فرموده است که من راه راستی و حیاتم هیچکس ندیده
 بغیر از سید من نمی آید و دیگر در آیه ۱۴ فصل ۴۱ اعمال حواریان مرقوم است که (سواى یسوع مسیح)
 باکس دیگر نجات نیست زیرا که در زیر آسمان نامی دیگر نیست که بانسان داده شده باشد که ما بسبب آن
 نجات توانیم یافت و دیگر در آیه ۳۶ فصل ۳ یوحنا مسطور است که آن کس که به ایشان آورده است نزد
 جاویدان دارد و آن کس که سخن پس را نمی شنود زندگانی را نخواهد دید بلکه غضب الهی بر وی می ماند و
 دیگر در آیات ۶ ۹۴ فصل ۱۴ نامۀ دوم بتسلینقیان مذکور است که نیست انصاف نزد خدا که معذرت
 شمارا از راه قصاص عذاب نماید و شمارا که مظلومانید راحت بخشد با ما در وقت ظهور یسوع
 خداوند با شترگان قدرتش از آسمان در آتش شعل متقم از آنانی که خدا را نمی شناسند و
 آنانی که مژده (یعنی انجیل) خداوند مایسوع مسیح را اطاعت نمی نمایند و ایشان از حضور خداوند
 جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدی خواهند رسید و دستدعای ما از درگاه خدا این است که مطالع
 کنندۀ این رساله از بے ایمانی و از عقاب مهیب آن برکنار بوده ایمان نجات آور را
 تحصیل نماید

کلی یافت و غلبه دین انجیل بکذا هب آن ایام نه بخیله و تدبیر و یا بجز و زور و یا بقوت شمشیر بلکه محض ^{عظ} انجیل بود و پس بدیهی است که اگر چنانچه خدا بقلب شنوندگان کلام انجیل باطناً توفیق و نور هدایت نمیی بخشد و ظاهراً نیز بعلاآت و معجزات بر عظم تعلیم انجیل قوت نمیی و او هر آینه دین مسیح بکذا هب آن ایام غالب نمیی آمد و همین امداد و اعانت راضی که خدا باین نحو بر عظم انجیل نموده است دلیلست آشکار و یقین که انجیل فی الحقیقه کلام خداست زیرا ظاهر است که خدا بر عظم و تعلیم خلاف ابداً چنین اعانت و امداد نخواهد کرد و نهایت در فصل آینده مجال فرصت یافته و در خصوص این مطلب یادده کفایت خواهد نمود خلاصه از مطالبی که تا حال در خصوص تعلیمات کتب مقدسه ذکر یافته است واضح و آشکار میگردد که تعلیمات کتب مذکوره همان شرط را با انجام میرسانند که ما از برای ثبوت الهام الهی در دیباچه ذکر نمودیم و بنا بر این دلائلی که از تعلیمات و مطالبات انجیل صادر و از پیش گفتنیها و معجزات و از طریق منتشر گشتن آن ظاهر میشود از همگی آنها به یقینی تمام از خدا بودن انجیل آشکار و ثابت می گردد پس ای شخص محمدی و مطالعه کننده این رساله اگر قلب تو در حضور خدا صاف و درست باشد و احوال باطنی خود را دریافته و از گناهان خود مایوس گردیده طالب نجات باشی امکان ندارد که کلام و تعلیم انجیل ترا شیرین و مقبول نیاید زیرا که انجیل نه محض طریق نجات را بتو معلوم سپارند بلکه قدرت رفتن راه نجات را نیز بتواضع میدارند و ترا یقیناً بخت دائمی میرسانند پس باب قلب خود را بجهت دخول سخنان و تعلیم انجیل مسدود و منما بلکه بگذار که سخنان توفیق آور انجیل و خبر نجات یسوع مسیح بقلب تو داخل شوند و از خدا استعدا نما که بوسیله روح القدس آنها را در قلب تو ثبت و محکم گردانند چنانکه تو هم ایمان آورده و در برکات و نعمات نجات مسیح شریک شوی و الا اگر چنانچه بسنحان ^{و تعلیمات}

وقوع یافته و اتفاق میفتد واضح است که بدین تن در بیان نمودن چنین کذا رشات قبل از وقوع محض خدا قادر است و پس و کتب که اینچنین کذا رشات و اخبارات قبل از وقوع در آنها مسطور گشته باشد و بهمان طریق که خبر داده شده وقوع و انجام یابند پس در منصورت بالکلیه آشکار و بدیهی است که چنین کتب کلام خدای باشند

دلیل ششم + که کتب عهد عتیق و جدید کلام خداست آن معجزات کثیره و مشهوره است که از مسیح و حواریان نقل ظهور رسیده و در آیات انجیل مفصل بیان و مسطور شده اند لکن چون معجزات مسیح بمقتابان محمد معلوم است ایشان قائل معجزه مسیح هستند در فصل سوم مختصراً ذکر آنها کرده ایم لهذا در اینجا از بیان آنها دست کشیده معجزات حواریان را در باب آینده ذکر خواهیم نمود

دلیل هفتم + که انجیل کلام الهی است مشهور و منشکستن تعلیم آنست باین قسم که هر چند می که تعلیم انجیل بآن عقلی که از نور خدا مستور نگشته نامقبول و بیگانه می نماید و بخوابش در ای قلبی که از لوث نفسانی پاک نشده است ناموافق و ضد می آید و خلاف همه مذاهبات آن ملل بود که تعلیم انجیل در میان آنهاست شهر یافته و منشکستند و بداد وجود یک اشخاص و غط کنندة تعلیم انجیل اشخاص بی علم و بی شهرت و بی دولت و بی حکومت بودند و مردم نیز بقبول کنندگان انجیل بسیار زحمت و زحمت دادند بمرتبه که مال و اموال ایشان را ضبط نموده حتی اکثر آنها را بقتل رسانیدند با وجود اینهمه مزارت با اشخاص بسیار تعلیم انجیل را قبول نمودند چنانکه در اندک زمانی در اکثر ولایات مشهوره آن ایام مثل شام و مصر و یونان و اطالیه و غیره تعلیم آن بمرتبه شهرت نمود که اکثر اهل آن ولایات از قدیمی خودشان دست کشیده معتقد انجیل گردیدند چنانچه دین مسیحی بر مذہبت پرستان غلبه نمود

می کنند و خبر میدهند که بولایات قریبه و بعیده متفرق خواهند شد و نزد همه طوائف ذلیل و عاجز
خواهند بود و دیگر نیز در آن کتب چنین پیش گفتنیها یافت میشود که ادنی و اعلی یافتن طوائف مشهور
بت پرستان را پان میازند و چندین سالها قبل از وقوع هجرت ویران و خراب شدن شهر
اورشلیم یعنی بیت المقدس و شهر بابل و شهر نیوی و سایر شهرها خبر داده اند و از جمله پیش گفتنیها
نیز تنجیر نمودن اسکندر رومی و لایات شام و ایران است که در تورات در کتاب انیال و دو صد سال
قبل از وقوع بیان گشته بود و از تواریخ معلوم و آشکار است که همه این پیش گفتنیهای مزبوره همان
طریق که در ضمن آنها بیان گشته وقوع یافته و با انجام رسیدند و همچنین نیز آن پیش گفتنیها انجام یافت
و روز بروز در انجام هستند که در آنها در باب شهرت یافتن و منتشر شدن دین مسیحی و رحمت کشیدن
حواریون و سیحان نخست و ظاهر گشتن پیغمبران کاذب و تعلیم خلاف آنها بلی ایمانی که در آخر الزما
ظهور خواهد یافت خبر داده شده است و اگر شخصی اراده نماید که آن پیش گفتنیها مذکوره را مطالعه نماید
آیه رجوع نموده همگی آنها را خواهد فهمید یعنی آیه ۲۴ فصل ۲ لوقا و آیات ۳۱ ۳۲ ۳۳ فصل ۲۴ کتاب
موسی و دیگر همگی فصول ۷ و ۸ و ۱۱ و ۱۲ و انیال و تمامی فصلها ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹
۲۰ کتاب موسی و آیات ۴۱ ۴۲ ۴۳ فصل ۱۹ لوقا و تمامی فصل ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵
آیات ۵ ۶ ۷ ۸ و ۲۲ فصل ۸ و انیال و ابواب ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵
متی و ایضا آیه ۴۴ فصل ۲۴ متی و آیه ۱۶ فصل ۱۰ یوحنا و آیات ۱۰ ۱۱ فصل ۲ ناسه بابل فیلی و ایضا آیات
۱۴ ۱۵ فصل ۲۲ متی و ایضا آیه ۲۴ فصل ۲۴ متی و آیات اول ۱ فصل ۳ ناسه اول تیموتیوس
و ایضا آیات اول ۱ فصل ۳ ناسه دوم به تیموتیوس و کذا ارشادت که بعد از چندین صد سال

آن خوبی کن و با ظالم و شریر مقاومت مکن و بچشم شهوت نزن نگاه مکن که در حکم زناست و کج خلقی کردن با مردمان حکم قتل دارد و هر فکر و خواهش بد کناه است و از برای هر حرف زنا شبیه خدا با جزا^{ست} خواهد کرد و انسان اگر هر امر و حکم خدا ندی را بجا آورده باشد باز باید بگوید که بنده بی منفعت هستم و ثواب و خوبی ندارم بسبب آنکه محض آن عمل را بجا آورده ام که مراد واجب بود و سایر احکام و تعلیمات و نصائح مانند اینها در انجیل بسیار است که معانی عالی آنها از عقل آدمی بیرون است بمرتبه که آدمی از پیش خود اقدام به بیان چنان احکام نمی تواند نمود و مخفی نماند که اگر انجیل را با کتب سائر ادیان مقابله نمایند معلوم می گردد که نصائح و احکام بآن معانی عالی و کاملی در روحانی چنانکه در انجیل می باشند در هیچ یکی آنها یافت نمی شود اگر چنانچه چندی هم یافت شود یقین است که از کتب مقدسه اخذ نموده و نقل کرده اند و اکثر احکام و نصیحت کتب سائر ادیان با ادب ظاهری منسوب اند و بیای کی قلب اصلا رجوعی ندارند به آنها احکام انجیل محض بصفا می قلبی رفتار آدمی منسوب می باشد پس چنانکه از مقابله و تعلیمات احکام انجیل با تعلیمات احکام کتب سائر ادیان واضح و آشکار می گردد که انجیل بمراتب آنها افضل و یقیناً کلام خداست هم چنین بهین طریق از مقابله آنها نیز معلوم میگردد که کتب سائر ادیان محض کتب جعلی انسانی می باشند و بس

دلیل پنجم * که کتب مقدسه کلام خداست آن پیش گفتنیهاست یعنی اخبارات قبل از وقوع که در آن کتب مسطور اند و اکثر آن پیش گفتنیهای که در خصوص یسوع مسیح در کتب عهد عتیق یافت میشود در فصل سوم این باب ذکر نموده انجام آنها را ثابت ساخته ایم و سوای آن پیش گفتنیها که اشاره هم می باشند پیش گفتنیهای دیگر در کتب مقدسه یا هستند که احوالات مستقبله بنی اسرائیل را بیان

ادیان را بخواند خواهد دانست که بدان صفاتی که خدا در کتب مقدسه بیان شده است خدا را ندانند
 و اگر چه در بعضی کتب سائر ادیان چندی از صفات خدا ایتعالی ذکر شده است یا آنکه محض آن صفات را
 که از موجودات دانسته و بقوه عقل فهمیده میشود ذکر کرده اند و یا آنکه از کتب مقدسه اخذ کرده و نقل
 نموده اند و این نیز بشخصی که کتب سائر ادیان را خواند معلوم است که بیان صفات ذات را مطلب
 عمده ساخته و صفات اخلاقی را باین تفصیل که خدا پاک و مقدس و عادل و شخص کنایه کار را مادی میگوید
 قلب التحصیل نموده است قبول نمی کند بکنار نهاده یا بالمره ندانسته اند و از همین سبب منظور امر و نهی
 مذاهب در پاکی باطنی بلکه محض در پاکی عبادت ظاهر است

و لیکن چهارم * که انجیل کلام الهی است معنی عالی و روحانی نصائح و احکام آن است یعنی آن
 آیات انجیل را که مادر فصل دوم این باب در مواضعی که در خصوص احکام خداست گفتگو نموده ایم و آن آیات
 را که در فصل پنجم در باب رفتار مسیحی حقیقی ذکر کرده ایم اگر آنها را با دقت تمام خوانده و لجاجت و تعصب
 بکنار گذاشته و بکنه آنها بر خورده باشد از معانی عالی و روحانی آن آیات تعجب خواهد بهرسانید و
 یقین خواهد کرد که آنها تماماً بخدای پاک و مقدس لائق و بتعمیر نمودن احوال قلب آدمی بالکلیه مناسب
 و همچنین اگر آن شخص بمرتبه عقل روحانی رسیده باشد اقرار خواهد کرد که این احکام نه احکام آدمی است
 بلکه در حقیقت احکام و کلام الهامی خداست زیرا امکان ندارد که آدمی از عقل خود چنین نصائح
 و احکام بآن معانی عالی و روحانی را چنانکه در انجیل مرقوم گشته بیان سازد چه اکثر احکام و نصائح
 انجیل با عقل آدمی که از نور خدا منور نشده و بقلب پاک نشده ضد و نامقبول می آید چنانکه این قبیل
 احکام انجیل که حکم شده است که دشمنان خود را قتل و دوستدار و آن کسیکه ترا بدی کرده است در

بنوعیکه در ضمن آیات آنها توضیح یافته و در فصل اول این باب بطور کشته پوشیده نماند که کتب
 مقدسه خصوصاً آن صفات را بیان میسازند که علم آن جهت تحصیل نجات دایکی دل و رفتار
 بآدمی ضرور و مفید باشد. بنا بر این صفات اخلاقی را تفصیلاً بیان می کنند و از صفات ذات که
 عقل انسانی در درک آن عاجز است محض آنقدر بیان گشته است که وابسته تحصیل مطلب نبود
 است و آن مطالب که ماورای انیت مستور داشته زیرا که درک ذات پاک الهی جهت نجات لازم
 نیست بلکه تفکر و تماش در شناختن حال قلب خود و در تحصیل نجات لازم است و کتب مقدسه خدا را
 باین صفات بیان میسازند که واحد و قدیم و لا تغیر و تبدیل و قادر و حکیم و خالق آسمان و زمین و
 حافظ کل مخلوقات و قاسم الارزاق و عالم و عادل و مقدس و رؤف و اجر دهنده نیک کاران
 و بازخواست کننده بدکاران است و خدا در یسوع مسیح پدری است غفور و رحیم و چنانکه محبت
 و رحمتش بی نهایت است تقدس و عدالت او را نیز پایانی نیست و بنا بر مراتب مسطور
 گناه و ناپاکی بخدا ابداً مقبول نیست و حکم و اراده او در خصوص آدمی انیت است که آدمی ظاهراً و باطناً
 از ناپاکی گناه پاک و منزله گشته به نجات ابدی و جلال و انمی برسد و بیان صفات مذکوره بالکلیه
 باین مطلب منسوب است که آدمی آنها را دانسته و فهمیده از گناه دوری جوید و بخدا تقرب یافته
 محبت و کرد + چون آدمی از عقل خود به بیان کردن این صفات قادر نیست چنانکه از تورات
 معلوم است که هیچکس حتی ایچ یکی از حکما و فضلا هم مادمیکه از کتب مقدسه متعلم نگشته خدا را در
 صفات مذکوره ندانسته اند پس بیان صفات خدا به این طریق که در کتب مقدسه مرقوم گشته است
 است واضح و مبین که این کتب از جانب خداست مخفی نماند که اگر کسی بدست تمام کتب اسرار

کناره جوید و در حضور مردم خود را با نگین آداب و وقار جلوه دهد و حال آنکه باطن او مانند سابق باز بهمان
 طریق از خواستش و محو نفسانی ملوث است بلنی بجهت اینکه بتبدیل اعانت خدائی لازم نیست زیرا که این
 را فی نفس خود آن هم بعمل میتواند آورد لکن آن بتبدیل ^{و توجیه} که سابقاً ذکر نمودیم که با ایمان آوردن مسیح
 مسیح حاصل میشود چنان است که باطن و ظاهر آدمی را با لکلیه متبدل میسازد یعنی تخت قلب
 انسان را پاک و صاف نموده بعد رفتار او را هم تمثیت میدهد و چون این تبدیل مراد و خواست
 قلب را پاک میسازد و رای آدمی را از بدی بخوبی و از گناه بر گردانیده بخدا رجوع میکند در آن
 صورت رفتارش نیز پاک و درست میشود و او را بی ریا بهر امر خوب میکشد و بدیهی است که این
 قسم تغییر و توجیه را نه فی نفس خود آن دهنه دیگر در او بعمل میتواند آورد بلکه این توانائی
 محض در قدرت قادر علی الاطلاق است و کبتهی که خدا بوساطت آن در آدمی چنین امر را ^{بعمل}
 می آورد باید که کلام خدا باشد * مخفی نماند که در خصوص اینگونه تبدیل ظاهری و باطنی سوا
 کتب مقدسه عهد عتیق و جدید در کتب سایر ادیان چیزی یافته نمی شود آن کتب متابعان خود را
 بچنین تغییر و تبدیل دالت نمی کنند بلکه محض نظام و آداب و عبادت ظاهری آدمی آموزند که در اکثر
 اوقات از آن آداب عبادت ظاهری معافی هم صادر نمی شود و در تعلیمات آنها چنین قوت
 نیست که قلب و رفتار آدمی را اصلاح داده پاک و درست نمایند چنانکه همین مطلب احوال آن
 طوائف شایدهی است کافی و این توانائی محض در تعلیمات انجیل است زیرا که کلام حقیقی
 خدا آنست و بس

دلیل سوم * که کتب مقدسه عهد عتیق و جدید کلام الهی است بیان صفات خداست

رسیده و بجز اتقرب بسته آن بختی که الان لذت آنرا می چشد در آنوقت کاملاً خواهد چسبید چنانکه
 این مطلب در فصل چهارم و پنجم این باب مرقوم گشته است پس تعلیم انجیل تقاضای روح آدمی است
 که یا منت حقیقت و تحصیل عفوگناهان و پاک و مقدس گردیدن و نجات ابدی را حاصل نمودن است
 بالکلیه رفع نموده ساکت می سازد + مخفی نماید که تمامی کتب سایر ادیان تقاضای تمنای روح
 آدمی را رفع نموده ساکت نمی سازند زیرا که از خدا و اراده که خدا در خصوص آدمی دارد نقل
 غیر صحیح می آورند و خبر ناقص میدهند و آدمی را چنان راه و سبالی نشان میدهند که بسبب آن
 در حضور خدای عادل و مقدس عفوگناهان خود و پاکی قلب تحصیل تواند نمود و بهین سبب آدمی به تصواب
 آنها به بخت ابدی نمی تواند رسید و عمل آن مذاهب محض امنیست که به نقل و احادیث باطل و خلاف و
 بتعلیمات بت پرستی و بزیارت و نذر و قربانی که جهت بهتنامی کنند بتقاضای روح آدمی حجاب کلی
 شده بر آنها مرهم مجازی میگذارند لیکن انجیل چنانکه مذکور شد آدمی را فی الواقع بمقصود نجات
 میرساند و تقاضای را که از جانب خدا در قلب انسانی ثبت گشته است بکمال درستی و خوبی ساکت می سازد
 پس بنا بر این مطالب تعلیمات انجیل همان شرط ادلی را که بجهت علامتهای لازم الهام حقیقی
 در دپاچه ذکر نمودیم تماماً با انجام میرساند و بهین مرحله که تعلیم انجیل تقاضای روح آدمی را ساکت
 می سازد منفرد و اویلی است کافی که انجیل بلاشک شبه کلام الهی است

دلیل دوم + اثبات دیگر که انجیل کلام خداست آن تغیر و توجه قلب و فقا آدمی است
 که در ایمان از بطهوری رسد چنانکه در فصل چهارم و پنجم این باب در خصوص آن گفتگو نمودیم و
 تبدیل و توجه مذکوره آن جهان نسبت که آدمی محض از چند عادات مذمومه و قبا کج و گناهان ظاهری

ثابت می سازند مختصراً ذکر خواهیم نمود از آنجمله

دلیل اول اینکه * از مطالبی که سابق بر این در خصوص تعلیمات انجیل ذکر نموده ایم بدیهی است که انجیل تنها و تقاضای روح ایمان آورنده را کاملاً رفع نموده ساکت می سازد و چنانکه در دیباچه ذکر شد که تقاضای روح آدمی یافتن حقیقت و در حضور باریتعالی بکینه بودن و پاکی قلب را تحصیل نمودن و به نجات دائمی رسیدن است یعنی اولاً اینکه انجیل اراده و خواهشی که خدا در باره انسان دارد به تماره با آدمی می نماید و مطلب آفرینش خودش با و حالی و احوال قلبی در اباد بیان می کند و آن مسائل که بسبب آنها پاکی قلب و تحصیل مطلب آفرینش خود می تواند رسید با و آشکار و معلوم می نماید چنانکه در فصل اول و دوم و سوم و چهارم این باب تفصیلاً سمت تحریر یافت ثانیاً انجیل با تعلیم نجات مسیح ایمان دار را به منزل تحصیل عفو گناهان خود می رساند و از تمامی بازخواستهای گناه از آدمی داده بالکلیه او را مقبول خدا می سازد چنانکه این مطالب در فصل سوم این باب ذکر شده است ثالثاً باعتبار تعلیمات انجیل آدمی با پاکی و صفای قلب میرسد زیرا که بسبب ایمان آوردن بمسیح قلب او از نا پاکی گناه پاک می گردد و از روح القدس چنان توانائی با و میرسد که از گناه دور می جسته خدا را آنافاناً دیگر زیاده دوست میدارد و احکامش را با انجام می رساند پس در این صورت ایمان آورنده پاک و مقدس می گردد و در پاکی و صفائی قلب روز بروز متزاید میشود چنانکه در فصل چهارم و پنجم این باب بیان نمودیم رابعاً چون ایمان دار بپوست یسوع مسیح با خدا علاقه یافته و عنایت و نور خدائی با و اثر کرده و خدا را پدر مهربان آسمانی شناسخته است در این حال بسیار خوشحال و فخرناک است و این امر نیز با و یقین می گردد که بآن عالم

خدا و خلق یک واسطه است و ادانان مسیح یسوع است و دیگر چنانکه خود یسوع مسیح در آیه ۶ فصل ۱۴
 یوحنا می فرماید که هیچکسی نزد پدر بغیر از وسیله بر نمی آید نهایت هرگاه منظور از گذاشتن
 صورتها محض یادگار باشد عیبی ندارد و الا بنا بر حکمی که در آیات ۲۴ ۲۵ ۲۶ فصل ۲۰ کتاب دوم موسی
 مرقوم است سجده نمودن بآنها نهی مطلق است مخفی نماند که سبب اینگونه خلافها از خواندن انجیل و
 خبردار نبودن از تعلیمات آن و یا از محافظت نمودن احکام و نصایح آن صادر گشته است و بهین
 سبب است که این قبیل اشخاص هر چندی که مسیحی نامیده شده اند لیکن در نفس الامر مسیحی حقیقی
 نیستند زیرا که بسبب حب دنیا از راه غفلت و بلبایمانی احکام انجیل را مطیع نشده اند پس اینچنین
 اشخاص مانند آن کاکلکها هستند که در میان زراعت مثل کندم نمودار گشته یعنی مسیحی غیر حقیقی مانند
 آن کاکلکها در میان زراعت کلیسایی مسیح روئیده اند و خدا بنا بر رحمت و حکمت خود مصلحت دانسته
 است که آنها تا وقت حصاد یعنی تا روز قیامت بمانند اما در آنوقت بجهت مفارقت ابدی کاکلکها را
 از کندم جدا خواهد ساخت و اجر آنها عذاب و اجر اینها رحمت شامل گشته بایسوع مسیح خواهد بود چنانکه
 این تمثال در آیات ۲۴ ۲۵ ۲۶ و ۲۷ فصل ۱۳ متی بتفصیل بیان شده است

فصل ششم

در بیان بعضی دلائلی که بآنها یقین و ثابت
 میگردد و که انجیل کلام خداست

هر چندیکه محمدیان در خصوص از خدا بودن انجیل بنا بر آن دلائلی که در فصل اول
 ذکر نمودیم متشکی و منکر نمی توانند بود نهایت در این فصل دلائل چند که کلام الهی بودن انجیل را

و کوشی نشنیده است و بخاطری خطور نکرده است آن چیزهای که خدا بجهت محبان خود مهیا ساخته است
و بنا بر این شخص مومن چنان بخت و جلال را که خارج از فهم و بیان است و انما در حضور خدا خواهد دید
و بخت بی نهایت مقدسان در تقرب جستن بخدا و کاملاً او را شناختن و عبادت نمودن است و در
خوردن و آشامیدن و لذت جسمانی پس بجهت مطالبی که سابق بر این در خصوص نجات مسیح مذکور
گشت آدمی فکر نموده و مستحیر مانده میگوید که زهی حکمت بی انتها و دانش خدائی که چه قدر قضایای
او دور از تحقیق و چه بسیار اهرامی او بعید از تدقیق است کیست که اراده خداوند را دانست یا
مشیرش که بود یا کیست که سبقت حبه او را چیزی داده باشد که با و باز داده شود که همه از او
و بوساطت او و تا او است سبحانه الی الابد آمین چنانکه این کلمات در آیات ۳۳ ۳۴ ۳۵ فصل
نامه باهل روم مرقوم گشته است

اما ای متابعت نماینده محمد و ممالو کننده این رساله هرگاه به بینی که اکثر مسیحیانیکه
در نزدیکی تو می باشند و یا آنهاست که با ایشان معاشرت و ملاقات نموده احوال و رفتار مذکوره
را نداشته باشند تصور منما که این از نقصی انجیل و یا قصور آنست زیرا هر کس که دعای اعتقاد
انجیل را نموده باز در قید رفتار بد و ناشایسته گرفتار باشد همین دلیلی است که موافق حکام
انجیل رفتار نکرده است یا اگر بشنوی و به بینی که در میان مسیحیان چنان اشخاص یافت میشوند
که سوا می مسیح دیگری را نیز وسیله و شفیع میان خلق و خدا میدانند و در کلیسیاهای خود
انواع صور را نقش کرده بآنها سجده می نمایند بدانکه این امر امر باطل و خلاف حکیم انجیل است
چنانکه در آیه فصل ۲ نامه اول به تیموتیوس مرقوم گشته است که یک خداست و در میان

و از تمامی اینها مرک اورا خلاص ساخته بوطن حقیقی و بحالت کامل و بمکان نجات بی نهایت خواهد رسانید
 و بنا بر این هنگام رحلت از این جهان فانی را بخوشدلی منتظرست چنانکه در آیه ۲۳ فصل اول باهل
 فیلیپی مذکور است * و این مرحله را نیز صریحا میداند که یسوع مسیح در روز قیامت بدن اورا تازه
 و صاحب جلال نموده از قبر قیام خواهد نمود چنانکه در آیه ۲۱ فصل ۳ نامه باهل فیلیپی مسطور است که یسوع مسیح
 بدن ذلیل را را متغیر خواهد ساخت تا که بدن جلالیش را هم رنگ شود بر حسب ظهور قدرتش بر کشیدن
 تمامی اشیا را تحت خود و دیگر آیات ۲۲ + ۲۳ فصل ۴ نامه اول باهل قرنتس مرقوم است که
 قیامت مردگان بهین پنج است که بفساد پاشیده میشود بی فساد برمیخیزد و در ذلت پاشیده
 می شود و با جلال برمیخیزد و در ناتوانائی پاشیده می شود و در توانائی برمیخیزد و بدن حیوانی پاشیده
 و بدن روحانی برمیخیزد و در همین خصوص تمامی فصل مسطور و نیز آیه ۲۴ فصل ۶ یوحنا را مطالعه نمودن
 لازم است و حاکم روز جزا نیز یسوع مسیح خواهد بود چنانکه در آیه ۲۲ فصل پنجم یوحنا مرقوم است که فرموده
 است که پدر بر من پیکر حکم نمی کند بلکه تمامی حکمرانی را به پدر داده است * و در آن عالم یعنی در صورتیکه
 ایمان دارد در عالم ابدی باشد تمامی ناقصی بی کمالی بر طرف گردیده مبدل تکمیل خواهد شد و خدا را
 بقدر امکان خواهد شناخت و اورا خواهد دید و باو تقرب خواهد یافت و همیشه نزد یسوع مسیح خواهد بود
 چنانکه این مطالب در آیه ۱۲ فصل ۳ نامه اول باهل قرنتس و در آیه ۸ فصل ۵ متی و در آیات ۳ و ۴
 فصل ۲۲ مکاشفات یوحنا در آیه ۴ فصل ۳ نامه اول تسلیسقیان و در آیات ۱۴ + ۱۵ فصل ۱
 مکاشفات یوحنا مرقوم گشته است اگر کسی بآیات مسطوره رجوع نماید از مطالب مذکور آگاهی
 خواهد یافت و دیگر چنانکه در آیه ۹ فصل ۲ نامه اول باهل قرنتس مرقوم است که چشمی ندیده است

رسانیده بآن درجه میرسد که بنا بر اراده و امر خداوندی می بایست با نجا برسد و صفات خدائی که
 او را از ظلمت بنور نادره خود دعوت نموده است در او ظهور پیدا می شود چنانکه این مطلب در آیه ۹ فصل ۲
 نامه اول بطرس و در آیه ۸ فصل ۳ نامه دوم باهل قرن تسنه کورگشته است * و نیز مسیحی حقیقی
 بخداستوار صل گشته خواهش و اراده او اتفاق کلی باراده خواهش خدا دارد و از این علاقه که بواسطه
 یسوع مسیح با خدا میسر گشته است زیاده از حد خوش حال و بختیار است بمرتبه که درین دنیای سفلی لذت
 شمر و نیای علوی را می چشد در این صورت آن سعادت که آدم پدر آدمیان در آغاز حال بکناه گم کرده
 بود مسیحی حقیقی بایمان خود زیاده از آن تحصیل می نماید و بآن مرتبه میرسد که گویا آسمان و خدا و بهشت
 کم گشته را بقلب خود نازل ساخته و برقرار نموده است بلی ایمان آوردن مسیح چنین قوت و قدرتی دارد
 که ایمان آورنده را بمراتب کوره میرساند و هر چندی که بداند که در وجود خود جهت انجام احکام خداوند
 قدرتی و قوتی ندارد لیکن بنا بر قوتی که بسبب ایمان باورسیده است می تواند گفت که بر همه چیز قادر
 و مسیح که مرا قدرت می بخشد چنانکه همین کلام در آیه ۱۳ فصل ۴ نامه باهل فیلیپی مسطور است *
 و هر چندی که مسیحی حقیقی این حال را داده است هنوز در مرتبه کاملیت نیست زیرا که هنوز کناه و
 شیطان او را استخوان می نمایند اما باو نمی تواند غالب آمد و هر چندی که الم و آزار جسمانی می کشد
 و از هر طرف باو چنین معلوم میگردد که هنوز در عالم فانی و بی ثبات و در چنان جای و در میان چنان
 مردمی ساکن است که بسبب کناه تباه گشته و در تسلط شیطان اند باز میداند که پیوسته چنین نخواهد بود
 و همیشه در این جهان و در این احوال نخواهد ماند بلکه این امید دارد که خدا خواه زود خواه دیر
 وقتی که معرفت و محبت خدائی مصلحت داند او را از زحمات دلی ثباتی و نا کاملی این جهان خواهد رها

فصله میدانم تا که مسیح را سود یا بم و دیگر چنانکه در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل اول نامه با فسیان از قول
پولس حواری مرقوم است که خداوند مایوسع مسیح که ذوالجلال است روح دانش و کشف را بشما عطا
نماید در شناسای او تا آنکه دیده های دانش شما گشاده شود تا بدانید که چیست امید و خوشحیست
عظم جلال میرانش که در مقدسان است + و نیز مسیحی حقیقی در هر کار و پیشه خود امین و ساعی است
نه آنکه بجهت شهرت و تحصیل دولت بلکه هر چه نماید مطابق احکام خداوندی و یا منظور داشتن رضای
اومی نماید چنانکه در آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۴م نامه اول یسلیقیان مذکور است که طالب باشید این
عزت را که آرام داشته در کار خود مشغول باشید بدستهای خود چنانچه شمارا مقرر نمودیم بکار پردازید
تا آنکه بطور نیکویی در نظر خارجیان زیست کنید و احتیاج بهیچکس نداشته باشید در آیه ۱۰ فصل ۳
نامه دوم به یسلیقیان مرقوم گشته است که اگر خواهی که کار نکنند نان نیز نخورد و دیگر در آیات
۲۳ و ۲۴ فصل ۱ نامه یفسیان مقرر است که هر امر را که بعمل می آرید بجان بجا آرید چنانچه که
خداوند به جهت خلق و چنین دانید که در مکافات میراث را از خداوند خواهید یافت + خلاصه از هر جهت
بجهت پاکی قلب و کمال روحانی خود مسیحی حقیقی با سعی تمام تلاش می نماید و در صدق آن می باشد که تمامی آن
امور را که مقبول درگاه خداوندی و خوب و مفید است بانجام رساند و در قلب او محبت خدا در مانده خود
میسوع مسیح بر تبه جا گرفته است که در دهر و مرگ هم او را از خدا جدا نمی تواند نمود چنانکه در آیه ۳۵ و ۳۶ فصل
نامه باهل روم مرقوم است که کیست آنکه ما را از محبت مسیح جدا سازد آیا مصیبت یا تنگی یا عقوبت یا
کسب تنگی یا عریانی یا تهیدید یا شمشیر بلکه بر یکی این چیزها فوق غالب نیز هستیم بواسیله آن یکدیگر را
محبوب داشت و باین طریق حکمی که بجهت دوست داشتن خدا و برادر خود نافذ شده است مسیحی حقیقی بجا

چنانکه در آیه ۲۲ فصل ۴ نامه اول باهل قرئش مسطور است که بعثت خریده شده اید پس خدا را تعظیم نماید
 بتن خود و بر روح خود که از آن خدای باشند و در آیه ۳۴ فصل ۲۱ لقانوشته شده است که با خدایان
 که مبادا دل‌های شما به پر خوری و می پرستی و افکار معیشت کران کرد و دیگر چنانکه در آیه ۸ فصل ۸
 نامه با فسیان مسطور است که مست شراب مشوید که در آن فساد است بلکه مملو از روح باشید و
 آیه ۲۲ فصل اول نامه اول بطرس مسطور است که جانهای خود را با طاعت برستی از قدرت روح
 پاک نماید و دیگر در آیات ۴ و ۵ فصل ۴ نامه اول تسلیقین مرقوم است که هر کس از شما بداند
 که بچه نوع بدن خود را منزه و محترم نگاه دارد و در آرزوی شهوت چون قبائل که خدا را نمی شناسند
 و دیگر در آیه ۲۴ فصل ۱۶ متی مذکور است که یسوع شاگردان خویش را فرمود که اگر کسی خواهد که بعقب من
 آید باید که خویش را انکار نماید و صلیب (یعنی زحمات) خود را برداشته مرا متابعت نماید و نیز آیات
 ۱۱ آخر فصل ۴ نامه باهل روم شاهد این مطلب است * و سیحی حقیقی از هر چیز بیشتر با سعی تمام
 در صدق آنست که سلامتی حقیقی خود را تحصیل نماید و چون این مرحله را درک نموده است که سلامتی روح
 بالمراتب از صحت بدن افضل است بنا بر این جهد می نماید که یوما فیوما ارادت و قلب و عقل او پاک تر و
 منور تر گردد و هر چند یکباره اراده دمای خداوندی را در باره خود معلوم و شخص نموده است باز بسیار
 طالب در اغیب است که درین علم نجات بخشنده کمال تمام تحصیل نماید چنانکه در آیه ۲۶ فصل ۳۱ متی مسطور است
 که شخص را چه سود دارد هرگاه تمامی دنیا را ببرد و نفس خویش را بگذارد و یا آنکه چه چیز را آدمی بپوش
 جان خود خواهد داد و در آیه ۸ فصل ۳ نامه باهل فیلی نوشته شده است که همه اشیا را انقص می‌کنم
 نسبت بفضیلت معرفت مسیح یسوع خداوند خود که بجهت او همه چیزهای من زیان کردید و

هموشیار باشید در نهایت استقلال و استعجاب جهت همگی مقدسان و دیگر در آیات ۱ و ۲ فصل ۲ نامه
 اول به تیموتیوس ذکر شده است که از هر چیز بیشتر سفارش می نمایم که مناجات و دعا و شفاعت و شکرگزاری
 در باره تمامی خلوق کرده شود بجهت پادشاهان و تمامی اشخاص صاحب جاه تا آنکه آرام و استراحت
 گذران نمایند با کمال زهد و شایستگی و نیز در آیه ۳۴ فصل ۵ مثنی مسطور گردیده است که از بهر آنها که شما
 فحش میدهند و زحمت مینمایند دعا کنید تا پدر خود را که در آسمان است فرزندان باشید و دیگر چنانکه
 در آیه ۱۴ فصل ۵ نامه یعقوب مذکور است که دعای محکم شخص عادل بسیار مؤثر است
 و چنانکه سیحی حقیقی مانند شخص خداشناس و خدا دوست در باره خدا و برادر خود رفتار
 می نماید همچنین در باره خود نیز موافق احکام خداوندی رفتار میکند یعنی چون دانسته است که بدن
 و جان او از خداست و آنها را خدا بدین سبب با کرامت فرموده است که دیرا تعبد و تعظیم نماید
 پس با احتیاط کثیر همواره اوقات متوجه می شود که بدن و جان خود را ببله و لعب و شهوت
 پرستی خراب نسازد بلکه از همگی اینگونه چیزها پرهیز کند و بنا بر کلام انجیل چنانکه در آیات ۴ و ۵
 فصل ۳ نامه اول به تیموتیوس نوشته شده است که هر مخلوق خدا نیکوست و هیچ چیز قابل دور کردن
 نیست اگر بشکر گذاری تناول کرده شود از آنجا که از کلام خدا و دعا پاک میشود اگر چه بنا بر این کلام
 جهت اکل و شرب هر چیز برسیحی حلال است و از برای خوردنش نهی نیست مگر اینکه حرام در زیادت و
 اسراف است باز سیحی حقیقی از زیادت و خوردن و نوشیدن همیشه پرهیز است و از افکار و گفتار
 و اعمال و افعال بے ادب و ناشایسته دست بردار گشته از تمامی امور آتی که بخدا ناکوار است خود
 محفوظ و محروس میدارد و خواهش نفس خود را انکار نموده محض خواهش خدا را بعمل می آورد

شما بآرے آرے دنی نی واقع شود بجهت آنکه هر آنچه از آن زیاده تراست از شیر است و شاید
 این مطلب آیه ۱۱ فصل ۳۴ نامه یعقوب هم می باشد + و شخصی که در حالت ایمان واقعی مسیحی باشد
 راغب نزاع و حجت نمی شود بلکه آرام و دوستی را طالب است چنانکه در آیه ۱۸ فصل ۱۲ نامه باهل روم
 مرقوم است که اگر ممکن باشد بقدری که از جانب شما باشد با همه خلوق بصلح باشید و در این خصوص
 آیات ۹ و ۱۰ فصل ۱۴ متقی هم که سابق برین ذکر شده بود شاید است + و مسیحی حقیقی بدین
 هر دو مندی شریک و در ماده هر نفسی رحیم و نسبت بفقر ابدل گرمی و دل خوشی احسان کننده میشود
 چنانکه در آیه ۱۵ فصل ۱۲ نامه باهل روم مرقوم است که شمار است خوشی با خوش شدگان و کر لبتن
 با کریمان (یعنی در شادی و غم یک یک یکر باشید) و دیگر در آیه ۱۶ فصل ۱۳ نامه بعبرانیان نوشته
 شده است که از احسان و خیرات غفلت نورزید زانرو که خدا از چنین بدایاراضی میشود + و نیز
 مسیحی حقیقی صابر و حلیم و افتاده و حقیر میشود و هر بدی که از مردم باو میرسد قلبا میگذرد و میبخشد چنانکه
 مسیح در آیه ۲۹ فصل ۱۱ متقی فرموده است که غل مرا بر خود گیرید و از من تعلیم گیرید زانرو که حلیم میباشد
 و در دل فروتن که در نفوس خود آسودگی را حاصل خواهد نمود و در آیه ۳ فصل ۲ نامه باهل فیلیپی مسطور
 گشته است که هیچ امری بمنار غه و جاه طلبی متشرب نشود بلکه بکوچک دلی یکدیگر را از خود فضل دانند
 و دیگر در آیه ۳۲ فصل ۴ نامه بانسیان نوشته شده است که بر یکدیگر مهربان و رحیم باشید و یکدیگر را
 عفو نمایند چنانچه در مسیح شمارا عفو نموده است + و چنان شخص نه آنکه محض از برای خود بلکه بجهت
 هر کس تمامی مردم حتی از برای دشمنان هم دعا و مناجات می نماید چنانکه در آیه ۱۸ فصل ۶ نامه
 بانسیان مرقوم گردیده است که با کمال طلب و دعا پیوسته قلبا استعانایید و در این عمل

بلکه تمامی مردم حتی دشمنان خود را نیز دوست میدارد چنانکه در آیه ۱۲ فصل ۳ نامه اول به تسلیقیان مذکور است که خداوند شمار این عطاکننده در محبت نسبت بیکدیگر و همگی ترقی و افزونی پیدا کنید و در همین خصوص آیه ۷۷ فصل اول نامه دوم پطرس هم شاهد است و دیگر در آیه ۳۳ فصل ۵ متی مسیح فرموده است که من شما میگویم اعدای خود را دوست بدارید و از برای آنها که شما لعن می کنید برکت طلبید و با آنان که شما را عداوت مینمایند حسان کنید و از بهر آنها که شما را فحش میدهند و زحمت می نمایند دعا کنید تا پدر خود را که در آسمان است فرزندان باشید + بنابراین سعی او نه محض اینست که احدی را ضرر بدی نرساند بلکه قصد او این نیز می باشد که نیکی او بهر کس برسد و هر قدر که از برای او ممکن باشد با محبت خیر و سلامتی جسمانی و روحانی همه کس کرد چنانکه در آیه ۳۳ فصل ۱۰ نامه اول باهل قرنتس نوشته شده است که باید که هیچکس فائده خود را بخوید بلکه هر کس فائده دیگر را و در آیه ۱۰ فصل ۱۳ نامه باهل دوم مرقوم است که از محبت بر آشنایان بدی نمی آید و دیگر در آیه ۱۰ فصل ۴ نامه بکلنتیان مسطور است که بقدری که بقدری که فرصت داریم در باره همگی حسان نمایم خصوصاً در باره خاندان ایان + و نیز مسیحی حقیقی همیشه در احتیاط است که مبادا نمونه بدی شود بلکه در هر کاری خواهد که نمونه نیکی کرد و چنانکه در آیه ۱۶ فصل ۵ متی مذکور است که باید که روشنی شما بر مردم چنان تجلی نماید تا آنکه اعمال حسنه شما را به بینند و اسم پدر شما را که در آسمان است تجید نمایند + و مسیحی حقیقی در سخن و عمل هم با همه کس بطریق صدق و صفارفتاری کند چنانکه در آیه ۲۵ فصل ۳۳ نامه بافسسیان نوشته شده است که دروغ را اخراج ننموده هر کس با نزدیک خود راستی گوید از آنجا که اعضای یکدیگر می باشیم و دیگر چنانکه در آیه ۷۷ فصل ۵ متی مرقوم است که مکار

لوقا و آیات ۵۴ و ۵۵ فصل ۶ متی شاهد این مطلب اند بهایت سوای دعای باطنی مذکور دعای ظاهری
هم هست چنانکه در میان مسیحیان معتاد است که هر ملت این طائفه در اوقات معینه در کلیسا جمع
می شوند و متفقاً با کلمات مخصوصه دعای نماینده نهایت مدعای این اجتماع نه محض دعا نمودن باعث
است بلکه موعظه و نصیحت شنیدن نیز می باشد و اگر چه مسیحیان نماز جماعت و دعای ظاهری
خودشان را بیک طریق و در یک وقت نمایند باز هیچ عیبی ندارد زیرا که بجهت کلمات مخصوصه و وقت
معینه و طریق مشخصه این دعای ظاهری در انجیل مرقوم نشده است

و دیگر رفتاری که مسیحی حقیقی در ماده برادر خود بعمل می آورد بدین نوع است که چنانکه
خود را دوست میدارد و خیر اخروی خود میخواهد برادرش را نیز بهمان قسم دوست میدارد و خیر او
می طلبد چنانکه یسوع مسیح در آیه ۳۹ فصل ۲۲ متی فرموده است که آشنای خویش را چون خود
دوست دارد و دیگر چنانکه در آیه ۱۲ فصل ۶ متی امر شده است که هر چه خواهش دارید که مردم با شما
بعمل آرند بهمان طریق با ایشان سلوک نمایند پس مسیحی حقیقی بنا بر این احکام با خلق بهمان طریق
رفتار مینماید که خودش توقع رفتار از خلق دارد و علی الخصوص آن اشخاص را دوست میدارد که مثل
او قلباً بیسوع مسیح ایمان آورده اند آنها را در مرتبه برادر بلکه علاوه محسوب میدارد چنانکه در آیه ۸
فصل ۲۳ متی مرقوم است که پیش رو شما یکی است یعنی مسیح و همگی شما برادران هستید و دیگر چنانکه
در آیات ۳۴ و ۳۵ فصل ۱۳ یوحنا مقرر است که مسیح فرموده است که من شما حکم تازه میکنم
که شما یکدیگر را دوست دارید و بهین تمامی خواهند دانست که شما مرا شاکردان هستید اگر در
شما دوستی یکدیگر باشد + و نه اینکه مسیحی حقیقی محض برادران روحانی خود را دوست دارد

چگونه که طفل پیر خود را خدا و او هم درین دعا با خدا که بوسیله یسوع مسیح او را پدر آسمانی خود
شناخته است با اعتقاد تمام گفتگویی نماید و واضح است که از بر این راز و نیاز و استغاثه درگاه
خدا قاعده و کلمات مخصوصه اوقات معینه لازم نیست زیرا که در حضور خدا می علام القلوب و درنده
اسرار ضمیر عادت شخصی و الفاظ معینه لزومی ندارد چنانکه مابین پدر و فرزند در حین گفتگو و راز
نیاز یکدیگر لفظ مخصوصه و حفظ کرده لازم نیست بلکه با آن سخنانی که احتیاج و در خود و احوال قلبی او
با و تعلیم میدهد بدعای خود مشغول میگردد و هر وقت که قلبش بحرکت می آید دعای نماید نهایت احوال
قلب تازه گشته چنین است که یک روز حتی یک ساعت هم بی ذکر نمی تواند ماند بلکه همیشه بذكر خدا و
مناجات نمودن مشغول است نهایت لازم نیست که ذکر او همیشه بتقریر زبان باشد بلکه در قلب
خود هم می تواند ذکر نمود زیرا که خدا از زبان قلب را تیر می داند و با اعتقاد تمام پیر آسمانی خود یعنی بخدا
خود را وامی گذارد که بهر قسمی و در هر وقتی که بنا بر معرفت و محبت خود مصلحت داند مناجاتش را با جا
رساند و وعده اجابت این قسم مناجات را خدا در کلام خود داده است چنانکه در خصوص این مطلب
در انجیل در آیه ۶ فصل ۱۴ نامۀ باهل فیلی مرقوم است که هیچ فکر ننماید بلکه در هر امر مناجات و دعا
باشکر گذاری مسؤلات شما نزد خدا آشکارا گردد و در آیه ۷ فصل ۱۴ نامۀ اول بتلینقیان مسطورا
ست که پیوسته بدعا مشغول باشید و دیگر در آیه ۱۴ فصل ۱۴ نامۀ اول یوحنا مرقوم است که این است
آن اعتمادی که نزد وی داریم که هر چه سوال نمایم بحسب اراده اش استجابت مینماید و در آیه ۲۳ فصل ۱۴
یوحنا مسیح فرموده است که هر آینه من بشمار است میگویم که هر آنچه پدر را با اسم من در خواهمید خوا
است او بشما خواهد بخشید و دیگر آیات ۵ و ۶ و ۷ فصل اول نامۀ یعقوب و آیات اول الی ۸ فصل ۱۸

باوی (یعنی با خدا) گذارید که او در باره شما فکر ننماید و دیگر آیات ۱۹ تا آخر فصل ۶ متقی باین مطلب
 نیز شاهد و شامل است + وسیع حقیقی هر طریق در اهی که خدا او را در آن سالک میسازد اگر چه
 دشوار یا آسان باشد باز راضی است و در تنگی و دشواری صابری شود زیرا که دانسته است
 که مطلب آن راهبها و دشواریهها که پدر اسمانی خود او را در آنها سالک میسازد همین است که قلب
 او دیگر زیاده بخدا تقرب بسته و بجلال اخروی پشتر سزاوار شود بنا بر این جهت زحمات هم
 خوش حال است و چنانکه در آیه ۸ فصل ۳ کتاب اول سموئل نوشته شده است وسیع حقیقی نیز
 میگوید که خداوند است هر چه که در نظرش پسند آید بکند و دیگر چنانکه در آیه ۵ زبور ۳۷ مرقوم است
 که راه خود را بخداوند تحویل کرده باو اعتماد کن و او کار سازی خواهد کرد و در آیات ۵ و ۶ فصل ۱۲
 نامه عبرانیان مسطور است که ای پسر حقیر شمار تبیه خداوند را چون ترا ملزم سازد خسته
 ز آنز که هر کس را که خداوند دوست دارد تبیه می نماید و تا زیاده میزند هر پیری را که می پذیرد
 و دیگر در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل ۳ نامه دوم باهل قرنتس ذکر شده است که زحمات سبکی که ما را در آتی
 می باشد بار جلال ابدی غایت الغایت را برای ما مهیای نماید از آنجا که مادر مریات نمی نگریم بلکه
 در نامه سبیا در آیات ۳ و ۴ ده فصل ۵ نامه باهل دوم مسطور است که مصیبتها نیز فخر می کنیم که میدانیم
 که مصیبت صبر را پیدا می کند و صبر تجربه را و تجربه امید داری را و امید شرمندگی را باعث نیست
 و قناعت و عبادت وسیع حقیقی محض از روی صدق و صفاست چنانکه باهوس بهجت بے اندازه با
 کار اقدام می نماید و این امر بر مرتبه باو شیرین و لذت می آید که در هیچ وقتی بے آن نمی تواند بسر
 بلکه قلبش همیشه در ذکر است و هر دردی که دارد در مناجات خود بخدای خود اظهار می سازد و

که خدا را در هر وقت شکر نموده تجید او همیشه در دهنم خواهد بود و در آیه ۸ فصل هفتمه اول بتسلین
 مسطور است که در هر امر شاگرد باشید که اینست خواهش خدا در حق شما در مسیح یسوع و دیگر چنانکه در
 آیه ۷ فصل ۳ نامه بقلسیان ذکر شده است که هر آنچه قولاً یا فعلاً مینمایید تمامی با اسم یسوع خداوند نمای
 و خدای پدر را بوساطت او شاگرد باشید + و یکی از صفات مسیحی حقیقی دیگر اینست که در هر امر و در هر
 تنگنی خلق یا بدولت و یا بعقل خود اتکید و اعتماد نمیکرد و بلکه محض بخدا رجوع می کند و بجهت معاش خود
 چندان متفکر و آلوده نمی شود بلکه افکار بخل و جمع آوری دولت را از خود رفع ساخته باین قانع می شود
 که بلی خدا ایتعالی به پیش او آن قدر برکت عنایت فرماید که خوراک و لباس کفافی خود را تحصیل نماید و
 چون پدر آسمانی بوساطت یسوع مسیح ابواب خزان افرودی را باو گشاده است البته در این باب
 بالمره خاطر جمع است که معاش گذران دنیوی را نیز خواهد رسانید چنانکه در آیه ۷ زبور ۲۸ مذکور
 است که خداوند قوت من و سپر من است دلم باو اعتماد نموده از وی نصرت یافتم پس قلب من سرور
 خواهد شد و او را بسرد و خودم تجید خواهم نمود و در آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۱۱ نامه اول به تیموتیوس مرقوم است که
 دینداری با قناعت نفع بزرگ است زیرا که هیچ چیز را در دنیا نیاد و دیم و ظاهراً است که هیچ چیز را از دنیا
 بیرون نمی توانیم برد پس هرگاه خوراک و پوشاک داشته باشیم با آنها اکتفا نماییم و آنانکه عزم دولت دارند
 می افتند در استخوان و دام انواع خواهشهای نامعقول و مضر که مردم را در تباهی و هلاکت غرق
 می کنند و اصل همه بیها دوستی زرت است که آنرا بعضی طالب شده از ایمان گمراه کشند و در خود بزرگ
 المهای بسیار فرو کردند و توایم خدا ازین چیزها بگریز و در پی صدق و دینداری و ایمان و محبت
 و صبر و افتادگی باش و دیگر چنانکه در آیه ۷ فصل ۱۱ نامه اول بطرس مسطور است که جمیع اندیشه خود را

باهل روم مرقوم است که از آن روح القدس که با عطا شده است محبت خدا و رولهایی مار نیخته شده است
 و چون مسیحی حقیقی دریافت نموده است که خدا او را در هیچ چه قدر دوست میدارد و او هم از هر چیز
 بیشتر خدا را دوست میدارد و دیگر طالب دنیا و حیفه و لذت آن نبوده راغب آنها نیست چنانکه
 در آیه ۱۹ فصل ۴۱ نامه اول یوحنا مذکور است که ما خدا را از آن محب می باشیم که تخت او را محبت
 نمود و در همان نامه در فصل ۲ در آیات ۱۵ تا ۱۷ مرقوم است که دنیا و چیزها نیکو در دوست
 مدارید که کسیکه دنیا را دوست داشت دوستی پدر و دوست چه بر آنچه در دنیا است از خواستهای
 جسمی و خواستهای جسمی و غرور زندگی از پذیر نیست بلکه از دنیا و خواستهایش در گذر
 است اما آنکس که خواهش پدر را بجا آورد تا ابد باقی است + بنابراین محبتی که در قلب مسیحی
 قرار گرفته است او بخدا قلباً احترام می کند یعنی چگونه که فرزند والد خود را احترام کننده است همچنین او
 نیز خدا را با مرتبه محترم و معزز دارد که قلب و افکار او همیشه در نزد خدا باشد چنانکه داود در آیه
 ۶ زبور ۶۳ میگوید که ترا در بسترم ذکر میکنم و در پاسهای شب ترا فکر میکنم و هنگامیکه مسیحی حقیقی
 بمقام امتحان افتد میگوید چنانکه یوسف در آیه ۹ فصل ۳۹ کتاب اول موسی گفته است که این قبا
 عظیم را چگونه خواهم کرد که بخدا گناه بورزم + و هر چه مسیحی حقیقی می نماید نه آنکه بجهت خلق بلکه از برای
 خدا می نماید چنانکه در آیه ۲۳ فصل ۳۱ نامه به قلسیان نوشته شده است که هر امری را که بعمل می آرید
 بجان بجا آرید چنانچه بجهت خداوند نه بجهت خلق + و هم با قوت این محبت مسیحی حقیقی بجهت
 تمامی آن نعمات روحانی و جسمانی که پی در پی از خدا باور سیده و هر روز میرساند از صمیم قلب شکر
 کند و شاخون میشود این نوع شکرگزاری او نه محض از سخنانش بلکه از اعمالش معلوم میشود چنانکه در آیه اول زبور ۱۳۴ مرقوم

بجهت اعمال نیک بحرکت می آرد چنانکه بتوفیق خدا و بتحریک و قوت روح القدس بکنانه و خواستش
نفسانی و فکراتی شایسته غالب و فائق می آید و در اعمال نیک سعی تمام بعمل می آورد و زیر ادا داشته
و فهمیده است که خدا بوسیله مسیح در باره او زیاده از حد رحیم و مهربان است و بسبب ایمان
بچه مرتبه آسوده و خوش حال شده است پس بنا بر اینها شب و روز تلاش و سعی او این است
که از تمامی اعمال و خواسته های ناشایسته کناره جوید و احکام الهی را تماماً با انجام رساند چنانکه
در فصل آتی مفصلاً ذکر خواهیم نمود

فصل پنجم در بیان اطوار و رفتار شخصی که پیوسته ایمان آورده

حال اظهار نمایم که شخصیکه از روح القدس بوسیله ایمان آوردن پیوسته آن توطئه
نازه یافته یعنی مسیحی حقیقی گشته است درباره خدا و برادر خود و در ماده خودش بچه قسم رفتار
مینماید که به بیان آن رفتار بمطالعه کننده این رساله نتایج و ثمرات سعادت و هنده نجات مسیح
دیگر زیاده واضح و معلوم کردد

سابق برین که در باب احکام گفتگو نمودیم مذکور و بیان گشت که تمامی احکام خدا در
حکمی است داشتن او مندرج و تکمیل و انجام شریعت همین است و بس و همین طریق دل و
طبیعت و اعمال مسیحی حقیقی در دوست داشتن خداست بمرتبه که با همگی قلب و خواستش و توانایی
خود خدا را دوست میدارد و بدین دوست داشتن هم قادر است چنانکه در آیه پنجم فصل نامه

بماند پس در این صورت هیچکس از نجات خارج نیست یعنی هر آنکس که فی الحقیقه خواهش تحصیل نجات یسوع
 مسیح را دارد می تواند یافت و محض آنکس از آدم محروم و مهجور خواهد ماند که خود را شناخته و از مغرور
 قلب خود چنان گمان می برد که گویا این نجات با او لازم نیست و ازین سبب از درگاه خدا استدعای
 ایمان و نجات نمی کند بلکه تحریکات روح القدس نیز مانع گشته نمی گذارد که او را با ایمان حقیقی برساند
 یعنی چون خدا ی تعالی آدمی را فاعل مختار آفریده است بنا بر این اختیار طالب گشتن و نجات بنابر ایمان
 و نجات مذکوره و تحریکات و تاثیرات روح القدس در قلب جادادن و ندادن در خود انسان است
 چنانکه در آیات ۱۰ و ۹ فصل ۱۱ لوقا مرقوم است که یسوع مسیح گفت که بخواهید که بشما داده خواهد شد
 و بگوئید که بخواهید یافت و بگوئید که کثاده خواهد شد زیرا که هر آنکس که می خواهد می گیرد و آنکس که
 می جوید می یابد و برای آنکه گوید کثاده خواهد شد و دیگر در آیه ۲۳ فصل ۱۶ یوحنا ذکر شده است که
 مسیح گفت هر آینه من بشمار است میگویم که هر آنچه پدر را با سم من در خواستید خواست او بشما
 خواهد بخشید و دیگر در آیه ۱۰ فصل ۱۷ اعمال حاریرون مرقوم است که شما ای یهودیان همیشه معارضه
 با روح القدس می نمائید و آنچه پدر را بشما میگرداند می کنید و ایضا در آیه ۱۰ فصل ۱۶ یوحنا
 مذکور است که مسیح به یهودیان گفت شما نمی خواهید که نزد من بیایید تا ندکانی بیابید و تقیه
 و توجه قلب بطریقی که ذکر شد نمی گذارد که آدمی بجهت پاکی قلب و پاکسازی رفتار خود بی سستی و بی فکر بماند
 ممکن نیست که ایمان آورنده ازین سبب دانسته که مسیح او را از گناه و جهنم رها نموده است با فکار
 و خواهش نفسانی بیفتد و غافل گردد زیرا که ایمان آوردن یسوع مسیح مانند سایر ایمانها نیست
 که کمالیت و بقوت بوده باشد بلکه ایمان آوردن مسیح ایمانی است زنده و پر قوت که آدمی را

روح القدس در قلب ایمان آورنده بعمل می آورد همان توجه و بازگشت نمودن بجانب خداست که بنا
 آدمی از اطاعت گناه دست کشیده و بخدا تقرب یافته قلباً تابع احکامش میشود یعنی ابتدائی زندگانی
 روحانی انسانی و آن تولد تازه است که بنا بر کلام مسیح لابد آید که در هر کس بعمل آمده باشد تا
 برضامندی و مملکت ایمان تواند رسید چنانچه در آیه ۳ فصل ۳ یوحنا خود مسیح به نیکو و بیس نام
 خطاب فرموده که هر آینه بتو راست میگویم که تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت خدا را نمی تواند دید *
 نهایت این برگشتن از گناه و بازگشت نمودن بخدا که تولد تازه نیز نامیده می شود فی نفسه آدمی
 بعمل نمی تواند آورد بلکه این هم مانند ایمان آوردن بمسیح کار خداست که بوسیله روح القدس
 در آدمی بعمل پیاد و چنانکه در آیه ۸ فصل ۳۱ پیر میا پیغمبر ذکر شده است که خدا یا مرا بر گردان تا برگردیده
 شوم زیرا که خداوند خدای من تویی و دیگر در آیه ۲۲ فصل ۴ یوحنا مرقوم گشته است که مسیح فرمود
 که هیچکسی نتواند من نمی تواند آمد مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را بگشود و در آیات ۸ و ۹ فصل ۱
 نامه بافسسیان مسطور است که شما از گرم در راه ایمان نجات یافتید و آن نیز از بخشش خداست
 از شما و نه از اعمال است مبادا کسی فخر نماید * لیکن اراده خداوندی چنین قرار گرفته است
 که همه کس با ایمان و توجه مذکور به برسند چنانکه در آیه ۳۴ فصل ۲ نامه اول به تیموتیوس مرقوم است
 که (خدا) می خواهد که تمامی خلق نجات یافته بمعرفت راستی گرایند و در آیه ۹ فصل ۳ نامه دوم
 بطرس ذکر شده است که خداوند نمی خواهد که کسی هلاک گردد بلکه تمامی بتوبه رجوع کنند و در کتاب
 خرقل پیر میا در آیه ۱۱ فصل ۳۳ مرقوم است که بایشان بگو که خداوند خدا چنین میفرماید بجای
 خود قسم که از مرگ شیرین هیچ حطی نمی نمایم بلکه خط من ازینست که شریر از راه خود برگشته زنده

شامل حال آدمی سازد و وارث نجات ابدی و جلال سرمدی خواهد شد و آن واپسند که سابقاً بجهنم
 گناهان در قلب خود داشت و در بعضی اوقات مانند بار کران بر او سنگینی مینمود و رفع کشته ظلمت
 قلب او مبدل بنور گردیده است و آرام و استراحت در قلب او چنان منزل گرفته که دیگر از خدا و شست
 نخواهد نمود بلکه یقین خواهد داشت که خدا بواسطه مسیح نسبت باو مثل پدر مهربان گردیده است
 و گناهی که سابق دوست میداشت حال آنرا دشمن دانسته محض در صدد آنست که فرمایش خدا را با نجاک
 رساند بنا بر اینها زیاده از حد فرحناک است و باین طریق مشخص و معین نموده است که هر چه که از برای
 نتایج و ثمرات نجات یسوع مسیح در انجیل ذکر یافته تماماً لا شک و شبهه حق و راست است چنانکه در
 خصوص مطالب مذکوره در آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۵ نامه بایل روم ذکر گشته است که چون بسبب ایمان
 عادل شمرده شدیم لهذا ما را بواسطه خداوند مایسوس مسیح با خدا صلح افتاد و بسبب او ما را از ایمان
 درین عنایت مدخلیت است و در آن پایدار هستیم و بامید جلال خدا فخر مینماییم و ایضا در آیه ۱۷
 فصل ۱۴ همین نامه مرقوم است که ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و آرام و خوشی در روح
 القدس است و ایضا در همین خصوص در آیات ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ فصل ۸ همین رساله مرقوم است
 که شما بار دیگر نیافته اید روح بندگی را تا محل خوف بلکه یافته اید روح پسر خواندگی را که بسبب این
 مذاقی کنیم ما که یا ابا یعنی ای پدر و همان روح با ارواح ما شهادت میدهد که فرزندان خدا
 می باشیم و چون فرزندانیم دارثان نیز می باشیم یعنی دارثان خدا و هم ارث با مسیح زیرا که
 در مصایبش شریکیم تا آنکه در جلالش نیز شریک باشیم چون می بچیم مصائب این زمان را
 که لائق مقابله نیست نزد آن جلال که نزدیکیست که بر ما ظاهر گردد * پس تغییر و تبدیل مزبوره که

این کلام را (یعنی مژده یسوع مسیح را) شنیده بر دل شان فرود رفت پطرس و باقی حواریان را
گفتند که ای برادران (از برای نجات یافتن) چه کنیم و دیگر در آیه ۱۳ فصل ۱۸ لوقا ذکر شده است
که آن عیسا در ایستاده نمی خواست که چشمان راهم بوی آسمان کند لیکن بر سینه خود زده
میگفت خدا یا بر من بخش که گناهکارم پس در این صورت توبه مقبول درگاه خداوند عز و است
که آدمی گناهان خود را فهمیده و نادم و پشیمان شده و در صد خلاصی یافتن از آنها باشد و یقین تمام
در دل خود قرار دهد که بلی بغیر از یسوع مسیح احدی دیگر قادر نیست که مرا از گناهانم و از عقوبت آنها تواند
* و این توبه که بسبب تحریک و تاثیر روح القدس بعمل می آید آدمی ابسوی ایمان آوردن بیسوع
مسیح می کشد و همین ایمان آوردن آدمی شریک همه آن سعادت می گردد که در نجات مسیح
موجود است چنانکه در انجیل در آیات ۴ و ۵ و ۶ فصل ۳ یوحنا ذکر شده است که چنانکه موسی ما را
در دشت بلند کرد و فرزند انسان نیز باید که بر دشته شود تا هر کس که بر او ایمان آورد و هلاک نشود بلکه
زندگی جاوید یابد و دیگر در آیات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ فصل ۳ نامنه باهل مردم مرقوم شده است که عدالت
خدائی بواسطت ایمان بربیسوع مسیح بر همه کی و با همگی که ایمان می آورند میشود بنوعیکه تقادتی نباشد
بعلت آنکه تمامی گناهکارانند و در ستایش خدائی قاصرند پس مفت بکرم او و وسیله فدیه یسوع مسیح
عادل شمرده میشوند پس بنا بر این سخنان در هر کس که ایمان مذکور جا گرفته باشد بدیهی است که عفو
گناهان خود و صداقت مقبول خدا را یافته است یعنی بجهت خاطر مسیح خدا بی تعالی قلم عفو بر جرائم
او کشیده و عقوبت گناهانش را با لمره محو نموده و او را چنان حساب مینماید که گویا هیچ گناهی از او
صدور نیافته و احکام او را بالکلیه با انجام رسانیده است و بنا بر این خدا رضامندی کلی خود را

اما هر چند که انسان با عقل خود کیفیت ذات روح القدس را درک نمی تواند نمود لکن مانند
حواریان و هزاران هزار کس که با انجیل ایمان آورده و تحریکات تاثیرات روح القدس را در قلب خود شای
مشاهده کرده اند بهین طریق شخص ایمان آورنده نیز مانند آنها در قلب خود خواهد یافت که روح القد
بجهت ایمان آوردن بیهوشی اعانت و امداد کننده است و نمی طلبد که روح القدس بجهت
آدمی را با ایمان میرساند خود بیهوشی در آیات ۸ و ۹ فصل ۱۶ یوحنا چنین بیان نموده است که
او (یعنی روح القدس تسلی دهنده) چون پاید جهانیان را بکنه و صدق و انصاف ملزم خواهد
بکنه زیرا که بر من ایمان نمی آرند بصدق زیرا که نزد پدر خود میروم و شما مرا و دیگرانی بنیدان انصاف
زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاری شده است پس هر کس که کلام انجیل را با تفکر بشنود یا بخواند
روح القدس احوال باطنی او را بهمان طریق که هست و در انجیل نیز نقش شده است با و معلوم و بیان
می سازد و آدمی را با این ملزم می سازد که احکام خدا را با انجام نرسانیده و در حضور خدا بجه مرتبه گناهکار
است و دیگر با و واضح می کند که خدای مقدس و عادل در باره گناهکاران محض بسبب بیهوشی
غفور و رحیم است و مادامی که آدمی بیهوشی ایمان نیابد و خدا او را برضامندی خود قبول نمی نماید
بلکه در عذاب گناهان خود گرفتار خواهد شد و علاوه بر این روح القدس آدمی را با این نیز ملزم می
کند که بسبب ایمان نیاد و در بیهوشی در ضلالت بوده است و در سبب بهین بی ایمانی گناهکار
قلباً نادم و پشیمان ساخته بجانب نجات بیهوشی می کشد و با انجام احکام خدا شائق می نماید و
بهین طریق روح القدس در آدمی شناختن احوال قلب و پشیمانی حقیقی را بعمل می آورد
چنانکه در انجیل در آیه ۳ فصل ۲ اعمال حواریان مرقوم گشته است که ایشان (یعنی یهودیان)

قوت نور و گرمی که در تاب است چشم تاب را اخذ میکند و می بیند و از وجود آتش حالی میگرد
 بهمان طریق انسان بتأثیر قوت روح القدس که نورانی سازنده و بحیات رساننده است
 پیر او در پیرید را میتواند شناخت و یافت * نهایت تصویر و تشکیلی مذکوره هر چند
 منطقت را در خصوص ذات پاک خدا امکانی دهد باز نقص و قصوری دارد چنانکه آدمی قادر نیست
 که بوسیله آن دقائق و عرائق اسرار ذات پاک الهی را بکمال تشبیه و تفسیر تفصیل بدد و از برای
 بنده که در تصور دریای ذات پاک خدا غرق گشته است سکوت را شیوه و شعار خود سازد ^{خفتن}
 لازم است و بس در اینصورت ما هم این سکوت لائقه را اختیار نموده بخداوندی بندگی مینمائیم که
 درک کننده تمامی اشیا و خود لایدرک و بیننده همه کس ذرات و خود غیر مرئی و قادر بر کل موجودات
 و نه در تحت قدرت است لکن بعلت بهین که او در انتهای مراتب با کنا به کاران رحم نموده بجهت بهین
 و صاحب بخت جاوید نمودن ما خود را در کلام خویش با اسم خدای پدر عادل و رحیم و نجات را برقرار
 گشته و با اسم از کناه و شیطان رها نموده و با اسم روح القدس مقدس و کامل سازنده بیان
 نموده است بهین سبب با خوشحالی تمام و افتادگی مالا کلام بآن قدیم و واحد و عادل و رحیم عباد
 و حمد و شکر گذاری می نمائیم در این حال هر چند می که ما توانائی درک این سر را نداریم لکن ندیده
 ایمان آوردن و قبول نمودن آنرا راضی می باشیم زیرا که بهین بیان ذات پاک خدا محبت او را
 دریافت می نمائیم و میوه های لذت این محبت را می توانیم چشید و خوشحال و نیکبخت میتوانیم گرد
 و اگر چنانچه بهمان سیاق مذکور ایمان آوریم در آنوقت نجات خود را تحصیل نموده و بخدا اقرب یافتیم
 آن خیرائی که الآن در دنیا با پوشیده شده است در عقبی آشکارا دیده و درک خواهیم نمود

و بواسطه آن قوت نور و گرمی که در تاب بوده و با آن انسان را اثر کرده و اوراق و میساز و کم
از تاب و وجود آتش که در تاب مخفی است حالی شود و همان تاب تشبیه و تصویر ذات آتش است
که بواسطه آن هستی ذات آتش را بقدر امکان درک می کنیم و نمی توان گفت که مابین تاب آتش که
آتش را پدید می کند و خود آتش که تاب از او بظهور می آید فرق و تفاوتی نمی باشد نهایت اینست
بایکدی یکسانی و متحد اند چنانکه تاب آتش است و آتش در تاب و مخفی نماند که تاب هر چیزی که مستغرق
بآتش و ظهورش از دست باز تفاوت زمانی ندارد چنانچه آتش قبل از تاب و تاب بعد از آتش صورت
نمی بندد زیرا که آتش هیچ دمی بلب تاب نیست و هر چیزی که تاب بهایش در همگی اوقات با چشم دیده
نمی شوند باز بلی تاب نیست زیرا تبیین و تاثیر آتش همان در تاب است و از تاب آتش باز همان
قوت نور بخشنده و گرمی دهنده جداست که نیز در نفس الامر در ذات آتش بوده و بواسطه تاب
بظهور می آید و اگر این قوت نور و گرمی آتش و نور را نمی بود و آدمی را تاثیر نمیکرد و هر آینه دیدن تاب
را و حالی کردید از وجود آتش و امکان می بود خلاصه این علاقه های مجازی را که در میان آتش و تاب
و قوت گرمی آن هویداست تشبیه و تصویر میتوان کرد و آن شباهت و علاقه روحانی که فیما بین
اب و ابن و روح القدس است بدین طریق چنانکه در وجود آتش میان ذات آتش و تاب و گرمی و تفاوت
اصلی است اما بدان تفاوت اتحاد و غرض مذکوره باز باطل نمیکرد و بناء علی هذا تبیین و تعبیر ذات پاک
الهی به اب و ابن و روح القدس چنانکه در کتب مقدسه سطور گردید است وحدت ذات را
باطل نمیسازد و تصویری بوی نمی اندازد و چنانکه آتش و نور محض تاب خود را پدید می کند و نور
می گردد همچنین پدر نیز محض پدر و پسر خود را پدید می کند و فاعل میگرد و چنانکه محض بواسطه

فصل ۱۴ و در آیه ۱۰ فصل ۱۱ و در آیه ۲۳ فصل ۱۰ یوحنا مرقوم است پس بنا بر اینها کاشف ذات پاک و محجوب
 و مستور الهی است و او بسبب پدر باید یک و مساویست در جمیع قدرت و کمال و حکمت و جلال و او
 باید روح القدس همان خدای واحد و حقیقی است که او را ابد الابد شکر و حمد باد و مخفی نماند که عقل
 قصیر انسانی با منطقت و قیاس واضح یکم و کیف ذات پاک الهی نمی تواند رسید و او را کماهی درک نمیتواند کرد
 زیرا که تمثال آن ذات پاک در میان عالم خاک یافت نمی شود و نهایت تشبیه مخصوصه ذات الهی که ثلاث
 واحد گفته می شود در موجودات پائین گردیده است مگر ناقص و نحیف و خود آن نیز تشبیه آن تثلیث
 را در وجود خود دارد چنانکه وجودش از روح که عبارت از وجود باطنی باشد که محتاج و قابل تکلیف است و
 از جان که مابین روح و جسم بوده عبارت از نفس ناطقه است و از بدن ایجاد یافته باز یک شخص است و همچنین
 در نور و آتش و غیره نیز تشبیه تثلیث دیده می شود هر چند تشبیهات مذکوره بجهت تفصیل تثلیث ذات
 پاک الهی کفایت نمی نمایند نهایت فکر کننده از آنها منطقت با مکان تثلیث فی الوحدت میتواند برد
 بنا بر قبول منطقت مشابهت نور که بذات خدا دارد بقدر امکان تفصیل خواهیم نمود و در کتب مقدسه
 نیز خدا بنور تشبیه کرده است چنانکه در آیه ۱۰ فصل اول نامه اول یوحنا مذکور است که خدا نور است
 و از ظلمت و روی اثری نیست و دیگر در آیه ۲ زبور ۱۰۱ مرقوم است که اوست که با نور مثل جامه خود را
 ملبس می سازد و آسمان بار او مثل پرده بسط میدهد خلاصه نور و آتش که پاک و خالص ترین عناصر است
 و همه چیز تاثیرش ساری و بجزای حیات مجازی نیز جاری است بصفات حاضره و مقدره خدا
 تشبیه است واضح و مبرهن و هر چند یک نور و قوت تاثیرش در اجزای همه چیز ظاهر و هویدا میگردد
 نهایت اصل ذات او از درک عقل انسانی مخفی است لکن انسان را پائین می شود بوسیله تاثیر

و شباهت و علاقه ازلیه که پسر را پدر می باشد مانند علاقه و رابطه است که کلمه بفکر و فکر بر روح انسان
دارد یعنی چنانکه کلمه در فکر و در روح انسان منحنی است و ازین ظهور می یابد لکن بنا بر اصل باز بار روح
متحد است همچنین نیز پسر در پدر است و از ازل از او ظهور یافته و متولد گشته است لکن باز در ذات
باید رکیست و دیگر چنانکه روح باطنی انسان در فکر و کلمه خود خود را تصویر و تشکیل نماید و بدین وسیله
خود را اظهار و بیان می سازد همچنین خدای مطلق ولایدرک نیز خود را در پسر یعنی در کلمه ازلیه خود تصویر
و تعبیر نموده است که بوسیله این کلمه ماسوی را خلق کرده خود را بخلائق محدودده اظهار و بیان می سازد
و بالپسر خود بحث و خیال آنها قریب و قرین کرد و بنا بر اینها سیح چنانکه در انجیل بیان گردیده تا بش
جلال و سکه وجود و رویت یعنی تصویر ذات خدای غیر مرئیت و تمامی الهیت در وی قائم و ساکن
می باشد و او پیش از همه مخلوقات متولد گشت یعنی از ذات پاک مطلق بظهور رسید چنانکه این مطالب
در آیه ۳ فصل اول نامه بعبرا نیان و در آیه ۵ فصل اول و در آیه ۹ فصل ۲ نامه بقلسیان مرقوم است
و از همین سبب خود سیح فرموده است که غیر از پسر پدر را کس نمی شناسد سوای آن کسیکه پسر بوی
ظاهر کرد و اندو هیچکسی نزد پدر بغیر از وسیله من نمی آید و بنا بر این هر که پسر است پدر یعنی
خدا را نیافته است چنانکه کلمات مذکوره در آیه ۲۴ فصل ۱۱ متی و در آیه ۶ فصل ۴ یوحنا و در آیه ۲۳
فصل ۲ نامه اول یوحنا مرسوم است * اما از برای آنکه گمان نبرند که گویا هر یک از ابابن خدا
علیه السلام باشد پس خود سیح بجهت تفصیل این مطلب فرموده است که من و پدر یک سیستم آنکس که
مرادیده است پدر را دیده است و ای پدر هر آنچه تراست مراست و هر آنچه مراست تراست
و مردم پسر عزت کنند چنانکه پدر را عزت می کنند چنانچه این مطالب در آیه ۳ فصل ۱۰ و در آیه ۹

بعزت کناه در امورات ربانی ناپناک شده و از خود توانائی یافتن حقیقت را ندارد بواسطت کلام انجیل
 با مرتبه میرساند که خدا و یسوع مسیح را بدستی بشناسد و ایمان آورد و به بخت جاودانی برسد و در اعتقاد
 مسیحی این مطلب عده را تثلیث یا ثلاث واحد میگویند و هر چه بنا بر تعلیم انجیل در باب این سر عمیق
 ذات پاک الهی میتوان گفت اینست که اب و ابن در روح القدس یک ذات پاک واحد است چنانکه نه
 بلکه فی الحقیقه محض یک خداست و پس و فیما بین اب و ابن در روح القدس فرق و امتیازی باشد اما
 نه اینکه این امتیاز و حدانیت ذات را مقصوری رساند و اگر کوهی که بدین قسم بودن مطالب مذکور
 چگونه امکان دارد جواب اینست که خدا در کلام خویش خود را بهین طریق مذکور بیان فرموده است
 و بنا بر این بآدمی قبول نمودن این مطالب بطریق مسطوره واجب و لازم است پس در نیصورت آدمی
 چه حد و قدرت باشد که با خدا بمقام مباحثه برآید * و در این حال که خدا نظر بحکمت خود در کلام
 خویش بیان نمودن ذات پاک خود را جلای خود را زیاده ازین که ذکر شد لازم ندانسته است و آن علامتی
 که فیما بین اب و ابن در روح القدس است بیشتر تفسیر تفصیل نکرده است از این جهت مانیز جرات
 نداریم که این سر و قیوت ذات پاک خدا را تفصیل و تبیین نهایت بنا بر کلمات انجیل و در خصوص مطلب مذکور
 بهین قدر می توان گفت که کون و هستی پدر پرستور و مخفی است و کون و هستی روح القدس
 هم در پدر و هم در پسر مخفی است چنانکه خود مسیح در آیه ۲۴ فصل یوحنا فرموده است که چنانچه پدر در
 ذات خود زندگانی دارد به پسر نیز داده است که او در ذات خود زندگانی داشته باشد و در آیه اول
 فصل اول یوحنا به پسر کلمه الله گفته شده است بدین تفصیل که بود در ابتدا کلمه و آن کلمه نزد خدا بود
 و آن کلمه خدا بود پس از این آیات معلوم میگردد که ذات پسر در ذات پاک پدر مستور است

بروح القدس کشته مرقوم است که آیا ندانسته اید که همیکل خدای باشید و روح خدا در شما ساکن میباشد
 پس در صورتیکه روح خدا یعنی روح القدس در قلب ایمانداران ساکن گردیده و آنها بهین سبب
 همیکل خدا نامیده می شوند لهذا واضح است که روح القدس ساکن شده در قلب ایشان در مرتبه
 الوهیت است و در آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ همان نامه در خصوص روح القدس گفته است که روح همه چیزها
 را تحقیق می نماید بلکه مواضع عمیق خدا را نیز و کیت از بشر که چیزهای بشری را درک کند مگر روح
 بشر که در وی است بهین وضع امور خدائی را بهیچکس درک نتواند کرد جز روح خدا بنا بر این چگونه
 که این بآن بخور روح القدس نیز در انجیل با لفظ خدا اطلاق گردیده است و در مرتبه الوهیت شمرده میشود
 چنانکه در آیه ۱۳ فصل ۱۳ نامه دوم باهل قرنتس نیز باین مطلب اشاره رفته مسطور است که توفیق یسوع
 مسیح خداوند محبت خدا و رفاقت روح القدس با همگی شما باد آمین پس در این آیت نیز روح
 القدس مانند اب و ابن منبع فضل و نعمت قرار یافته به اب و ابن متساوی گردیده است
 در این صورت خدا در کلام خود با کناها کاران که محتاج رحمت و نجات و استعانت روحانی
 هستیم ذات پاک خود را با اسم پدر مقدس و مهربان بیان فرموده است و اگر چه خدا بنا بر تقدس
 خویش از کناه نفرت مینماید و کناها کار را بدرگاه خود قبول نمی کند لیکن بنا بر محبت و مهربانی موفوره
 خود از ازل نجات انسانی را مصلحت دانسته و برقرار فرموده است و دیگر خدا خود را با اسم پسر ^{ننده}
 بیان نموده است که در وقت معینی بشریت را بر خود قبول نموده و در آن حال نجات را با کشیدن
 زحمات و چشیدن مرگ بجهت کناها کاران مهیا نموده است و ایضا خود را با اسم روح القدس ^{نست}
 کننده و بتقدس رساننده بیان نموده است که ادا با تحریکات خود که در قلب آدمی و دلد آدمی را که

نجات را حاضر نموده است و پس بلکه تحصیل این نجات را نیز با عانت روح القدس از برای آدمی
مقدور کرده است زیرا وقتی که شخصی خیر سیح و نجات او را می شنود یا می خواند در آن حال اگر چنانچه
آدمی فی نفس خود مانع نشود روح القدس ایمان مذکور را در قلب او بعمل می آورد پس در این حال
هر قدر که نجات سیح بآدمی لازم است آن قدر نیز بجهت تحصیل آن نجات آدمی با عانت روح القدس
محتاج است

اگر سوال نمائی که آیا این اعانت کننده که بروح القدس مخاطب شده و یسوع مسیح را در
قلب انسان پان کننده و آدمی را با ایمان رساننده است کیست و در چه مرتبه است جواب این
سوال بنا بر آیات انجیل نیست که آنچه در خصوص روح القدس در فصل ۲ اعمال حواریان ذکر یافته است
مطالعه نموده ملاحظه می شود و دیگر چنانچه در آیه ۱۹ فصل ۲۸ متی خود مسیح بحواریان میگوید که بروید
و تمامی قبائل را از شما گردان نمائید بغسل تعمید دادن آنها را با اسم اب و ابن و روح القدس
بنابر مضمون این آیه مشخصی که معتقد انجیل اند لازم است که چنانکه با اسم اب و ابن همچنان با اسم
روح القدس نیز غسل تعمید یابند و بطریق دیگری که شرط اطاعت اب و ابن را بر خودشان قبول مینمایند
باید که بهمان قسم شرط اطاعت روح القدس را نیز بخود قبول نمایند و در این کلمات بلا تفاوت
روح القدس با اب و ابن مساوی و برابر شمرده شده است و دیگر در آیات ۳ و ۴ فصل ۴ اعمال
حواریان بطرس حواری بشخص حنا نیاس نام می گوید که ای حنا نیاس چرا شیطان دولت را قوی
نموده است که نسبت بروح القدس دروغ گفتی و حال آنکه با خلق دروغ نگفتی بلکه با خدا پس در این
بروح القدس لفظ خدا خطاب شده است و ایضا در آیه ۱۶ فصل ۳ نامه اول باهل قرنتس اشاره

ایمان نه محض حق دانستن کلام خداست که عبارت از کتب عهد عتیق و جدید باشد و نه محض علمی است
از امر دینی و از تعلیمات و مطالبات آن بلکه ایمان این است که تو بآن کلام متوجه گردیده بدستی
بفهمی که در حضور خدا چه مرتبه کنایه کار می باشی و بجهت کنایان خود فی الحقیقه پشیمان شوی و یقیناً
دانسته باشی که شفیع و رهانده تو و کل عالم یسوع مسیح است و بس و خدا بجهت خاطر او تمام کنایان
ترا عفو فرموده ترا بخت دائمی و سعادت ابدی خواهد رسانید و سعی تو این باشد که از کنایه و
جسته خدا را از همه چیز باز یاده دوستداری و بنا بر احکام او رفتار نمائی بلی در صورتیکه احوال تو
باین طریق باشد پس آن ایمان که بنا بر کلام انجیل با بحث نجات است یافته * نهایت آدمی
ایمان مذکور را بقوت خود تحصیل نمی تواند نمود بلکه لازم است که خدا آنرا با آدمی عنایت فرماید چنانکه
در انجیل در آیه ۲۹ فصل ۶ یوحنا در این خصوص مسطور است که یسوع بآنها جواب داده گفت که کار خدا
اینست که بر آنکس که او فرستاده است ایمان آورد و دیگر در آیه ۳ فصل ۱۲ نامه اول باهل قرنتس
مرقوم است که هیچکس یسوع را خداوند نمی تواند خواند مگر بروح القدس یعنی هیچکس یسوع مسیح قلباً
ایمان نمی تواند آورد مگر بوسیله قوت و اعانت روح القدس و دیگر چنانچه در آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴
فصل ۱۶ یوحنا مسطور است که مسیح بشارت کرد ان خود خطاب فرموده میگوید که دیگر چیزهای بسیار
دارم که بشما بگویم لکن حالانمی توانید متحمل شد اما چون او یعنی روح رستی بیاید او شمار ایتامی
رستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت
و شمار آئینده خبر خواهد داد و او را اوجلال خواهد داد زیرا که او آنچه را از آن من است خواهد یافت
و شمار اخر خواهد داد * در اینصورت خدا از راه محبت بی پایان خود بجهت کنایه کاران نه محض

نیز ازینکه بوسیله نجات مسیح از مرض کناه شفا یافته است به یقین کلی حاصل میشود که دوا که بجهت شفا ی روح آدمی در انجیل مقرر گشته است نیک از جانب خداست پس شفا ی مذکوره بحقیقت نجات یسوع مسیح دلیلی است واضح و مبرهن در این صورت نجات مسیح چنانکه در انجیل بیان گشته است بجهت از جانب خدا بودن آن دلیلی است واضح زیرا که بمهیّا نمودن چنین نجات محض خدا قادر است و پس

فصل چهارم

در بیان اینکه آدمی چگونه بفیض نجات
نجات یسوع مسیح می تواند رسید

حال ای مطالعه کننده این مدعا که ثمرات نجات یسوع مسیح را بطریق در قلب خود میتوانی دید و بشنیدی بوسیله اوحیات جاودانی را بچه نوع میتوانی یافت و بعطایا و نعمتهای خدا که مسیح بجهت آدمی مهیا نموده است بچه طریق میشناسی میتوانی شد همگی اینهارا از کلام خدا درین ^{فصل} بتو معلوم و ثابت خواهیم ساخت

آن وسیله که انسان بسبب آن تمامی آن نعماتی که در نجات مسیح موجود اند مستفیض میگردد بنا بر کلام انجیل ایمان آوردن بیسوع مسیح است چنانکه در آیه ۳۱ فصل ۱۴ اعمال حواریان ذکر شده است که گفتند من که بر یسوع مسیح خداوند ایمان نیامده و تو دخترا نیت رستگاری خواهیدی یافت و دیگر چنانچه در آیه ۲۳ فصل ۳ نامه اول یوحنا مذکور است که اینست فرمان او (یعنی فرمان خدا) که باسم پسرش یسوع مسیح ایمان بیاوریم و دیگر در آیه ۱۶ فصل ۱۶ مرقس مسطور است که هر آنکس ایمان می آورد و غسل تعمیدی یا بدینا می خواهد شد لکن آنکه ایمان نمی آرد بر او حکم خواهد شد + اما این

سبب و ام حیات بدن انسانی است و در میان مردم نیز اکثر اوقات چنین اتفاق می افتد
 که عمل نیک بعضی اشخاص سبب خیر بعضی میگرد و پس در این صورت که خدا نیماپن انسان و سایر
 موجودات رسم این قواعد را مرسوم ساخته و گذاشته است پس بجهت آدمی متخیر گردد
 که مرک و اعمال نیک یسوع مسیح که از همه برتر و از آسمان عالی تر است سبب نجات و باعث
 سعادت و حیات گشته است و در صورتیکه آدمی آن قاعده مذکوره را که خدا در موجودات برقرار
 نموده است تماماً درک نماید پس اگر کم و کیف نجات مسیح را نیز تماماً درک نماید تعجبی نخواهد بود *
 و اگر احیاناً کسی از راه غرور چنین خیال خلاف نموده محض همان قدری که توه عقل او درک کند است
 و درست دانسته قبول نماید و چنین صورت لازم می آید که خدا را و خودش را و هم سایر اشیا را
 انکار نماید زیرا که آدمی توانائی آنرا ندارد که بعقل ناقص خود خدا و خود را و خواص هزاران هزار
 موجودات را درک نماید و حال آنکه موجود بودن اینها از آثار ظاهری هویداست و همچنین نیز از
 آثار آیات کلام خدا تماماً آشکار و واضح است که بواسطت مسیح از برای آدمی کفاره گناه و نجات
 ابدی حاصل گشته است * و هر چند کسی که کم و کیف باطنی نجات را عقل درک نمی تواند نمود نهایت
 ایمان دارد در قلب خود از قوت و قدرت نجات مسیح مخبری تواند شد بعلت این که نجات مسیح
 درمانی است که حکیم علی الاطلاق بجهت شفا یافتن از مرض گناه جهت هر آدمی مهیا نموده است
 و اگر آدمی باین طبیب خود که خداست اعتبار نموده این درمان را بنوشد لا محاله از مرض
 باطنی خود شفا خواهد یافت و به نجات حقیقی و جاودانی خواهد رسید و چنانکه شخص مریض که بدین
 طبیب شفا یافته یقین نمود که طبیب او را دوا می نیک و مفید داده است بهمان طریق ایماندار

بوسیله نجات مسیح عدالت و تقدیس خدا بمرتبه بآدمیان بیان و واضح گشته است که از سایر
اعمال خدا مثل آن آشکار نگردیده است زیرا باین مطلب که خدا گناه آدمی را بطریق دیگر عفو فرموده
است مگر باین که یسوع مسیح که پیکناه و پاک و کامل بود در باره گناهکاران زحمت کشید و مرد و بر خاست
از اینها به بنی نوع انسان و فرشتگان نیز بالتام بیان و آشکار گردیده است که گناه بچه مرتبه بخدای
مقدس نامقبول و زشت آئیده است چنانچه مادامی که گناهکار بر مانده نه پیوسته و بوسیله آواز
گناه خود را نمی نیافته است الطاف خداوندی با او نخواهد رسید و علاوه برین خدا بسبب نجات
یسوع مسیح محبت و رحمت خود را نیز بآدمیان بانهای مراتب واضح و بیان گردانیده است زیرا که
با آن نجات بر بندگان اظهر من الشمس واضح شده است که خدا آدمی را چه قدر دوست داشت که نخواست
که در گناه و در هلاکت ابدی بماند بلکه بنا بر رحمت بی پایان خود فرزندیکانه خود را که شعله جلال و سگه
وجودش می باشد از آسمان بجهت نجات گناهکاران بزمین فرستاد و او باز حیات و مرگ خود را باین
آوردن گناه خود را از گناه ربانید بجات ابدی رسانید و در این صورت تعلیم نجات مسیح بالکلیه مطابق
این مطلب است که انسان زشتی و قباحات گناه را فهمیده از آن دوری جوید و بجانب دوست داشتن
و تابع شدن احکام خدا میل نماید و در راه ایمان و محبت خدا مستقیم گردد + و مخفی نماند که خدا یقیناً
در طبیعت تمامی موجودات مقرر داشته است که ممت و تحلیل یکشی باعث معیشت شیئی دیگر
باشد مثلاً باین طریق که تحلیل عناصر را بعه باعث موجود کشتن و یا تقویت یافتن جمادات و نباتات
و حیوانات است و صرف کشتن و خورده شدن نباتات سبب قوت بعضی حیوانات و ممت بعضی
حیوانات باعث حیات و تقویت برخی حیوانات است و ایضاً تحلیل نباتات و ممت حیوانات

ندارد که شخص تابع هوا و هوس و غریق در یای افکار دنیوی و معصیت بعقل ناقصه و خود اعمال و مطالب خداوندی و امور روحانی را بفهمد و بکند آن برسد چنانچه در انجیل نیز در آیه ۴۴ فصل ۲ نامه اول باهل قرنتس در همین خصوص مرقوم گردیده است که انسان طبیعی خیرهای روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزدش مهمل است و نمیتواند فهمید از آنز که روحانیه تحقیق آن میشود و بضایا در آیات ۱۸-۲۵ فصل اول همین نامه مسطور است که ذکر صلیب یعنی تعلیم نجات مسیح در نزد مالکان حماقت است و نزد مابجات یا فنگان قدرت خداست زیرا که نوشته شده است که من تباه میکنم حکمت حکما را و باطل میازم فهم ارباب فهم را کجاست حکیم و کجاست کاتب و کجاست محاسب کننده این جهان آیا که خدا حکمت این دنیا را تحقیق نکرده است زیرا که چون بسبب حکمت خدا جهان بحکمت خود خدا را شناخت رای خدا چنین قرار گرفت که بوسیله مهمل قول منادی بماند و را بر بماند هر چند یهود در تفحص آیت دیونانیان جوین حکمت اند لیکن ما ندانیم بسیج مصلوب که او یهود را سنگ مصادم دیونانیان را مهمل است و آیهائی که خوانده شده اند چه از یهودیان و چه از یونانیان مسیح قدرت خدا و حکمت خداست پس در آنحال که شب پره شعشع آفتاب را مکرده و نظر بخاصیت طبیعی خود او را زشت دانسته طاقت پرواز در آن ندارد و حال آنکه جلال آفتاب عالم تاب اظهر من الشمس است آیا آفتاب را چه عیب و قصوری در جلال او چه نقصی می باشد در این صورت بگذارد تا چنان باشد که تعلیم نجات مسیح بجهت شخصی که قلب او مغرور و دیده روحانیش کور و هم طبیعت شب پره دارد نامقبول آید نهایت بشخص ایا ندارد و نورانی گشته تعلیم نجات مسیح بسبب معرفت حقیقی و سعادت ابدی خواهد شد + و قطع نظر از اینها

مردمان است و زحمات و مرک صلیب او که در راه بخود قبول نمود باعث شد که خدا بجهت خاطر او از عقوبت
کناهان آن کسانی که بیسوی مسیح ایمان آورده اند بگذرد و ایشان را به نجات و نجات جاودانی رساند
و اینکه پان تعلیم نجات در انجیل زیاده از آن که ذکر کرده ایم واضح و پان نگشته است البته پان
در بی حکمت نیست باری این تعلیم نجات چنان محکم می باشد که با آن شخص می شود که آیا انسان در
شناختن احوال قلب خود و معرفت الدن با آن مرتبه که بجهت توفیق و نور خداوندی لازم است
رسیده است یا نه و هرگاه شخصی تعلیم نجات را شنیده یا خوانده است و این تعلیم را نه پسندیده
در باب آن متشکی و منکر باشد همین دلیل است که آن شخص هنوز احوال قلب خود را تماماً ندانسته
و از کناهان خود بگریخته و در صمیم قلب از معاصی خود نادام و پشیمان نگردیده است پس چنین شخص
خطرناکی احوال خود را نفهمیده و بی خبر است از مرض روح خود که بسبب کناه داخل قلب او شده
و او را به هلاکت ابدی گرفتار خواهد ساخت و بسبب این غفلت در فکر ماندن و حکیم علاج
کننده نیست بلی البته در نظر چنین شخص تعلیم نجات مسیح بی مصرف و بی مطلب خواهد نمود نهایت
بجهت شخصی که احوال قلب خود را بدستی تمام شناخته و فهمیده باشد که کناه او در حضور پروردگار
چه مقدار و در نظر خدای مقدس و عادل چه غایت زشت و او بار است چنانکه بسبب بهلاکت
ابدی گرفتار خواهد کرد و نیز دانسته باشد که هیچ وجه نمی تواند که خود را از عقوبت کناهان خود برهانند
بچنین شخص خبر نجات یسوع مسیح مرده است که او را از هر چیز شیرین ترمی آید و بجهت قلب او
که از سنگینی بار کناه مجروح گردیده است مرهمی است شافی و صحت دهنده پس اگر تعلیم نجات
به نظر شخصی که بحالت مذکور نرسیده است بی مطلب و بیهوده نماید تعجبی نخواهد بود زیرا امکان

و بقارار روشن نمود و دیگر آیات ۳ و ۴ فصل اول نامه اول بطرس مذکور است که مبارکباد خدا
 و پدر خداوند مایسوع مسیح که بحسب و فور حمتش ما را باز بامید زنده تولید نمود بوسیله برخاستن
 یسوع مسیح از مردگان بمیراث بی فساد و ناآلوده و ناپرموده که بجهت ما گذارده شده است در
 آسمان و دیگر در آیه ۱۴ فصل ۸ نامه باهل روم مسطور است که چون فرزندانیم و ارثان نیز می بایم
 یعنی دارثان خدا و هم ارث بامسح * پس ثمرات و نتایج نجات که یسوع مسیح باز حیات و مرک خود
 بجهت کناهیکاران مهیا ساخته است چنان عظیم و سعادت دهنده می باشند که بسبب آنها انسان
 از ناپاکی کناه پاک گشته بخدا تقرب می یابد و باب خزان توفیق خدا یتعالی بجهت ایمانداران
 مفتوح میگردد و قلب روح ایشان منور و مقدس گردیده در بخت حقیقی و جاودانی می مانند
 پس در این صورت تعلیم انجیل تمنا و تقاضای روح انسانی را چنانکه در دیباچه این کتاب تفصیل
 آن ذکر شده بالمره رفع نموده ساکت می سازد زیرا که از جانب خدا یسوع مسیح از برای ما بسبب
 معرفت و عدالت و تقدیس و نجات گردیده است چنانکه در آیه ۳۳ فصل اول نامه اول باهل
 قرن ششم ذکر گشته است و از همین انجام تقاضای روح و وضوح ثابت می گردد که انجیل کلام الهی
 است پس در این حال آیا کیست که بجهت این نجات بخدا حمد و شکر ننموده هر دو دست خود را بآب
 خزان حقیقی بنیدازد

و نجات مذکوره که بوسیله یسوع مسیح بعمل آمده است باز چنین امر خداست که در درک
 کم و کیف آن عقل انسانی عاجز و قاصر است نهایت در مخصوص نیز کلام خدا دلیلی است کافی
 و مبرهن و از کلام خدا چنانکه ذکر شد معلوم و مشخص است که یسوع مسیح واسطه در مانده تمامی

مرقوم است که در وی یعنی در یسوع مسیح همگی خزائن دانش و پندش مستتر است و دیگر در آیات
 ۴ و ۵ فصل اول نامه اول باهل قرنتس نوشته شده است که پیوسته شکرمی نمایم خدای خود را
 در باره شما بجهت توفیق خدا که در مسیح یسوع بشما داده شده است زیرا که در هر چیز در وی مستغنی
 شده اید از کمال بیان و کمال علم و دیگر در آیه ۵ فصل ۵ نامه باهل روم مرقوم است که از آن روح
 القدس که بماعطا شده است محبت خدا در دلها می مار خفته شده است و دیگر در آیه ۱۳ فصل ۴
 نامه باهل فیلیپی از قول پولس حارمی مذکور است من بر همه چیز قادرم در مسیح که مرا قدرت می بخشد
 و دیگر در آیه ۱۴ فصل ۲ نامه به تیتس مرقوم است که یسوع مسیح خود را در راه ما تسلیم نمود تا آنکه ما را
 از هر قسم گرفتاری رهایی بخشد تا پاک نماید بجهت خود طائفه مخصوصی را غیور در اعمال نیکو و نیز آیه
 ۵ فصل ۸ نامه باهل روم و آیه ۱۴ فصل ۹ نامه بعبرائیان و آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۲ نامه به تیتس و از
 آیه ۱۶ ۱۷ فصل اول بانسیان و از آیات ۳۱ و ۳۲ فصل ۸ یوحنا نیز بمطلب مذکور اشاره
 و مطابق می باشند و باز شمره دیگر نجات یسوع مسیح این است که مسیح همه ایمانداران را از
 تحت حکم شیطان و از خوف مرگ رها نموده و اتمید و ارمی حیات جاودانی و قسمت نجات و جلال ابدی
 را بایشان داده است یعنی از شر خلاصی داده آنها را صاحب نجات دائمی نموده است چنانچه
 در آیات ۱۴ و ۱۵ فصل ۲ نامه بعبرائیان نوشته شده است که چون فرزندان در جسم خون شریک اند
 یسوع مسیح نیز در آنها بر تساوی حصه یافت تا آنکه بوسیله مرگ صاحبقتل ار مرگ یعنی ابلیس ارباب
 سازد و آنانی را که از ترس مرگ همه عمر گرفتار بندگی بودند رهایی بخشد و دیگر در آیه ۱۰ فصل اول
 نامه دوم به تیموتیوس مرقوم است که نجات دهنده ما یسوع مسیح مرگ را معدوم ساخت و حیات

بسبب خطای یک شخص بر همه مردم حکم بالزام شد بهین یک سبب کرداری همه مردم را فتوای
 شده است تا منوب شدن بعدالت زندگی چنانچه بسبب معصیت یک شخص بسیار کسان کناهکار
 مقرر گردیدند بهین طور بسبب اطاعت یک شخص بسیار کسان عادل شمرده خواهند شد و دیگر
 در آیه ۷ فصل اول نامه اول یوحنا مسطور است که خون پسر خدا یعنی یسوع مسیح مارا از هر کناه پاک
 می سازد و دیگر در آیه ۱۴ فصل ۱۰ نامه بعبرانیان نوشته شده است که (یسوع مسیح) یک قربانی
 تا بابد کامل گردانیده است مصفا شوندگان او دیگر در آیات ۶ و ۷ فصل اول نامه بافسسیان مذکور
 است که خدا مارا مقبول نمود و در محبوب خود و در وی فدیة یافته ایم بعلت خوش یعنی آمرزش کناهایمان
 را از استغفای فضلش پس نظر بمضامین آیات مذکوره خدا بسبب مسیح همه کناهایمان آن کسان را
 که حقیقتاً یسوع مسیح ایمان آورده اند عفو فرموده رضامندی خود را شامل حال ایشان می سازد
 و توفیق خود نیز بقلب ایمانداران می بخشد * و فیض و ثمره دیگر که از نجات یسوع مسیح صادر
 میگردد اینست که ایمان آوردندگان بسبب آن منور و مصفا و مقدس میگردند یعنی خدا بواسطه
 یسوع مسیح توفیق و نور خود را بآدمی کرامت میکند و عقل او را منور میسازد و برترتبه که آدمی در شناختن
 احوال باطنی خود و معرفت اللہ بدیت تمام بهم میرساند و قلب او از توفیق و محبت خدا مملو میگردد
 و آنچنان توانائی باو بخشیده می شود که بانجام احکام خدا قادر باشد و در پاکی قلب و معرفت حقیقی مرتبه
 اکملیت میرسد چنانکه در آیه ۶ فصل ۴ نامه دوم باهل قرنتس مذکور گشته است که خدائی که حکم
 فرمود که از ظلمت روشنائی درخشد همان است که دلهای مارا روشن ساخت تا آنکه بمعرفت
 جلال خدا که در صورت یسوع مسیح است روشن سازد و دیگر در آیه ۳ فصل ۲ نامه بقلسیان

و واضح میگردد که الحاق الوهیت به بشریت در مسیح بجهت انجام اراده عظیم خدا صورت یافت یعنی
 که باین وسیله تمامی مردم از هلاکت ابدی رهایی یافته و بخدا تقرب بسته صاحب نجات جاودانی گردند
 و نیز مسیح در حالت بشریت بارفتار و اخلاق خود با دمیان نمونه کامل ارزانی فرماید که همه کس در
 اخلاق حسنه مانند او رفتار نمایند پس اگر خدا بر حسب تقاضای محبت و حکمت خود هر چیزی را که
 بجهت خلاصی بنی نوع بشر مصلحت دانسته بعمل آورده است کرایه برای دم زدن است که گوید بخدا
 چنین امری لائق نبوده است و حال آنکه همین امر نجات مهربانی و محبت و عدالت خود را بر آدمیان
 در کمال درجات آشکار و واضح ساخته است + و اگر احیاناً چنین سوال نمائی که آیا خدا که همه
 چیز قادر است نمی توانست که سلسله انسانی را بنوعی دیگر از گناه و جهنم خلاصی دهد جواب اینکه
 بلی کرایه برای و قدرت است که بقدرت و معرفت الهی حد و پایانی قرار دهد نهایت از این بر علم
 که خدا بجهت رهایی آدمیان همین طریق را مصلحت دانسته است ظاهر و ثابت می شود
 که از برای انجام مدعای او همین طریق بهترین طرق بوده باشد خلاصه برای تحصیل نجات بجهت
 گناهکاران محض مسیح قادر بود و پس که او باز حیات و مرگ خود نجات دائمی را بجهت انسان
 مهیا ساخته است

حال مطلب بقیه این فصل اینست که فوائد و ثمرات نجات را که مسیح باز حیات و مرگ
 خود بجهت آدمیان حاصل نموده است از انجیل ذکر نمایم و نظریه بیان انجیل ثمره اول نجات اینست
 که خدا بجهت خاطر یسوع مسیح تمامی ایمانداران را بالمره بیکناه محبوب مینماید و از عقوبتهای
 گناهان ایشان میگذرد چنانکه در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ه نامۀ باهل روم مرقوم است که چنانچه

یسوع هرزانوی از اهل آسمان و زمین و آنانکه دزیر خاک اند و تا آنکه هر زبان اقرار نماید که مسیح
 خداوند است بقصد جلال خدای پدر پس بنا بر جسم یسوع مسیح در خوردن و آشامیدن و در خواب
 و بیداری و فرج و غم شبیه بس آدمیان گشته مانند انسان بود لکن آنکه در خصوص گناه است
 ماورای این جنس بوده و هیچ گناهی از او وجود نیامده است چنانکه در آیه ۲۲ فصل ۲ نامه اول بطرس
 مذکور شده است که او گناه نکرده و در دانش تغلب یافت نشد و در آیه ۲۶ فصل ۲ نامه بعبرانیان
 مرقوم گشته است که او معصوم و بی ضرر و ناآلوده و از گناهکاران مستغفرو در رفیع تر از آسمانهاست
 * و دیگر آنکه در انجیل گفته شده است که پدر را فرستاد و مسیح به انسان نیز ملقب گشته و نوشته
 شده است که زحمات را کشیده مصلوب گشت و مرد و مدفون گشت و قیام نمود و خود مسیح اقرار مینماید
 که پدر از من بزرگتر است و من نیامده ام که خواهش خود را بعمل بیاورم بلکه خواهش آنرا که مرا
 فرستاده است و بنا بر این که یسوع مسیح واسطه و شافع سلسله انسانی است او بخدا ادعای مناجات
 و شفاعت کرده است و همه اینگونه افعال که از مسیح صدور می یافت بنا بر تقاضای بشریت او
 بودند بنا بر الوهیت * و اگر در خصوص این مدعا سوال نمائی که آیا چگونه ممکن است که الوهیت
 و بشریت بهم ملحق شود پس من هم از تو سوال مینمایم که چگونه ممکن است که روح و جسم ملحق یکدیگر
 بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تالیف یافته اند جواب این سوالها این است که حکیم
 علی الاطلاق همه چیز قادر است و هر چیزی را که می نماید محض از روی حکمت خودش می باشد و بحث
 بحکمت خداوندی عین غرور و کم خردیست و از برای آدمی همین قدر کافی است که بداند که
 این مطلب در کلام خدا ابو صوح پیوسته و ثابت گردیده است * و از کلام خدا این نیز

متشکی نخواهد بود پس در این حال با و واجب و لازم است که هر چه در آنها مسطور است خواه بعقلش
 رسد یا نرسد از خدا دانسته قبول نماید آیا ممکن نیست که خدا را چنین حکمی باشد که بآدمی آنچه را
 مطالب را بیان سازد که عقل از درک آن عاجز باشد و باز از برای باور نمودن آن به بندگان
 حکم فرماید و حال آنکه در افهام ظاهریه و منویه نیز چنین است که بجهت اطفال در هر وقت و برای
 اشخاص کبیر در اکثر اوقات چنین اتفاق می افتد که اول خیری نا فهمیده را قبول نمایند و بعد از
 اعتقاد نمودن می فهمند پس زهی سعادت چنین شخصی که اگر چه درک نکرده باز بکلام خدا معتقد
 گشته مرتبه عالی مسج را قلباً قبول نماید زیرا که باین وسیله نجات یافته در عالم بالا به نجات دائمی
 و بکمال مرتبه معرفت الله خواهد رسید

و آن کلمه که در ابتدا در نزد خدا بود که با آن خدا خود را از ازل با پیغمبران بیان خست
 و بوساطت او تمامی اشیا خلقت یافت یعنی آن مخصوصیت ذات پاک الهی که نظر بآیات انجیل
 بلفظ اسپان گشته محبت کردید و نوع بشریت را گویا مانند لباس پوشیده و بنحود قبول نموده
 در میان مردم ساکن گشت چنانکه در آیه ۴۴ فصل اول یوحنا ذکر شده است که آن کلمه محبت شده
 در میان ما قرار گرفت و تجلی او را ما دیدیم و آن تجلی بود که شایسته یکانه پدر بود و پراز مهر بانی و راسی
 بود و دیگر در آیات ۴ ۵ ۶ فصل ۲ نامه باهل فیلی نوشته شده است که هر چند او تمثال خدای بود و
 تادی با خدا را تعدی ندانست لیکن خود را هست نموده تمثال بندگی را گرفته در صورت خلق بدید
 گشت و چون صورت انسانی را پذیرفته خود را حقیر ساخته مطیع گردید تا بمرک بلکه بمرک صلیب هم
 پس خدا او را بی نهایت بلند نموده است و آدمی بوی داده است که فوق هر اسمیست تا که خم کرد و با هم

اندک زمان موجود شده بجهت این امر چه می توانی گفت آیا ترا چنان قوه هست که در خصوص
 این مطلب عمده و عمیق با خدا در مقام بحث ایستاده کلام او را باطل سازی البته بدیهی است
 که ترا چنین هنرنمایی باشد و اگر کسی از راه غرور ادعای چنین هنر نماید اولاً با و لازم است که ذات
 بی منتهای پروردگار را چنانکه هست تماماً درک نماید زیرا که تا باین مرتبه نرسیده باشد و با
 کیفیت ذات خدا عقلاً گفتگو و بحث نمودن کمال کمخردیست نهایت تحصیل آن مرتبه بیرون از قوه
 انسان و از قبیل محالات است پس در نیمقام بهر کس واجب است که سکوت اختیار نموده و کلام
 خدا معتقد شود * مخفی نماند که بجهت ذات پاک الهی ممکن بلکه لازم است که چنان خود را مخصوص
 داشته باشد که در میان مخلوقات نباشد و بهین علت عقل انسانی نیز با آنها نمی تواند رسیدن
 بجهت ایمان در همین قدر کافی است که بداند که خدا نظر معرفت و محبت خود عمالوت ذات پاک
 خود را در کلام خود با نظریات که ذکر یافت بهما سپان ساخته است و بنا بر آن ظهور پس خود را بجهت
 ربانی و نجات کناهکاران ارزانی داشت و شخص ایمان دار با وجودیکه نفقه که بجهت قسم این بخشش را
 خدا بجهت او بعمل آورده است باز برای این عطای عظیم که بوساطت آن بدولت ابدی
 و نجات جاودانی خواهد رسید شادمان میتواند شد * القصه در این مطالب سوادنی لائل
 کلام الهی دلیل دیگر ممکن لازم نیست زیرا که کلام خدا از تمامی دلائل عقلیه معتبرتر است و در حاکم
 که آدمی این مرحله را یافته است که انجیل و کتب عهد عتیق کلام خدای باشند و در این خصوص
 شخص طالب حقیقت علی الخصوص شخص محمدی اگر بان دلائل که مابجهت منسوخ و تحریف نگشتن
 و از خدا بودن انجیل و کتب عهد عتیق آورده و خواهیم آورد متوجه گردیده باشد دیگر منکر و

و خدای من پس یسوع باو گفت ای ثوما از اینجا که تو مرادیده ایمان آورده خوشحال آنا که ندیده
باشند و ایمان آورده باشند و از این مواضع انجیل بالتام آشکار و یقین است که نه از راه حرمت و بس
بیسوع هیچ پندار گرفته می شود بلکه او فی الحقیقه در مرتبه الوهیت است و صفات الهی در او یافت
می شود و او با خدا یک و خدا است

و اگر کسی سوال نماید که در جنب وحدانیت خدا نسبت الوهیت بیسوع هیچ چگونه امکان
دارد و جواب اینست که بنا بر کلام انجیل الوهیت مسیح بود و انیت خدا قصوری نمی رساند بلکه
در نفس الامر محض یک خدای واحد است و بس اما تشخیص کیفیت این مطلب کارمانیست بلکه
در توه مسیح بشری نیز خواهد بود زیرا که این امر است مخصوص و منسوب به ذات پاک خدا
و آشکار است که آدمی ذات خدا و اسرار او را محیطه تصرف عقل خود نمی تواند آورد پس در انیت
آدمی خاک و چگونه جرات می تواند نمود که با عقل تنک خود عمالت بی انتهای ذات پاک الهی
بپیماید و بجهت آن حدی قرار دهد و آیا چنان هنری از برای انسانی از کجا حاصل شده باشد
که دعوی کند که ذات پاک خدا و صفات او بآن طریق که خدا در کلام خود بیان نموده است نتواند
بلکه بایست که بنا بر رای و خیال عقل خودم باشد بدیهی است که چنین افکار مغروره کفر کلّی می باشد
و چون عقل انسانی بر رسیدن و درک نمودن مرتبه الوهیت بیسوع هیچ عاجز و قاصر است پس در این
صورت اگر کسی بخمال خود رسانیده بگوید که مسیح نه پندار دهنه در مرتبه الوهیت و نه خدا است
اینچنین شخص بهمان کفر و مغروری مذکوره گرفتار است زیرا که سابقا ذکر نمودیم که در کلام الهی آشکارا
تصدیق و تصریح شده است که یسوع مسیح در این مرتبه است پس توای آدمی بی نواد در این

اول الی ۴ و ۵ فصل اول یوحنا مسطور است که بود در ابتدا کلمه و آن کلمه نژد خدا بود و
آن کلمه خدا بود و همان در ابتدا نژد خدا بود و هر چیز بواسطت او موجود شد و بغیر از او هیچ
چیز از چیزها نیکه موجود شده است و وجود نیافت در او حیات بود و آن حیات روشنائی انسان
بود و آن کلمه محبت شده در میان با قرار گرفت و تجلی او را ما دیدیم و آن تجلی بود که شایسته
یکانه پدر بود و پیر از مهربانی و راستی بود و دیگر آیه ۱۲ الی آخر فصل ۸ مثال سلیمان نیز شامل
این مطلب است * و علاوه بر اینها یسوع مسیح در انجیل بلفظ خدا نیز ملقب شده است چنانکه
در آیه ۵ فصل ۹ نامه باهل دوم گفته شده است که پدران نیز پدران ایشانند و مسیح نیز
از حیثیت جسم از میان ایشان است که او خدای فوق همه است مبارک باد تا بابد آمین
و دیگر در آیه ۲ فصل ۵ نامه اول یوحنا مرقوم است که سیدانیم که پس خدا آمده است و پدر که
بما داده است که آنکس را که راست است بشناسیم و هستیم در آن شخص است یعنی در پسر
یسوع مسیح و انست خدای حقیقی و حیات جاودانی و ایضا در آیه ۱۶ فصل ۳ نامه اول به تیموتیوس
تحریر یافته که بالبدیه عظیم است ستر دین که خدا در چشم کاراشد و بروح تصدیق کرده شد و دیگر
در آیه ۸ فصل ۱ نامه بعبرانیان چنین ترقیم یافته است که در زبور پسر را چنین گفته می شود که ای
خدا تخت تو تا بابد الابد است و دیگر آنکه یکی از دوازده نفر شاگردان یسوع مسیح که ملقب بشوفا
بود بعد از مصلوب گشتن یسوع برخاستن او را باور نکرده گفت که تا او را با چشم خود نه بینم
اعتبار نخواهم نمود که یسوع برخاسته است پس در حالتی که خود مسیح با و ظاهر گشت تصدیق
نموده چنانکه در آیات ۲۸ و ۲۹ فصل ۲ یوحنا مرقوم است یسوع مسیح گفت که خداوند من

که یسوع به یهودیان فرمود که پدرم تا حال کار میکند و من نیز کار میکنم و بجهت این یهودیان پیش
از اوّل اراده کردند که او را بکشند زیرا که او نه همین روز سبت را شکست بلکه خدا را پدر خود
خوانده خود را با خدا مساوی ساخت پس یسوع بآنها جواب داده گفت که هر آینه من شمار است
سیکویم که پدر از خود هیچ نمی تواند کرد و مگر آنچه می بیند که پدر می کند و هر آنچه او می کند پدر نیز همان را
می کند و همچنانکه پدر مردگان را بر می خیزاند و زنده می کند همان طور پدر نیز هر کس را می خواهد زنده می کند
و پدر بر هیچ کس حکم نمیکند بلکه تمامی حکمرانی را به پدر داده است تا آنکه همه مردم پدر عزّت کنند چنانکه
پدر را عزّت می کنند آنکس که پدر را عزّت نمی کند پدری را که او را فرستاده است عزّت نمی کند
+ و معنی آن الفاظی که در انجیل یسوع مسیح فرزند خدا خطاب شده است نه آن معنی است که در
اصطلاح مردم بولد مولود خطاب میکرد و بلکه معنی آن الفاظ چنین باید فهمیده شود چنانکه در آیات
انجیل تفصیل یافته است یعنی در آیه ۱۰ ال ۱۲ فصل اوّل نامه بقلسیان ذکر شده است که او
(یعنی پدر خدا) دوست خدای غیر مرئی است و پیش از همه مخلوقات متولد شد که مخلوق شد
بوی هر آنچه در آسمان و زمین است از خیرهای دیدنی و نا دیدنی چه از اورنگها و چه خداوندیها و چه
ریاستها و چه قدرتها تمامی بوساطت و بجهت دی خلقت گشت و او پیش از همه می باشد و همه
در وی با هم متصل اند و دیگر در آیات ۲ و ۳ فصل اوّل نامه بعبرانیان مرقوم است که خدا در این
ایام آخر با ما تکلم نمود بوساطت لپ خود که او را دارت جمیع اشیا گردانید و بوساطتش عوالم را خلق
نمود و او تابش جلال و سکه وجود خدا بود و همگی اشیا را بجریان قوه خود ستمل گشته کنان را
بنفس خود محو نموده بردست راست خدای قادر مطلق در علّیین جلوس فرموده و دیگر در آیات

در باره مرتبه الوهیت خود باین طریق اقرار نموده است چنانکه در آیه ۳۵ تا ۳۷ فصل ۹ یوحنا مرقوم است
 که یسوع مسیح بشخص کوری که پناهنده بود گفت که آیا تو به پسر خدا ایمان می آوری او جواب داد
 که ای آقا او کیست که من با او ایمان آورم یسوع گفت تو او را دیده و آنکس که با تو گفتگو می کند همان ^{است}
 و در آیات ۱۵ تا ۱۸ فصل ۱۶ متی مذکور است که یسوع مسیح بشارت کرد ان خود فرمود که شما مرا چه شخص
 می گوئید آنگاه شمعون پطرس جواب داده گفت که توئی مسیح پسر خدای حتی و یسوع جواب داده فرمود
 که خوشحال تو ای شمعون باریونا از انز که جسم و خون این را بر تو ظاهر ساخت بلکه پدر من که در
 آسمان است ظاهر نمود همچنین در آیه ۲۳ فصل ۸ یوحنا مرقوم است که به یهودیان فرمود که شما
 از تختانی هستید و من از فوقانی هستم شما ازین جهان هستید و من از این جهان نیستم و در آیه ۵۸
 همین فصل میگوید که پیشتر از آنکه ابراهیم شد من هستم و دیگر یسوع مسیح در آیه ۲۸ فصل ۱۶ یوحنا فرموده
 است که از نزد پدر پیرون آدم و بجهان رسیدم و باز جهان را می گذارم و بنزد پدر میروم و دیگر
 آیه ۵ فصل ۷ یوحنا گفته است که حالا ای پدر بآن جلای که پیش از بنای عالم نزد تو داشتم مرا در نزد
 خویش مرتین کن و ایضا در آیه ۹ فصل ۱۴ یوحنا یسوع مسیح می فرماید که آنکس که مرا دیده است پدر را
 دیده است و ایضا در آیه ۱۰ فصل ۱۰ میفرماید که من و پدر یک هستیم و باز در آیه ۲۱ فصل ۱۷ یوحنا
 گفته است تو ای پدر در من هستی و من در تو و در آیه ۲۶ فصل ۵ یوحنا یسوع گفته است چنانچه پدر
 در ذات خود زندگانی دارد به پسر نیز داده است که او در ذات خود زندگانی داشته باشد و در
 آیه ۱۱ فصل اول و در آیه ۱۳ فصل ۲۲ مکاشفات نیز می فرماید که من الفاد او مکا یعنی (ابتدا
 و انتها) و اول و آخر هستم و ایضا در آیات ۱۷ تا ۱۹ و ۲۱ و ۲۲ فصل ۵ یوحنا مرقوم گشته است

شبه الهام الهی و کلام خداست

پنایت این مرحله که یسوع مسیح از جنس انسان و پیغمبران برتر بلکه در مرتبه الوهیت است از آیاتی که در خصوص مرتبه او از کتب عهد عتیق ذکر کرده ایم معلوم و آشکار است لیکن در انجیل این مطلب عمده دیگر زیاده بیان و توضیح یافته است پس همان آیات انجیل که بر مرتبه اعلیٰ الوهیت مسیح کو اهی میدهند ذکر خواهیم نمود تا بدین طریق این تعلیم انجیل را بر تو ای مطالع کننده واضحاً ثابت سازیم و مخفی نماید که نجات سلسله انسانی که بواسطه یسوع مسیح انجام یافت بی مرتبه الوهیت هرگز صورت امکان نمیداشت و بدیهی است که در خصوص مرتبه الوهیت مسیح کلام خدا که عبارت از انجیل باشد دلیلی است قاطع و شایسته کافی و آدمی باید دلیل و حکم کلام خدا را قبول نماید خواه عقل آن حکم خدا را درک نماید خواه نماید و آیات انجیل که بآنها مرتبه الوهیت یسوع مسیح توضیح یافته و ثابت گردیده است اینهاست چنانکه در آیه ۷ فصل ۳ متی مرقوم است یعنی در جینی که یسوع در رود اردن از یحیی غسل تعمیدی یافت ناگاه آوازی از آسمان رسید باین مضمون که اینست فرزند محبوب من که از او خوشنودم و دیگر در باره همین مطلب آیات ۱ و ۲ و ۳ و ۴ فصل ۱۷ متی مرقوم است که بعد از شش روز یسوع بطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برشته و پنهانی ایشان را بکوه مرقعی آورد و در حضور آنها صورتش متغیر گشته و چهره اش چون خورشید میدرخشید و لباس او چون نور سفید بود که ناگاه موسی و الیاس با وی تکلم کنان برایشان ظاهر گردیدند و در اثنای تکلم آن ابر درخشانده برایشان سایه افکنده و ناگاه صدا از آن ابر میگفت اینست فرزند محبوب من که از وی خوشنودم سخن او را بشنوید و خود یسوع مسیح

و آنها را بحافظت کردن بر آنچه شمارا فرمودم امر نمایند و اینک ایم تا انقضای جهان شما
می باشم و در آیه ۱۹ فصل ۱۶ مرقس مسطور است که بعد از تکلم با ایشان خداوند بآسمان صعود
نموده بر دست راست خدا بنشست پس باین قسم آن کلامی که در باب دست راست خدا
نشتن مسیح و برین آسمان حکم نمودن او در زبور ۱۱۰ و فصل ۷ دانیال گفته شده است
بانجام رسید + و چون همه این وعده ها و علامتها یکی که خدا چند قرن قبل از مسیح در خصوص
بوساطت پیغمبران خود در کتب عهد عتیق از برای این بیان نموده بود که باستصواب آن
علامت رمانده موعوده را در وقت آمدنش شناسند چون همه آنها در یسوع مسیح بدرجه
تمم رسید پس لاشک و شبه یقینا و صریحا آشکار و ثابت است که رمانده و نجات دهنده
تمامی سلسله انسانی که در کتب عهد عتیق وعده و اشاره شده است فی الحقیقه یسوع مسیح است
و او بسبب زحمات و مرک خود کفاره ذنوب ایمان آورندگان خود گردیده باعث نجات آنها شده
است و نیز مخفی نمائید که انجام یافتن همه آن وعده و پیش گفتنها که در کتب عهد عتیق در خصوص
یسوع مسیح داده شده بود و دلیلی است واضح و مبرهن که آن کتب کلام الهی می باشند زیرا که غیر
از خدا گرایای آن قدرت می بود که چندین قرن قبل از وقوع در خصوص مسیح با این معنی خبر دهد
که وقت آمدن و مکان تولید و در مرتبه و انواع زحمات و کم و کیف مردن و زنده شدن و
عروج نمودن و سایر احوالات او را به تفصیل بیان و معلوم سازد و آشکار است که انسان
احوال و واقعه پیش را نمیداند و به بیان نمودن اینگونه پیشین گوئیها ابد اقا و رفیت مکرر در
صورتیکه خدا آنها را با الهام کرده باشد پس کتب که در او اینگونه پیش گفتنها مسطور است مشکوک

چنانکه بشاکردان خود خبر داده بود بهمان طریق در روز سوم بعد از وفات خود زنده شده از قبر برخاست
 چنانکه در آیه اول الی ۶ فصل ۲۸ متی مرقوم است که در آخر سبت سفیده دم روز اول سفته مریم
 مجدلیه و مریم دیگر بجهت مشاهده قبر آمدند که ناگاه زلزله عظیمی واقع گشته زانرو که فرشته
 خداوند از آسمان نازل نموده پیش آمده آن سنگ را از سر قبر غلطانید و بر آن نشست که جبهه
 او مانند برق و لباس وی چون برف سفید بود و نگاهبانان از هیبتش بهوت شده چون
 مردگان گردیدند پس آن فرشته توجه بآن زنان نموده گفت شما خوف ننمائید زانرو که میدانم
 که در تفتحص یسوع مصلوب می باشید و او در اینجا نیست زیرا که چنانکه گفته بود برخاست بیایید
 و جای که خداوند خواسته بود ملاحظه نمائید بنا بر این کلام زبور انجام یافته و صدق آن بطور
 رسید که در خصوص برخاستن مسیح گفته بود که نفس مرا در کور نخواهی گذاشت و محبوب خود را نخواهی گذاشت
 کف او را به پند یعنی در قبر فاسد کرد و بعد از برخاستن از قبر باز یسوع مسیح مدت چهل روز در
 دنیا ماند اما در آن ایام خود را محض بآن یهودیان که با و ایمان آورده بودند علی الخصوص بشاکردان
 خود نموده و مطلب مضمون مردن و زنده شدن و برخاستن خود را بآنها بیان نمود و بایشان
 ثابت کرد که بنا بر کلام پیغمبران می بایست که همه این وقایع بهمان طریق واقع گردند چنانکه واقع
 گردید * و بعد از اتمام ایام مزبور بشاکردان خود را در یک کوهی نزدیک اورشلیم فراهم
 آورده در حضور ایشان بآسمان عروج نمود و این کلمات را که در آیه ۱۸ ۴۲ فصل ۲۸ متی
 نوشته شده است بایشان گفت که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است
 لهذا بروید و تمامی قبایل را از شاگردان نمائید بغسل تعمید دادن آنها را با اسم ^{القدس} و این روح

مصلوبی با خشت دستها و پاهایش را سوراخ نمودند و خولش را تقسیم و بر پیراهنش قرعه افکندند
چنانکه همین مطلب در آیه ۳۰ فصل ۲۷ متی و روم کشته است و دیگر در آیات ۲۹ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ همین
فصل ذکر شده است که گذرندگان اورا فحش داده سرهای خود را جنبانیده می گفتند که دیگران را
نجات داده است و خود را نمی تواند که نجات دهد اگر پادشاه اسرائیل است از صلیب الحال
فرود آید که ما بروی اعتقاد خواهیم آورد او که توکل بر خدا مینمود و چنانچه از او راضی است
الحال نجاتش دهد زانکه می گفت فرزند خدا می باشم و همین وقایع همه آن کلمات انجام
یافتند که قبل از وقوع این واقعه داود در خصوص زحمات یسوع مسیح در زبور ۲۲ گفته بود *
و دیگر چون عادت یهودیان در آن زمان این بود که هر مقتدری را که قتل می کردند بدن او را در
قبرستان مقصرین که خارج از قبرستان سایر مرده ها بود دفن میکردند بنا بر این بعد از مصلوب
کردن یسوع میخواستند که بدن او را نیز عبادتی که داشتند به یحیی متی در قبرستان مقصرین دفن
نمایند لیکن بخلاف عادت آنها بجزمت و عزت تمام مدفون گشت چنانکه در آیه ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ فصل ۲۴
متی خبر داده شده است که چون شام کردید توانگری یوسف نام از ارمیشیه که او نیز شاگرد
یسوع بود آمده و آن شخص نزد پلاطس رفته جسد یسوع را خواست نمود و پلاطس فرمان داد که
جسد با و داده شود پس یوسف جسد را گرفته پیارچه کتان پاک و پیچیدش و در قبر نو خویش که
از سنگ تراشیده بود بگذشت و سنگ بزرگی را بر سر قبر غلطانید و رفت در این حال
آن کلام اشعیا پیغمبر که درباره یسوع مسیح گفته بود که او را با کسان شریر میخواهند هم قبر سازند
اما بعد از وفات در مقبره شخص توانگری مدفون گشت با انجام رسید * و دیگر آنکه یسوع مسیح

و نیا بود در خصوص حمایتی که در آن اوقات باو خواهد رسید بشاگردان خود چنانکه در آیه ۳۱
 الی ۳۳ فصل ۱۸ لوقا مرقوم است خبر داده گفت که اینک بسوی اورشلیم روانیم و آنچه در کتب پیغمبران
 مرقوم شده است بر فرزند انسان کامل میگردوزیرا که بقبال سپرده شود و تسخر و ظلم یابد و بر او
 آب دهن خواهند انداخت و او را چوب زده خواهند گشت و روز سوم خواهد برخاست و تمامی این چنانچه
 را یسوع مسیح محض از دین محبت خود متحمل گشته و بخود قبول نموده است چنانچه در آیات ۴۴ و ۴۵ و
 ۴۸ فصل ۱۸ یوحنا مرقوم است که یسوع مسیح فرموده است که من شبان خوب هستم و جان خود را براه
 کوسفندان می دهم و بچکس آنرا از من نمیگردانند بلکه من خود جان را میدهم و من برگذاشتن اختیار
 دارم و اختیار دارم که آنرا باز گیرم و این حکم را از پدر خود یافته ام پس یسوع بنا بر محبت موفوره خود
 که در خصوص ماکنه کاران داشته است و بجهت اینکه ما را از گناه و جهنم برهانند مانع نگردد بلکه
 خود را داکذاشت که یهودیان او را دستگیر نموده بنزد پلاطس حاکم بت پرست برده تا از راه
 کذب از او شکایت کنند و او را استهزا و تسخر نمایند و بدیش طپا پنجه زده و با شاره حاکم بت پرست
 او را تا زیانه زده مصلوب سازند و با منظر لوقا هر خبریکه سابقا پیغمبران بجهت زحمات یسوع مسیح
 و انواع دین تمام آنها نوشته بودند انجام پذیر گشت چنانکه در آیه ۱۲ الی ۴۴ فصل ۲۷ متی مرقوم
 است که در حینیکه روسای کهنه و شاخ دی را استم می نمودند او مطلقا جواب نمیداد و انگاه پلاطس
 گفتش که نمی شنوی که بچه مقدار چیزها بر تو شهادت میدهند مطلقا او را بیک لفظ هم پاسخ نداده
 چنانچه حاکم بسیار تعجب نمود پس در مضورت آن کلام اشعیا پیغمبر که سابقا ذکر شد انجام یافت
 که گفته است که مسیح را مانند بره بمقام ذبح آوردند و او داناتش را نکشاده و وقتی که یسوع را

یافته است خود یسوع مسیح با آنها جواب داده گفت که بروید از آنچه شنیده اید و دیده اید بگویی
 را مطلع گردانید که کوران روشن میگردند و شلها بر فقر می آیند و مبر و صین ظاهر میگردند
 و کوران شوم میشوند و مردگان بر میخیزند و بنیویان مژده انجیل می یابند و خوشحال کسی که
 درباره من پانکوبد و نیز چنانکه در آیه ۲ فصل ۳ یوحنا مرقوم است که یکی از بزرگان یهود وقتی
 که بجهت پرسیدن طریق نجات نزد یسوع مسیح آمده بود اقرار نموده گفت که بوی مامیدانیم که تو
 از جانب خدا از برای تعلیم آمده زیرا که هیچکس این معجزات را که تومی نمایی نمی تواند نمود جز آن
 که خدا با وی باشد و خود مسیح در آیه ۳۶ فصل ۵ یوحنا گفته است که همین عملها که میکنم برای
 من شهادت میدهند که پدر مرا فرستاده است + نهایت با وجود این همه بزرگی باز یسوع مسیح
 بفقیری و فقری در دنیا رفتار نمود چنانچه خودش در آیه ۲ فصل ۸ متی میگوید که رو با بان را
 سوراخها و مرغان هوا را شایم آنهاست و فرزند انسان را جامی سر نهادن نیست و همچنین
 نیز بمرست و بزرگی و نبوی هیچ را غلب نکردید چنانکه در آیه ۱۵ فصل ۶ یوحنا نوشته شده است
 که یسوع در پاستا که خواهند آمد و او را خواهند گرفت تا که او را پادشاه سازند پس باز به تنهایی
 بکوهی رفت و در آیه ۳۳ فصل ۳ یوحنا نوشته است که یسوع مسیح گفت که غذای من اینست
 که خواهش آن کسی که مرا فرستاده بجا آورم و کارش را تمام کنم و دیگر آنکه یسوع چنان رفتار پاک نمود
 که در حضور مخاصمان خود می توانست بگوید و میگفت که گیت از شما که مرا بکناه ملزم کند چنانکه این
 کلمات در آیه ۴۶ فصل ۸ یوحنا مسطور است بهر حال هر خیرے که سابقاً بجهت ایام ظهور و مکان
 تولد و تعلیم مسیح بواسطت پیغمبران گفته شده بود کاملاً انجام یافت + و در اواخر زمانی که بنا بر جسم

زیرا که نبود و راندرون کاروان سراسر مکانی برای آنها و در آن زمین شبانان می بودند که
 کله خود را حراست نموده در شب بنوبت کشیک می کشیدند ناگاه فشته خداوند بر آنها تزلزل
 نمود نور خداوند باطراف آنها درخشید و آنها بغایت محو گردیدند آن ملک ایشان را گفت
 مترسید که اینک مژده سروری پغایت که خواهد بود برای تمامی قبایل شما آورده ام زیرا که
 نجات دهنده از برای شما که او سیح خداوند است امروز در شهر او دستور شده است اینست برای
 شما نشان که باید طفلی را که بقصد اقمه پیچید در آخر گذشته شده است ناگاه فوجی از لشکر
 آسمانی با آن ملک خدا را استایش کنان نمودار شده می گفتند که خدا راست در عالم بالا جلال و بر
 زمین آرام و در میان انسان رضامندی و چون آن فرشتگان از نزد آنها بسوی آسمان
 رفتند شبانان گفتند بایکدی که تا به پست لحم رفته این واقعه را که خداوند بجا نمودار گردانیده است
 ملاحظه نمایم پس نبردی روان شده یافتند مریم و یوسف و آن طفل را در حالتی که در آخر
 خوابیده بود پس ایشان ملاحظه نموده سخنی را که در باره آن طفل با آنها گفته شده بود بدستی
 در یافتند بعد از آن که یسوع بسن سی سالگی رسید و عظم و تعلیم دادن آغاز نموده معجزات
 کثیره از او صدور یافت چنانکه پماران را شفا داد و اخراج شیاطین نمود و بکوران پناهی
 و بشلان رفتار و بکسان گفتار و بکوران شبنوائی بخشید و مردکان را زنده نموده بر خیزانید
 و از این قبیل معجزات پشمارا از او صورت وقوع یافت بنحویکه در حسینی که یحیی تعمید دهنده و
 نفر از شاگردان خویش را بتر و یسوع فرستاد که از او سوال نموده دریافت نمایند که آیا با
 که در کتب عهد عتیق و عهد شده است یا نه چنانکه در آیات ۴ و ۵ و ۶ فصل ۱۱ متی ذکر

یوسف منسوب شده بود قبل از آنکه با هم جمع آیند یافته شد که از وساطت روح القدس حامله بود
 و از آنجا که شوهر او یوسف مردی بود عادل و نیکو است که او را عبرت خلق نماید بخاطرش رسید
 که وی را پنهانی را کند و هم بر این اندیشه می بود که فرشته از جانب خداوند خود را در خواب
 بر او نمود و گفت ای یوسف پسر داود از کفایت زن خود مریم مترس زیرا که آنچه در او موجود
 شده است از روح القدس است و او پسری خواهد زایید و تو اسمش را یسوع خواهی نهاد و از آنجا
 که او قوم خود را از کنایان ایشان نجات خواهد داد و این همه برای آن واقع شد که کامل شود
 آنچه از خداوند بواسطه پیغمبر گفته شده بود که میگفت اینک دختری باکره آبتن خواهد شد
 و پسری را خواهد زایید نام او را عمانوئیل خواهند خواند که ترجمه اش اینست که خدا با ما
 پس یوسف از خواب بیدار شده آنچنانکه فرشته خدا با او گفته بود رفتار نمود و زن خود را نزد
 خویش خواند و با او نزدیکی نکرد تا آنکه پسر نخستین خود را زاییده بود پس او را یسوع نام نهاد *
 و دیگر اینکه بنا بر وعده خدا که در کتب عهد عتیق مذکور گشته یسوع از نسل داود ظاهر شده است
 چنانکه این معنی در آیه ۳ فصل اول نامه باهل روم و در آیه اول فصل اول متی مسطور است
 * و دیگر چنانکه خدا بواسطت میخا پیغمبر خبر داده بود یسوع در شهر بیت لحم متولد گشت ^{بطریق}
 در آیه ۴ و ۵ فصل ۲ لوقا مذکور است که یوسف نیز از جلیل از شهر ناصره به یهودیه بشهر داود
 رفت که به بیت لحم مسمی است از آنرو که او از دودمان و قبیله داود می بود تا نوشته شود
 اسمش با زن منسوب بخود مریم که آبتن بود و در آن آوان که ایشان را آنجا بودند ایام
 وضع حملش رسید پس زایید نخستین پسر خود را و او را در قنداقه پیچیده در آغوش خوا بایند

آنها را ویران و مهندم ساختند چنانکه از آن ایام الی حال قربان نمودن در آنجا بالمره موقوف
 شده است و ولایت یهودیان اخاب نموده یهودیان با طراف و اکناف متفرق گشته تا
 حال در آن حالت می باشند چنانکه این مطلب از تواریخ نیز معلوم است * و چنانکه خدا
 بواسطت اشعیا و بنی خبر داده بود که مسیح از دختر باکره تولد خواهد یافت بهین طریق که خدا
 فرموده بود بطهور رسید چنانکه در انجیل در آیه ۲۶ ۳۵ ۳۷ و فصل اول لوقا ذکر یافته است
 که در ماه ششم جبرئیل فرشته از خدا بسوی شهری از جلیل که ناصره نام داشت بنزد دختر و
 مریم نام فرستاده شد که منسوب بود به یوسف نام مردی از دودمان داود و فرشته بنزد او
 آمده گفت سلام ای فخر یافته خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارکی دادی چون این را دیدی
 از سخن او مضطرب شده و در شبهه افتاد که این چه نوع سلام است و فرشته دیرا گفت که متزلزل
 ای مریم زیرا که تو یافته نعمت خدا داد را دانیک تو آبتن خواهی شد و خواهی زائید پسری
 و او را یسوع خواهی نامید و او شخص بزرگی خواهد بود و فرزند خداست تعالی خوانده خواهد شد
 و خداوند خدا تحت پدرش داود را بوی خواهد داد و دودمان یعقوبی تا ابد سلطنت
 رانده سلطنتش را نهایت نخواهد بود مریم ملک گفت چگونه این تواند شد و حال آنکه من
 مردی را نیافته ام و ملک می را جواب داده گفت که روح القدس بر تو نازل خواهد نمود و
 قوت خداست تعالی بر تو سایه افکند از آنجا است که آن مولود مقدس فرزند خدا خوانده
 خواهد شد زیرا که نزد خدا هیچ امری محال نیست و در همین خصوص در آیه ۱۸ ۳۵ ۳۷ فصل
 اول متی گفته شده است که متولد شدن یسوع مسیح باین طریق بوده است که چون مادر او مریم

فرزند انسان می آمد و نزد صاحب روزهای قدیم نزدیکی نموده بحضورش آورده شد و با او
سلطنت و عظمت و مملکت داده شد تا آنکه تمامی قومها و امتهای او را بندها و را خدمت نمایند
سلطنتش سلطنت ابدیست که در مگذرد و مملکتش فانی نخواهد گردید
و چنانکه خدا بوساطت پیغمبران خود در کتب عهد عتیق و خصوص آمدن مسیح خبر داده بود
بهمان طریق ربانده موعوده که مسیح است در دنیا ظاهر گشت و ظهور او بعد از انقضای مدت
چهار هزار سال از خلقت دنیا بود که ششصد و بیست سال شمسی قبل از هجرت محمد بوده باشد
و در ایام ظهور او همان هفتاد و هفت که عبارت از چهار صد و نو سال باشد که دانیال پیغمبر
خبر داده بود که از برکت تن بنی اسرائیل از اسیری بابل تا آمدن مسیح آنقدر وقت
خواهد گذشت با انجام رسیده و همچنین نیز آن خبر که یعقوب در تورات داده بود که در ظهور
مسیح حکومت از میان طائفه بنی اسرائیل قطع خواهد کردید و همان ایام ظهور مسیح
با انجام رسید زیرا که چند سال قبل از ظهور مسیح طائفه یهود در زیر حکم پادشاه روم بودند
و در ایام تولد او اسامی ایشان در دفتر آن پادشاه ثبت شده و بالمره رعیت او
گردیده بودند چنانکه اگر بآیه اول الی ۳ فصل ۲ لوقا رجوع نمائی معلوم می شود در حین
مصلوبی یسوع مسیح چنانکه در آیه ۱۵ فصل ۱۹ یوحنا ذکر شده است خود یهودیان اقرار کرده
گفتند که سوای پادشاه روم ما را پادشاهی دیگر نیست و از آن زمان الی الان سلطنت
یهودیان بر طرف گشته است و مدت چهل سال بعد از مسیح چنانکه دانیال پیغمبر با نصد سال
سابقا خبر داده بود که اگر پادشاه روم باورشلیم هجوم آورده شهر عبادشخانه و قربانگاه

در دشت مسیه باشد و نیز در آیات ۸ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ بیان شده است که تمامی ^{بنده} گناهان
 مرا استنهای نمایند عبوس بیجا کرده سر را می جنبانند که بخداوند توکل نمود تا که او را بر باد
 پس او را بر باد دهد چو که از او محفوظ است سگان مرا احاطه نمودند و جماعت شرار مراد و آن
 نموده و ستهاد پایهایم را سوراخ کردند و الثواب مراد میان خود قسمت نمودند و بجهت لباس
 قرعه انداختند و دیگر آنکه در خصوص قیام نمودن یسوع مسیح و شستن او در طرف راست
 خدا یعنی عروج کردن و بجلال رسیدنش و در مرتبه الوهیت بودنش ما در آن آیاتی که
 گذشت در کتب پیغمبران چنین مذکور است چنانکه در آیه ۱۰ از بقره ۱۶ گفته شده است که جان
 مراد عالم غیب و انخواهی گذاشت و مقدس خود را نمیگذاری که پوسیدگی را به بیند و
 ایضا در آیه اول ز بقره ۱۱ مفسور است که خداوند بخداوند من فرمود که بدست راست من
 بنشین تا آنکه دشمنان ترا فرش پای تو سازم و در ز بقره ۲ در آیه ۷ در باره مسیح ذکر
 شده است که خداوند بمن گفته است که پسر من توئی امروز ترا تولید نمودم و باز در آیات
 ۶ و ۷ ز بقره ۴۴ نسبت مسیح ذکر گشته است که ای خدا تحت تو تا ابد الابد است عصا
 مملکت تو عصای عدالت است عدالت را دوست میداری و شرارت را بغض مینمائی از آن
 سبب خدا خدایت ترا بر و غن شادمانی زیاده از مصاحبانست مسیح نمود و دیگر در آیه ۱۱ فصل
 زکریا پیغمبر مرقوم است که خدا گفت که ای دختر صیون بسرا دشادمان باش زیرا خداوند
 میفرماید که ایک من آمده در میان ساکنان بود و دیگر آنکه در آیات ۱۳ و ۱۴ فصل
 دانیال پیغمبر ذکر گشته است که در رویای شبانه مکر لستم و ایک در برابر ای آسمانی ماندم ^{شخص}

که پادشاهان در حضورش از اودمان خود را خواهند بست زیرا خبری که بایشان بیان کرده نشدند خواهند دید و آنچه که کشیده بودند خواهند فهمید و ایضا در آیه اول ^{۵۳} فصل ۱۰ اشعیا گفته شده است که کیست که بجز ما ایمان آورده است و بر کیست که بازوی خداوند گرویده است زیرا که در حضورش بنهالی میروید و مثل ریشه در زمین خشک شده ویرانه منظری و نه زیبایی است وقتی که باومی نگریم نمایشی ندارد که باور غبت داشته باشیم خوار و در میان آدمیان مردود صاحب غمها و شناسنده درد و با مثل کسی که از او روگردان و حقیر شده که او را بحساب نیاوردیم بدستی که رنجهای ما را بر داشته و غمهای ما را کشیده است اما ما او را بطوری بحساب آوردیم که از خدا کوفته و مضروب و مبتلا است و حال اینکه بسبب معصیتهای ما مجروح و بجهت کناهان ما کوفته شده عقوبت سلامتی ما بر او بود و از آسیبهای وی شفا ما رسیده است همگی ما مثل کوسفندان آواره کردیم آری بر کردیم هر کس براه خود خداوند کناهان تمامی ما را باور است آورد و مظلوم و رنج کشیده دمان خود را نکشود مانند بره که بمقتل آورده شود و مثل کوسپندی که در برابر پشم برنده اش نیزبان است دمان خود را باز نکرد و مجبوراً از حقش باز داشته شد و از هم قرنائش کیست که بفکر این افتاد که حین قطع شدنش از زمین زندگان بسبب عصیان قوم من صدمه با و واقع شد اگر چه مزار او را با شیرین تعیین نموده بودند اما بعد از مردنش با ستمو لان بود و حال آنکه ظلم نموده حیل در دمانش نمود و خداوند بکوفتن و رنجاندنش راضی شد غرض اینکه بعد از قربانی نمودن جاننش جهت رفع کناه ذریه خود را به بیند و ایام خود را طویل نموده اراده خدا

نجات سلسله انسانی بخود قبول نموده است پیغمبران در کتب خود چنین خبر داده اند از آنجمله
 در خصوص تعلیم مسیح اشعیا و پیغمبر در آیه اول الی ۴۴ فصل ۲۴ در کتاب خود از جانب خدای گوید
 که اینک بنده من که اورا تکیه میدهم و بر کزیده من که جانم از او راضی است روح خود را
 بر آدمی افکنم تا از برای طوائف حکم را صادر سازد و فریاد نکرده و آواز خود را بلند ننموده
 آنرا در کوچهها مسموع نخواهد کرد و نی شکاف شده را نخواهد شکست و فتنه بی نور را منطفی
 نخواهد ساخت تا حکم برستی صادر کرد و اند غفلت نکرده تعجیل نخواهد نمود تا آنکه حکم را بر زمین
 قرار دهد و جزا بر منظرش بعثت باشند و ایضا در خصوص مسیح و تعلیمش اشعیا و پیغمبر در آیه
 اول الی ۳ فصل ۱۱ گفته است که روح خداوند خدا بر من است چونکه خداوند مرا مسح کرده است
 تا آنکه بستم رسیدگان مژده خیر بدهم و مرا فرستاده است که تا شکسته دلان را به کرده آزادی
 با سیران و کشودن محبتش بنمایان نه انکایم بلکه سال رضا مندی خداوند و روز انتقام خدا
 ما را اندا کرده تمامی ماتمیان را تسلی دهم و ماتمیان صیون را بشارت دهم که بجای کسرت
 عزت و بجای ماتم روغن شادمانی و بدل روح که رخلعت مدح داده خواهد شد و اینکه ایشان
 بدرختان صدق و مغرور شدگان خداوند نامیده خواهند شد تا آنکه او ذی جلال گردد
 و دیگر در باره افتادگی و زحمت و مرکب یسوع مسیح در آیات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ فصل ۵۲ اشعیا
 مذکور شده است که اینک بنده من بر خوردار بوده رفیع و علاء بسیار بلند خواهد شد
 و نظر بضعیف بودن سیمایش از سایر کسان و خفیف گردیدن زیبایش از بنی آدم
 پس بطوریکه بسیاری از تو مستحیر بودند بهمانطور طوائف بسیار را و جد کنان خواهد گردانید

شیلوه (یعنی مسیح) بیاید که با و آسمتها جمع خواهند شد و ایضا در خصوص همین مطلب خدا ایستاده
در آیه ۲۴ ۲۵ فصل ۹ کتاب انیال بدانیا ان پیغمبر فرموده است که برای قومت و شهر
مقدس هفتاد هفته تعیین شده است جهت انجامیدن عصیان و اتمام رسانیدن کناه و
کفار نمودن خطا و آوردن عدالت دائمی و تکمیل نمودن رو یا و نبوت و جهت مسیح نمودن قدس
قدوسین پس بدان و درک نما که از صد و فرمان جهت مرمت و بنا کردن اورشلیم تا مسیح سر و
هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و چهار سو و دویوار ماهه تسکی و قتها بنا کرده خواهد شد
و بعد از شصت و دو هفته مسیح منقطع شده ناپدید خواهد کردید و قوم سرداری که می آید
شهر و مقام مقدس را خراب خواهد کرد و آخرش با طوفان خواهد بود و تا با آخر محاربه خراب
مقدّر شده اند و عهدی را در یک هفته یا بسیاری محکم خواهد ساخت و در نصف هفته قریبا
و هدیه را رفع خواهد کرد و مکان ولادت این رباننده در کتب میگاه پیغمبر یعنی در آیه ۲
فصل ۵ چنان معلوم شده است که ای بیت لحم افرا تا که اگر چه در میان هزار با یهودا و کجکی
لیکن از برایم شخصی که در اسرائیل سلطنت خواهد نمود که خرد جهایش از قدیم از ایام پیشین
بوده است از تو بیرون خواهد آمد و دیگر آن رباننده از دختر باکره بوجود خواهد آمد چنانکه
در این خصوص اشعیا پیغمبر در آیه ۷ فصل ۷ فرموده است که خود خداوند شما آیتی را
خواهد داد اینک باکره حامله شده پسری را خواهد زایید و اسمش را عمانوئیل خواهد خوانند
و عمانوئیل لفظ عبرانی است که معنیش انیسیت که خدا با ما است و در خصوص تعلیم و افتاد
و زحمات و مرک این رباننده که مسیح است بجهت همگی مطالب مذکوره که مسیح از برای

من از او تقیتش میکنم و دیگر آنکه خدا بد او پیغمبر معلوم ساخته است که این رہباننده از اولاد تو
 ظاهر خواهد شد و او همیشه سلطنت خواهد راند بقراریکه در آیات ۱۲ و ۱۳ فصل ۷ کتاب دومین
 شموئیل مرقوم است که عیسی که روزهایت بسته باید رانت منجوبالی ذریه ترا که از پشت تو
 بیرون می آید بعد از تو بر پا خواهد نمود و مملکت او را استوار خواهد ساخت او خانه را با اسم
 من بنا خواهد کرد و در مملکت او را ابد پایدار خواهد نمود و ایضا در همین خصوص در آیات
 ۵ و ۶ فصل ۲۳ میر میاند کور است که خداوند میفرماید که اینک روزهای می آید که از برای داود
 شاخه عادل را بر منجیزانم که ملوکانه سلطنت خواهد نمود و بکام رسیده در زمین انصاف و
 راستی را بجا خواهد آورد و در روزگارش یهود انجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت ساکن
 خواهد شد و اسمی که بآن نامیده میشود انیس است که یهوا صدقینو (یعنی خدا صداقت ما)
 و نیز در خصوص این رہباننده اشعیا و پیغمبر از جانب خدا ملهم گشته در آیات ۶ و ۷ فصل ۹
 بیان نموده است که از برای ما ولد می زائیده و برای ما پسر عطا کرده شده است که
 سلطنت در دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و اعظم و خدای کبر و والد جاوید و سرور
 سلامت خوانده خواهد شد از دیاد سلطنت و امانتیش را بر تخت داود و در مملکتش انجاء
 نه تا آنکه آنرا بعدالت و صداقت از حال تا بابد ثابت و برقرار نماید و غیرت خداوند لشکر
 این را بجا خواهد آورد و دیگر آنکه بجهت زمان ظهور این رہباننده که از خدا وعده داده شده بود
 یعقوب در تورات یعنی در آیه ۱۰ فصل ۹ کتاب اول موسی چنین ذکر نموده است که
 عصای سلطنت از یهوداه و فرمان فرمائی از میان پایهایش نهضت نخواهد نمود تا وقتیکه

خواهد ساخت چنانکه آن کسانی که قبل از یسوع مسیح در دنیا بوده اند و از وعده با نیک و خصوصاً
 داده شده بود و مجرب بودند بجهت این رہانده آینده و از برای آن نجاتی که بواسطت او
 حاصل خواهد گردید فرحناک و امیدوار گشته اند و بیدار خستین مایعنی با آدم بجهت این ^{نده}
 از جانب خدا باین مضمون خبر داده شده که او چنان شخصی خواهد بود که سرمار را یعنی شیطان
 را خواهد کوفت خلاصه کلام آنکه آن رہانده آینده آدمیان را از شیطان و گناه رهای
 خواهد بخشید چنانکه در آیه ۵ فصل ۳ کتاب اول موسی مرقوم است که در میان تو وزن در میان
 ذریه تو و ذریه اعداوت سیکذارم و او سرترا خواهد کوبید و تو پاشنه او را خواهی کزید
 و دیگر در خصوص آن رہانده خدا بابر ابراهیم وعده داده است که از نسل تو شخص بزرگه خروج
 خواهد نمود که بسبب و عموم طوائف دنیا نجات و برکت خواهند یافت چنانکه در آیه ۸ فصل ۲۲
 کتاب اول موسی مرقوم است که تمامی اتمتهای زمین از ذریه تو برکت خواهند یافت و آن
 ذریه ابراهیم که اتمتهای زمین بسبب و برکت خواهند یافت عبارت از مسیح است چنانکه
 از انجیل یعنی از آیه ۱۶ فصل ۳ نامه اهل کلیتایان این معنی معلوم است و دیگر در باره همین نجات
 دهنده خدا ایتعالی بموسی چنین خبر داده است که او پیغمبر عظیم خواهد بود که خدا او را از طائفه
 بنی اسرائیل ظاهر خواهد ساخت و او احکام و طریق خدا را بخلق تعلیم خواهد داد بطریق که در آیات
 و ۱۹ فصل ۸ کتاب پنجم موسی مرقوم است که از برای ایشان پیغمبری را مثل تو از میان
 برادران ایشان مبعوث خواهیم کرد و کلام خود را بدانش خواهیم گذاشت تا هر آنچه که
 با او میفرمایم بایشان برساند و واقع می شود شخصی که کلمات مرا که او با سم من بگوید بشنود

ارزانی فرمود که تا هر کس که برادایمان آورد و سلاک نشود بلکه زندگانی جاوید یابد و ایضا در آیه ۹
 فصل ۳ نامه اول یوحنا نوشته شده است که از اینجا محبت خدا بر مظاهر گشت که فرستاد و فرزند
 یگانه خود را بدینا تا آنکه بواسطه او زندگانی یابیم و دیگر در آیه ۱۰ فصل ۱۹ لوقا گفته شده است
 که فرزندان آن آمده است که کم شدگان را طلب نموده و رستگار نماید و دیگر در آیه ۱۵ فصل
 اول نامه به تیموتیوس نوشته شده است که کلامی است معتبر و قابل کمال قبول است که مسیح
 یسوع بدینا در آمدن است تا که کاران نجات بخشد و دیگر در آیه ۲ فصل ۲ نامه اول یوحنا
 مذکور است که یسوع مسیح بجهت گناهان ما کفارت است نه بجهت گناهان ما و بسبب بجهت
 گناهان تمامی جهانیان و دیگر در آیات ۱۹ و ۲۱ فصل ۵ نامه دوم باهل قرنتس مسطور است که
 خدا در مسیح دنیا را بسوی خود بر میگرداند و خطایای آنها را بر آنها نمیکرد و زیرا که آن
 کسی که گناه را شناخت در راه ما کفاره گناه قرار داد تا آنکه ما نفس عدالت خدای در
 شویم و دیگر در آیه ۳۴ فصل ۲ نامه اول پطرس مرقوم شده است که او یعنی مسیح گناهان ما را
 بزدن خود برداشت تا که از گناهان عریان گشته و درستی زنده کردیم و بسبب او شفا
 یافته اید و دیگر در آیه ۳۴ فصل اول نامه فیسیان واقع است که خدا ما را پیش از بنای عالم در
 مسیح اختیار نمود که مقدسه و بی نقص در محبت باشیم در پیش روی او
 در باب نجات مذکور که خدای تعالی بنا بر مصلحت و مهربانی خود از ازل برقرار
 فرموده بواسطه پیغمبران از ابتدا خبر داده و آشکار نموده است که این رمانده از کلام
 طائفه و سلسله در چه وقت و بجهت ششم خواهد آمد و در چه مرتبه خواهد بود و نجات را چگونه

چنین خلاصی و نجات را از برای گناهکاران با یسوع مسیح مهیا نموده است

فصل سوم

در بیان آن نجاتی است که بوساطت

مسیح بعمل آمده است

داین نجات را از آیات انجیل بهمان طریق که در آنها بیان شده است اظهار
خواهیم نمود اما ای مطالعه کننده این رساله اگر بیایی که این عظیم تر امر خدا که حکمت
و محبت و تقدس و عدالت او را بحد امکان بیان و اعلان سیازد بطریق باشد
که بعقل انسانی ننگزد و درک آنرا احاطه نازد و تعجب منمازیرا که خدا در همگی اعمال خود و
هم در ذات پاکش از برای آدمیان خدای مستورست و انسان از ذات پاک
و اعمال او محض آن قدر می یابد و میفهمد که خدا اظهار آنرا مصلحت و مفید دانسته است
و با مرتبه که خدا از آدمیان اعلا و معرفت و حکمت او از معرفت و حکمت انسانی برتر است
همچنان نیز حکمت و افعال او از افکار تو دهن و دیگران اعلا و عمیق است پس در اینجا
تجسسی نیست اگر در کتاب الهام الهی چنان مطالب یافته شود که آدمی از درک آنها عاجز باشد
این معنی نه اینکه باعث نقص کتاب الهامی است بلکه علامتی است که عمل خدای لایدرک است
+ و نجات مذکوره که خدای تعالی بنا بر وفور محبت و حکمت خود بجهت همه گناهکاران
در یسوع مسیح برقرار و آماده نموده است در کتب مقدسه با این طریق بیان شده چنانکه در انجیل
در آیه ۱۴ فصل ۳ یوحنا مرقوم است که خدا آنقدر جهان را دوست داشت که فرزند یگانه خود را

اگر کسی چنین تصور نماید که توبه دانا به کفاره گناه خواهد بود اولاً چنین شخص باید بداند که توبه هم از قسم واجبات است و باین علت توبه هم سبب تلافی و کفاره گناه نمی تواند بود ثانیاً بداند که در انجیل بوضوح تمام گفته شده است که خدا محض سبب توبه از عقوبت گناه نمیکند و پس بنا بر لایزال مذکوره هرگز امید نیست که انسان خود را از عقوبت گناهان خود تواند رباید هرگاه چنان ربانده یافت نشود که آدمی را از عقوبت گناه برهانند و از برای او کفاره و ذنوب حاصل نماید پس غضب الهی و انکار باره آدمی برقرار خواهد ماند و همیشه از خدا بهر جور مانده بهلاکت ابدی خواهد افتاد + نهایت ربانده که در حضور خداوند کار بجهت گناهکاران چنان کفاره و ذنوب بعمل پیاد و که مقبول خدای عادل و مقدس باشد و سبب نجات و خلاصی همه گناهکاران گردد لازم است که آنچنان ربانده از جنس بنی نوع بشر نباشد زیرا که تمامی آدمیان گناهکار اند و گناهکار گناهکار را از گناه چگونه خلاصی میتواند داد و در آیه ۷ و ۸ زبور ۴۹ نیز بوضوح گفته شده است که کسی برادر خود را مطلقاً خلاص نتواند کرد و بجهتش بخدا کفاره نتواند داد بلکه لازم است که آن ربانده پیکناه و پاک و کامل و مقدس باشد حتی باید که ماورای جنس انسان و برتر از آن باشد و اینچنین ربانده و واسطه را که در چنین مرتبه و صفات بوده باشد که او را ممکن گردد که از برای همه گناهکاران کفاره و ذنوب و نجات را حاصل نماید در انجیل اشاره میسوع مسیح گشته در آن ذکر یافته است که میسوع بعلت نیکی و کاملی و ثواب و مرک خود در حضور خدای عادل و مقدس چنین کفاره و فدیہ گذرانیده است که خدا بسبب آن از همه گناهان بنده میکند و در رضامندی خود را شامل حالش میسازد و خدای ابدی و رحیم را ابد الاباد شکر باد که بنا بر محبت بی پایان خود

مقدسین شده است کاملاً و تماماً بانجام رساند و همچنین امکان ندارد که آدمی بعد از آنکه عصیان
و گناهان خود با و معلوم شده و پشیمانی حاصل نموده است دیگر هیچ دفعه بگناه نیفتد زیرا بنا بر
کلام الهی نه آنکه محض عمل ناست ایسته گناه است و بس بلکه قول و فکر و خواهش نالائق نیز گناه شمرده
می شود و گیت که در قلب او فکر و خواهش نالائق ابداً ناست پس وقتی که آدمی واجبات را بعمل
نیاورد چگونه با و ممکن خواهد شد که عمل زیاده از واجب را کرده ثوابی حاصل نماید که تلافی و کفاره گناه
او بوده باشد و اگر بالفرض شخصی در تمامی عمر خود هیچ وقتی از احکام خدا تجاوز نکرده باشد باز زیاده
بر آنکه با و واجب بودن کرده است و بنا بر این در حضور پروردگار خود هیچ ثوابی نخواهد داشت
بلکه بنا بر قول هیچ که در آیه ۱۰ فصل ۱۱ لوقا مرقوم گشته است باید که آدمی اقرار نماید که مانده
بی منفعت استیم زیرا که آنچه کردنش بر ما واجب بود همان را کرده ایم و بس القصه عمل زیاده از واجب
با آدمی هیچ امکان ندارد زیرا که بنا بر کلام الهی با و واجب است که در تمامی اوقات عمر خود با همه قوای
روحی و بدنی در بندگی خدا باشد پس در اینصورت از برای آدمی نه فرصت و وقتی و نه قوت و قدرتی
بجای مانده که زیاده از واجبات بعمل بیاورد و ثوابی از برای خود تحصیل نماید که تلافی و کفاره گناه
خود بوده باشد و اگر کسی از راه غرور خود را چنین خیال باطله اندازد که گویا زیاده از آن که خدا بر من
واجب کرده بود بعمل آورده ام آیا این چنین شخص چگونه بخود اطمینان خواهد داشت که عمل او در
حضور خدا بجهت تلافی گناهان خود کافی و مقبول خواهد بود یا نه بهر حال باید که چنین شخص پیوسته
در اینباب متردد و متشکی باشد پس طریقی را که خود آدمی بجهت خلاصی یافتن از عقوبت
گناهان خود پسندیده و پیش گرفته است هرگز او را بسر منزل نجات نخواهد رسانید و شرح

و تقدس خود عملی نماید اما هرگاه خدا به تجاوز گذشته شریعت خود بازخواست نمیکرد و آیه
عهد شکن و مخالف عدالت خود میشد + و بنا بر مهربانی خدا لازم می آید که خدا کناهیکاران
را بسبب تجاوز کردن از احکام خود بی بازخواست نگذارد بعلت اینکه آدمی وقتی که بداند
که خدا تجاوز کنندگان بازخواست نخواهد کرد و دیگر آن احکام را که خدا محض از روی مهربانی
از برای نیکوگشتن آدمی باو عنایت فرموده است نگاه نخواهد داشت بلکه یومانیو مابیش از
پیش در دریای عصیان غوطه خورده آنافا نازیا ده بد احوال و بد بخت خواهد کرد و همچنین اگر
تجاوز کننده حکم شریعت را بازخواستی نمی بود آن شریعت دیگر چه مصرف میداشت
و اگر عاصی مانند عابد مقبول درگاه خداوندی می بود امتیاز نیک از بد چگونه بعمل می آمد
پس بنا بر دلائل مذکوره بالکلیه آشکار و واضح است و هم چنین از مضامین کلام سابق الذکر
الهی به یقینی تمام مفهوم میگردد که خدا کناهیکار را مورد بازخواست لائقه خواهد نمود و بنا بر این
یا باید که سزای کناهان خود را دیده و دائمی هلاکت باشیم یا اینکه چاره بیابیم که بسبب آن
از سزای کناه خود خلاصی بیابیم

در این حال این سوال لازم می آید که آیا فی نفس آدمی خود را از عقوبتهای کناهان
خود خلاصی می تواند و ادیان و آیا چنان چاره و کفاره و توبی می تواند پیدا کرد که در حضور
خدا می تقدس و عادل مقبول و باعث عفو کناهان خود باشد و رضامندی خدا را شامل حال
خود سازد یا نه مخفی نماید که بجهت آدمی ابد امکان نیست که عملی یا توبایی حاصل نماید که کفاره
تلافی کناها نش بوده باشد زیرا که بآدمی محال است که احکام خدا را بآن طریقی که در کتب

اطاعت نمی نمایند بلکه مطیع انداز استی را خشم و غضب و عذاب و عقوبت بر هر نفس شری
 زیانکار مقرر است نخستین بر یهود و بر یونانی نیز و دیگر در آیه ۹ فصل اول نامه دوم بتلخیص
 مسطور گردیده است که ایشان (یعنی آنان که خدا را نمی شناسند و با نجیل اطاعت نمی نمایند)
 از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدی خواهند رسید و در روز جزا بنا بر قول
 مسیح که در آیه ۱۴ فصل ۲۵ متی مرقوم است بیدکاران گفته خواهد شد که ای ملعونان از من
 من بروید در آتش ابدی که بجهت شیطان و پناه دی مهیاشده است + پس این آن
 حصه است که بسبب بهجور گردیدن از خدا و انحراف و زیدین از احکامش تو دهن و تمامی
 مردم از برای خود تحصیل نموده و مستوجب آنگشته ایم زیرا که بمثل ما کنا هکاران و ناپاکان
 چگونه ممکن است که بخدای پاک و مقدس تقرب جوئیم و چگونه می شود که شخص ناپاک و کنا هکار
 بخدای عادل و مقدس خوش آید و تجاوز کردن از احکام او بادر مقبول کرد و بلی این که محبت
 خداوندی بی پایان و دریای رحمتش بیکران است بدیهی است نهایت بهمین طریق عدالت
 و تقدس او را نیز حد و نهایی نیست و قهر و غضب ویرانم پایانی نه در این صورت محال است که
 زشتی و زشتکاری بخدا خوش آید بلکه لازم است که خدای پاک و مقدس نقیض گناه باشد
 و نیز بنا بر عدالت خود ناخوشی و نفرت خود را از گناه بازخواست کنا هکاران ظاهر سازد
 پس عجب خیال باطل اگر کسی چنین تصور نماید و خود را بدین امید فریبده ساکت سازد
 که بلی خدا نظر بمرام عظیمه خود بی خرا و بازخواست گناهان مرا خواهد بخشید ای فریبده
 دل خود خدا چنین عمل نخواهد کرد زیرا چگونه ممکن است که خدای عادل و حکیم بخلاف عدالت

که در هیچیک آنها در هیچ وقتی قصوری واقع نکرده باشد و در کجاست چنان کسی که پیوسته خدا را
 با همی قلب و همی قدرت و همی اندیشه و آشنای خود را نیز مانند خود دوست داشته در هر اوقات
 با همان رفتار کرده باشد که توقع از آشنادار و در کجاست چنان شخصی که در هیچ وقتی مرتکب
 شنیعی نگشته و یا یک کلمه سخنی که بخدای مقدس ناخوش آئیده است نگفته باشد و کجاست چنان
 کسی که در هیچ وقتی یک خواست و سیه و ناپاک و حرکتی منتهیه در قلب او حرکت نیامده باشد پس این
 باب بمن و توحته تمامی مردم لازم است که در حضور خدا اقرار نمایم که تماماً مقصود کنایه کاریم و این
 حالت نیکی و پاکی را که می بایست در حضور تو داشته باشیم ای خدای مقدس و عادل و
 مایست بنا بر این همی آن باز خواستهای موعوده که خدا بجهت تجاوز کنندگان از حکام
 خود مقرر داشته است تمامی مردم حتی بمن و تو نیز خواهند رسید زیرا امکانی ندارد که خدا
 عادل و صادق کلام خود را بشکند و بوعده خود وفا نکند

و باز خواستی که از خدا بجهت کنایه کاران وعده شده است در کلام الهی با سبط
 ذکر یافته است چنانکه در آیه ۳۶ فصل ۱۲ متی مسیح فرموده است که من بشما میگویم که هر
 کلمه ناشایسته را که مردم میگویند در روز جزا محاسبه اش را خواهند داد و دیگر در آیه ۳۴ فصل ۳
 نامه تعلیمات مسطور است که آن کسیکه ظلم می نماید بر حسب ظلمی که نموده است با او خواهد رسید و
 مطلقاً ظاهر پنی نمی باشد و دیگر در آیه ۸ فصل اول نامه باهل مردم مرقوم شده است که غضب
 الهی ظاهر است از آسمان بر مجموع بیدینی و ناراستی مردم که ایشان حقیقت را با شراست
 دارند و ایضا در آیات ۸ و ۹ فصل ۲ همین نامه مرقوم گشته است که اهل لجاج را که براسی

داشتن خدا و همسایه از طرف خدا در لوح ضمیر بشری بطریقی که محو پذیر نباشد مثبت گشته است
چنانکه او نیز بنا بر کم و بیش متوجه گردیدن بشریت مندرجه قلبی خود از حکم مذکور کم و بیش خبر دار
می تواند گشت پس در اینصورت در قلب هر یک از بت پرستان نیز با وجودی که کتب دینی
ایشان خلاف است باز از خدا یک شریعتی می باشد که بنا بر عمل آوردن و نیادردن آن خدا
آنها را مواخذه خواهد نمود و چون آنها نیز شریعت مندرجه قلب خود را با انجام نمی رسانند
پس ازین سبب در حضور خدا ناقص و مقصر بودن خودشان را می توانند فهمید و محتاج بودن بر توبه
در یافت می توانند نمود

نهایت بجهت تحصیل آن پاکی و مرتبه عالی که بنا بر کلمات احکام مذکوره برای آدمی
از خدا مقرر گشته لازم است که آدمی در هیچیک از احکام الهی قاصر نباشد زیرا که در آیه ۱۰ فصل
نامه یعقوب مسطور است که اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد و یک جزو را سهل انگار و
راست قسر شده است و دیگر در آیه ۱۰ فصل ۳ نامه بکلیان نوشته شده است که ملعون باد هر کس
که ثابت نباشد در تمامی نوشته های شریعت تا آنکه همه ارجا آورد پس در حضور خداوند مقدس
این مقبول نخواهد بود که آدمی محض بعضی از احکام او را مرعی دارد بلکه لازم است که هر کس که در صدد
تحصیل رضای خداوند کار است باید احکام او را چنان با انجام رساند که در هیچیک از آنها قصوری
نماند و الا شخصی که مقصر آید هر چند یک محض در یکی از آنها مقصر گشته باشد هر آینه باز ملعون است
یعنی بغضب الهی گرفتار خواهد بود اما در اینجا آنکه هم بنا بر کلام الهی و هم نظر بشهادت انبیا
همگی مردم گناهکار اند پس همچنین شخصی که است که احکام خداوندی را چنان با انجام رسانیده باشد

هست و بنا بر این نزد خدای علام القلوب نامقبول و از برای پاک کشتن قلب آدمی بی مصرف اند
 و در نصیوت که احکام انجیل محض باطنی و مخصوص به نیکی قلب و رفتار آدمی میباشد پس بر حکام
 مذہب مختلفه امتیاز و برتری کلی دارند و بهین مرحله نیز ثابت می شود که این احکام نه احکام
 انسانی بلکه احکام الهی می باشند + و تمامی این احکام در ضمن آن یک حکم جمع اند که
 در آیات ۳۷ و ۳۹ فصل ۲۲ متی مرقوم گشته است که آن خداوندی را که خدای تو است
 بهیکی دل و بهیکی جان و بهیکی اندیشه خود دوست دارد و آشنای خویش را چون خود دوست دارد
 یعنی باید که منظور و مطلوب خواهش و هوسها تو همیشه خدا و در او جمع گشته باشی و متفق باشی
 و بس چنانکه تمامی اقوال عقل در روح و جد تو در بهیکی عمر هر روز و هر ساعت و هر دقیقه بنا بر اراده و
 بجهت حرمت خدا متحرک و مصروف گردند و دیگر آن که باید چنانکه طالب نیکی و خیر خواه خود هستی
 همچنین با تمامی توایای خود طالب نیکی و خیر خواهی همسایه خود باشی خواه دوست باشد و خواه
 دشمن تا آن کلام مسیح را معمول داشته باشی که در آیه ۱۲ فصل ۷ متی مرقوم گشته است که هر چه
 خواهش دارید که مردم با شما بعمل آرند بهمان طریق با ایشان سلوک نمایند + و این احکام
 که انسان با محبت بخدای خود ملحق و با همسایه اش نیز متحد ساخته او را بیایکی حقیقی خوشحالی
 ابدی میرسانند و این مرد دوست داشتن خدا و همسایه خود که خدا در کلام خود بیان نموده است
 همان شریعت و امر است که خدایتعالی در قلب و انصاف هر آدمی مقرر داشته است محض باین
 تفاوت که در قلب آدمی با مرتبه واضح نیست چنانکه در انجیل بنا بر این هر چند یک آدمی از شریعت
 مسطوره کتب عهد عتیق و جدید خبردار نباشد باز بی شریعت نیست زیرا که آن شریعت دوست

را در بر خود نمایند که اورسيمان انضباط کاملیت است و در ولهائی شما صلح خدا حاکم باشد که بجهت
 آن در یک بدن خوانده شده بودید و شاکر باشید و کلام مسیح در شما کثیرا واقع شود و بکمال ^{وقت}
 یکدیگر را تعلیم و اندرز نمایند و بزمیر و ترنمات و اشعار روحانی بشکرانه در دل خود خداوند
 را بسرایند و هر آنچه قولاً یا فعلاً می نمایند تمامی با اسم یسوع خداوند نمایند و خدای پدر را بوسه ^{طبت}
 می شاکر باشید ای زنان شوهران خود را چنانکه در خداوند زید اطاعت نمایند ای شوهران
 زنان خود را محبت نمایند و با ایشان تند خوئی ننمایند و ای فرزندان و والدین خود را در هر امر مطیع
 باشید که این است رضای خداوند و ای پدران فرزندان خود بلجابت رفتار نمایند و با او که ^{فسرده}
 کردند و ای نوکران آقایان بشریر و در هر امر مطیع باشید نه بخند متهامی ریائی چون کسانی که
 مردم را خوش آمد می گویند بلکه باده لوحی چون خدا ترسان و در هر امر را که بعمل می آرید بجان
 بجا آرید چنانچه بجهت خداوند نه بجهت خلق و چنین دانید که در مکافات میراث را از خداوند
 خواهید یافت زیرا که مسیح است آن آقای که شما اورا بندگی می نمائید و آن کسی که ظلم ^{نمایند}
 بر حسب ظلمی که نموده است با او خواهد رسید و مطلقاً ظاهر پنی نمیباشد ای آقایان در حق خادمان
 برستی و عدالت رفتار نمایند که شمارا نیز آقای در آسمان می باشد + چون بعضی از محمدیان
 در این گمان می باشند که گویا در انجیل امر و پنی نمی باشد لهذا این آیات را تفصیلاً ذکر نمودیم و
 از مضامین آنها ظاهر است که احکام مذکوره محض مطلب و حکم روحانی و باطنی را که تماماً بخدای
 مقدس لائق است شرح میدهند چنانکه تمامی آن احکام به نیکو پاک گشتن قلب و رفتار آدمی ^{منسوب}
 و آداب ظاهریه هیچ رجوعی ندارند مخفی نماند که اکثر احکام سائز مذہب محض آداب ظاهری منسوب

بی عقل بل چون عارفان در زمان را دریا پیدا کرد روزگار نامساعد است و بی مدرک مباشید بلکه
 دریا پیدا کنید که مشیت خداوند چیست دست شراب مشوید که در آن فساد است بلکه مملو از روح باشد
 و با یکدیگر میزنند و ترنمها و اشعار روحانی بگویند و قلباً خداوند را سرود و ترنم نمایند و پیوسته
 بجهت هر چیز خداوند را شکر نمایند باسم خداوند مایوس هیچ و از خدا ترسی یکدیگر را مطیع
 باشید و دیگر در تمامی فصل ۳ و در آیه اول فصل ۴ نامه تقابلیان مسطور است که چون باج
 برخاسته طالب باشید شیاء علوی را جائیکه هیچ نشسته است برتر است خدا که آنچه
 علوی است ضمیر شما باشند از آنچه بر زمین است از آنجا که مرده اید و زندگی شما با هیچ مخفی است
 در خدا و چون هیچ که حیات ماست بظهور آید آنوقت شما نیز با وی با جلال بظهور خواهید آمد
 پس اعضای خود را که بر زمین می باشد مرده انکارید از زنا و بی عصمتی و شهوت و خواهش نفس
 و طمع که بت پرستی است که سبب این اعمال غضب خدا بر ابنای بغاوت نازل می شود و شما
 نیز مدتی با آنها بسرمی برید هنگامیکه در آنها زند بودید لیکن الحال شما همه را واکذاشته
 از غضب و خشم و دشمنی و جث و فحش از دهن خود و دروغ بیکدیگر مگوئید از آنجا که ان نسبت
 گفته را با اعمالش از خود برگزیده اید و نور اپوشیده اید که او متجدد می شود در معرفت در صورت
 خالق خود آنجا که یونانی و یهودی و ختنه و نامختونی و بربری و اسکوتی بنده و آزاد نیست
 بلکه همه در همه هیچ است پس چون بر کزیدگان خدا که مقدس و محبوب اند رحم دلی و مهربانی
 و فروتنی و افتادگی و حلم را در بر خود نمایند نسبت بیکدیگر متحمل و بخشنده باشید و اگر کسی در
 دیگری ادعائی داشته باشد چنانچه هیچ شمارا عفو نمود شما نیز چنان کنید و علاوه بر این محبت

نمایناید و بد منطقی ندارد از نارسائی خوشوقت نمیکرد و بلکه نارسائی خوشنود می شود بهمه چیز شکایت
می نماید و همه چیز را باد می نماید و از هر چیز انتظار نیکو می کشد و بهر چیز صبر می نماید و محبت کاهی
ساقط نمی شود لیکن اگر بنوتهاست باطل خواند گشت اگر زبانهاست باز خواهد ماند اگر فهم است
ضائع خواهد کرد و دید که جزئی را می فهمیم و جزئی را خبر میدهم و چون آنچه کامل است آید پس خردی
باطل میگردود و دیگر آیات اول الی ۲۱ فصل ه نامۀ بانسیان مذکور است که خدا را متابعت
نمائید چون فرزندان محبوب و در محبت رفتار نماید چنانچه مسیح ما را محبت نمود که در راه ما خود
را تسلیم نمود که خدا را هدیه و قربانی بار آنچه خوش بوده باشد و زنا و هر قسم بی عصمتی و حرص
در میان شما ذکر کرده نشود چنانچه میرید مقدسان را و نیز فحش و پیهوده کوسی یا شوخی که نامناسب
باشد بلکه اولی است شکر گذاری که شما خود مطلع هستید که هر که زانی یا بی عصمت یا طامع که
بست پرست است باشد هیچ میراث در ملکوت مسیح و خدا ندارد و از سخنان باطل و بیچکشی شما را
تفرید زانرو که بجهت این امورات است که غضب خدا بر ابنای بغاوت نازل میشود پس ایشان
را رفیق مباشید زیرا که شما پیش ظلمت بودید و اکنون که در خداوند نور می باشید چون بنای
نور رفتار نمائید از آنجا که میوه روح در کمال مهر و صدق و راستی است و تحقیق نمائید که رضای خداوند
چیست و در اعمال به ما حاصل ظلمانی رفیق مباشید و بهتر است که آنها را روشن سازید از آنجا
که حکم بقبایحی که از آنها در خلوت سر میزنند ناشایسته است و هر آنچه از نور ظاهر می شود آشکار
است و هر چه آشکار می شود روشن می باشد و از آنجا است که می گوید که ای خوابیده بیدار شو
و از مردگان برخیز که مسیح بر تو خواهد تابید پس با خبر باشید که با احتیاط رفتار نمائید نه چون مردمان

را خالی گذارید که نوشته شده است که مرا است انتقام عوض خواهم کرد خداوند می فرماید و اگر
دشمن تو کرسنه باشد و رالقمه بده و اگر تشنه باشد آبش ده که اگر تو چنین کنی احکامهای آتش
را بر سر او خواهی انباشت و مغلوب بدی شود بلکه بدی را به نیکی مغلوب کن و ایضا در آیات
۱ و ۲ و ۵ الی ۸ فصل ۱۳ همین نامه مرقوم گشته است که هر شخصی باید که قدرتهای برتر از خود را اطاعت
نماید زیرا که هیچ قدرت نیست مگر آنکه از خدا است و قدرتهائی که موجود است از خدا مقرر است
پس آنکس که قدرت را مخالفت می نماید تقدیر خدا را مقادیرت می نماید و چنین مقادیرت حکم را
بر خود فرو می آرند پس باید مطیع باشید به علت غضب و بس بلکه بجهت معرفت خود و بهین
قسم باج را ادا نمائید زیرا که خدا را ملازمان حضور اند که بهین کار بمواظبت متوجه اند پس بمکی
را ادای لوازم نمائید و باج خواه را باج و صاحب بنیه را خریه و مستحق ترس را ترس و بجاوند
عزت عزت و هیچکسی ابد به کار مباشید جز دین محبت یکدیگر را از آنرو که آن کس که دیگر را
محبت مینماید در شریعت کامل است و دیگر در آیات اول الی ۱۰ فصل ۱۳ نامه باهل قرش
مسطور است که اگر من بربانهای خلوق و فرشتگان حرف زخم و محبت نداشته باشم چون
کره نای نفیر کننده یا صبح فغان نماینده شده ام و اگر نبوت داشته باشم و همگی اسرار و جمیع علوم
رایافته باشم و نیز کمال ایمان را بجای که کوهها را نقل مکان نمایم و محبت نداشته باشم هیچ
نیستم و اگر همگی اموال خود را خیرات نمایم و بدن خود را و اگذارم که سوخته شود و محبت نداشته
باشم هیچ سود نکرده ام و محبت را حوصله می باشد و مهربان است محبت غیرت ندارد و محبت
کبر ندارد و محبت مغرور نمی باشد اطوار ناشایسته ندارد و مال خود را تقاضا نمی نماید خوشنود

می نمایم که بدنه های خود را داکذا رید چون قربانی زنده و مقدس چنانکه خدا را خوش آید که آنست
 عبادت عقلانی شما و هم شکل باین جهان مباحشید بلکه شکلی دیگر پذیرید بفهم نوی تا که در یابید
 که آن رفتار نیکویی خوش آینده کامل که خدا خواهد کدام است و بعلمت آن توفیقی که بمن داده شده
 است هر کس را که در میان شما می باشد میگویم که میندیش فوق آنچه باید اندیشید بلکه اندیشه
 سنجیده نماند آنچه هر کس را پیمانه از ایمان با و پیموده است که چنانچه بکشد آن اعضا بسیار است
 و جمیع اعضا بیکار مشغول نباشد بهمین وضع محلاً مادر هیچ یک تن می باشیم مفصلاً اعضا یکدیگر
 هستیم هر چند استعدادات مختلفه در ما می باشد بحسب فضلی که بماداده است اگر آن اخبار کردن
 باشد فضلش در پیمایش ایمان است و اگر خدمت باشد فضیلتش در خدمت است و اگر معلم است در
 تعلیم و اگر وعظ دهند است در وعظ و تقسیم کننده در پاک دستی و پیشوا در کوشش و پرستار در
 خوشنودی و در محبت صداقت باید و بدی را بغض نمایند و باینکی ملحق شوند و در برادری
 با یکدیگر مهربان باشند و یکدیگر را در سبقت تعظیم نمایند و در کوشش تاخیر نمایند و در روح جلال
 و خداوند را فرمان پذیر باشند و را امید شاد و در مصیبت صابر و دوا پدیدار حاجت مقدسان
 را بر آورده غریب پروری را پیروی نمایند مغذین خود را خوش گفته بلی خوش گویند و تقریب
 نمایند و شمار است خوشی با خوش شدگان و در گریستن با گریانان و با یکدیگر برابری اندیشه
 نمایند و بلند پرواز مباحشید بلکه با افتادگان فرود آید و خود بین مباحشید و محسوس را بدوی مکافا
 بدی ننمایند و بجهت آنچه نزد کل خلق شایسته نماید پیش اندیشه نمایند اگر ممکن باشد بقدریکه از
 جانب شما باشد با همه خلوق بصلح باشید ای محبوبان بجهت خود انتقام مکنید بلکه جای غضب

پس شما با این طریق دعا نمایند که ای پدر ما که در آسمان هستی نام تو مقدس باد ملکوت تو بیا یاد
دارادت تو چنانکه در آسمان هست بر زمین نافذ باد و نان روزینه ما را در این روز بهما بخش و
آنچنان که قرضداران خود را می بخشیم قرضهای ما را بهما بخش و ما را در معرض آزمایش میا
بلکه از شیر خلاصی ده زیرا که ملک و قدرت و جلال تا ابد از آن تست آمین که هرگاه تقصیرات
مردم را بایشان بخشید پدر آسمانی شما شمار خواهد بخشید اما چنانچه جرائم مردم را نه بخشید پدر
شما نیز جرائم شمار خواهد بخشید چون روزه روید مانند ریاکاران کشیده و رویشید
که صورت خویش را مستعجب کنند تا در نظر مردم روزه دار نمایند بدستی که من بشمای گویم که ایشان
اجر خود را گرفته اند لیکن تو هرگاه روزه روی سر خود را چرب کن و روی خویش را بشوی تا در
نظر مردم روزه دار نمائی بلکه در نظر پدر خود که در خفای باشد پدر نهان پند تو متر استگارا
خرا دهد و در زمین برای خود کج نکند ازید جائی است که بید و زنک زیان رساند و دزدان سوراخ
کنند و ببرند بلکه بر آسمان برای خود کج بنید جائیکه بید و زنک زیان رساند و نه دزدان
سوراخ کنند و دزدی نمایند زیرا جائی که خزان شما باشد دل شما نیز در آنجا خواهد بود و در فکر میا
و مگویند که چه خوریم یا چه نوشیم یا بکدام چیز پوشیده شویم از آنکه تمامی این چیزهاست که قبایل
طلب می کنند و پدر آسمانی شما خبر دارد که بهمه این چیزها محتاجید پس اول ملکوت خدا و عدل
را طلب نمایند که همه این چیزها از برای شما زیاد خواهد شد پس از برای فردا فکر نکنید از آن
که فردا خود را باره خویش فکر خواهد نمود و امروز را ازیت امروز کافی است و دیگر در تمامی فصل ۱۲
نامه باهل روم مرقوم است که ای برادران برای خاطر رحمتهای خدا من بشما است دعا

طلبید و با آنان که شمار اعداوت می نمایند احسان کنید و از بهر آنها که شمارا بخش میدهند و رحمت
 می نمایند دعا کنید تا پدر خود را که در آسمان است فرزندان باشید زیرا که ادا آفتاب خود را
 بر بدن و یگان طالع می نماید و باران خود را بر عادلان و ظالمان می فرستد که اگر آنها را
 دوست دارید که شمارا دوست میدارند چه اجر خواهید یافت آیا عشاران چنین نمی کنند و
 اگر بر برادران خود فقط سلام می نمایند از دیگران چه افزون کرده اید آیا عشاران چنان نمی نمایند
 پس کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است و دیگر در آیات اول الی ۲۱ و ۳۱
 الی آخر فصل ششم می مرقوم است که احتیاط کنید تا صدقه خود را پیش روی مردم ندهید که آنرا بپند
 و اگر نه بنزد پدر خود که در آسمان است اجر نخواهید داشت پس هرگاه صدقه میدهی پیش خود در کرنا
 منو از چنانکه ریاکاران در مجامع و بازارها می کنند تا آنکه در نزد مردم محترم گردند بشمار است
 می گویم که اجر خود را تمام تحصیل نموده اند بلکه چون صدقه میدهی باید که دست چپ از آنچه دست راست
 تومی کند خبر نشود تا صدقه تو در خفا باشد و پدر تو که در خفای می پند علانیه ترا جزا خواهد داد و چون
 نماز گذاری همچو ریاکاران مباش زیرا که ایشان خوش دارند که در مجامع و سر کوچه ها ایستاده
 نماز گذارند تا آنکه در نظر مردم باشند بشمار است می گویم که آنها اجر خود را یافته اند لیکن تو چون
 نماز میکنی در حجره خود داخل شود در محکم بسته پدر خود را که در خفا است نماز بگذارد پدر تو که آنها
 می پند ترا آشکارا جزا خواهد داد لیکن هرگاه که نماز کنید مانند مردم قبایل کلمات زائده بگوئید
 زیرا که آنها تصور می نمایند که بجهت زیاده گفتن ایشان سموع خواهند شد پس مثل آنها
 مباشید که پدر شما بان خیره که شمارا ضرور است عالم است پیش از آنکه از او سوال نمایند

تو مرا بلغزان و قلعه کن و از خویشش بر افکن از این جهت که ترا سودمند تر آنست که یک
 عضو از اعضای تو تباه شود و تمام جدت در دوزخ افکنده نشود و اگر دست راست تو مرا بلغزانند
 قطعش کن و از خویشش بر انداز زیرا که از برای تو فائده مند تر آنست که یک جزوی از اجزای
 تو تباه گردد و همگی بدست در جهنم انداخته نشود گفته شده است که هر کس که زن خود را مفارقت نماید
 خط طلاق را باو بدید لیکن من بشما میگویم که هر کس که منکوحه خود را بغیر علت زنا جدا کرد و اندواید
 بزن کردن بر او میزد و هر کس که آن مطلقه را در نکاح خود آورد و مرتکب زنا می شود باز شنیده اید که باطل
 ایام سابق گفته شده است که بکذب سوگند مخور بلکه سوگند های خود را بچداوند و فاکن لاکن من بشما
 می گویم مطلقا قسم نباید خورد نه با سمان از آن که کرسی خداست و نه بر زمین زیرا که مطرح
 قدم اوست و نه باورشلیم بنا بر آن که مدینه ملک عظیم است و نه بر خود سوگند یاد کن زیرا که نمیتوانی
 یک موی را سفید یا سیاه نمائی لیکن بگذارید که مکالمه شما باری آری و نی واقع شود بجهت
 آنکه هر چه از آن زیاده تر است از شریر است شنیده اید که گفته شده است که چشمی عوض چشمی
 و دندان بدی بدی دندان لیکن من بشما می گویم که با شریر مقاومت نکنید بلکه هر کس که بر خاساره است
 و طبایخه زنده خاساره دیگر ابوی او بگردان و اگر کسی بخواهد که بر تو ادعا نماید و خواهد که
 پیراهنت را اخذ کند قبایت را نیز از بهروی ترک کن و هر کس که ترا بر فتن یک میل راه مجبور
 نماید دو میل بادی ساعی باش هر کس که از تو سوال کند باو بخش و از آنکه قصد قرض از تو دارد بر مگرد
 شنیده اید که گفته شده است دوست خویش را محبت کن و دشمن خویش را بغض نما لیکن من
 بشما میگویم که اعدای خود را دوست بدارید و از برای آنها که بر شما لعن می کنند بکشت

نخواهند آمد اسم خداوند خدای خود را بی سبب بر زبان میاور زیرا که خداوند کسی که اسمش را
 بی سبب بر زبان بیاد و مبری نخواهد شمرد و ز سبب را بنحو اطردار تا آنکه آنرا تقدیس
 نمائی شش روز بکار مشغول شود تمامی کار خود بجا آید و روز هفتمین سبب خداوند خدای
 بیچکاری در آن نکتی پدر و مادر خود را احترام نمائی تا آنکه روز هایت بر مینی که خداوند خدا
 تو بتو بخش طول باشد قتل مکن زنا نماد زدی مکن بر همسایه ات شهادت دروغ مده بخانه
 همسایه ات طمع موز بر ن همسایه ات و به بنده اش و بکنیز کش و بکاوش و با لاغش و بهیج
 چیزی که از همسایه ات هست طمع مماند و دیگر خیا که در انجیل در آیات ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰
 است که هیچ فرموده که شنیده اید که بمقدمین گفته شده است که قتل مکن و هر کسی که قتل کند مستوجب
 قضا خواهد شد لیکن من شما می گویم که هر کسی که برادر خود بی سبب غضب نماید مستلزم قضا
 خواهد گشت و هر کسی که برادر خود را کال (یعنی ابله) گوید مستلزم شور خواهد گردید اما هر کس که برادر
 خود را حق بگوید حتی آتش دوزخ خواهد بود پس اگر هدیه خود را در قربانگاه بیادری و در آن جا
 بخاطرت آید که برادر تو از تو کله مند است هدیه خود را پیش قربانگاه رها کن و رفته اول با برادر
 خود صلح کن بعد از آن آمده هدیه خود را بگذران بامدعی خود تا با او در راه هستی بزودی صلح نماید
 که آن مدعی ترا حواله قاضی نماید و قاصیت بسرنیک سپارد و در زندان افکنده شوی بختی که با تو
 می گویم تا فلوس آخری را ادا ننمائی بهیچ وجه از آن مکان بیرون نخواهی رفت شنیده اید که
 بار باب زمان سلف گفته شده است که زنا مکن لیکن من شما می گویم که هر کسی که بر زنی
 از روی خواهش نظر اندازد و در همان دم در قلب خود با او زنا نموده است پس اگر چشم راست

او ظاهر شود چون او خواهم بود از آنجا که او را چنانکه هست خواهیم دید در این حال انجیل و کتب
 عهد عتیق بواسطه تمامی مفهوم می سازند که مطلب آفرینش آدمی بقدر امکان مانند خدا پاک
 و کامل گشتن است * پس انجیل شرط سوم را از شرابطیکه بجهت شناختن الهام حقیقی در
 و سبب ذکر نموده ایم در کمال تکمیل بانجام میرساند یعنی بنا بر شرط مذکور می باید که الهام حقیقی خدا
 را خدای پاک و مقدس بیان نموده از برای آدمی نیز مرتبه پاک باطنی را نشان دهد و بانجام
 شرط مزبوره انجیل از خدا بودن خود را ثابت می سازد و هر گاه کتب سائر ادیان مختلفه امتیاز یافته
 خود را برتری کلی میدهند زیرا که تمامی آن ادیان ازین مطلب عهد آفرینش آدمی خبری ندارند
 پاکی آدمی را عمل ظاهری دانسته قلب خود را در ناپاکی می گذارند اما این قسم پاکی اگر چه در نظر
 مردم پاکی می نماید نهایت در حضور خدای مقدس و کامل و علام القلوب هیچ چیز شمرده نخواهد شد
 و از برای اینکه آدمی بآن مطلب عالی برسد خدا ایتعالی احکام خود را با و عنایت فرموده
 است چنانکه در این مواقع کتب عهد عتیق و جدید مسطور است که در آیات اول الی ۷ فصل ۲
 کتاب دوم موسی گفته شده است که خدا تمامی این کلمات را مشکلم شده گفت که من خداوند خدا
 توام که ترا از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم و در حضور من ترا خدایان غیر نباشند
 بجهت خود صورت ترا شنیده و هیچ شکل از چهره ای که در آسمان است در بالا و در زمین است در
 پایین و یاد را بهای که در زیر زمین است ساز آنها را سجده نموده ایشان را عبادت منما
 زیرا من که خداوند خدای توام خدای غیورم که گناه پدران بر پسران تا پشت سوم چهارم
 بغض کنندگان میرسانم و رحم کننده ام بر هزاران لذکافی که مراد دست شسته او امرار

عاجز است زیرا که خدا بنا بر مصلحت خود بآدمی بیان ساختن این اسرار را صلاح ندانسته است نهایت
 بجهت بنده مومن همین قدر کفایت می کند که بداند که خدا حکیم است و حکیم علی الاطلاق در امور
 خود سهو نمی کند و اگر چه خدا فاعل مختار است لیکن باز بعمل آمدن فعل فاعل خارجی را نیز محض
 ارزوی حکمت و مصلحت مانع نمیکرد و لیکن درک این حکمت در قوه عقل قاصرة انسانی نیست
 و در باب مطالب مذکوره این مرحله بنده حق جوینده را بالکلیه ساکت و مطمین می نمایم که
 از کلام الهی صریحه دریافت می شود که اراده خداوندی آن نیست که آدمی در تسلط شیطان و کثافت
 در بدبختی بماند بلکه این است که باز از گناه آزاد و پاک گشته در پاکی شهبه خدا گردد و مالک سعادت
 ابدی شود و بان مرتبه بلکه بمرتبه زیاده از آن برسد که آدم در بهشت داشته است چنان که
 درین مقامات کتب مقدسه یعنی در آیه ۳۴ فصل ۱۱ کتاب ۳ موسی مسطور گشته است که منم
 خداوند خدای شما خوشتر را تقدیس نمایند و مقدس باشید زانرو که من مقدسم و دیگر حیال که
 در آیه ۸۸ فصل پنجم متی مرقوم گشته است که کامل باشید چنانچه پدر شما که در آسمان است کامل است
 و در آیه ۱۶ فصل ۶ نامه دوم با بل قرنتس مرقوم است که شما همگی خدای حی می باشید چنانچه خدا گفته است
 که من در میان آنها خواهم ماند و خواهم پروردگار من خدای آنها خواهم بود و آنها اهل من
 خواهند بود و دیگر در آیه ۹ فصل ۲ نامه اول پطرس مذکور گردیده که شما قوم برگزیده و کهنه
 ملوکانه و طائفه مقدس و قوم خاص گشته اید تا آنکه اوصاف آنکه شما را از ظلمت بنور نادر خود
 دعوت نموده است جلوه دهید و دیگر در آیه ۲ فصل ۳ نامه اول یوحنا مرقوم گشته که ای محبوبان
 حال هم فرزندان خدا هستیم و آنچه خواهیم بود هنوز ظاهر نشده است لیکن میدانیم که چون

و خورده و نمازنده مانند پس از آن سبب اوند خدا و را از باغ عدن براند تا آنکه در زمینی
 که از آن گرفته شده بود فلاحت نماید و آدم را را اند و در طرف شرقی باغ عدن گردیان را و
 شمیر آتش باری که بجهت نگاهبانی راه شجره حیات کردنش میکردند مسکن داد و دیگر چنانکه
 در آیات ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ فصل ۱۳ متی مسطور است که شاگردان یسوع نزد وی آمده گفتند که مثلاً
 کاکلک گشت ابجهت ما شرح نما ایشان را جواب داده گفت آنکه بذر نیکو کار و فرزندان
 است و مزرع دنیا است و تخمهای نیک انبای عالم ملکوت و کاکلکها فرزندان شریر اند و دومی
 که آنها را کاشته بود شیطان و موسم صداد انجام جهان و در دندکان ملائکه اند و در آیه ۱۲
 فصل ۵ نامه بابل دوم مرقوم است که چنانچه کناه بوسید یک شخص در جهان پدید شد و کناه مرک
 بهین قسم مرک بر همگی طاری کردید از آنجا که در وی همه کناهکاری بود و دیگر در آیه ۱۳ فصل
 یوحنا مذکور گشته است که شمار شیطان پدر است و خواشهای پدر خود را می خواهید بجا آرید
 آواز آغاز مردم گشت بود و در راستی نماید زیرا که راستی در او نیست چون دروغ می گوید از خیرها
 مخفی بخود می گوید زیرا که او دروغ گو است و پدر دروغهاست و در آیه ۸ فصل ۵ نامه اول بطرس
 مسطور گشته است که هوشیار و بیدار باشید زیرا که خصم شما ابلیس چون شیر غران میکند
 و در طلب یک بلع نماید + و اگر کسی سوال نماید که چرا خدا بعمل آمدن شر مانع نشده است چرا
 گذاشت که شیطان بآدمی تسلط بیابد چرا خدا تا حال شر و تسلط شیطان را متحمل گردیده
 است جواب این سوال در اینجا ممکن نیست لیکن در کتاب طریق الحیات بقدر امکان ادا شده
 است و هر خدای که انسان با عقل خود در درک این مطالب قاصر و در جواب کافی این سوال

باغ میخرامید و آدم و زنش خوشتن را از حضور خداوند خدا در میان بختان باغ پنهان کردند و خدا
 خدا آدم را آواز کرده و میرا گفت که کجائی او دیگر جواب گفت که آواز ترا در باغ شنیدم ترسیدم
 زیرا که برهنه ام بجهت آن پنهان شدم و خدا با او گفت که ترا که گفت که برهنه آیا از درختی که ترا امر
 فرمودم که نخوری خوردی و آدم گفت زنی که از برای بودن با من دادی او از آن درخت
 بهمن داد که خوردم و خداوند خدا بزرگ گفت ای که کردی چیست و زن گفت که مار مرا اغوا نمود
 که خوردم و خداوند خدا ببار گفت چون که این را کردی از تمامی بهایم و تمامی حیوانات صحرا ملعون
 بر شکمت خواهی رفت و تمامی روزهای عمرت خاک خواهی خورد و در میان تو وزن و در میان
 ذریه تو و ذریه او عداوت میکند ارم او سردتر خواهد گوید و تو پاشنه او را خواهی کزیدی و
 بزنی نیز گفت این الم تو و حمل ترا بغایت زیاد خواهد کرد و آنید که بر رحمت او لا دمار خواهی زانید
 و اشتیاق تو بشوهرت خواهد بود و او بر تو مسلط خواهد شد و با دم گفت چونکه سخن زنت را
 شنیدی و از درختی که ترا امر فرموده گفتم که مخور از آن خوردی پس بسبب تو زمین مقرور
 بلعنت است از آن در تمامی روزهای عمرت بر رحمت خواهی خورد و خار و خشک را از برای
 خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد و با عرق جبین خود تا بر کردیدنت بر زمین نان
 خواهی خورد زیرا که از آن گرفته شده چونکه خاکی و بجا که مراجعت خواهی کرد و آدم اسم زن خود
 را حوا نامید زیرا که مادر تمامی زندگان اوست و خداوند خدا اجامه های پوستین بجهت آدم
 و زنش ساخته برای شان پوشانید و خداوند خدا گفت که اینک آدم نظریه استن نیک و
 چون یکی از ماشده است پس حال مبادا که دست خود را دراز کرده هم از درخت حیات بگیرد

بهر جایی که شخص طالب نظر نماید در هر جا و هر ملت دوری و مهاجری از خدا و هر قسم گناه و هر نوع
 اعمال ناشایسته را خواهد یافت لیکن این مرحله را که خدایتعالی آدمی را در سنجال که الآن مبتلای
 آنست نیافریده و احوال نخستین آدمی این نبوده است سابق بر این ثابت ساخته ایم پس آنگاه این
 صفت بدی و بد حالی بآدم و نسلش از کجا بهر سیده است * بلی این مطلب را که از ذکر ^{عقل} آن
 خارج است کتب مقدس چنین مفهوم و معلوم می سازند که گناه و تمامی نتایج آن بعلمت عداوت
 فریشتگان بآدم و عالم و اصل گشته است زیرا که آدم از شیطان بمرتبه فریفته گردید که از او امر
 خالق خود تجاوز نموده خواست قلب خود را از خدا بر گردانید و باین طریق خود را از چشم رحمت
 خوشحالی محو ساخت چنانکه درین آیات کتب مقدسه مذکور گردیده است از آنجمله در تمامی ^{فصل} ۳
 کتاب اول موسی ترقیم یافته که ما را از تمامی جانوران صحرا حیل ساز تر بود که خداوند خدا آفریده بود
 و بن برن گفت آیا خدانی الحقیقه گفته است که از تمامی درختان باغ مخورید و زن بکار گفت که از میوه
 درختان باغ می خوریم اما از میوه درختی که در وسط باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و
 آنرا لمس ننمایید مبادا که بمیرید و ما بن برن گفت که البته نمی میرید و حال اینکه خدا میداند روزیکه
 از آن می خورید چشمان شما کشوده شده چون خدایا نه که نیک و بد را میداند خواهد مید شد
 پس زن درخت را دید که بخوردن نیکوست و اینکه در نظر باخوش آئیده است و درختی که
 مرد آشنمندی را مرغوب است پس از میوه اش گرفت و خورد و بنو هر خویش نیز داد که خورد
 آنگاه چشمهای هر دوی ایشان کشوده شده و نشستند که برهنه اند و بر کهای درخت آویخته
 را دوخته از برای خود فوطه ساختند و آواز خداوند خدا را شنیدند که بهنگام نسیم روز در

نهایت ظاهر و هویداست که الآن آدمی دیگر در آن حال نیست که در آغاز بوده است
 چنانکه در این مطلب بجهت هر کس قلب خودش در توارنج سلسله انسان و حال و احوال مردمان
 شایدهی اند کافی و احوالی که بالفعل انسان در آن است کلام الهی باین طریق بیان بسیار و جنانکه
 در کتاب اول موسی در آیه ۲۱ فصل ۸ مرقوم است که خداوند گفت که فکر قلبانی از جوانی خود
 بر شرارت است و دیگر در آیه ۲ زبور ۱۴۳ مرقوم گشته است که بر بنده خود بجا که بر میازیرا که
 در حضور تو بیچ ذی حیاتی تصدیق کرده نخواهد شد و دیگر در آیه ۸ فصل اول نامه اول یوحنا مسموع
 گردیده است که اگر گوئیم که گناه نکرده ایم خود را می فریبیم و راستی در ما نیست و دیگر در آیات ۱۰
 ۱۲ و ۱۴ و ۱۸ و ۲۳ فصل ۳ نامه باهل روم مرقوم است که هیچکس استکار نیست یک کس هم نیست
 هیچکس نیست که بفهمد و هیچکس نیست که طالب خدا باشد همه گمراه شدند و همه بیکار شدند و هیچکس
 نیست که نیکوکار باشد یک کس هم نیست و راه آرام را نشناخته اند و در چنان ایشان ترس خدا
 نیست و تمامی گناهکار اند و در ستایش خدائی قاصر اند * و هر کس شناسنده قلب خود
 و متوجه شونده حرکات آنست باید اقرار نماید که احوال آدمی بطریقی است که ذکر یافت و نیز
 قبول کند که گناه و ناپاکی بقلب او سرایت نموده باطنش از خواہش و هوایهای نفسانی مملو گشته
 است بمرتبه که افکار و اراده او از ایام طفولیت تا حال در معرض تلف بوده و تو نیز ای مطالع
 نمایند این رساله هر کس که هستی اگر با دیده انصاف بقلب خود نظر نمائی و بفرفتن خود
 راغب نباشی هر آینه این سخنان را راست و قلب خود را در همان حال خواهی یافت و بهین
 طریق نیز گذارشات اتفاقیه هر ملت بجهت صدق این کلمات الهی شایدهی اند مبرهن زیرا که

چنانکه در آیات ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۱ فصل اول کتاب اول موسی مرقوم است که خدا گفت که ان
را بصورت خود موافق مشابهت خود با زمین و دریا و مرغان و هوا و بدو آب و بتمامی
زمین و بتمامی حشراتی که بر روی زمین می جنبند سلطنت نماید پس خدا آدم را بصورت خود آفرید
و در بصورت خدا آفریده ایشان را ذکور و اناث آفرید و خدا ایشان را برکت داد و دیگر خدا
ایشان را گفت که بار و بسیار شده زمین را بر کنید و در ضبط بنمائید و با مرغان و هوا
و بتمامی حیواناتی که بر روی زمین می جنبند تسلط نمائید و خدا هر چه که ساخته بود دید که اینک بسیار
نیکی است و دیگر در آیه ۲۹ فصل ۱ کتاب سومی بوا عظمت است که اینک همین را یافتیم که خدا
انسان را درست آفرید اما خیالات فاسد بسیار را ایجاد کردند و در آیه ۲۹ فصل ۱ اعمال عاریون
مذکور است که ما از نسل خدا هستیم + پس از این آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدم از یقین
خالق خود پاک و نیک و پیکناه بوجود در آمده است و شبه خود را که خدا ایتعالی در وقت خلقت آدمی
با آدم مرحمت فرموده بود تا دلیل معنی آن شبیه با این طریق است که انسان در آنوقت از گناه و مرک
و ناپاکی قلب و از خواسته ها و هواها جدا و از ضعف روح و جسم آزاد بوده است و خدا را در
کمال کاملیت شناخته و دوست داشته و خوشحالی خود را محض در رضای او داشته است چنانکه محض
خدای خود را می شناخت و محض او را دوست میداشت و محض او را طالب بود و بس و درین حال
که آدمی خدای خود را چنین شناخته و دوست داشته و در او بخت یافته در وحش از قدرت و معرفت
و پاکی چنان مملو گردیده بود که گویا نقش صفات الهی گشته قادر بود که بر تمامی مخلوقات عالم ریاست
و حکومت نماید

صفات ذات پاک خدا را در کمال اکملیت در آن جهان خواهد فهمید اما بجهت معتقدان همین
کافی است که خدا را دوست داشته مطیع و منقادش شوند

فصل دوم

در بیان این مدعا که انسان در ابتدا در چه حال بوده الان
در چه حال است و در نیکی و پاکی چه حال میباید بود

باین نوع که چون خدا شست و تمامی خواص و احوالات آدمی را درک مینماید و می شناسد
حتی اسرار قلوب را نیز می فهمد پس خدا است قادر و پس آدمی در حال قلب انسانی را خوب و درست
بشناسد چنانکه آدمی کیفیت احوال قلب خود را فقط از کلام او درک و تحصیل میتواند نمود و همچنین اصل
مطلب آفرینش آدمی را نیز محض از کلام خدای توان فهمید و مطالبی که خدا در کلام خود در باب
آدمی بیان نموده است معتبرتر از آن است که حکما و علما در باب آدمی نوشته اند زیرا که احدی
از بنی نوع بشر نمی تواند که احوال خود را با کلیه درک نموده است پس ملاحظه
نمایم که خدا در کتب مقدسه احوال بنی نوع بشر و مدعای آفرینش را بچه نوع بیان ساخته است +
ای مطالعه کننده این رساله باین کلمات ربانی که نظر بمضامین آنها در روز جزا بنود یوان کرده
خواهد شد بی اعتنائی مکن بلکه با نظر دقت و انصاف آنها را خوانده از خدا مسئلت و استدعای
که چشم روحانی ترا بکشد تا این سخنان را فهمیده و بمطالب آنها رسید و خود را در احوال قلب خود را
و مطالب آفرینش خود را محقق نمائی

در خصوص آفرینش آدم و نخستین احوال او نظر بکلام الهی با اظهار همین قدر کفایت مینمایم

پس مخوف میشاید که از کجشکها بسیار افضل می باشد و دیگر در آیه ۹ فصل ۱۶ مثال سلیمان مسطور
است که دل انسان راه خود را می سجد اما خداوند اقدامش را مستقیم می سازد و دیگر آنکه در آیه ۱۷
فصل ۲ کتاب اول سموئل مذکور است که خداوند فقیر کننده و غنی نماینده و پست کننده و بلند نماینده
است

پس از مضامین آیات مسطور صاف ظاهر و ثابت است که آن فقرات و مطالباتیکه
در خصوص ذات و صفات و اراده خدا در کتب عهد جدید و عتیق مسطور گشته اند بالکلیه بخدای
کامل و مقدس و رحیم سر او را لائق و بمرتبه اعلی می باشند که بغیر از خدا احدی را یارای آن نیست
که چنان معنی بارانی نفی از خود اختراع نموده ظاهر سازد و مضامین آیات مذکوره آنها چنان اند
که هم خوف الهی بقلب آدمی عنایت فرمایند و هم بنی نوع بشر را محبت و مطیع آن اصل محبت که خدا
گردانیده از بدی دور و به نیکی و دینداری مائل می سازند زیرا که کتب مقدسه خدا را با آدمی چنان
پیان می نمایند که نسبت بآنگسانی که قلب ایشان شکسته و در طریق ضلالت خود ثابت قدم اند
حاکمی است قادر و عالم و مقدس و عادل و نسبت بآن اشخاص که با قلب شکسته بازگشت گشته با و
و معتقد کلامش و طالب محبت اویند مانند پدر است شفیق و منعم و رحیم در اینجا ال انجیل و کتب عهد
عتیق شرط سوم و چهارم را که در دو پایه جهت شناختن الهام حقیقی مقرر داشته ایم تماماً
با انجام میرسانند چنانچه بدین طریق کلام الهی بودن آن کتب و اصحاحات ثابت میشود و خلاصه خدا
بنابر معرفت خود لازم و مفیدند است که ذات و صفات لایدرک خود را بر دمان زیاده برین
بیان و اعلان فرماید مگر آن شخص که درین دنیا معتقد کلام الهی گشته بخدا تقرب یافته باشد

اشعیاء مذکور است که دای بر شری که بدی با او دست چونکه مکافات و ستش با و داده خواهد شد
 و آیات ۱۱۴ فصل ۲ نامۀ باهل روم و آیات ۵ و ۶ و ۷ فصل ۱۶ مکاشفات نیز بشاهد این
 مطلب اند و دیگر در آیه ۳۳ زبور ۳۳ مرقوم است که کلام خداوند است است و تمامی اعمالش
 بر حق است و دیگر در آیه ۱۹ فصل ۲۳ کتاب چهارم موسی مسطور گشته است که خدا انسان
 نیست که دروغ بگوید و بنی آدم نیست که تغیر بار داده اش دهد آیا آنچه که گفته است بجا نخواهد بود
 و آنچه که فرموده است استوار نخواهد نمود و دیگر اینکه خدا رؤف و رحیم و صابر است چنانکه در آیه
 ۱۶ فصل ۳ نامۀ اول یوحنا مرقوم است که خدا خود محبت است پس آنکه در محبت است در خدا است
 و خدا روی است و در آیه ۴ فصل ۳ کتاب دوم موسی مذکور است که خداوند خدای رحمن و
 رحیم و دیرخشم و در رفت و نیک عهدی فراوان و در آیات ۹ و ۱۰ زبور ۹ مسطور است که
 خداوند جهت مظلومان ملجا بلکه در زمانهای تنگی ملاذ است کسانیکه اسم ترا میدانند بتو متوکل اند
 زیرا که ای خداوند تفحص کنند کانت او انمیکذاری و دیگر در آیه ۵ فصل ۵ متی مسطور است که او
 افتاب خود را برید ان و نیکان طالع می نماید و باران خود را بر عاقلان و ظالمان می فرستد و در آیات
 ۲۲ و ۲۳ فصل ۳ نیاحات یرمیا نوشته شده است که از راههای خداوند است که تمام تلف
 نشدیم چونکه مرستههایش کم نمیکرد و هر صبح جدید می شوند و فاداری تو بسیار است و در آیه ۱۱
 فصل ۳۳ خر قیال مسطور است که خداوند خدا چنین منفرماید بحیات خود قسم که از مرگ شریر
 هیچ خطی نمی نمایم بلکه خط من ازین است که شریر از راه خود برگشته زنده بماند و دیگر در آیه ۱۶
 فصل ۳ یوحنا مذکور گشته است که خدا آنقدر جهان را دوست داشت که فرزند یگانه خود را از راه

و دیگر در آیه اول فصل ۷ کتاب تخت موسی مذکور است که خداوند برابر ابرام یعنی برابر ابراهیم
 مرئی شده و میرا گفت که من خدای قادر هستم و حضورم سلوک نموده کامل شود و دیگر در آیه ۳۷
 فصل اول لوقا نوشته است که نزد خدا هیچ امری محال نیست و دیگر در آیات ۱۲ الی ۱۸ فصل ۴۰ شعیبا
 مسطور است که گیت که آبهار نخستین میموده و آسمانهارا واجب کرده است و یا کرده زمین
 را بکیل در آورده است و کو بهار ابراز و قتل بار را بمیزان سنجیده است گیت که بروح خداوند
 دلالت نموده است و شیرش گیت که او را تعلیم داده باشد با که مشورت کرد و او را که تلقین نمود و او را
 طریق انصاف یاد داد و او را که علم آموخت و او را بر اه فطانت معروف ساخت اینک طواف
 مثل قطره دلو شده و بجای کرد تنک میزان محسوب می شوند اینک خریزه ها در نظرش مثل
 غبار تنک رانده شدنی است و لبنان (یعنی سیزم آن) از برای سوختن کافی نشده حیوانات
 جهت قربانی سوختنی کفایت نمی نمایند تمامی طواف در نظرش لاشی بلکه از لاشی کمتر و
 پیش از ناخیز محسوب میشوند پس خدا را بکه تشبیه می کنید و بچه تمثالی او را مقابل می توانید کرد
 و دیگر اینکه خدا مقدس و عادل و صادق است چنانکه در آیه ۳ فصل ۶ شعیبا مرقوم است
 که یکی بدیگری فریاد کرده می گفت که قدوس قدوس قدوس خداوند شکرتا است تمامی
 زمین از جلالش پر است و دیگر در آیه ۱۷ از بوره ۱۴۵ مرقوم است که خداوند در همگی
 طریقهایش عادل و در تمامی اعمالش کریم است و ایضا در آیه ۶ و ۵ ز بوره ۵ مسطور است
 که ابلهان در پیش نظر تو نخواهند ایستاد همگی مفسدان را بغض بینمایی و در و غلو یا
 را هلاک خواهی هست خداوند از مرد خو نیز و حیل کار منتظر است و دیگر در آیه ۱۱ فصل ۳

و دیگر در آیه ۱۷ فصل اول نامه یعقوب مرقوم است که هر انعام نیکو در احسان کامل از بالا است نازل
 می شود از ابوالانوار که نزد او زوال و ظل انعکاس هم نیست و دیگر اینکه خدا حاضر و عالم است چنانکه
 در آیه اول الی ۱۱ زبور ۱۳۹ نوشته شده است که ای خداوند مرا تقویت نموده شناختی تو شستم
 و برخاستم را میدانی و فکر ما را از دور درک مینمائی راه رفتن مرا و خوابیدن مرا احاطه مینمائی بلکه
 تمامی راههای مرا می شناسی هنگامی که سخن در زبانم نیست اینک ای خداوند همه اش را میدانی
 مرا از پس پیش احاطه می نمائی و دست خود را بر من میگذاری اینگونه دانش از برای من عجیب
 است و بجدی بلند است که مرا بان وصول ممکن نیست از روح تو بکجا بروم و از حضور تو بکجا بگریزم
 اگر با آسمان صعود نمایم آنجا توئی و اگر بستم را بقعر زمین بکسترانم اینک توئی اگر بالهای
 سحرگاه را بگیرم و در امتضای دریا ساکن شوم هم در ایجاد دست تو مرا رهبری خواهد نمود و دست
 راست تو مرا خواهد گرفت اگر بگویم که ظلمت مرا بتحقیق مستور خواهد ساخت پس شب در اطرافم روشنائی
 است و دیگر در آیات ۲۷ و ۲۸ فصل ۱۷ اعمال حواریون مرقوم است که خداوندانه هیچکدام از ما دور
 نیست زیرا که دردی میزنیم و محکمت می نمایم و موجودیم و دیگر در آیات ۲۳ و ۲۴ فصل ۲۳ میا
 مسطور است که خداوند میفرماید که آیا من خدای نزدیک و نه خدای دورم خداوند میفرماید که آیا
 کسی در جاهای مخفی خویشتن پنهان تواند نمود که من آنرا ندانم و خداوند میفرماید که مگر من آسمانها
 و زمین را مملو ننمایم و دیگر اینکه قادر و حکیم است چنانکه در آیه ۲ زبور ۱۰ مرقوم است که
 ای خداوند اعمال تو چه بسیار شد همگی آنها را بحکمت عمل مینمائی زمین از اطلاق تو پیراست
 و در آیه ۱۳ فصل ۱۲ توب مسطور است که حکمت و کبر یائی با اوست تدبیر و ادراک از آن اوست

البته بادل خود می گوید که خدائی نیست و ایضا آیات اول الی ۷ زبور ۱۹ و آیه ۶ فصل ۱۱ نامنه
 عبرانیان شاهد این مطلب اند و آنکه در خصوص وحدانیت باری تعالی به یقینی کلی شهادت میدهند
 این است چنانکه در آیه ۳۴ فصل ۲ کتاب موسی مقرر است که ای اسرائیل استماع نما خداوند خدای ما
 خداوندی است واحد و در آیه ۲۰ فصل ۲۰ شعیان مذکور است که من خداوندم و غیر می نیست و سوا
 من خدائی نیست و در آیه ۳۴ فصل ۲۰ نامنه اول بابل قرعش مرقوم یافته است که این محقق است که
 در جهان بت چیزی نیست و این که خدائی نیست خبر یک خدا و ایضا در آیه ۶ فصل ۳۴ نامنه بسیار
 مذکور است که یک خدا است و پدر همه که بر بالای همه و در میان همه و در اندرون همه شما همان است
 و دیگر اینکه خدا مانند روح غیر مرئی است و بصیرت جسمانی انسان او را درک نمی تواند نمود چنانکه
 در آیه ۳۴ فصل ۲۰ یوحنا ترقیم گشته است که خدا روح است و آن کسان که او را می پرستند باید که
 بروح و راستی پرستند و در آیه ۱۵ و ۱۶ فصل ۲۰ نامنه اول به تیموتئوس مذکور است که او حاکم مبارک و احد
 و پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان می باشد و دوست به تنهایی که بقا دارد و ساکن نوری که
 دور از تردیدی است و هیچکس از مردم او را ندیده است و نمی تواند دید و دیگر اینکه خدا قدیم و ابدی و
 لا تغییر و تبدیل است چنانکه در آیه دوم زبور ۹۰ مقرر است که پیش از آنکه کوهها بوجود آمدند و قبل
 از آفرینش زمین و جهان او هم از ازل تا بابد خدا توئی و ایضا در آیات ۳۴ ۳۵ ۳۶ زبور
 ۱۰۲ مقرر گشته است که ای خدایم سالهای تو دور بد و درست از قدیم بنیان زمین را گذاشتی
 و آسمانها عمل دستهای تست آنها را ازل میشوند و تو باقی می مانی بلکه تمامی آنها مثل جامه مندرس
 میگردند و آنها را مثل لباس تغییر میدهی و تغییری می یابند اما تو همانی و سالهای تو با تمام تغییر

مسئله اجات ای خدای حق و قادر مطلق و شفیق که سعدن هر نور و حقیقت توئی از روی رحمت خود
نور معرفت خود را بقلب ما بر نیزیرا که تا تو قلب بشر را منور نکردانی و از نور توفیق خود مملون سازی
آدمی توانائی شناختن ترا و فهمیدن احکامات ترا نخواهد داشت پس توفیق و مرحمت خود را بنابر
بمحمد یانی که مطالعه کننده این رساله اند شامل گردان که چشم روحانی ایشان را کاشاده قلبشان
را نورانی سازی تا آنها ترا بان قسم که در کلام خود بیان نموده بشناسند و قوت و صلاح و مطابقت
آنچل را درک نموده قلباً بان رجوع نمایند تا که آنها را نیز در آن حلال و نیکبختی که بواسطت یسوع مسیح
رباننده عالم بجهت همه مردم آماده گشته است قسمتی و بهره باشد

فصل اول

متضمن است بر بیان صفات خدا و اراده
که نسبت با آدمی دارد

کتاب مقدس وجود خدا را باین طریق بیان و ثابت میسازند که وجود خدا با موجودات
و مصنوعات و از عقل و انصافی که بقلب هر آدمی داده شده است ظاهر و هوید است و موافق ^{بین} میضای
کتاب مزبور انکار وجود خدا محض از راه کم خردی و ابله‌ی و غرور و بی ایمانی است نه از شک
ثبوت آن چنانکه در آیات ۱۹ و ۲۰ فصل اول نامه باهل روم مرقوم است که از انجا که آنچه از خدا
فهمید نسبت بر آنها (یعنی بر مردمان) ظاهر است چه خدا خود را بر آنها نمودار کرده است
چه نامرییهای او یعنی قدرت نامتناهی و خداوند کاریش از خلقت عالم به تعقل در ^مشیاء ^{مصنوعه}
بحیثیتی روشن می شود که ایشان ایارای غدر نیست و در آیه اول ^ببورسم ^ممرقوم است که

و عدالت و راستی و دوستی خواهد بود پس در منصورت آن و عده که چندین هزار سال سابق
 بآدم و ابراهیم و داود و سائر انبیاء داده شده بود در کمال اکملیت انجام یافت سلسله انسانی
 بواسطه آن رهاننده موعوده از گناه و تسلط شیطانی خلاصی یافته زمینی نیز که بسبب گناهان مردم
 بلعنت خدا گرفتار گردیده بود از لعنت آزادی یافته بحالتی نیکوتر از اول باز خواهد آمد بنا بر این
 کتب عهد عتیق و جدید چنان خیر کاملی هستند که هم مصلحت و تقدیری که خدا بجهت نجات حقیقی
 سلسله انسان مقرر داشته است بیان می کنند و هم عمل آمدن و انجام یافتن مصلحت ^{معنوم} مقرر را
 می سازند چنانکه کتب عهد عتیق آفرینش عالم و آدم و بسبب گناه خراب گردیدن آدمیان و زمین و
 نیز وعده نجات دهنده آینده را ذکر می نماید و کتب عهد جدید خبر میدهند که آن نجات بچه طریق
 حاصل گشته و خدا بواسطه مسیح خلایق را از قید گناه چگونه آزاد کرده اند و آدمی و زمین را
 بچه طریق مجدداً ساخته و مقامی که اول داشته اند بهتر از آنی خواهد رسانید و همین مصلحت و طرح و طرز
 مذکوره که بنیاد کتب عهد عتیق و جدید است بجهت از خدا بودن آنها دلیل است واضح زیرا که انجیل
 از خدا گرایاری آن قدرت است که مصلحت نجات سلسله انسانی را مقرر نماید و آنرا مدام در
 با انجام رساند پس کتبی که چنین مطالب در آنها مرقوم گشته است بایست که کلام الهی باشند فی الجمله
 بجهت دریا حقیقت حال و تحصیل علمی قلیلی از مطالب کتب مقدسه مسیحیان چنانکه ذکر یافت در اینجا
 کافی است حال چندی از آیات کتب مذکوره فراهم آورده تعلیمات مسطوره آنها را بیان خواهیم ساخت
 نهایت بعثت اینکه در خصوص تعلیمات عده مذکور هیچی در کتب عهد عتیق و جدید مواضع بسیار
 می باشند پس در اینجا محض بعضی از آن مواضع که مشتمل بر آن تعلیمات اند ذکر خواهیم نمود +

توفیق خداوندی و خوش حالی ابدی را تحصیل نماید و این فقره نیز در آنها معلوم شده است که آدمی
 بجهت یافتن تمامی این نعمات چه باید بکند و بعد از وصول این عنایت چگونه می بایست رفتار
 نماید تا که این شفقت بر او باقی بماند و مضاعف گردد و در ضامنندی خدا را بهرساند + و کتاب
 آخرین عهد جدید کتاب مکاشفات یوحنا است که معنی آن شتمل است بر امثال نبوت بسیار
 عالی که از جانب یسوع مسیح به یوحنا ی حواری کشف گردید و این امثال احوالات کلیسیا
 یعنی جمعیت مسیحی را الی آخر زمان ذکر و بیان نموده و می نماید که شیطان چگونه از هر یک ذری امتحان
 می نماید و سعی می کند که این کلیسیا یعنی جمعیت مسیحیان حقیقی را منهدم سازد و در آخر بجهت قسم
 بوسیله ظلم و خشم مخالف مسیح یعنی دجال جفاها و زحمات بسیاری بسیحیان خواهد رسانید که
 باین امتحانهایشان را از مسیح روگردان سازد و با وجود اینها باز کلیسیا مسیحیه از تمامی
 این جفاها نه باستقوا بکسباب جسمانی بلکه محض بقوت ایمان ربانی یافته از بوثه آن زحمات
 مانند زرافه بی غل و غش خالص بیرون خواهد آمد و در فصلهای آخر این کتاب ذکر شده است
 که مسیح با جلالت مقیاس از آسمان بریر خواهد آمد و دجال را بر طرف کرده شیطان را هزار سال
 در حبس خواهد نمود بطریقیکه دیگر قدرت فریفتن آدمی نخواهد داشت و در آن زمان عموم
 طوائف عالم ب مسیح بازگشت نموده زانوی خود را بجهت تعظیم او خم خواهند کرد و انید و قرار
 خواهند نمود که او خداوند ماست و نجات و توفیق از او داریم چنانکه در آنوقت قول مسیح
 انجام خواهد یافت که در آیه ۱۶ فصل ۱ یوحنا گفته است که در آخر یک کله خواهد بود و یک کله با
 و زمین خراشته از کناه نیز تازی خواهد یافت و در روی این زمین جدید خوشحالی و سکانت

شده است که آن پیش گفتنیهای آن اخبار سطور ه عهده عتیق که اشاره یسوع مسیح بوده چگونه
 بانجام رسیده اند و آنچه نوع جان خود را بنا بر اخبار پیغمبران و قول خود او از طریق محبت
 بجهت مردمان قربان و فدیہ گذرانید تا تمامی آنها را که با دایمان می آورند با این قربان
 تسلط شیطان را مانده و از کناه پاک ساخته مقبول درگاه خداوندی سازد و علاوه برین
 در ضمن آنها بیان شده است که او سه روز بعد از وفات خود بجهت قسم قیام نموده و بتا کردن خود
 یهود اگشته مدت چهل روز با ایشان مانده آنها را دیگر زیاده تعلیم داد و بعد در حضور آنها
 چگونه با آسمان صعود فرمود + و کتاب مرقوم بعد از اناجیل اربعه را اعمال حواریون می گویند
 و کتاب مذکوره مفتر این مطلب است که آن تسلی دهند و اعانت کنند یعنی روح القدس که
 مسیح بخواریون وعده داده بود بعد از نه روز از عروج او بجهت نوع بر آنها نازل کردید و ایشان
 را بقدرت روحانی و نور الهی مملو ساخت و چنان توانائی بخشید که از همین رسولان معجزات
 کثیره صورت یافت و تعلیم مسیح را با چنان قوت و قدرت و عظمت نمودند که هزاران هزار کس از
 یهودیان و بت پرستان مسیح ایمان می آوردند و باین نحو بنا و بنیاد جمعیت مسیحیه را برقرار
 نمودند که آخر الامر تمامی ملل عالم بآن ملحق خواهند گشت + و پس از کتاب مذکوره در انجیل
 بست و یک کتاب دیگر می باشند که از حواریون با الهام الهی بطریق مراسله بعضی طولانی
 و بعضی مختصر نوشته شده اند و اسمی آنها را نامه نهاده هر یک را با اسم علیحه معلوم
 ساخته اند و در ضمن آنها کلمات و تعلیمات یسوع مسیح تفکیک شده و تفصیلاً بیان شده است
 که مسیح را مانده و شفیع کل مردم است چنانکه بهر کس ممکن است که بواسطت او غفوکناهان و

شده است + و کتب مذکوره عهد عتیق همان کتب است که در میان یهودیان مستعمل و بنا
 از جانب خدا بایشان داده و از ایشان سیحیان مشتق گشت و چنانکه یهودیان سیحیان نیز
 کتب مذکوره را کلام خدا دانسته و غیر میسیدارند زیرا که خدای را که یهودیان و سیحیان شناخته اند
 و عبادت می کنند همان خدای واحد حقیقی است تفاوتی که در میان سیحیان و یهودیان می باشد
 محض آنست که اکثر یهودیان مسیح را بعد از ظهور او قبول نمودند و تا حال نیز قبول نمی کنند بجهت
 آن که مسیح چنانکه آنها نظر با فکر جسمانی خود گمان برده و خواهش کرده بودند با بررکی دنیوی
 مانند پادشاه کشورستانی ظهور یافت بلکه بنا بر وعده های عهد عتیق بطریق روحانی و مانند پادشاه
 رهنده از گناه و خلاصی دهنده از شیطان ظاهر گشت و همین علت است که انجیل را از خدا
 نمیدانند و آن پیش گفتنیهای یعنی آن اخبارات قبل از وقوع که در کتب عهد عتیق اشاره
 بمسیح اند خلاف تاویل و تفسیر نموده می گویند که مسیح موعوده هنوز نیامده بلکه خواهد آمد
 و کیفیت کتب عهد جدید که عبارت از انجیل است بدین نوع است که در اندک زمانی بعد
 از عروج مسیح حواریون که رسول او بودند آنرا بالهام خداوندی نوشته گذارشات و معجزات
 و احکام و تعلیمات مسیح را در آن ثبت نمودند و آسامی رسولانی که انجیل بواسطت آنها نوشته شد
 عبارت از متی و یوحنا و پولس و بطرس و یعقوب و یهوذا است و سه کتاب انجیل بواسطت
 مرقس و لوقا که شاگردان حواریون بودند بامبارش بطرس و پولس نوشته شده اند و کتب
 اربعه نخستین انجیل عبارت از متی و مرقس و لوقا و یوحنا است و آنها را اناجیل نیز می نامند
 و مشتمل اند بر بیان احوالات و معجزات و اعمال و اقوال و تعلیمات یسوع مسیح و نیز در آنها نقل

صورت و اشاره یافته بود در میان بنی اسرائیل زیاده شود ثالثاً اینکه بت پرستان هم از
 کلام و احکامی که از طرف خدا به بنی اسرائیل رسیده و از اطوار رفتاری که خدا با آنها بعمل آورده است
 بفهمند که بتان ایشان چیزی نیست و خدای بنی اسرائیل با اقتدار و واحد و صادق است
 چنانکه چندی از آنها حتی بعضی از سلاطین بت پرستان نیز مطلب مذکور را دریافت نمودند
 و مقرر آن کردند که باین تقریب بت پرستان نیز بشناختن خدای حقیقی تقرب جویند و
 از برای قبول نمودن آن نور و نجات که بایست بوساطت رهنده ظهور یا بنده از بنی اسرائیل
 بآنها هم برسد آماده گردند پس آشکار است که کتب توارخ مسطوریه بنی اسرائیل مشتمل بر
 مطالب عمده و معانی عالی می باشند و در عهد قدیم سوای کتب مذکور بعضی کتب دیگر نیز
 که اصل مطلب آنها تعلیم و نصیحت است مثلاً زبور و کتاب ایوب و امثال سلیمان و غیره و سوا
 اینها نیز چند کتاب نبوت مثلاً کتاب اشعیا و یرمیا و حزقیال و دانیال و هوشع و سائر
 مانند اینها مرقوم اند خلاصه هرگاه هر یک از کتب مقدسه عهد عتیق را اسما ذکر نموده و مطالب
 مسطوریه آنها را مفصلاً بیان می ساختیم هر آینه مطلب بطول می انجامید پس بطریق اختصار
 باظهار همین قدر اکتفا نموده محض این را معلوم میسازیم که اگر چه در کتابهای انبیای مذکور
 گذارشات و تعلیمات مسطور شده اند لیکن اصل مدعای آن کتب انست که آثار و علامات آن نجات
 دهنده که در خصوص او بابراهیم و یعقوب و موسی خبر داده شده بود زیاده بیان کنند و وقت
 آمدن و قدر و منزلت و کیفیت نجاتش را معلوم سازند که باین علامتها شناختن او ممکن و
 آسان شد و در آن کتب در خصوص گذارشات استقبالی بنی اسرائیل و سائر طوائف نیز خبر داده

در آن کتب ذکر شده است که چگونه یهودیان بعد از پادشاهان مذکوره با مرتبه از خدا دوری می جستند
 که خدا نیز شصت سال قبل از ایام مسیح نجات انصر را بر ایشان مسلط ساخت که عبادت خانه و قربانگاه
 یهودیان را که با مر خداوندی سلیمان آنرا تعمیر نموده بود خراب کرده بنی اسرائیل را اسیر بابل کردند
 لیکن بعد از انقضای هفتاد سال نظر بوعده که خدا به ارمیا پیغمبر داده بود آنها را خلاصی داده و دو
 باره بولایت خودشان آورد و باز آنها میکیل خودشان را تعمیر ساخته تا ایام مسیح در ولایت کنعان
 سکنا داشتند اما ازین سبب که اکثر یهود یسوع مسیح را قبول ننمودند من غضب الله چهل سال
 بعد از مسیح میکیل مذکور و هم شهر اورشلیم خراب گشت و یهودیان در میان ملل مختلفه متفرق گردیدند
 از آن ایام تا حال در میان همان پراکنده می باشند چنانکه خدا بوساطت موسی و سایر پیغمبران یهودیان
 معلوم ساخته بود که اگر احکام خدا را نگاه ندارند حال ایشان فی الاخر بهمان طور مذکور خواهد شد
 + نهایت مطلب تمامی این گذارشات بنی اسرائیل و مدعای اینکه رفتار نمودن خدا با آنها
 و سبب اینکه پیغمبران متعدده نزد ایشان فرستاده و آنها گذارشات بنی اسرائیل را مفصلاً نوشته اند
 مقصد آنهمه آنست که اولاً به بنی اسرائیل و بمردم ایام مستقبله معلوم گردد که خرابی قلب آدمی بمرتبه
 رسیده است که با وجودیکه علامتهای دافره اعانت و برکت خداوندی را می بیند باز برودی
 زود خدا را فراموش ساخته محبت خود را بچیزی دیگر میدهند فلذا آدمی به بت پرستی ظاهری
 و یا باطنی می افتد و غضب الهی گرفتار می شود ثانیاً اینکه به بنی اسرائیل واضح گردد که از قبضه کنا
 و زور نفس محض با احکام و آداب عبادت آزادی تحصیل نمی توانند نمود بلکه چیز دیگر ضرورت است که بت
 طریق طلب و آرزوی آن مانده و بجاتش که در شریعت و کتب پیغمبران و عده شده است آداب عبادت

یافته باشند و ایشان بجهت قبول نمودن رمانده آئیده مهیا و مستعد گردند و بهین طور عجیبه در مدت چهل سال که آنها در پیا بان عربستان گردش می نمودند خدا باین طائفه چنان رفتار نموده و آنها را چنان محافظت فرموده که بت پرستان نیز با کمال تعجب و حیرت اقرار نمودند که خدا باینی اسرائیل است و مانند خدای اسرائیل خدائی نیست چنانکه تمامی این کذارشات مفصلاً در تورات مذکور گشته است + کتاب یوشع که بعد از کتابهای خمس موسی است خبر میدهد که خدا بچه علامتها و عملهای بنی اسرائیل بواسطت یوشع بولایت کنعان برده است و بت پرستان آن ولایت را بچشم قسم از برای کناهان و اعمال قبیله ایشان از راه غضب در دست بنی اسرائیل ذلیل و پایمال ساخته است و بدین نوع همان وعده انجام یافت که خدا از قبل بآبراهیم داده بود که با و گفت من تو چندی در ولایت غریب سپر خواهم شد و بعد از آن ولایت کنعان را گرفته در آن ساکن خواهی شد و ما بعد کتب قصص درویش و شموئیل و ملوک و تواریخ آیام و عزرا است و غیره که کذارشات بعد ملت اسرائیل و احوالات پادشاهان ایشان را ذکر مینمایند باین دستور در همان سائی که بنی اسرائیل از خدا رو گردان گشته و قول و احکام او از نظر انداخته مایل بت پرستی میکردند خدا چه نوع انواع و اقسام غضبها و بلا یار بر آنها نازل می نمود و بچه نحو بت سلطت پستان و بجز و ظلم و ایشان آنها را ادا داشت لیکن در همان حال که بنی اسرائیل با قلب شکسته بخدا بازگشت نموده و احکام او را محافظت میکردند و نیز با ایشان اعانت فرموده مگر بآن نوع عجیب آنها را از تمامی دشمنان خودشان رمانائی می بخشید و نیز احوالات داود را که هزار سال قبل از مسیح بوده است و همچنین کذارشات سلیمان را نقل می نمایند که آنها چگونه سلطنت کرده و بچه قسم متقی بوده اند و دیگر

بطوفان آبی تمامی انسانات روی زمین را بر طرف نموده ازین ورطه هولناک محض نوح چون
 شخص مشتقی و پیرین کار بود با کلفت خود رستگار کرد و دید تا که سلسله جدید انسانی را جلد باشد و صورتیکه
 این سلسله جدیدی نیز از خدا دور گشته و مستغرق کناه و بت پرستی گردیده بودند پس ۳۰۰
 سال قبل از مسیح خدا تعالی ابراهیم و از نسل او اسحاق و یعقوب را برگزید که خود را بطریق
 خاصه بر اینها و بر نسل ایشان پان و ظاهر سازد و نیز به پسندید که معرفت حق را در میان
 آنها بگذارد و از دیاد و هدایت نبوی اسرائیل روشنائی بت پرستان گرداند تا هنگامی که
 نور معرفت الهی از بنی اسرائیل بجهت عموم طوائف طلوع نماید بنابراین خدا با ابراهیم و اسحاق
 و یعقوب وعده داد که آن رباننده عظیم که بوساطت او تمامی ملل عالم مبارک خواهند شد از
 نسل شما ظاهر خواهد گشت و با ایشان این وعده نیز میداد که ولایت کنگان که آنها در آنجا مسا
 بودند مخصوص آنها و نسل ایشان خواهد شد فلیندا خدا نسل ابراهیم و اسحاق و یعقوب عیسی به
 بنی اسرائیل بمرتبه متوجه میگردد و دید که آنها را در زمان یوسف که احوالات او نیز در این کتب
 مسطور است از کنگان مبعور آورد و وقتی که بعد از وفات یوسف پادشاهان مصر بنی اسرائیل
 ظلم و جبر بسیار میکردند خدا هزار و پانصد سال قبل از مسیح کسی را بر قوم بنی اسرائیل مبعوث
 نمود که ایشان را با معجزات کثیره و عظیم از سید او و جبر فرعون بر بایند و بعد از خلاصی قوم از جبر فرعون
 خدا در کوه طور جلال و قدرت خود را به بنی اسرائیل ظاهر نموده او امر و احکام خود را با ایشان
 بیان فرمود و اداب عبادت نیز در میان ایشان مقرر داشت که بنی اسرائیل با استقامت
 اینها بر طاعت خدا گردیده مانند طبعی باشند که برکت و سعادت مخصوصه خداوندی توفیق

بعمل آمده است بیان خواهیم ساخت در فصل چهارم اظهار خواهیم نمود که آدمی چگونه بفیض نجات
نجات یسوع مسیح می تواند رسید در فصل پنجم اطوار رفتار شخص مسیحی حقیقی را بیان خواهیم نمود
در فصل ششم آن دلائل را مذکور خواهیم کرد که از آنها پیشک و شبه ثابت میگردد که انجیل کتب
عهد عتیق کلام الهی است در فصل هفتم بیان خواهیم نمود که آغاز مشهور و منتشر گشتن انجیل چگونه بود
است

حال قبل از اظهار فصلهای مذکوره کیفیت کتب مقدسه مسیحیان را بیان خواهیم ساخت
بدین معنی کتب مقدسه که در باب اول در خصوص آنها گفتگو نموده ایم و مسیحیان آنها را سترشمنه
معرفت الهی و الهیه تعلیمات خودشان را از آنها تحصیل می نمایند بر دو قسم اند بدین نوع که
بعهد عتیق و عهد جدید منقسم شده اند و در کتب عهد عتیق آن مطالب الهامیه مسطور اند که خدا
پیش از ظهور مسیح بوساطت پیغمبران خود بملت اسرائیل داده بود و در کتب عهد جدید یعنی در
انجیل آن مطالب بیان گشتنیهام مرقوم اند که مسیح بوساطت حواریون معلوم و بیان نموده است
✠ کتب نخستین عهد عتیق کتب خمسه موسی می باشد که نظر بحکم و الهام خداوندی موسی
آنها را نوشته است و کتب مذکوره مطالب آتیه را ذکر و بیان میسازند یعنی که عالم و آدم
چگونه خلقت یافتند و آدم بحسب ریت از خدا یتعالی برگشت و بسبب اینکه برگشتگی مورد چه قسم
بازخواستها گردید و چگونه در اجابت رہا نند و نجات دهند آئینده و عده داده شد و بنی
نوع بشر بچه نوع یوما فیوما زیاده از خدا همجور حی بسته بمرتبه غریق لجه عصیان میکردیدند که خدا
بجهت کثرت گناهان ایشان ۶۰۰۰ سال بعد از خلقت دنیا یعنی ۳۰۰۰ سال قبل از ظهور مسیح

و زمین بر طرف خواهند شد اما کلام خدا بر طرف نخواهد گشت پس شخص محمدی که طالب
 حقیقت است در این کتب مقدسه کلام منوچ و تحریف نگشته خداوندی را خواهد یافت
 که او امر و احکام و بشارات آن همه مل و باد نیز منسوب هستند بلی شخص صاف ضمیر محمدی
 لازم است که بجهت یافتن رشته تعلیمات و احکام این کلام الهامی سعی باشد چون بدیهی
 است که هر کس که بجهت دانستن و انجام رسانیدن احکام و مطالب کلام الهی سعی نماید سر آینه
 بغضب خدا گرفتار خواهد گشت پس بجهت آنکه دریافتن آن رشته از برای صاف قلبا
 محمدی را منمائی کنیم لهذا بتحریر باب دوم مبادرت ورزیدیم تعلیمات عملی انجیل و عهد عتیق را
 بطریق اختصار و ضمن آن بنظر آورده و مدلل خواهیم نمود که کتب مقدسه آن شروط را که ما بجهت
 شناختن الهام حقیقی در او اهل رساله مرقوم داشته ایم انجام مینمایند و تقاضای روح آدمی را
 رفع ساخته و او را به بخت حقیقی و جاودانی میرسانند چنانکه بنا بر اینها از هر جهت معلوم و ثابت
 میگردد که انجیل و کتب عهد عتیق کلام الهامی خداست

باب دوم

شکل است بر بیان و اظهار تعلیمات

انجیل و کتب عهد عتیق

و منقسم است بهفت فصل در فصل اول صفات دارد خدا را که نسبت با آدمی دارد

بیان خواهیم ساخت در فصل دوم اظهار خواهیم نمود که انسان در آغاز در چه حال بوده و حال

در چه حال است و در نیکی و پناهی بچه حال می باید برسد در فصل سوم بخاتی را که بواسطت

افتاده باشند که گویا کتب مقدسه عهد عتیق و جدید منسوخ و تحریف گشته اند و یا باعث انیکونه ادعا
 ایشان چه بود آشکار است که ابرار ادعای مذکوره بایشان لازم بود زیرا که اگر نمی نمودند را
 از سخنان محمد اختلاف ظاهر میگشت زیرا که او از یکطرف معتبر بود که کتب عهد جدید و عتیق از
 جانب خدا هستند و از طرف دیگر خلاف کلام و تعلیمات کتب مذکوره بیان نمود پس در بصورت چاره
 او منحصراً باینکه ادعای ابرار ایشان آورد که بلی کتب عهد جدید و عتیق محرف و بظهور قرآن منسوخ
 گردیده اند و از برای همان است که کتب مزبوره با قرآن موافقت ندارند تا با این طریق خود را از
 اختلاف مذکوره برهانند و کلام خود حق بنماید و قوت دادن باین ادعا بجهت محمد و تابعانش چند
 امر مشکلی نبوده که عربان بن پرست از کتب مقدسه مسیحیان و یهودیان بجز بودند و هر خدی
 که در ابتدای خروج محمد چنانکه از قرآن هم مشخص میشود مسیحیان و یهودیان در جواب دعوت
 محمد حرف میزدند اما بعد از آنکه اطاعت کنندگان او باز یاد رسیده و بضرب و استعانت شمشیر
 صاحب قوت گردیده بود دیگر مجال مقادمت و ثبوت دلائل ممکن نگشته شیخ زبان به نیام
 دهان فرو کشیدند و بدین طریق ادعای محمد مشهور گشت اما بدیهی است که ثبوت حقیقت بفرز
 ممکن نمی شود و آنرا چنین دلائل احتیاجی نیست

فی الاخر اگر مطالب این باب را که در جواب ادعای محمدیان ذکر یافته اند برسرپل ختصا
 مکرر نمایم در آنصورت از دلائل مزبوره صادر میگردد که اظهر من الشمس ادعای محمدیان تماماً بی مناسبت
 بلکه بلا شک و شبه یقین کلی حاصل میشود که کتب عهد جدید و عتیق چه در ایام محمد و چه بعد یا قبل از
 یعنی در هیچ زمانی تغیر و تحریف نیافته اند و در هیچ وقتی منسوخ نگشته و نخواهند کرد زیرا که آسمان

جوابی است از قبل ما الحاصل این ادعایز مضید مطلب مصنف نخواهد شد

و در باب بنی اعتقاد ما اهمیت که بنی و حواری اگر چه در سائر امور قابل سهو و غفلت
باشند لیکن در تبلیغ و تحریر پیغام معصوم اند بنابراین نوشته های ابیاد حواریین مبرا از
سهو و غفلت است و اگر در ضمن آنها کسی را در موضعی از مواضع آن نوشته ها اختلاف یا
محال عقل معلوم نماید پس دلیل بر نقص فهم و عقلش خواهد بود نه بر نقص کلام زیرا عقل محکوم کتاب
الهام است نه حکم کتاب همه کتب عهد عتیق و جدید از راه الهام از ابیاد حواریون نوشته
شده اند سوای سه باب انجیل یعنی کتاب مرتس و لوقا و اعمال که از مرتس و لوقا شاکردن
حواریین موافق حکم بطرس و پولس حواری مرقوم گشته اند و بدین سبب اینها نیز کتب الهامی اند
و اگر چه نسبت بعض کتب عهد عتیق نام بنی نویسنده آنها معلوم نیست باز از کواهی خود سیح و از آن
دلائل نیز که در کتب اسناد شطیره یافته معلوم و یقین است که آنها نیز از راه الهام الهی بوسیله یکی
از انبیای سلف نوشته شده و حق و صحیح اند و ابیاد حواریون بعض قول را در قال الله
داخل کرده اند و بعض را بصیغه غائب نوشته اند و بعض از راه وحی و روایات بعض از راه
نصیحت و تعلیم مرقوم گشته اند و بعض از راه کذا رثاث که خود دیده اند یا از دیگران شنیده
و در باب کذا رثاث از راه الهام بالشان معلوم گشته که کدام را داخل کتاب کنند و در میان
حق و باطل تمیز دهند و مضمون و عبارت آنرا بجهت ترتیب نویسنده بدین مضمون کذا رثاث
در روایات نیز کلام الهی است خلاصه اعتقاد ما سچیان در باب بنی و الهام همانست که بیان شد
اما هرگاه سوال نمائی که چگونه امکان داشت که محمد دستا بعان او بچنین ادعای باطل

بقراری که در کتاب حل الاشکال که جواب کتاب التفسار است بتفصیل مسطور و مدلل گشته پس
در اینجا بر همین قدر اکتفا نمائیم که در آیات و روایات انجیل اختلاف معنوی نیست چنانچه در کتاب
مذکور مفصلاً مسطور گشت و در پیچیک از مواضع انجیل و تورات نگفته است که در کتاب تورات
یا در کتاب انجیل تغیر و تبدل یا دخل و تصرف کرده اند بلکه محض این گفته است که کاذب محلیین یهود
و نصاری در تعلیم تورات و انجیل دخل و تصرف کرده احکام و اقوال آنها را خلاف بیان و بعض
اوقات از راه کذب و دعوی الهام و نبوت نیز کرده اند لهذا ازین آیات هم مطلب مصنف حاصل
نمی شود

دیگر آنکه مصنف ترجمه های پیل را برای مطلب خود دلیل کرده و گفته است که در حالیکه آنها
متفق یکدیگر نیستند پس ازین ثابت میشود که در اصل نسخها نیز اختلاف واقع شده + الجواب
اولاً ظاهر است که در میان ترجمه ها کم و بیش فرق خواهد بود چنانچه یک مترجم بهتر از مترجم دیگر
ترجمه نموده است بطریقیکه در میان ترجمه قرآن در زبان فارسی دارد و نیز فرقی هست اگر چه این
ترجمه صرف تحت اللفظ است مگر با وجود آن فرق ابواب و اصل مطالب پیل در همه ترجمه ها نیست
ثانیاً اگر بالفرض مترجمی خلاف ترجمه کرده باشد از غیر حله باصل چه نقصانی خواهد رسید آیا اگر
احدی از علمای مجرب قرآن را خلاف ترجمه نماید یا در میان دو ترجمه های قرآن اختلاف ظاهری
واقع شود و کسی از سبحان بگوید که ازین روشن و ثابت می شود که قرآن تحریف یافته است
پس محمدیان نخواهند گفت در صورتیکه نسخهای عربی متفق هستند اعتراض تو بچند محض تعصب
است و نادقتی که بتفصیل علم اصل زبان مکرده در باب ترجمه حرف نزن پس بدان که همین جواب

همه قرآن در روایات و احکام و مطالب موافق و مطابق یکدیگر اند اعتراض تو بجا و بی بنیاد است
پس تا وقتی که محمدیان یک چنین نسخه قدیم و معتبره را که در روایات و احکام و نصایح و غیره
ماورای نسخ کتب مقدسه است عمله الآن با پیشش نهادن کرده اند جواب ما در ایراد همه آن اعتراضات
که بابت تحریف پیل می کنند همان جواب مزبوره خودشان خواهد بود و اگر کسی از روی
تعصب بگوید چنانکه مصنف کتاب تفهیم در صفحات ۴۴۹ و ۴۵۹ و غیره گفته است که محال است
که در میان سیحان چنین کتاب و چنین نسخهای قدیم که ذکر شده الی الآن موجود بوده باشند
جواب نیست که بولایات فرنگ نقل کرده بکتابخانههای مزبوره شریف برد تا آنها را چشم به بین
و اگر خواسته باشد و علم و دانسته لازم است تحصیل نموده پس در آن کتب خانهها آن کتب نیز خواهد یافت
و تواند خواند که در ضمن آنها آن اسناد پان شده اند که از آنها ثابت میگردد که آن نسخ و کتب
قدیم در همان زمان قدیم نوشته شده

و آنکه مصنف موصوف در باب خراپهای کتب عهد عتیق در ضمن دوازده دلیل و در
دیگر مواضع کتاب خود گفته و ادعا نموده است برای تمامی اینگونه اعتراضات شهادت سیح
جوابی است کافی که از قول او در باب حق و صحیح و از خدا بودن کتب عهد عتیق در انجیل مذکور و
مستور است بطریقی که قبل ازین گذشت و در صورتیکه سیح بصحت و حقیقت تورات گواهی داده است
پس واضح و ثابت است که آن خراپها که مصنف موصوف ذکر کرده نه در تورات یافت می شود بلکه
محض از سوء فهم او صادر گشته اند و پس چنانچه او آیات را قصد یا سهواً خلاف تفسیر بیان نمود
و همچنین آن آیات انجیل را نیز که مصنف دلیل خود گردانیده محض خلاف تفسیر نموده است

گذشت سهو کاتبان بسیار اتفاق افتاد از قبیل تبدیل اعراب و حروف و بعضی مواضع الفاظ متر
مقدم و موخر گشته اند باز همه نسخ در مطالب و مضمون موافقت و مطابقت کلی مبدارند چنانچه
در روایات و احکام و تعلیمات و نضاح کلمه جمیعین مطابق و موافق اند پس ازین تدقیق و تحقیق
نیز محقق و مدلل گردید که کتب مقدسه عهد عتیق و جدید در هیچوقت تحریف و تبدیل نیافته الی الان
همان اند که از قدیم بوده اند و ظاهر است که تحریف کتابی محض در آنوقت ثابت و مبرهن خواهد شد که
در میان نسخ معتبره و مشهوره آن کتاب اختلاف یافته شود و نسخ قدیم دیگر و نسخ مستعمله^{الآن}
دیگر باشند چنانچه بالفرض اگر کسی بگوید که در نصیحت که در قرآن سهو کاتبین یافته می شود و در قرأت
بعضی اعراب و حروف و الفاظ اختلاف است مثلاً در اوائل سوره یوسف در بعضی نسخ قرآن بجای
یَزِجْ تَعْ وَ یَلْعَبْ لَفْظٌ تَعْ و ملعب یافت می شود و ایضاً در وسط سوره الحج در بعضی قرآن کجا صَوَفْ
صَوَافِنْ واقع است و ایضاً در وسط سوره الفرقان در بعضی قرآن بجای نُشْرَا نُشْرَا فُتْ
می شود و ایضاً در آخر سوره ق در بعضی قرآن در جَا تُوعَدُونَ یُوْعَدُونَ واقع است
و ایضاً در آخر سوره تکوید در بعضی قرآن بجای یُضْنِیْنِ یُضْنِیْنِ یافت می شود و خلاصه
از مقابل دو نسخ قرآن مع تفسیر از سوره یوسف تا سوره التکویر معلوم گشته که درین سوره سی و سه^{لفظ}
هستند که در آنها در حروف فرق افتاده است مانند آنکه مذکور شده پس ظاهر است که اگر صد و صد
نسخ قرآن از دیار فریب و بعیده جمع آورده ادل تا آخر مقابله کرده شوند صد و غلطی کاتبین یافت
خواهد شد ماورای آن اختلاف که در اعراب یافت می شود و مشهور اند پس کسی بگوید ازین تا
می شود که قرآن تحریف و تبدیل گشته آیا محمدیان نخواهند گفت که در حالیکه با وجود اختلاف مذکور

دلیل گردانیده است مگر قول محمد نزد دیگران دلیل نخواهد بود مادامی که رسالت ادعایش آنها با
دلائل معتبره و صحیحی مثبت نگشته باشد لهذا این دلیل نیز بیجا و بی مطلب است

باقی ماند دلیل ششم و آن بانفراذه موافق و مطابق مطلب است و آن نیست که کس

مردنی که یکی از علمای سیحیه بود در ایام پوپ اربانوس ثامن ترجمه عربیه پس را تصحیح کرده

در دو پایه گفته است که از سهو کاتبین در اصل نسخهای کتب مقدسه یونانی و عبرانی

قدر خلل واقع گشته است چنانچه قول معلّم مذکور در صفحه ۳۷ کتاب استفسار نیز نقل شده است

که من سمعوا الکاتبین فی اصل العبرانی و الیونانی نقصا و غلط صغیرا الخ

یعنی از سهو کاتبان در اصل کتاب عبرانی و یونانی اندکی نقصان و غلطیهایی قلیل واقع شده اند

حال اگر چه مصنف مزبور را به بالغه خلل صغیر اکثر بیان کرده و از سوء فهم خود آنرا دلیل فساد تحریف

ساخته و در صفحه ۸۷ گفته است که هرگاه حامی آن کتاب باندک نقصان و فساد افرامی کند پس

ندانیم در واقع چه قدر خواهد بود که آنرا باندک تغییر میکند باز ازینهم تحریف و تبدیل ثابت خواهد شد

زیرا که بهر عارف و منصف معلوم و یقین است که از سهو کاتبین تحریف و تبدیل کتاب ثابت نمیکرد

سهو کاتب در نسخ قرآن نیز یافته می شود لیکن ازین سبب کسی نخواهد گفت که قرآن تحریف یافته است

پوشیده نماند که علمای سیحی این ایام با هزار محنت از قریب بعید همه نسخهای قدیمه کتب مقدسه را که

الی الآن موجود مانده اند جمع نموده با دقت تمام مقابله کرده اند تا معلوم و یقین گردد که از سهو کاتبین

بمضمون و مطالب آیات کتب مقدسه خلل رسیده است یا نه پس ازین مقابله آشکار و ثابت شد

که اگر چه در مدت سیزده و چهارده صد سال که از زمان حواریین تا وقت طبع نمودن کتب مقدسه

هشت دلائل صرف بدین یک سخن مرجوع اند و بس که در پیل کلام غیر مخدوع و مخلوط گشته باشد
در آن واقع شده اند و نیز جای گفته است که این خرابی از ابتدا بلکه در وقت تالیف آن کتب
اتفاق افتاد مثلاً در صفحات ۴۲۰ و ۴۳ و ۴۳۵ و ۴۵۹ و غیره از همین قیل سخن رانده
است لهذا اگر بالفرض ادعا مصنف موصوف درست باشد پس ازین ثابت خواهد شد که آن
کتب حق و کلام الهی نیستند بلکه تحریف یافته اند تحریف محض در آن وقت ثابت
خواهد کرد بدیهه مدلل شده باشد که نسخ الان بالنسخ قدیم موافقت و مطابقت ندارند حال آنکه
در ثبوت انحراف در ضمن دلائل مذکوره حرفی نیست امر واقعی اینست که کتب مقدسه همه وقت در
همین حال بوده اند که هستند چنانکه مصنف نیز اقرار کرده پس ظاهراًست که تحریف نیافته اند لیکن
اگر بالفرض در وقت تالیف کلام غیر نبی در آنها مخدوع و مخلوط گشته باشد ازین ثابت خواهد شد که
دیگر کلام خالص و بنابرین حق و معتبر نیستند

در دلیل چهارم گفته است که در روایات انجیل اختلاف واقع است و در دلیل یازدهم
آورده که ترجمه های پیل که بالسه مختلفه کرده اند متفق نیستند مگر ازین نیز ثابت نمیکرد که در
کتب مقدسه تحریف و تبدیل راه یافته است اگر در روایات انجیل فی الحقیقت اختلاف معنوی
یافته میشد پس ازین ثابت میکردید که انجیل حق و از خدا نیست و از اختلافی که در ترجمه ها واقع
شده باشد محض سهو ترجمین معلوم خواهد شد نه اینکه در اصل نسخ کتب مقدسه اختلاف
روداده باشد تحریف صرف در آن حال ثابت خواهد شد که در اصل نسخ یونانی و عبرانی اختلاف
معنوی باشد چنانکه مذکور شد و در دلیل دوازدهم مصنف قول محمد را جهت ثبوت تحریف

کردند البته مسیح چنین امر قبیح را اعلان داده آیات محسره را معلوم میکرد و تصحیح می نمود و
 و ازین فقره این نیز صادر می شود که در زمانه که ملت بنی اسرائیل اسیر بابل گشتند در آن وقت
 نیز کتب مقدسه عتیق از تحریف و تغیر مصون و محفوظ مانده اند زیرا که چگونه امکان دارد که اگر
 اتفاق افتاده باشد مسیح درین باب حقیقت ایان ساخته و بکذب شهادت نموده باشد و فی الجمله
 شهادت مسیح دلیلی است کافی و دافی در باب حقیقت و صحت کتب عهد عتیق پس بنا بر این علل
 ادعای مذکوره را اصلی نیست و بالتام یقین است که ملت یهودیه کتب مقدسه را سنه خود بنا
 رانده در ایام مسیح تغیر داده اند و نه در زمان اسیری بابل بلکه تا حال در همان صورت اند که بواسطه
 پیغمبران از جانب خدا پیهودیان رسیده بود

مخفی نماند که مصنف کتاب استفارجد و جهد بسیار نموده است تا خواه ناخواه تحریف کتب
 عهد عتیق و جدید را به ثبوت رساند و اعتراضاتی که درین خصوص در ادراک کتاب خود متطول
 لاطائل پیش نموده است خلاصه تمامی آنها را در ضمن دو ازده دلیل از صفحه ۲۷ تا صفحه ۴۴ مرقوم
 کرده مگر تعجب اینست که از آن دو ازده دلیل که مصنف آنها را نهایت معتبر دانسته جایجا بر آنها
 رجوع می نماید محض یکجا موافق و مطابق مطلب است و مابقی هیچ رجوعی بخیر کتب
 مقدسه ندارند چه جا که مثبت تحریف باشند بدین تفصیل که در ضمن دلیل اول و دوم و سوم و چهارم
 همان یک اعتراض را پیش آورده است یعنی اینکه بیل خالص کلام الهیست بلکه کلام غیر بنی در ادراک
 آن جایجا داخل گردیده و در دلیل پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم باز همان مطلب را ذکر کرده است بدین
 تفاوت که بعضی آیات تورات و انجیل خلاف بیان کرده مفید مطلب خود ساخته است پس آن

یهودیان فرمود که تصور نکنید که من از بهر ابطال تورات و رسائل انبیاء آمده ام از جهت ابطال
 بلکه جهت تکمیل آمده ام که رست بشما می گویم تا آنکه آسمان و زمین زائل نشود یک عمره یا یک
 نقطه از رست بهیچ وجه زائل نخواهد گشت تا آنکه همه کامل نشود و باز چنانکه در آیات ۴۶ و ۴۷ فصل
 یوحنا مرقوم است بآنها فرمود که اگر موسی را باور میکردید هر آینه مرا باور میکردید زیرا که او در حق من
 نوشت لیکن چون نوشته های او را باور نمی کنید چگونه سخنان مرا باور خواهید کرد و اینها در
 آیات ۳۱ و ۳۲ فصل ۲۲ منی فرموده است که آیا در تورت مطالعه نموده اید آنچه از خدا در باره
 بر خاستن مردگان بشما گفته شده است که خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب
 منم و خدا خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است و اینها در آیه ۳۵ باب ۱۰ یوحنا
 نسبت یهودیان فرمود که کلام خدا نزد آنها آمد و اینها در آیات ۲۵ و ۲۶ فصل ۲۲ لوقا
 بشا کرد آن خود فرموده گفت که ای نافرمان و در باور کردن همه آنچه پیغمبران گفته اند است
 اعتقاد آیانایا نیست که مسیح آن چیز را کشیده بجلال خود برسد پس نقل خود را از همگی کتابها
 از موسی آغاز نموده و رسائل پیغمبران برای ایشان تفسیر نمود و اینها در آیات ۲۹
 و ۳۱ فصل ۱۶ لوقا مرقوم است که مسیح در ضمن یک تمثیل فرمود که ابراهیم او را (یعنی العاذر)
 فرمود که موسی و پیغمبران را دارند از آنها بشنوند باز فرمود در صورتی که موسی و پیغمبران را
 نگویند پس اگر چنانچه از مردگان هم کسی برخیزد نخواهند میل نمود پس در ضمن این آیات و مثلاً
 اینها مسیح بوضوحی تمام اقرار کرده و گواهی داده است که کتب عهد عتیق که در آن ایام در میان
 یهودیان مستعمل بود حق و از خدا صیح اند اگر یهود در آنها دخل و تصرف یا تحریف و تبدیل

بموجب این حکم یهودیان بر مرتبه متوجه نگه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات در وفات یک
 از کتب عهد عتیق را شمرده ضبط نموده اند که بسا ا یک کلمه و حرفی افراط و تفریط کرده و در آن نسخه
 کتب عهد عتیق که در دست مسیحیان می باشد آن نسخه های عهد عتیق که در میان یهودیان مستعمل اند
 مقابله کرده شوند مشخص میگردد که ب کم و زیاده بعینه موافق یکدیگر هستند + و دیگر آنکه مسیحیان
 نخستین اکثری یهودیه بودند پس بر گاه معلمان یهود در ایام مسیح یا قبل از آن کتب مقدسه
 عهد عتیق را تحریف می نمودند البته از این مرحله مخبر بوده بعد از اینکه مسیحی می گشتند این مطلب را
 بروز میدادند و حال آنکه در کتب مسیحیان هیچ خبری نیست که یهودیان آن پیش کفشیهای کتب
 عهد عتیق را که مسیح اشاره کرده اند اخراج نموده باشند معلمان نخستین ملت مسیحیه محض این
 ادعای صحیح را می نمایند یهودیان آیات را که در آنها اشاره به یسوع مسیح رفته است تبادیل
 ناحق و نامناسب تغییر نموده و خلاف بیان کرده اند + و دیگر اینکه مسیح یا حواریون در هیچ
 مواقعی سخنی نرفته حتی اشاره هم ننموده اند که یهودیان در آن ایام و یا در یکی از ایام سال که کتب مقدسه
 مستعمله خودشان را تحریف نموده باشند بلکه بر عکس این گواهی دادند که کتب عهد عتیق کلام الهی
 و بمطالعه و ملاحظه آن امر نموده اند بدین مضمون که مسیح در آیه ۳۹ فصل ۵ یوحنا فرموده است
 که کتابها را تقشیر کنید چه شما خود گمان دارید که در آنها برای شما زندگی جاوید باشد و آنها
 هستند که در حق من شهادت میدهند و ایضا در آیه ۱۶ فصل ۳ نامه دوم به تیموتئوس
 مرقوم است که هر نوشته (یعنی هر نوشته کتب عهد عتیق) از الهام خداست و بحجت تعلیم و حجت
 و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است و ایضا در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل ۵ متی مسیح

دیده و چشیده بودند باین خزینه عظیمترین ایشان درین دنیا همان انجیل بود و پس
 بهمین جهت مال و دولت و هر چیز خود را بخوشی تسلیم مینمودند که خستند کور را نگهداری نمایند
 حتی چندی از ایشان بقبل رسیدن خودشان را ترجیح میدادند برای یکت پرستان انجیل
 ایشان ابوزاند پس چگونه ممکن است که اینگونه سیحیان بتحریف و تبدیل کتب مقدسه خودشان
 راضی شده باشند پس در صورت چنین حجت و دجت را بمیان آوردن زهی کم خدایت الهی^{صل}
 بیقین تمام معلوم و مشخص میگردد که قبل از محرم بلکه تا ایام حواریون در هیچوقت تحریف کتب مقدسه
 سیحیان اتفاق نیفتاده است و کتب عهد عتیق و جدید الآن نیز همان اند که اصلاً بوده اند
 خلاصه بدین قول بعضی اشخاص نیز متوجه گردید و تشخیص دهیم که گویا یهودیان در ایام
 مسیح نظر بعد ادتی که با دهر رسانیده بودند آن مواضعی را که اشاره بسیج بوده از کتب عهد عتیق
 اخراج نموده اند جواب اینست که بقرار یک ادعای سابق الذکر مخدیان بدلیل بود این ادعا نیز
 به ثبوت نرسیده بلکه محض خیالی است بی بنیاد و الا اگر یهودیان مواضع اشاره کشته مسیح را از کتب
 مقدسه خودشان اخراج می نمودند هر آینه در اقل مرحله همان آیات را که صریحاً و صحیحاً گواهی میدهند
 که مسیح موعوده یهودیان همان یسوع مسیح مذکوره انجیل است اخراج میکردانند مثلاً آیه ۱۳
 فصل ۱ شعیار ایضا تمامی فصل ۵۳ همان کتاب و آیات ۲۴ ۲۵ ۲۶ فصل ۹ و اینال و آیات ۹
 الی ۱۲ فصل ۹ کتاب اقل موسی و آیات اول و دوم فصل ۵ شعیار آیه ۱۰ فصل ۱۲ ذکر تیا و
 آیات ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ از بورتیت دوم را و دیگر آنکه خدا بیهودیان تاکیداً امر و حکم فرموده بود
 که هیچ چیزی بکتب خودشان اضافه نکنند چنانکه در آیه ۳۲ فصل ۱۲ کتاب موسی مطبوع است پس

گذشته اند پس خلاف ادعای محریان را بجا بیاوریم شافی به ثبوت رسانیده ایم لهذا این مطلب را
 گذاشته بی تامل مرکب بیان مطالب باب دوم می توانستیم شدنها چنانچه بعضی از محریان در بعضی
 اوقات یا از جهت نفهمیدن معنی قرآن و یا از راه تعصب و کج بحثی می گویند که کتب مقدسه مسیحیان
 قبل از زمان محمد محرف گردیده اند و حال آنکه اینگونه کلمات نیز خلاف و ضد قرآن است چنان که ذکر
 کرده ایم پس باین سخن حجت نیز بر سبیل اختصار جواب خواهیم داد بدین معنی اولاً بدانکه هر چه که تا
 حال بحجت تحریف نیافتن کتب عهد جدید و عتیق ذکر نموده ایم در رد این قول حجت نیز جواب
 است کافی و مبرهن زیرا که سابقاً ذکر کرده ایم که الآن در میان مسیحیان چنان نسخه های کتب مقدسه
 و کتب معلمان قدیمی موجود می باشند که چندین مدت قبل از ایام محمد و بعضی از آنها قریب ایام
 خود حواریون نوشته شده اند و این هر چه را نیز در همان موقع ذکر نموده ایم که آن نسخه های قدیمی
 کتب مقدسه باین نسخه های که الحال در میان مسیحیان مستعمل می باشند موافقت کلی دارند پس این
 تمام معلوم و یقین میشود که کتب مقدسه مسیحیان چندین سال تا قبل از محمد بلکه در هر ایام در همان
 حال بودند که درین عصر هستند ثانیاً در این باب محض مطلب خبری مانده که ذکر آنها در اینجا
 بجاست اینک مسیحیان نخست از زمان حواریون الی سید سال بسبب ایمان آوردن مسیح
 و قبول نمودن انجیل مکررتاً از طرف بت پرستان و یهودیان جو روحها کشیده و ظلم و ستم دیده اند
 که بحیثیه تقریر نمائی توان آورد باین نوع که همه کس با آنها عداوت می ورزیدند و جفا میرسانیدند
 و اموال و املاک ایشان را حاکماً و جبراً می گرفتند و اثنای تحمل این زحمات محض این یک تسلی
 از برای ایشان باقی مانده بود که بسیج معتقدان از انجیل تسلی دلی دلالت و خوشحالی روحانی

و حال آنکه بعد از ضبط و تصرف کردن آن کتاب خانها عمر بسوزانیدن آنها حکم کردند و سایر محریان
آن عصر نیز هر کتاب قدیمی که بدست می آوردند تلف میکردند و درین تلف کردن یا قدر کتب قدیمی
را نمیدانسته اند یا اینکه فهمیده بودند که مضمون آنها برخلاف معانی قرآن گواهی میدهند و همین
تلف کردن کتب قدیمی باعث بی خبری محریان شده است که بنا بر آن از احوالات اتفاقیه
سیحیان و از کم و کیف سائر مللی که قبل از محمر بوده اند آن قدر اطلاع و آگاهی ندارند که چنین
ادعاه را به میان می آورند مثل ادعای تحریف کتب مقدسه غیره و چون محریان از کتب قدیم و
تواریخ سیحیان اطلاع داشته اند و لهند اجبت ایشان از تواریخ دلیل آوردن اشکال
دارد و قطع نظر ازین محریان تفحص و تجسس کتبی که در دست سیحیان مغرب زمین می باشد از
راه تعصب خلاف و تکبر و غرور و تاحال بر خود لائق و لازم ندانسته اند اما اگر محریان این تعصب
آباد و اجداد را بر کنار گذاشته بطریق انصاف در مقام تلافی مافات بیایند از برای ایشان
درین عهد ممکن خواهد شد که بولایت فرنک رفته کتاب خانهای آنجا را ملاحظه نمایند که در آنها
آن نسخه های قدیمی کتب مقدسه و کتابهای آن معلمان مسیحی را که سابقا مذکور کرده ایم میتوانند
و اگر زبان آن کتب ایاموزند در آنوقت از برای ایشان نیز خواندن آنها بکمال آسانی میسر خواهد
و نیز در آن کتاب خانها چنین کتابها را بسیار خواهند یافت که در ضمن آنها مطالب مرقومه
مواضع مطوّلا و مفصّلا ذکر یافته و اسناد قدیم بودن نسخ و کتب سابق الذکر در آنها بیان
شده اند

در صورتیکه مدلل ساخته ایم که کتب مقدسه در ایام محمر و نه بعد از آن تحریف و تبدیل

زمان محرف نگشته است و سوای انجیلی که الآن در دست مسیحیان است انجیل دیگری نبوده است و اصل
 انجیل همین است و پس + و اگر احیاناً شخصی خواست این ادعا داشته باشد که در هنگامی که در ایام
 محرم تمامی کتب مقدسه مستعمله را تحریف نمودند همگی نسخه های قدیمی کتب مقدسه و کتابهای معلما^{ین}
 مذکور را نیز با آنها محرف ساخته جواب اینست که اولاً از برای ثبوت این ادعا هیچ دلیلی نیست
 ثانیاً چنانکه سابقاً ثابت نموده ایم که بجهت مسیحیان هیچ سببی نبوده است که در ایام محرم کتب عهد
 جدید و عتیق را تحریف نمایند همچنین نیز هیچ سببی و غرضی نداشته اند که این کتب قدیمی خودشان
 را تحریف سازند ثالثاً بخوایم که مذکور شد که همه نسخه های کتب مقدسه را تحریف نمودن در ایام
 محرم غیر ممکن بود بهمان طریق نیز واقع گشتن ادعای مذکور بالمره محال است چنانکه حال درین
 ایام تحریف نمودن تمامی کتب دینی که در دست محرمیان است محال و اخراج کردن مواعنی که
 در آنها بجهت محرم اشاره شده غیر ممکن است همچنین کتب شمار مسیحیان را در ایام محرم تحریف
 نمودن هرگز امکان نمیداشت

قطع نظر از اینها بعد از وفات محرم عمر خلیفه چند کتابخانه های عظیم مسیحیان آن ایام
 را بحیطه تصرف در آورده از انجمله در ولایت شام کتاب خانه قیصریه و در مصر کتاب خانه اسکندریه
 و درین کتاب خانه ها از نسخه های قدیمی کتب مقدسه و اکثری از کتب معلما^{ین} مسیحیان موجود
 بوده است چنانکه از تواریخ قدیمه مستنبط می شود پس درین صورت بجهت تابعان محمد بکمال
 آسانی امکان داشت که نسخه های قدیمی کتب مقدسه و کتب معلما^{ین} قدیمی مسیحیان را^{ضبط}
 نموده در وقت ادعای تحریف با بر از آن نسخ قدیم ادعا و مطلب خودشان را ثابت سازند

بوده اند و نوشتجات ایشان تا حال در میان مسیحیان می باشند الحال درین موضع چند نفری از
 از آنها ذکر نموده ایم ایشان را نیز معین می سازیم باین نوع که مطابق سینه حجیه در سنوات
 صد اول و در صد ثانی از کلیمنس نام البقیوس و از ایکناثیوس و از یوستینوس شهید و از
 ایرنوس و از کلیمنس الکسندریه و همچنین از تریطولیانوس چندین کتابها مانده اند و از معلمان
 مذکور بعضی شاگردان حارثیون و بعضی شاگردان شاگردان حارثیون بوده اند و لغرض از نمود
 سال بعد از صعود مسیح تا سینه یعنی چهار صد و پانصد سال پیش از هجرت مکر کتابهای ایشان
 نوشته اند و دیگر در سنوات صد ثالث سینه حجیه که سیصد سال قبل از هجرت است از این
 یعنی از اورلیکس و کبریا نوس بعضی کتب تصنیف گشته تا حال مانده اند و همچنین این اشخاص
 یعنی اینریموس و الیزم شامی و امبروزیوس و باسیلیوس و خرنیز و سطموس و هیرنیموس
 و اکوستینوس نیز که در میان ملت مسیحیه معلمان بسیار مشهور بوده اند و در سنوات ۴۰۰ و ۵۰۰
 سینه حجیه که ۲۰۰ و ۱۰۰ سال قبل از هجرت بوده با کتب بسیاری تصنیف نموده گذاشته اند که تا
 حال نیز باقی می باشند و تمامی کتب مزبوره در خصوص مذاهب مسیحیه مرقوم گشته و اکثری از آنها
 مستملک فیویرپان کتب عهد جدید و عتیق می باشند و بهین علت اکثر مواضع عهد عتیق و جدید
 در آنها تفسیر یافته است و اگر مواضع مسطور که در آنهاست با آن نسخه های کتب
 مقدسه کلا آن در میان مسیحیان مستعمل اند مقابل می نمایم هر آینه آشکارا میگردد که تمامی
 آن آیات که معلمان مذکور در کتب خود از کتب مقدسه ذکر کرده اند بعینه چنان اند که حال در
 نسخه های مستعمله مسیحیان مرقوم اند پس ازین نیز بقیین تمام حاصل می شود که انجیل در هیچ

انجیل است بدست یاری قلم بر کاغذ پوستین نوشته شده تا این زمان مانده اند و در بعضی از آنها
 کتب عهد عتیق و جدید بالکلیه مسطور اند و در بعضی با چند حصه از آنها ترجمه یافته است از انجیل یک
 از نیکونه کتب که دو بیت و پنجاه سال قبل از هجرت بتوسط قلم سمت تحریر یافته و تا زمان ما باقی و سستی
 به قدکس و اطیکانوس کشته در کتب خانه شهر روم واقع و لایت اطلالیه موجود است و مجلد دیگری
 که دو بیت سال پیش از هجرت بتوسط خامه مرقوم کشته در کتب خانه موسسه ام بر طینیّه واقع شهر لندن موجود
 است و آن را قدکس الکسندر نیوس می نامند و بشرح این یک جلد دیگری که باز بتوسط قلم مسطور
 و مانند کتاب مزبور کهنه است در یکی از کتابخانه های شهر پارس موجود است که بآن قدکس افریمی
 میگویند و سواي نسخ های مذکوره دیگر چنین نسخه ها در دست مسیحیان بسیار هستند که قبل از زمان محمد
 بعضی در همان عصر و بعضی بعد از و بر زبان یونانی و عبری مرقوم کشته اند و آنها یکی در زبان عبری بسیار
 قلم تحریر کتب عهد عتیق هستند زیرا که آنها اصلا در همان لسان مرقوم گردیده اند و ذکر احوال
 تمامی این نوشته ها در اینجا لازم ندانسته باطهار همین قدر اکتفا نمودیم و اگر آن نسخه ها را که پیش
 از محمد بتوسط قلم مرقوم کشته بآن نسخه ها یکی بعد از دیگری یافته اند و هم بآن نسخه ها یکی درین ایام متعل
 مسیحیان اند مقابل نمایم شخص میکرد که نسخه های قدیم با یکدیگر و هم با همه نسخه های کتب
 مقدسه که الآن مستعمل اند موافقت کلی دارند چنانکه از غیر حله یقین تمام واضح و آشکار
 می گردد که کتب مقدسه عهد جدید و عتیق در پیچ و خمی تحریری نیافته اند
 و دلیل دیگر جهت ثبوت مطلب مزبوره از آن کتب موفوره معلمان و کثیفانیک
 بعد از حواریون بوده اند یافت می شود و این معلمان مشهوره مسیحیان بتدوین مدید قبل از محمد

می ساختند پس ظاهر است که باین سعی و نکته بینی و با چنان تعصبها نیکه سیحیان و اششد غیر ممکن بود که یکی
آنها از چندین ولایات قریبه و بعیده بجهت تحریف کتب مقدسه فراهم گشته اتفاق نموده باشند
و اگر بالفرض جذبی از سیحیان مثلاً آنان که در عربستان یا شام متوطن بودند بخریف نمودن انجیل اقدام
می ورزیدند بر آئینه بدیهیت که سیحیان ولایات دیگر نبرد می این امر را دریافت نموده معلوم میکردند
نهایت در کتب تواریخ سلف که چگونه احوالات و حجت و نزاع اتفاقیه فیما بین سیحیان آن زمان
که بنا بر انجیل بالمره حرکات خلاف و نالائق می بودند مفصلاً نقل کرده اند از برای چنین تحریف هیچ خبری
نبست و از احوالات مسطوره آنها محض انتقد فهمیده می شود که سبب تمامی نزاعهای ایشان آن
بود که بعضی از معلمین و مفسرین بعضی آیات کتب مقدسه را بنوعی دیگر توجیه و تفسیر می نموده اند و الا
بجهت تحریف کتب مقدسه هیچ وقتی نزاعی اتفاق نیفتاده است پس آشکارا و یقین است که
امکانی نداشت که کسی کتب مقدسه را تحریف و تبدیل کند بدان چنانکه حال از برای محرمیان
است که آنهمه غیرت و تعصب را که در میان ایشان هست بر کنار گذاشته تمامی قرآن را که در ولایات
قریه و بعیده در دست محرمیان می باشند برای تحریف جمع آوری نموده باز هر یک از تحریف گشته را
چنان بمکانش فرستند که هیچ دلیله نشود و سیحیان نیز ازین مقدمه مخبر نگردند همچنین نیز بجهت
سیحیان زمان محمد و سایر ایام تحریف ساختن کتب مقدسه مستعمله خودشان مجال و غیر ممکن بود
و اینمیر حله که کتب مقدسه عهد عتیق و جدید فی الحقیقت تحریف و تبدیل نگشته اند بالتامام واضح
ست شخص میکرد و وقتی که بآن نسخه های کتب مقدسه که از ایام القدیم الی الآن مانده رجوع کنیم زیرا که
حال چنان نسخه های کتب مقدسه موجود هستند که بسیار قبل از ایام محمد در زبان یونانی که اصل زبان

فارغ البال بوده و در جهاد و غزوات محترمی غارت و اعتبار یافته از اموال غارت مخالفان بایشان نیز
 قسمتی میرسد پس در این صورت اگر فی الحقیقت در کتب مقدسه عمل مسیحیان و یهودیان در باره محرم
 اشاره می بود هر آینه آنها را هیچ بسبی نمی بود که محرم را انکار نموده کتب خود را تحریف سازند و سبب
 اینکه چرا مسیحیان و یهودیان محترم را قبول نکرده اند و بجهت قبول نمودن ادانقادر دشوار بسیار و حجت
 را از او متابعتش کشیدند محض آنست که در کتب خودشان بجهت او خبری نبود و هم تعلیم او را با کتب
 مقدسه موافق نیافتند

قطع نظر از آنکه هیچ بسبی برای تحریف کتب مقدسه نمی بود اگر احوال کسی چنین فکر شنید در
 کارگاه قلب قبیح می کشید باز انجام آن غیر ممکن بود زیرا که در زمان محترم بلکه چندین سالها قبل از و درین حین
 در اکثر بلاد منتشر گشته بود بطریق که امالی و لایات انا تولی و شام و یونان و مصر و سمت بالای افریقا مجبوراً
 مسیحی بودند و دیگر در عربستان و عجم و هندوستان نیز مسیحیان می بودند و لایات ایتلیه و فرانس
 بسیار و انگلستان و اکثر حصه و لایات هندوستان مسیحی اقبال نموده بودند پس این هزاران هزار مسیحیان
 که در اطراف الکاف و لایات قریبه و بعیده می بودند چگونه امکان داشت که بجهت چنین امر قبیح متفق گردند
 و علاوه بر این یهودیان و مسیحیان علی الدوام بمرتبه در مقام مخالفت یکدیگر بودند که ابداً امکان
 نمیداشت که ایشان بجهت انجام چنین عملی اتفاق نمایند و اگر احوال اکثری یا بعضی از آنها متفق میشدند
 هر آینه از طرفین جهان شخاص یافت میشدند که مطلب اظهار میکردند و سوای این در ایام محرم و قبل از
 ایام او خود مسیحیان نیز بغیر و تعصبهای کونا کون افتاده بمرتبه در مقام حجت و نکهبانی یکدیگر بودند
 که اگر آن فتنه در این فتنه خلائی را علی الخصوص در تعلیم می یافتند در همانوقت پان و آشکار

در حین شخص این مطلب سوال نخست اینست که آیا مسیحیان و یهودیان بجهت ارتکاب چنین امر
جهتی و سبیی داشته اند یا نه آیا بعزت تحریف نمودن کتب مقدسه برای خودشان فائده تحصیل مینمودند
یا پیش محمد است او محترم میشد یا دولت حاصل میکردند یا در ولایات محروسه خلفا و پادشاهان
اسلام بارفا هیت میکردانیدند و یا رضامندی و خوشنودمی خدا را بسبب این امر شامل حال خود مینمودند
حاشا و کلاً بلکه اگر بالفرض کتب مقدسه تحریف مینمودند چه درین دنیا چه در آن عالم عقیقی عکس تمامی آن نمود
مذکوره راجعی یافتند چنانکه درین دنیا از همین مرحله که محو تیان مظنه تحریف کتب مقدسه نموده اند در
هر یک از ممالک محروسه اسلام که طائفه عیسوی و یهودی سکنا دارند جنابهای بسیار و عذابهای بی شمار
از جماعت اسلام کشیده و میکشند و آنکه عذاب اخروی است و مخصوص آن بتوضیح تمام در کتب مقدسه خبر داده
شده است که کم و زیاده کننده کلام خداست و عذاب کلی خواهد بود چنانکه در آیه ۲ فصل ۴ کتاب موسی آمده
است که در کلامی که من بشما فرمودم نه زیاده و نه کم نمایند تا که او امر خداوند خدای خود را که من بشما امر
فرمودم مرعی دارید و دیگر در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۲۲ مکاشفات گفته شده است که بهر کس سخنان الهی را
این صحیفه را می شنود برستی امری نمایم که اگر کسی خبری بر آن ملحق سازد خدا آن الهامی را که درین کتاب
نوشته شده است باطل و سار و اگر کسی از سخنان این صحیفه الهامی خبری کم کند خدا حصه اش از کتاب حیات
شهر مقدس و نوشته های این کتاب کم خواهد کرد پس درین حال چگونه تصور میتوان کرد که مسیحیان و یهودیان
بالمرة بسبب بجهت مرتکب چنین امر شده و حال آنکه بیقین تمام میدانند که چنین عمل ایشان را درین
عالم بجایای جماعت اسلام و در آن عالم بغضب خدا گرفتار خواهد ساخت و بالعکس اگر بجهت عداوت نموده و
قول او را قبول مینمودند در آن حال از جنابهای اهل اسلام راضی یافته و در میان ولایات مسلمانان

که از اعتقاد بنی سابق الانظار علیحدہ و جدا یاور اعتقادش متفرق و مختلف نشدند مگر وقتی کہ آن بنی
 سبعوت کردید نظر بر این معنی اینقدر البتہ میتوان گفت کہ در بشارت بنی آخر الزمان قبل از ظهور او
 هیچ تحریف و تبدیل واقع نشده ورنہ آن کسان بدینطور انتظارش نکشیدند می کہ ہر گاہ او خواهد آمد
 اورا قبول کردہ بر او ایمان خواہیم آورد و جوابش اینست کہ این استدلال اگر صحیح و درست داشتہ آید
 پس ہمین قدر از آن ثابت می شود کہ محض در بشارتی کہ برای بنی بودہ اند تحریف و تبدیل واقع نشدہ
 مگر بعد ظهور او نہ آنکہ در تمامی مہلن موضوعی از مواضع آن هیچگونہ خرابی ننیداختہ شدہ مگر بعد ظهور
 آن بنی تم کلامہ حال میگوئیم کہ این تقریر مصنف استفار عین مطلبست چہ در حالیکہ در آن آیات
 کہ محمدری بآنها بشارت میگویند تحریف و تبدیل نشد پس در آیات دیگر چرامیشد و انحراف کہ فی الحقیقت
 در میجو قتی در هیچیک آیت کتب مقدسہ تحریف واقع نشدہ است در اوراق آتیہ بیان و مدلل خواہد
 و مفتیان قرآن نیز میگویند کہ مسیحیان و ہم یہودیان در انتظار ظهور محمدر بودند لیکن بعد از خروج
 او از راہ بغض و عداوت او را رد کردہ و تمامی یا اکثر آن آیاتی کہ در ضمن آنها بآمدن محمدر اشارہ رفتہ
 بود از کتب مقدسہ مستعمل خودشان اخراج نمودند کہ باین طور بی ایمانی خودشان استور ساختہ عذر
 بیابند اما چون قرآن بجهت این ادعای خود کہ کتب مقدسہ تحریف گشتہ اند هیچ دلیل نمی آورد و نظر
 بآن سببہا کہ بعد ذکر خواہیم نمود قول قرآن را بیدلیل قبول نمی توانیم نمود پس محال است کہ بعض ادعا
 قرآن در این مطلب سکوت اختیار نمایم بلکہ لازم آنست کہ چون در قرآن از برای اثبات این
 ادعا دلیل نیست تفحص کنیم و ببینیم بلکہ از این طرف بجهت خلاف بودن این ادعا دلائل واضعہ معتبرہ
 سپاہیم و باین نوع بحقیقت برسیم

جدید و عتیق تحریف کشته اند بلکه محض گفته است که مسیحیان علی الخصوص یهودیان کتب مقدسه
 مستعمله خودشان را تحریف نموده اند چنانکه در سوره بقره نوشته شده است که یایی
 اسرائیل ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحی و انتم تعلمون یعنی ای بنی اسرائیل
 حق را باطل نپوشید و حقیقت را بپوشید و حال آنکه آن را امید دارید و در مواقع دیگر همان سوره
 مسطور است که اقمطمعون ان یومنونکم وقد کان فریق منهم لیسیمعون کلام الله ثم یحرفونه
 من بعد ما عخلوه و هم یعلمون یعنی آیامی خواهم بید که آنان یعنی یهودیان بشما ایمان آورند و
 حال آنکه فرق از آنها بعد از استماع کلام الهی آنرا تحریف نموده اند و این را نیز بعد از فهمیدن
 و دانستن در ضمن این دو آیت تحریف بتأییدین وقت بمعنی عام بیان شده است حال آن
 آیات را ذکر میکنم که بزبان تحریف کتب مقدسه در آنها اشاره رفته است چنانکه در سوره البینه
 نوشته شده که لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تاتیهم البینه
 رسول من الله یتلو صحفا مطهره فیها کتب قیمه و ما فرقت الذین اوتوا الکتاب الا من بعد
 ما جاءهم البینه یعنی آنانی که اهل کتاب و مشرک اند از حق روگردان نگشتند تا که بینه یعنی قرآن
 و رسول یعنی محمد از جانب خدا بر دیشان نیامد که او صحف مطهره را بآنها پان سازد که در آنها احکام
 محکم می باشد و آنانی که بایشان کتاب داده شده بود مفارقت نمودند مگر بعد ازین که بایشان
 بینه رسید پس ازین آیت اگر بالفرض قبول نمایم که ادعای قرآن درست است مستنبط می گردد
 که یهودیان و مسیحیان کتب مستعمله خودشان را بعد از خروج و آغاز تعلیم نمودن محض تحریف نموده اند
 قبل مصنف کتاب تفسار نیز در صفحه ۴۴۴ مضمون آیه مذکوره را بدینمخوان بیان کرده است

که این با آن مطابق است یا نه پس در صورتیکه شیعیان چنان میگویند و در کتب مشهوره و معتبره سنیا
نیز آنچه آن مرقوم است درین حال هر صاحب فهم و شعور را در باب صحت و اصلی بودن قرآن شک
کلی نخواهد داد اگر چه میان اینچنین گزارشات در باب تورات و انجیل از کتب مشهوره و معتبره مسیحیان
می توانستند بر آورد و در صورت البته ادعای تحریف کتب مقدسه ایشان بیجانی بود
اما درین حال که ادعای تحریف کتب مقدسه مسیحیان و یهودیان در میان امتان محترمت کلیه
یافته است پس بجهت مخربانی که طالب حقیقت اند ادعای مذکور را تشخیص داده معلوم سازیم که آیا
تحریف کتب مقدسه در یک وقت واقع گردیده است یا نه بل بجهت زمان جهان تحریف در آیات قرآن
اندکی خبر داده است چنانچه در سوره الانبیاء مرقوم است: **وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ الْآلِهَ جَالِ نُوحِي إِلَيْهِمْ**
فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی ما قبل از تو هیچکس نفرستادیم مگر آدمیان که با ایشان
اراده خود را بیان ساخته ایم پس از اهل فکر یعنی از اهل کتاب پرسید اگر این را نمیدانید و دیگر در سوره
یونس مذکور گشته که فان كنت في شك مما انزلنا اليك فستال الذين يقرءون الكتاب من قبلك
یعنی اگر تو در خصوص آن چیزی که ما از برای تو نازل کرده ایم شک داری پس پرس از آنانی که قبل از تو
کتاب را خوانده اند پس ازین مواضع قرآن استنباط میکرد که تا ایام خروج محمد کتب مقدسه اهل
کتاب هنوز تحریف نگردیده بودند و الا اگر بالفرض قرآن حق باشد چگونه می تواند بود که خدا در آیات
مذکوره حکم نماید که کتب مسیحیان و یهودیان رجوع نمایند زیر که پروردگار از امکان است که خدا احدی
را بکتابی که مخدوف گشته رجوع نماید مگر باین شرط که معلوم نموده باشد که کدام یک از کلمات آن کتاب
تحریف یافته است و حال آنکه در هیچ مواضع قرآن سخنی نمیتوان یافت که کدام مواضع و آیات کتب

حال ازین احادیث مشکوٰۃ چند امر به ثبوت میرسد اول اینکه خود در وقت محمد آیت را شخصی بطوری
 و شخصی بطوری دیگر خواند بود دوم اینکه قرآن در وقت محمد در یک جلد مجتمع نشده بود بلکه ابو بکر بعد از
 وفات محمد برای جمع آن حکم داد حال آنکه ابو بکر از محمد برای این کار مامور نشده بود بلکه صرف از راه
 مصلحت چنین کرد که مباد آیات گم شوند سوم اینکه عثمان بر سخت خلافت نشسته چون دید که مردم در
 خواندن قرآن فرق و اختلاف می کنند ترسید که در قرآن خرابیها واقع نشود پس زید و غیره را حکم داد
 که قرآن را باز صحیح کنند و همه آیات را حسب آنچه قریش بنویسند چهارم اینکه جمیع نسخ سابقه را جمع
 نموده بسوخت و از نسخ جدید نسخهای دیگر نقل نموده در هر مقام فرستاد و آنرا شهرت داد حال
 می پرسم که عثمان چرا نسخهای سابقه را بسوخت اگر آن نسخ جدید که او مشهور کرده بود و والی آن
 مستعمل است بالنسخهای سابقه در مضمون و الفاظ بعینه برابر و مطابق بود و محض ترتیب و ترکیب
 آیات و سوره بطور دیگر کرده بود پس بچه سبب آنرا بسوخت بلکه ضرور بود که از آنجمله بعضی نگاه میداشت
 تا اگر کسی بگوید که قرآن را تغییر داده پس آن نسخه قدیمه پیش نظرش بگذارد و بگوید که بین این
 نسخه سابقه را و مقابل بکن تا بتو معلوم گردد که این قرآن در مضمون و الفاظ بالنسخه سابقه موافق
 و مطابق است لیکن در حالیکه عثمان چنین نکرد بلکه جمیع نسخ سابقه را بسوخت پس هیچ کمان نمیرود
 مگر اینکه از نسخ سابقه هر واحد بطرز دیگر بوده است یا اینکه چنان شیعیان می گویند که عثمان قرآن
 را قصداً کم کرده و در بعضی آیات تغییر و تبدیل نموده است و از آن نسخه که نزد حفصه ماند و عثمان
 با و باز داده بود هیچکس خری نیافت و باز آنرا ندید شاید عثمان بسوختنش نیز حکم داده باشد و اگر
 نزد کسی از صحابه آن هست پس آنرا ظاهر کند تا با قرآن موجوده مقابلش کرده شود و معلوم گردد

عثمان فامر زید بن ثابت و عبد الله بن الزبير و سعيد بن العاص و عبد الله بن الحارث
عثمان پس امر کرد عثمان زید بن ثابت و عبد الله بن الزبير و سعيد بن العاص و عبد الله بن الحارث
بن هشام فتنسخوها فی المصاحف و قال عثمان للوسط القرشيين الثلاث اذا اختلفتم انتم
ابن هشام را پس نوشتند آنها از آن صحیفه نسخهای متعدده گفت عثمان آن هر کس قریش را که هرگاه اختلاف کنید
و زید بن ثابت فی شیء من القرآن فاکتبه بلسان قریش فانما نزل بلسانهم ففعلوا حتی
بازید بن ثابت در امری از قرآن پس بنویسید آنرا در زبان قریش زیرا که قرآن در زبان آنان نازل شده است پس
اذا النسخوا الصحف فی المصاحف و عثمان الصحف الی حفصة و اهل کل اقل
همچنین کردند چون از آن صحیفه نسخهای متعدده نوشتند باز فرستاد عثمان آن صحیفه را نزد حفصة و فرستاد هر طرف
بمصحف مما النسخوا و امر بما سواها من القرآن فی کل صحیفه او مصحفان بحرف
نسخه از این نسخها که نوشته بود و حکم داد که آنچه ماسوا می است از قرآن هر صحیفه یا مصحف سوخته شود
قال بن شهاب فاخبرنی خارجة بن زید بن ثابت انه سمع زید بن ثابت قال فقدت
گفت ابن شهاب که خبر داد مرا خارجة بن زید بن ثابت اینک او شنید زید بن ثابت که گفت نیافتم
ایة من الاخر اب حین النسخنا لمصحف قد کنت اسمع رسول الله صلی الله و اله و سلم
یک آیت مکتوبه را از سوره اعراف در وقت نوشتن صحیفه و بدستی که شنیده بودم رسول الله صلی الله علیه و سلم
بقراءتها فالتمسناها فوجدناها مع خزیمة بن ثابت الانصاری من المومنین رجال
که می خواند آن آیت را پس آنرا بگفتم پس یافتیم آنرا نزد خزیمه بن ثابت انصاری و آن آیت نیست من المومنین رجال
صدقوا ما عاهدوا الله علیه فالحقناها فی سورتها فی الصحف و اهل الجاهلی
صدقوا ما عاهدوا الله علیه پس لاحق کردم آنرا در سوره اعراف در کتاب این روایت بخاریست

علیه وسلم قال هو والله خير فلم ينزل ابو بكرير اجمعي حتى شرح الله صدرى للذى شرح له صلى
 علیه وسلم ابو بكر كفت بخدا سو كنك ك اين كار نيك است پس ابو بكر مرا بگزارد كفت تا آنكه بكشا و خدا سپينه مرا بر اى برى ك سپينه
 الى بكر و عمر فتبعتهما القرآن اجمعه من العصب واللحاف و صدور الرجال حتى وجدت
 و عمر را كاشف و دلبس من تتبع و تلاش قرآن كردم و جمع كردم آنرا از برك و سكه ها و سپينه ها حافظان حتى كه يافتم
 اخر سورة التوبة مع الى خزيمة الانصاري لم اجد هاهنا مع احد غيره لقد جاء كبر رسول
 اين آيت آخر سورة توبه را نزد ابى خزيمة انصارى كه يافتم آنرا نزد همچس غير او x لقد جاءكم رسول
 من انفسكم حتى خاتمة براءة فكانت الصحف عند ابى بكر حتى توفاه الله ثم عند عمر حيوة ثم
 من انفسكم x تا خاتمه براءة پس ماند آن اخرا نزد ابى بكر چون خدا او را وفات داد پس آن نزد عمر تا حيا او باشد
 عند حفصة بنت عمر و اة البخاري و عن انس بن مالك ان حذيفة بن اليمان قدم
 پس آن نزد حفصة دختر عمر تا اين روايت بخارى انس بن مالك مى كويد كه حذيفة ابن يمان آمد
 على عثمان وكان يغزى اهل الشام فى فتح ارمينية و اذ ريجان مع اهل العراق فافترق
 نزد عثمان در حاليكه او جدا مى كرد با اهل شام در فتح ارمينه و در اذ ريجان با اهل عراق پس ترسيد
 حذيفة اختلاهم فى القراءة فقال حذيفة لعثمان يا امير المؤمنين ادرك هذه الامة قبل
 حذيفة از ختلاف قراوت قارى ان پس كفت عثمان كه اى امير المؤمنين خبر كيرى بكن اين امت قبل از آنكه
 ان يختلفوا فى الكتاب فالتف اليهود والنصارى فارسل عثمان الى حفصة ان ارسلى
 اختلاف كنند در كتاب چنانكه اختلاف كردند يهود و نصارى پس عثمان كسى را نزد حفصة فرستاد و پيام داد كه بفرست
 اليها بالصحف ننسخها فى المصاحف ثم نرددها اليك فارسلت بها حفصة الى
 نزد ما محيفه را تا بنويسم از آن نسخهاى مستعد ده بعد از آن باز بنويسم و پس در سند حفصة آن محيفه را

فقال هكذا انزلت ان هذا القرآن انزل على سبعة احرف فافروا ما تيسر منه متفق عليه
 پس فرمود که همچنان نازل کرده شده است و بدستی که قرآن برت قرات نازل شده است پس هر چه شما بآن باشد بخوانید
 و اللفظ لمسلم + باز در فصل سوم مرقوم است + عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 این حدیث متفق علیه و عبارت از مسلم است
 زید ابن ثابت می گوید که ابوبکر کراش ستاده مرا از مقتل
 اهل الیمامة فاذا عمر بن الخطاب عنده قال ابوبکر ان عمر اتاني فقال ان القتل قد استحق يوم الیامة
 اهل یمامة بخواند چون رفتم نگاه عمر ابن الخطاب نزد او دیدم ابوبکر می گفت که عمر نزد من آمد و گفت که برو جنگ یمامة یا قرآن بسیار
 بقراء القرآن دانی اخشی ان استحق بالقتل بالقراء بالموطن فیذهب کثیر من القرآن و
 مقتول شدند و من می ترسم که اگر بمقتل دیگر نیز بچنین مقتول خواهد بود پس اکثر از قرآن محو خواهد شد
 انی اری ان تامة جمع القرآن قلت لعمر کیف تفعل شیئا لم یفعله رسول الله صلى الله علیه وسلم
 و من جهان بهتری می بینم که تو حکم دهی جمع کردن قرآن من عمر گفتم که چگونه می کنی کاری که انکرده رسول الله صلى الله علیه وسلم
 فقال عمر هذا والله خیر فلم یزل عمر یزاجعنی حتی شرح الله صدری لذلک و ما یتدفی ذلک الذی
 پس عمر گفت و الله این کار نیک است پس عمر بکرا این امر را بمن میگفت حتی که بکشد و خدا سینه مرا برای این امر در دیدم درین فائده
 رای عمر قال زید قال ابوبکر انک رجل شاب عاقل لا نتهمک وقد کنت نکت الوحي
 که عمر دیده بود پس زید میگوید که ابوبکر بمن گفت که تو مرد جوان و عاقل از سهو و تهمت ببردستی و بدستی که تو می نوشتی وحی را
 لرسول الله صلى الله علیه وسلم فتبع القرآن فاجمعه فوالله لو کلفونی نقل جبل من الجبال ما کان
 در زمانه رسول الله صلى الله علیه وسلم پس تو تتبع قرآن کرده انرا جمع کن پس الله اگر مردم مرا تکلیف بردن کوه میکردند
 انقل علی مما امرنی من جمع القرآن قال قلت کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله صلى الله علیه وسلم
 بر من این نیست چنانکه جمع کردن قرآن بر من گران افتاد زید میگوید من یاو گفتم که چگونه می کنید امری که انکرده رسول الله صلى الله علیه وسلم

بجمع آوری و ترتیب آن اقدام نموده و بعد از آن عثمان آنرا دوباره ملاحظه کرده اصلاح داده است
و حال آنکه شیعیان این اشخاص را کافر و پدین شمرده و می گویند که عثمان خید سوره را که ایشاه
بعلی بود عمداً از قرآن استخراج نموده است و نیز در کتاب بستان فانی تخلص مسطور است که می گویند که
عثمان مصحف را سوخته بعضی از سوره های که در شان علی فضل آتش بود بر انداخت و در صفحه ۲ ورق ۲۰۸
کتاب عین الحیا حدیثی مرقوم گشته که امام جعفر فرمود که در سوره احزاب فضاخ بسیار از مردان
و زنان قریش و غیر ایشان بود و در از تر از سوره بقره بود لکن کم کردند و تحریف کردند و در مشاکات المصابیح
که کتاب مشهور معتبر جماعه اهل سنت است در فصل اول کتاب فضائل القرآن مندرج است که
عن عمر بن الخطاب قال سمعت هشام بن حکیم بن حزام یقرء سورة الفرقان علی غیر ما قرأ
عمر ابن الخطاب می گوید که من شنیدم هشام ابن حکیم ابن حزام را که او میخواند سوره فرقان را برخلاف قرأتی که من
و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأ فیها فکدت ان اُعجل علیه ثم املهته حتی انصرف ثم لیسته
و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم آن سوره را بمن سوخته بود پس خواستم که جلاد را منع کنم لیکن مهلت اقامه نکردم و از خواندن فارغ
برداشتم فجئت به رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت یا رسول الله انی سمعت هذا یقرء سورة
بر این در او بگفتم و او را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردم و گفتم یا رسول الله بدستی که من این شخص شنیدم که سوره فرقان را میخواند
الفرقان علی غیر ما قرأ فیها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأ فیها اقرأ فیها اقرأ فیها
بر خلاف آن قرأت که تو مرا تعلیم فرموده پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که بگذار او را و با او فرمود بخوان این
التي سمعته یقرأ فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هكذا انزلت ثم قال لی اقرأ فیها اقرأ فیها
که سابق خوانده بود و من شنیده بودم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که همچنین نازل کرده شده است باز مرا فرمود که بخوان این

تحریف و تبدیلی گشته باطل است

چون قرآن در چنین معتقدان آن ادعا نمایند که مسیحیان و یهودیان کتب مقدسه خودشان را تحریف نموده و آن آیاتی را که بجهت اشاره و آمدنش را بیان کننده بودند اخراج ساخته کلمات دیگر در مقام آنها نهاده اند و باین سبب کتب مقدسه موجوده که الآن مستعمل است این دیگر صحیح و قابل اعتماد و اعتقاد نیست پس واجب لازم است که با دقت تمام متوجه تشخیص این ادعا شویم نهایت در صورتیکه از امتان محرم طلب ثبوت این ادعا را نمایم تعجب است که هیچیک از آنها هنوز درستی این ادعا را با دلایل واضح و معتبره ثابت ننموده است و ایشان در باب ادای جواب قاطع این چهار مسئله که آیا کتب مقدسه عهد عتیق و جدید در چه زمان و بواسطه کیان و بجهت فروع تحریف گشته و کلمات محرفه کدام اند تا حال میون مسیحیان می باشند و همه محرمیان بیدلیل محض ادعا خودشان اساکت می سازند و حکما میگویند که چنین است و هم لازم است که چنین باشد زیرا که انجیل و کتب عهد عتیق مطابق قرآن نباشد و در قرآن نیز بجهت تحریف کتب مقدسه معامله مسیحیان و یهودیان اشاره گشته است پس ما میگوییم تا بعان محرم ادعا خود را با دلایل معتبره به ثبوت نرسانند و جواب آن چهار مسئله گذشته را نداده اند بر مسیحیان تحمل این ادعا لازم نمی آید زیرا که هر چیز را گفتن و ادعا نمودن ممکن است اما ادعائیکه از برای تحقیق آن دلائل معتبره نباشد بیجا و بی ثمر است بلکه ادعای بیدلیل کار خردمندان نیست

پوشیده نماند که مسیحیان بطریق اولی ادعای توانند کرد و گفت که قرآن تحریف و تبدیلی یافته است و آن قرآنی که الآن در میان امتان محرمی باشد قرآن اصل نیست زیرا که اولاً ابو بکر

و زمین خواهد گذاشت ولیکن نخواهد گذاشت سخنان من و در آیه ۱۸ فصل ۵ متی باز فرموده است که راست میگویم
 بشما تا آنکه آسمان و زمین زایل نشود یک همزه یا یک نقطه از بعثت یعنی از تورات هیچ وجه زایل نخواهد
 تا آنکه همه کامل نشود و دیگر در آیه ۲۳ فصل اول نامه اول پطرس مرقوم گشته است که شما (ای مسیحیان)
 تو که تازه یافتید از تخمه فانی بلکه از تخمه غیر فانی که عبارت است از کلام خدا که تا باید زنده و باقی است
 و دیگر در آیه ۸ فصل ۱۴ شعیا مرقوم است که گیاه (که تمثال آدمی است) پژمرده و گل افشوده میشود اما کلام
 خدای ما ابداً قائم است پس بنا بر این آیات و مضمون کلام الهی معلوم است که کلام ربانی که عبارت از
 انجیل و کتب پیغمبران و زبور و تورات است در هیچ وقتی منسوخ نگشته و نخواهند گشت بلکه لازم است
 که کلام خدا دائماً بماند زیرا که خدا هیچین خواسته و فرموده است

و اگر بعضی از روی عوامیت گویند که انجیل با سمان کشیده شده است باینچنین سخن یک و
 بی بنیاد که با قرآن نیز موافقت ندارد اعتنا نمودن و دلیل آوردن لازم نیست بلکه در جواب آن
 بهمین قدر اکتفا می نمایم که انجیل بجهت هدایت مردم داده شده است در مصیبت باید که در زمین باشد
 نه در آسمان و در نیحالت که آن تا روز آخر مادی مردم خواهد بود پس ظاهراً است که تا روز قیامت بر
 زمین موجود خواهد ماند خلاصه از دلائل مذکوره پیشک و شبه معلوم و یقین است که کتب عتیق و
 جدید منسوخ نشده اند و ابداً منسوخ نخواهند شد و بنا بر این ادا مردن و ای آهنامه محض در باره مسیحیان
 بلکه در ماده امتان محترقی در باره عموم طوائف عالم هم جاری است

فصل سوم

مشعر است بر اثبات اینکه ادعای متابعان محمد که گویا کتب مقدسه

فنی الحقیقه اراده تحصیل دانستن احکام خداوندی را دارد درین باب باول لازم نیست که اول مرد عالم و فاضل
 گردد باو محض یک عقل صحیح در کار است که آنرا نیز میبرد و در کار در هر اوقات باو میان مرحمت فرموده نهادن
 الهام حقیقی عقل را نیز منوطیست از اما این منور شدن عقل با معمول شدن احکام خدائی چنان پیوستگی دارد
 که خدا آنرا با طاعت و عمل کنندگان کلام خود موافق سعی ایشان از انانی داشته است و پس چنانکه در انجیل
 در آیه ۷ فصل ۷ و در آیه ۳۱ و ۳۲ فصل ۸ و در آیه ۲۱ فصل ۱۴ یوحنا مرقوم است و هر چند یک مردم در انانیت
 و علم بقدر امکان متفاوت اند لیکن باز تقاضای قلب در هر مکان و در هر زمان همان است که هست پس
 باین علت کتب الهامی خدا که مطلب آنها رفع ساختن تقاضای روح است و هر ایامی که داده شده باشد
 باز لازم است که در تعلیمات و مطالبات عمده موافقت داشته و آدمی را در همه اوقات بهمان سوال که رفع
 تقاضای روح و تحصیل نجات از آنها است رجوع کنند و بهین جهت اسکان ندارد که تعلیم و مطالب عمده
 آنها نقیض و باطل کننده یکدیگر باشند بلکه این مرحله صوت اسکان دارد که موضح یکدیگر بوده مطلب را
 زیاده آشکار سازند و کتب عهد عتیق و جدید مطابق یکدیگر و بهین منوال هستند چنانکه سابقا ذکر شد
 گشت پس بنا بر این ادعائی که گویا از برای هر زمانی مذہب مخصوصه از خدا داده شده باشد باطل و غلط
 است

وجه دوم بطلان ادعائی که انجیل و کتب عهد عتیق بسبب ظهور قرآن منسوخ شده اند آن
 آیات باهره کلام الهی اند که در ضمن آن گفته شده است که کتب عهد عتیق و جدید ابد منسوخ
 نخواهند گشت زیرا که بنا بر آن آیات می بایست که تا آسمان و زمین بر قرار است احکام انجیل و
 کتب عهد عتیق در جریان باشند چنانکه خود مسیح در انجیل در آیه ۳۳ فصل ۲ لوقا فرموده است که آسمان

ممکن است نه آنکه در ذات کامله خدا ثانیاً اگر قول مذکوره غیر ممکن است پس از قانون نسخ این تصور
لازم می آید که خدا نظر بمصلحت و ایداد خود عدا خواست که چیزی ناقص و بطلب نرسانده را بدو پیا
نماید اما چه نوع امکان دارد که کسی درباره ذات قدیم و کامل الصفات خداوندی چنین تصور
ناقصه و باطله نماید

و دیگر اگر بعضی گویند که گویا خدا بسبب برزخ متزاید کثرت معرفت و علوم انسانی بجهت هرا یامی
مذهب مخصوصه مقرر نموده است و بنا بر این مذهب می که در ایام موسی بوده دیگر از برای مردم ایام مسیح
مناسبی نداشته و همچنین مذهب مسیح بجهت خلوت ایام محمد مناسب نبوده است این منطقه هر چند که
ظاهر اصحح مینماید اما نظر بسببهای آتیه خلافت باطل است اولاً بدانکه انجیل کتب عهد عتیق را
منسوخ نموده است بلکه هر دوی آنها ملحق و موافق یکدیگر اند چنانکه سابقاً مذکور شد لکن گشته است
ثانیاً که آنکه ترقی دانائی و علم را سبب منوخی ادیان خیال کرده اند باید بدانند که باعث کلی
این فکر خلافت نیست که دین و علم را منسوب و مخلوط یکدیگر میسازند و جهان تصور مینمایند که گویا
وابسته دانائی و عقل است و پس و حال آنکه چنین نیست زیرا مدعای الهام حقیقی همین است که تقاضای
آدمی ارفع سازد و او را تحصیل حقیقت دلی تقصیری و حضور خدا و پاکی قلب و نیک رفتار و نجوای
جاودانی برساند نه آنکه عقل را بدانش و علم مخلوس سازد و تمامی مخفیات و مستورات را با و واضح و
روشن گرداند زیرا که آدمی فقط بدانائی نیک نخواهد شد و برای تحصیل پاکی قلب و نیک رفتار
رضامندی خدا کثرت علم لازم نیست بلکه محض در قلب انسان جهان فکر و خویشی می بایست باشد
که احکام خدا را متابعت کند پس دینداری کار ارادت و قلب و عمل است و پس اگر چنانچه انسان

بهین مطالب اشاره کننده است لیکن همین قدر تفاوت دارد که قبل از مسیح کتب مذکور آدمی را بر مانده آینده محول می ساختند و حال که مسیح ظهور یافته است بر مانده آمده مرجوع می نمایند و این مطلب که اکثر اشخاص انطافه یهود این را مانده موعود را که مسیح باشد قبول ننموده اند بعد ذکر خواهیم نمود در این حال که تورات و زبور و سائر پیغمبران یعنی همگی کتب عهد عتیق در معنی متصل یکدیگر اند و با عهد جدید لاحق و موافق می باشند پس اصلاً یکدیگر را باطل نمی سازند بلکه هر یک را بیشتر واضح و تکمیل مینمایند پس در ایضاً ادعای شخصی محری بی بنیاست که می گوید زبور نامسخ تورات است و انجیل نامسخ هرودی اینها چنین ادعای محض آنکس می تواند نمود که از کتب مقدسه از معانی و از موافقت مطالب آنها خبر دارد بنا بر آنکه محض بعضی فصول آنها را بطریق اخفات و بهل مطالبه نموده و در مطالب آنها متفکر نگشته باشد

و ادعاییکه گویا بسبب ظهور قرآن انجیل و کتب عهد عتیق منسوخ گردیده باشند بطلان چنین ادعا بدو وجه مثبت است وجه اول اینکه از قبول نسخ و فقره صادر می شود اولاً اینکه اراده خداوندی قرار گرفته بود که با دادن تورات امر نیک و مفیدی را بعمل آورد ولیکن میسر نکرد پس بهتر از آنی را داد که زبور باشد و چون این نیز مقصد و مطلب را بجا نرسانید پس این را هم منسوخ نموده انجیل را داد چون احوالات این نیز بدستور سابق مانند آنها گردید از این هم فائده حاصل نگشت اگر الا امر بسبب ظهور قرآن مطلب را بانجام رسانید هرگاه احیاناً العیاذ باللہ چنین تصور در کارگاه خیال کشیده شود پس حکمت و قدرت خدا باطل خواهد گردید بلکه خدا بیادشاه انسانی بلادی ضعیف و عذیم الفهم مشایه خواهد شد که این قبیل رفتار محض در باره ذات ناقصه انسانی

نکاح این اذن را محض در آنوقت میدهند که یکی از شوهر و زن بسبب کتاب فعل زنا نکاح را باطل ساخته باشند
 و دیگر در تورات حکم شده است که سوگند خود را بخداوند خویش وفا کن چون یهودیان بنوع خفنی و با
 علت از برای امور آنالائق قسم میخورند بنا برین مسیح فرمود که هرگاه امر عظیمی اتفاق نیفتد
 و فی الحقیقه ضرر نشود قسم یاد ننمائید بلکه مکالمه شما باری آری و نی فی واقع شود یعنی آری و نی
 گفتن شما باید با نمرته راست و درست باشد که بطریق سوگند و در مقامش محسوب گردد و دیگر در
 تورات امر نافذ گشته است که همسایه خود را چون خود دوست دار نهایت یهودیان این نوع گفت
 و دوستی را محض لطائفه خودشان توجیه نموده اند لیکن مسیح چنین بیان فرموده است که همسایه
 و دوستان محض نزدیکان و هم طایفگان نیستند بلکه همه کس حتی فرموده است که اعدای خود را نیز
 دوست دارید و از برای آنها که بر شما لعن میکنند برکت طلبید و آنان که شمار اعداوت مینمایند جان
 کنید و از بهر آنها که شمارا فحش میدهند در محبت میرسانند دعا کنید چنانکه همه این مطالب در آیت
 ۲۱ آخر فصل همتی مرقوم گردیده است پس درین صورت بدیهی است که انجیل کتب عهد عتیق را
 باطل نمیزد بلکه مضامین آنها را زیاده واضح مینماید و در انتهای مراتب آنها را تقویت داده و تکمیل
 میکند اما نه آنکه بسبب چنین تکمیل کتب عهد عتیق بهمصرف شده باشند حاشا بلکه آنها را با
 بنیاد کتب عهد جدید اند یعنی مدعای کتب عهد عتیق آن بود که هم بطائفه اسرائیل و هم با سایر مطا
 لکندگان با احکام و حکایات بفهمانند که احوال آدمی بچه نحو بد شده است و او در حضور خداوند کار خود
 بچه نوع گناهکار است و محتاج بودن بر مانده از گناه معلوم آنها نموده ایشان را بر مانده گناه
 مسیح است مایل و معتقد سازند حال با وجودی که مسیح آمده است باز مضامین کتب عهد عتیق

می توانستیم نمود زیرا که تمامی آداب عبادت عهد عتیق نمونه و تدارک آن عبادت حقیقی در روحانی
 بوده است که مسیح آنرا در عهد جدید مقرر نموده است پس انجیل کتب عهد عتیق را باطل نمیداند بلکه
 با انجام میرساند بدین نحو که چیزهایی که در کتب مقدسه عهد عتیق ظاهری می بود حال در عهد جدید
 باطنی مبطل گشته است و آن چیزی که در آنجا بحسب تصویر دید میشد در اینجا وجوداً ملاحظه میکرد
 و آنکه آغاز و تدارک آن در آنجا برقرار گشته بود در اینجا تکمیل یافت و بجهت همین است که خود مسیح در چنانکه
 یهودیان چنین تصور نمیدادند که گویا او اراده بر هم زدن و منسوخ نمودن تورات دارد بآنها گفت که تصور
 نکنید که من از بهر ابطال تورات و رسائل انبیا آمده ام از جهت ابطال نه بلکه بجهت تکمیل آمده ام چنانکه
 در آیه ۱۱ فصل ۵ متی مذکور گشته است

و علاوه بر این واضح و آشکار است که انجیل مسیح موضوعی از مواضع تورات را که بخدا شناس
 و بیایکی قلب نیکی رفتار شامل اند باطل و منسوخ نکرد اندیشه است چنانچه هر کس که باندک تأملی و با فکر و
 دقت بخردی هر دو را مطالعه نماید این مدعا را نبودی در پیا خواهد نمود و ما در اینجا بجهت اثبات
 امر مذکوره مطلب جدیدی را ذکر می نمایم مثلاً باین نوع که در تورات بنی قتل جاری گشته اما مسیح
 می گوید که در حضور خدا مستوجب بازخواست قتل محض آنکس نیست که قتل نموده بلکه آن شخص نیز
 هست که نسبت برادر خود غضبناک و در باره او غیبت کننده است و دیگر در تورات نهی شده است
 که زنا نکنید اما مسیح می گوید که نه محض آنکس که فعلاً مرتکب این عمل گشته زنا کار است حتی آنکس هم که
 از روی شهوت بزن کسی نظر اندازد فی الفور در قلب خود با او زنا نموده است و دیگر بنا بر سنگدلی
 طائفه بنی اسرائیل در تورات فتوی طلاق جاری گشته بود لیکن مسیح بجهت توضیح معنی عظیم

محل ساکن است نمونه این بود که می بایست دل آدمی منزل خدا باشد پس در صورتیکه انجیل بایمان
 آوردن بسیج قلب آدمی را چنان مکان مقدس می سازد و دیگر عبادتخانه سنکی یعنی هیکل لازم
 نیست زیرا که آن هیکل روحانی که خانه سنکی نمونه آن بود حال در درون کسانی که قلباً بسیج
 ایمان آورده اند بنا یافته است چنانکه در آیات ۱۶ و ۱۷ فصل ۳ نامه اول باهل قرنتس مرقوم است
 و دیگر آن روزهای عید که در تورات مقرر گشته بودند که احدی ماذون نبود که در آنها مرتکب امری
 شود مگر اینکه با تمامی حواس خود مستغرق افکار امور الهی و اخروی گردد آنها نمونه عید قلبی بودند
 که عبارت است از تقرب یافتن بخدا و استحکام ساختن رابطه دوستی باطنی با او که قصد انجیل نیز همان
 است که آدمی را با تدریج برساند و اگر چنانچه کسی محافظت احکام آن نماید هر آینه بآن مراتب خواهد رسید
 چنانکه این مطلب در آیات ۱۶ و ۱۷ فصل ۲ نامه بقلسیان مقرر است و دیگر آنکه ختنه که در تورات
 از برای طائفه بنی اسرائیل مقرر گشته بود قطع نظر از اینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که
 در میان خدا و آن طائفه بود نیز نمونه بود از قطع نمودن خواست نفسانی چنانچه حال بایمان
 آوردن با انجیل قطع کردن خواست نفسانی بعمل می آید زیرا که بکسیکه فی الحقیقه بآن ایمان
 آورده است چنان قوتی بهم میرسد که با خواستهای نفسانیه خود مجادله کرده آنها را مغلوب سازد
 و موافق اراده خداوندی رفتار نماید و در عهد جدید علامت طایفه خدا یعنی اسرائیل
 روحانی یا مسیحی حقیقی همین است پس در منصورت ختنه ظاهری دیگر لازم نیست از آنرو که
 حال در قلب بطور روحانی بعمل می آید چنانکه در آیات ۲۸ و ۲۹ فصل ۲ نامه باهل روم و در
 آیه ۱۱ فصل ۲ نامه بقلسیان مرقوم گشته است و چنین نمونه بار دیگر زیاده مرقوم و معلوم

چنان که در عهد عتیق وعده داده شده است که مسیح آینده جسم خود را بجهت تمامی کنایان مردم قربان
خواهد ساخت چنانچه در باب ۳۰ شعیاء و در زبور هم باین مطالب اشاره فرشته است و غرض دیگر از قربانی حیوانات
این بود که افکار قربانی کنندگان بآن قربانی عظیم کشیده شود و ایشان آنرا در یاد نمایند و بر او ایمان
آورند و سبب آمرزش کنایان ایشان محض آن قربانی عظیم بود که می بایست با سچ صوت پذیر کرد
و حال که مسیح آمده و خود را از برای کنایان انسان قربان ساخته و بهین یک قربانی بجهت آنان
که باو ایمان آورده و می آورند کفاره ذنوب است است در اینصورت آن قربانیهای نمونه دیگر لازم نیست
زیرا که بانجام رسیده اند چنانکه این مطلب در انجیل در فصل ۹ و ۱۰ نامه بعبرانیان بواسطی تمام ذکر شده
است الحال قربانی لازم نیست شخص مسیحی قربانی شکر و حمد خداست که این را نه محض سخن بلکه باید با
عمل نیز در حضور خدا بگذرانند چنانکه در آیه اول فصل ۱۲ نامه باهل روم و در آیه ۵ فصل ۲ نامه اول بطرس
مرقوم است دیگر در تورات بجهت غسل و شست و شوی بدن حکم شده بود غرض از این شست و شوی
آن بود که عامل این عمل دریافت نماید که روح پیش از بدن محتاج شست و شوی و تطهیر است پس این شستن
تطهیر جسمانی نمونه آن پاکی روحانی بود که بواسطت انجیل بعمل می آید درین حال دیگر خیان غسل
طهارت لازم و واجب نیست بلکه الآن بطریق روحانی و باطنی بعمل می آید چنانکه در آیه ۲۲ فصل ۱ نامه
بعبرانیان و در آیه ۵ فصل ۳ نامه به تیتس مذکور است و ظاهر است کسیکه روحش از ناپاکی گناه
پاک شده باشد در پاک نگهداشتن بدن خود نیز کوتاهی و سهلته نخواهد نمود اما نه آن که این
پاکی ظاهری را با نمرتبه بداند که از برای تحصیل نجات چیرست لازم و مفید و دیگر اینکه عبادت خا
اورش لیم که قربانگاه و محل عبادت یهودیان بود و خدا خود را در اینجا چنان سپان می نمود که گویا در آن

خود را بدرون ایشان نهاده آنرا در قلب ایشان خواهم نوشت و از برای ایشان خدا بوده ایشان
 نیز بمن قوم خواهد بود و آیه ۶ فصل ۴۲ شعیا پیغمبر و آیه ۳۴ فصل ۱۱ زبور که معنی آنها در انجیل در فصل ۱
 نامه بعبرانیان تماما واضح گردیده است و آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۸ کتاب بخشیم سی نیز اشارت به مطلب کوراست
 مخفی مانند که احکام تورات بر دو قسم است قسمی احکام ظاهری است که بر آداب عبادت یهودیان
 و عادات و حکمرانی ایشان منسوب و دو قسمی احکام باطنی است که بجدشناسی و بیابانی قلب و نیکو فتنار منسوب
 است غرض از قسم نخست که خدایتعالی از برای یهودیان برقرار نموده بود بر دو نحو است نحو اول اینکه
 طائفه مذکوره با تصواب آن احکام از طائفه بت پرستان و عادات و مذاهب ایشان کناره جویند و
 نحو دوم اینکه اشاره و نمونه آن عبادت روحانی باشد که می بایست بسبیل مسیح مقرر کرد و فلهذا
 احکام ظاهریه بظهور مسیح انجام یافته بدین معنی منسوخ گردیدند که دیگر محافظت آنها لازم نشد چنانکه
 بهین تبدیل و تغییر در آیات سابق الذکر تورات اشاره گشته است لیکن بوقوع چنین تغییر در
 احکام ظاهریه آن احکام باطنیه تورات که اصل الاصول اند تبدیل و منسوخ نگشته اند بلکه مسیح آنها
 را در انجیل زیاده تفصیل کرده و واضح نموده است چنانچه ما بعد مذکور خواهیم گشت و بتغییر مذکور که در ظاهر
 و فروعات واقع شده کتب عهد عتیق یعنی تورات نه بر هم خورده است و نه منسوخ گشته بلکه آنچه برای
 در تورات بر طریق ظاهری و نمونه بوده اند حال در انجیل باطنی و روحانی شده و انجام یافته اند*
 اکنون باظهار نمونه چندی این مطلب را بیان و واضح بآزم بدین قسم که در تورات امر شده بود که بجهت
 آموزش کنایان حیوانات را قربانی نمایند بدین معنی است که چنین قربانیها کنایان انمی توانند پوشانند
 و مقصود اصلی قربانیها نیز این نبوده است بلکه نمونه آن یک قربانی بود که مسیح در وجود خود بعمل آورد

که اصل بنای آن عمارت تورات است و سایر کتب مقدس به تکمیل آن چنانکه در تورات اراده
 خدائی که درباره آدمی دارد باینچسبان شده است که باید سلسله انسانی باستقواب معرفت^{الهدی}
 و بسبب عبادت شالیه خدا تقاضای روح آدمی انجام یافته آن سلسله بخوش حالی حقیقی و دایمی^{سد}
 که بنیاد آن عمارت همین است و پس بعد از تورات در رسائل و زبور بیان شده است که خدا نظر بر^{فت}
 و محبت خود با انواع و اقسام اطوار و طریقهای بنوع بشر را علی الخصوص ملت اسرائیل و بت پرستان
 را نیز بالمره از نظر ننیداخته یوما فیوما قرینت ختن خود کشیده و جهت عبادت لائق او مهیا نموده است
 و آخر الامر انجیل واضح می سازد که خدا ایتعالی بچه خود بچه قسم این مطلب عظیم را بوساطت مسیح با^ن
 رسانیده و انجیلان عبادتی مقرر داشته است که خارج از آن آداب و عبادتهای ظاهری باشد که یهودیان
 در زمان عهد عتیق میکردند و دیگر این مرحله نیز در انجیل و کتب پیغمبران بیان شده است که در آخر عموم^{یفت}
 عالم بفیض عبادت حقیقی مقرر شده انجیل خواهند رسید

و اینکه عبادت ظاهری تورات بعبادت روحانی و باطنی تبدیل خواهد یافت مطلب نو نبود زیرا که
 سابقا در بعضی مواقع کتب عهد عتیق مذکور گشته بود که ایامی خواهد آمد که بعضی عبادت ظاهری
 عبادت روحانی مقرر خواهد کردید مثلاً در آیات ۳۱ ۳۲ ۳۳ فصل ۱۳ از میا پیغمبر ذکر شده است
 که ای ملک خداوند میفرماید که روزی می آیند که من با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه^ا
 خواهم بست نه مثل عهدیکه باید را ان ایشان بروزیکه ایشان را جهت پروردن ایشان از زمین
 مصدست گرفته بستم که ایشان عهد مرا شکستند و خداوند میفرماید که از برای ایشان بجای^{شعور}
 بودم اما خداوند میفرماید عهدیکه بعد از آن ایام بخاندان اسرائیل می بندم نیست که شریعت

در خصوص کتب مقدسه مستعمله مسیحیان تغافل ورزیده بآنها ملتفت نشوند زیرا که بنا بر مضامین قرآن باید که محرمین نیز کتب مذکوره را کلام الهامی پروردگار بدانند نهایت مطلبی که قرآن را در مرتبه محسوب میتوان شد در باب سوم ذکر خواهیم نمود و باعث آوردن این آیات قرآن مذکور است که گویا انجیل شهادت قرآن احتیاجی داشته باشد حاشا بلکه بجهت اینست که امتنان محرمینند قرآن که خودشان حق میدانند مقرر است که کتب مقدسه مذکوره از خداست

فصل دوم

مشتمل است بر ثبوت اینکه انجیل و کتب مقدسه عهد عتیق و عهد عتیق
در هیچ وقتی منسوخ نگشته اند

درین باب قرآن و مفسران آن ادعای کنند که چنانچه بسبب آمدن زبور توریت و بعثت ظهور انجیل زبور منسوخ گشته همچنین انجیل نیز بسبب آن منسوخ گردیده است چنانکه دیگر آدمی در تحت قید آن نمی باشد در مصورت بمال لازم است که با دقت تمام بحقیقت این ادعا برسیم زیرا که اگر راست باشد پس کتب عهد عتیق و جدید با وجودیکه از خدای باشد باز با حدی لازم نیست که احکام آنها را تابع باشد

پوشیده نماید که ادعای مذکوره محرمیان از قراری که مشخص میشود از مذاکرات توریت و انجیل و از تفحصیدن مطالب و مقاصد آنها صادر گشته است زیرا که اگر کسی با تفکر و دقت کتب مقدسه را مطالعه نماید ضروری نیست خواهد کرد که فی الحقیقت معنی آنها مستقمن یکدیگر و در مطالب و تعلیمات با هم موافقت و مناسبت کلی دارند بطریقی که تمامی آنها معموره عجیبه معرفت و محبت خداست

و طعام شما نیز ایشان حلال کردید بهر یک از ایشان محمد واضح و واضح است که مطلقاً که ایشان کتاب داده شده
 و آنها که بابل کتاب طبق گشته اند مسیحیان و یهودیان اند چنانکه در سورة البقرة در باب یهود و نصاری
 گفته شده و هم تیلون الکتاب یعنی یهود و نصاری کتاب خوانده اند و این فقره نیز از قرآن
 معلوم و مشخص است که کتبی که یهودیان و مسیحیان داده شده تورات و انجیل است زیرا که در سورة
 آل عمران دارد است که انزل التوریت و الانجیل من قبل ربی للناس یعنی خدا نازل نمود تورات
 و انجیل را سابقاً که هادی مردمان باشند و از برای تفسیر لفظ لغوی تورات بهین قدر اکتفا میرود
 اینکه در اصطلاح عرب بگامی که از خدا یهودیان داده شده است تورات گفته می شود لفظی است که از
 عبرانی استخراج گشته زیرا که آنها قبل از آیام محمد تا حال کتب الهامی را که بواسطت پیغمبران خدا ایشان
 رسیده تورات می نامند که عبارت از تعلیم و یا شریعت است و یهودیان کتب مذکوره را شریعت
 نموده بهر یک لقب علیحدّه دادند مثلاً قسم اول را مخض کتب شریعت موسی تورات میگویند و قسم
 ثانی کتب پیغمبران و قسم ثالث را سائل و یاز بوری نامند سبب بر کفایت ایشان آن بود که
 قسم ثالث از زبور داود آغاز میشود لیکن مسیحیان که همگی کتب مذکوره در هر اوقات در میان ایشان
 نیز استعمال بوده و می باشد و آنها را کلام خدا دانسته و میدانند در اکثر اوقات این تمام ثلاثه را
 کتب عهد عتیق میگویند ازین سبب که خدا قبل از مسیح کتب مذکوره را مهم ساخته بود و انجیل را
 در اکثر اوقات کتب عهد جدید میگویند و یهودی اینها نیز کلام الهی و یا کتب مقدسه و یا بیبل
 گفته میشود و بیبل لفظ یونانی است بمعنی الکتاب و هنگامیکه در باب کتب مذکوره درین باب گفتگو شود
 آنها را بابین هم استعمال خواهیم نمود خلاصه بنا بر آیات مزبوره قرآن امکان ندارد که تابعان محمد

مذکوره داده است پس در باب کلام خدا بودن آن کتب دیگر لازم نیست که دلیل آورده حقیقت
 آنها را با امتنان محمد ثابت سازیم زیرا که خود محریان و قرآن نیز بر مطلب مزبوره اقرار دارند
 چنانچه ذکر خواهد شد در این صورت از اظهار آن دلائل موفوره که بجهت ثبوت کلام الهی بودن
 کتب مقدسه سیمیا می توانستیم آورد حال در اینجا تا مثل نموده انشاء الله تعالی از برای
 اظهار آن دلائل در صفحات باب دوم مجال و فرصت یافته تحریر آنها اقدام خواهیم نمود پس در اینجا مختصر
 آن مواقع قرآن اذکر خواهیم کرد که از آنها معلوم و مشخص میگردد که خود قرآن مقرر است که کتب مقدسه
 مستعمله سیمیا و یهودیان از خداست چنانکه در سورة المائدة مسطور است که * و قل آمنت
 بما انزل الله من کتاب و امرت لاعدل بینکم الدین بتواضعکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لاجه بیننا و بینکم
 یعنی بگوای محمد که من ایمان می آورم بآن کتبی که از خدا نازل یافته اند و در خصوص شما بمن است
 امر شده است خدا رب ما و رب شماست بجهت ما اعمال ما و بجهت شما اعمال شما را محسوب خواهد نمود
 ما بین ما و شما باید که حجتی نباشد و ایضا در سورة العنکبوت مرقوم است که * ولا تجادلوا اهل الکتاب
 الا بالتي هي احسن لا الذين ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذي انزل الينا و انزل اليکم و الينا و الیکم
 واحد و نحن که مسلمون * یعنی شما ای محریان با اهل کتاب حجت نمائید بطریق خوشی ما و رای
 آنها که با شما ظلم می نمایند و بگوئید که ما ایمان می آوریم بآن چیزی که بمانازل شده و بآن چیزی
 که بشمانازل گشته است خدای ما و خدای شما یک است و ما خود را با و تسلیم نموده ایم و دیگر در
 سورة المائدة مرقوم گشته که * الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اتوا الکتاب حل لکم
 و طعامکم حل لهم یعنی از امروز حلال گشته بشما طیبات و طعام ایشان که بآنها کتاب داده شده

این رساله منقسم به باب نموده این مطلب را که انجیل یا قرآن کدام یک از آنها فی الحقیقه کلام الهی است و ضمن آن سه باب تشخیص خواهیم داد از آنجمله در باب اول نفی خواهم نمود که منسوخ و تحریف شدن کتب مقدسه عبارت از انجیل و تورات باشد صحت دارد باینکه در باب دوم تعلیمات عمده انجیل و تورات را بیان کرده ملاحظه خواهیم نمود که آیا آنها مصداق و انجام دهنده آن شمرده اند که ما جهت ثبوت الهام حقیقی ذکر نموده ایم در باب سوم نفی تشخیص و تعامی را ست محمد خواهم کرد

باب اول

مشمول است بر اثبات اینکه انجیل و کتب عهد عتیق منسوخ و تحریف نگشته اند

و منقسم است به فصل x فصل اول در اظهار اینکه قرآن نیز مقرر است که انجیل و کتب عهد عتیق که در میان سیحیان مستعمل است از خدای باشد x فصل دوم در ثبوت اینکه در هیچ قسمتی کتب مذکوره منسوخ نگشته x فصل سوم در اثبات اینکه کتب مقدسه مذکوره تحریف و تبدیل نیافته اند

فصل اول

مخفی نماند که هر یک از امتان محمد و ادامیکه منکر مذاهب خود نباشد بایست که اعتقاد و اقرار داشته باشند که کتب سیحیان که عبارت از انجیل و تورات است کلام خداست زیرا که در اکثر مواضع قرآن احوالات اهل کتاب ذکر گشته است و از آن آیات می توان دریافت که کتب مذکوره خداست بجهت بیان اراده و احکام خود بواسطت موسی و داود و سائر پیغمبران و بواسطه یسوع مسیح بابل

از آنهاست و کلام خداست احوال لجابت و طرفداری را برکنار نهاده از روی حقیقت جوی
 با قلب صاف و دقت تمام تحت سنجش نمایم که آیا کدام یک از قرآن و انجیل کلام الهی است امید که خدا
 بجهت یافتن حقیقت اعانت نموده نور هدایت را عنایت فرماید زیرا که این امر چنان عظیمی است
 که هر که طالب و جویای خوشحالی دائمی است دیگر در نیاب غفلت نمی تواند و در زید بجهت آنکه نجات
 و هلاکت وابسته همین است زیرا هر کس که طریق هدایت را نیافته باشد جاده ضلالتش او را از خدا
 مهجور ساخته به هلاکت ابدی خواهد برد و بطالب طریق حق لازم است که بخدای قاضی الحاجات
 که بهترین هدایان و نور هدایت را بطلبان عطا کننده است سناجا نموده با سعی تمام تفحص کند و مادامیکه
 طریق حق را تحصیل نکرده است از استغاثه و تحسین دست نکشد و غرض ما از این رساله نه حجت
 و مباحثه بلکه همین است که راه حق را بکھر پاشی که از صمیم قلب جویای حقیقت اند بیان نموده یافتن
 حقیقت را بآنها آسان و آهیل سازیم پس ای متابعت کننده محرابین سخنان که یکی از
 دوستان تو که طالب خوشحالی جاودانی هست از راه مهربانی نوشته بقلب و فکر تمام متوجه باش
 و در خواندن این رساله نقصی نگذاشته بمفکر و تعقل تمام الی آخر مکرراً مطالعه نمای و بجهت تحصیل حقیقت
 بخدائی که اصل نور است التماس کن که ترا از عالم بالا منور سازد و الا اگر نور او ترا منور سازد و بار
 دیدن و یافتن حقیقت را نخواهی داشت زیرا چنانکه آفتاب را محض بانور آفتاب میتوان دید همچنین
 خدا را نیز بانور خود او میتوان شناخت و بس اما هرگاه از توفیق و عنایت ربانی حقیقت را یافته
 پس در هر جا و هر کتاب که یافته باشی از آن روگردان مشو زیرا که خوار دیدن حقیقت خوار
 دیدن خداست و هر که خدا را خوار بیند خدا نیز او را خوار خواهد دید

انتها و انجامی قرار دهد و یا معین سازد که در ذات پاک خدای بایست محض فلان فلان صفات یافت شود و یا آنکه بعارف و قادر و حکیم بحث وارد نماید که فلان صفات را می بایست که بفلان مرتبه واضح و بیان سازد و حال آنکه تصور کننده چنین خیالها سزاوار بازخواست شدید است زیرا که آدمی خود را با اینها بدعوی الوهیت میرساند خلاصه همین قدر در باب بیان صفات لازمه کتاب الهام حقیقی اکتفا نموده صفات پیغمبر حقیقی را در ابتدای باب آخر این رساله مذکور خواهد ساخت

پس در این صورت اگر کسی مذاهبت پرستان را بنا بر شرط مذکور ملاحظه نموده تشخیص دهد و در انجوبی معلوم خواهد شد که امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان و کلام کتب آنها از الهام حقیقی صادر گشته باشد زیرا که تقاضای روح آدمی را که یافتن حقیقت ربی تقصیری و پاکی و خوش حالی حقیقی است هرگز رفع نمی تواند نمود بلکه در خصوص ذات و صفات خدا و اراده اوست که در باره انسان دارد از آن کما نهایی نالایق و ناقص صادر می شود بمرتبه که آدمی را ببت پرستی و لالت میکنند پس آنها را بمرتبه خلاف بوده متابعان خود را بکمرای و هلاکت میکشند لهذا جهت شخص مجتهدی که جوای حقیقت است جستجو نمودن مذاهبت پرستان لازم نیست زیرا که از تجسس آنها مرادی حاصل نمی شود و نهایتا بجهت چنین شخص سوال لازمه و تفحص واجب نیست که آیا فی الحقیقت کلام الهی قرآن است که آنرا از خدا دانسته یا انجیل و تورات است که کتب مقدسه متعمد سیحان اند و یا قرآن و انجیل هر دو برستی و درستی الهام و کلام الهی اند اما چون اکثر مطالب بران و انجیل با یکدیگر موافقت ندارند چنانچه هر کس که از تعلیمات مطالب آنها خبر دارد و بمعانی آنها رسیده باشد میداند درین رساله نیز در موقع خود ثابت خواهد گشت پس بنا بر این ممکن نیست که هر دوی آنها کلام الهی باشند در خیال محض یکی

الهی تمامی مطالب و تعلیمات عمده موافق یکدیگر باشند زیرا که محال است که در مطلب و تعلیم
یکدیگر بوده هر دوی آنها حق باشند و اختلاف کلام بی استحکامی و ضعف و نقص اظهار میآورد و بجهت
اینکه بودن این صفات ناقصه در خدای کامل و مبرا از تغییر صورت امکان ندارد پس همین قسم
کلام الهام الهی نیز بودن چنین صفات محال است

نهایت ممکن است که کلام انجام کننده شر و مضر بوده که کلام الهام حقیقی در بانی است چنان
حقایق را بیان نماید که اسرار الهی بوده و از حیطه تصرف عقل انسانی دور و خارج باشد بنوعی که آدمی
با عقل ضعیف خود بمراتب عالی و درجات رفیع مطالب بیان ساخته خداوندی نتواند رسید زیرا که
علم و حکمت خالق بیشتر از علم آدمی می باشد که خاک را و کوه و نظر و وجودش از دیر روز است بلی معلوم
یقین است که چنان اسرار در الهام حقیقی می تواند بود زیرا که بیان خدا با موجودات نیز از چنان اسرار
مملو است که عقل آدمی آنها را درک نمیتواند نمود و هر چند می که انسان اقواء باطنی موجود است و علم
الذات در کار می بیند و همیشه آنهاست تفیض میکند و باز عقل باطنی آنها را درک نمی تواند نمود و
علامه بر این ممکن است که خدا تعالی در کتاب الهام خود نیز آنچنان صفات ذات پاک خود را اظهار
و بیان نماید که در هیچیک از موجودات مثل آن صفات نبوده بدون از تصرف عقل انسانی باشد
زیرا ممکن بل لازم است که در ذات پاک الهی چنان صفاتی باشد که مختص در خدا بوده و در هیچیک
از مخلوقات مثل آن نباشد تا خدا با آنها از تمامی موجودات امتیاز یافته و در انتهای کمال باشد
والا در میان خالق و مخلوق و عابد و معبود تفادستی نمی بود پس در این صورت کرایه ای جرات است
که ذات پاک بی پایان با تعالی را با عقل ناقص و قصیر خود بسجده از برای بے انتقاد لایدرک

میشمارند پس باید که الهام حقیقی باین حساس انصاف خواه مقوی و خواه ضعیف باشد موافقت نماید
چنانکه چیزی را که انصاف زشت و ناحق و بخدانا کوار و لایق بازخواست میفهماند الهام حقیقی هم آن را
بهمان قسم بفهماند آن چیزی که بنا بر انصاف نیک و بخدا خوش آئیده است الهام نیز آنرا بهمان طور بیان
کند و نمی تواند بود که کلام الهامی به بانی باریعت انصافی که خدا در قلب انسان برقرار کرده است نقیض
گوید اما میتواند بود بلکه ضرورت دارد که آنرا زیاده بفهماند و بکمیل رساند

شرط سوم آنکه چون خدا در انصاف قلب آدمی خود را عادل و مقدس بیان ساخته و
بنابر این دوست دارنده و اجر دهنده نیک و نیک کاران و خوار بیننده و بازخواست کننده بد
و بدکاران است پس الهام حقیقی باید که خدا را در همان صفات بیان سازد و چنانکه انصاف
بجهت تحصیل نیکی و پاک شدن و متحرک قلب آدمی است بهمان طریق نیز باید که الهام الهی منظور و مقصود
آدمی را باین مطلب عمده بکشد و در تحصیل آن متحرک آدمی گردد بر مرتبه که نه محض ظاهراً بلکه باطن
پاک شود چنانکه خدا پاک است

شرط چهارم اینکه چون خدا قدیم و مطلق و در ذات و صفات خود عاری و بری از
تبدیل و تغیر است پس لازم می آید که الهام حقیقی نیز او را چنان بیان سازد که خدا خود را با موجودات
بیان نموده است یعنی هنگامیکه با نظر تعقل بموجودات ملاحظه شود مفهوم میگردد که می بایست خدا
واحد و قدیم و قادر و عالم و حکیم و رحیم و خالق آسمان و زمین باشد همچنین نیز لازم است که الهام
حقیقی نیز خدا را باین سیاق بیان سازد

شرط پنجم آنست که در الهام حقیقی خلاف معنوی نباشد یعنی لازم است که در کتب الهام

نیز تقاضای یافتن خوشحالی حقیقی آشکار گردیده است پس اما میکه تقاضای مذکوره که خدا
 بطور محکمی در روح آدمی ثبت نموده رفع نشود آدمی خوشحال و سعادتمند نمی تواند شد و
 چنانکه مذکور گشت که هیچکس تقاضای روح خود را بالذات نفسانی و با قوت عقل خود سا^{کت}
 نمی تواند دست و حال آنکه خدا این تقاضا را محض از برای آن در روح نقش کرده است که رفع
 شود و آدمی با تقصواب کثرت آن خوشحالی جاودانی را تحصیل نماید پس باید که الهام الهی
 تقاضای مذکوره را رفع سازد زیرا که مدعای الهام الهی چنان که مذکور گشت بهیست که اینها را
 رفع کند پس اگر رفع نماید هر آینه مفایده خواهد بود لهذا کتاب هر یک از مذاهب که تقاضای روح
 آدمی را رفع نسازد همین دلیل است کافی که آن مذاهب از خدا نیست

شرط دوم این است که باید الهام حقیقی بشریعتی و انصافی که از خدا در قلب آدمی ثبت
 گشته است موافقت داشته باشد و انصاف آن قوه باطنی است که خدا آنرا در قلب هر کس بنحوی
 که هرگز محو نشود ثبت نموده است که آدمی با آن تشخیص یک و بد و ظلم و عدل و مقبول و نامقبول
 بخدا و سزاواری اجرو بازخواست را احساس نماید و هر چند که قوه انصاف بعجلت غیبت
 بدی و قوت نفس در اکثر اشخاص بسیار ضعیف بهرسانیده حتی در بعضی اشخاص کالعدم میباشد
 باز در تمام طوائف تشخیص یک از بد و ظلم از عدل و مقبول و نامقبول بخدا و سزاواری
 با جریا بازخواست بدیهه یافت میشود و در اکثر ملل تشخیص دادن انصاف مترطبات بقوت
 می افتد که دروغ گوئی و فریب و زنا و دزدی و قطاع الطریق و قتل را بد و ناپسندیده بازخواست
 سزاوار میدانند همچنین درستی و راستی و بی یاری و خوبی و مهربانی را نیک و لائق اجرت

و انصافش با دحالی می نماید که آن افکار و گفتار و رفتاری که با و لازم است بعمل نیاید و در حضور
 خدا کنه کار است و هر که از حال باطنی خود بی خبر و در اراده فریفتن خود نباشد باید که بتقصیر
 خود مقرر گردد پس معلوم و مشخص است که انسان از هر جهت با انواع و اقسام خطایا در حضور خدا مقصر
 و مدیون است درین حال لازم است که آدمی از مواخذة تقصیرات خود ربائی یافته و این خود را ادا سازد
 و الا با آن خوشحالی که محض در خداست نمی تواند رسید زیرا که مدیون و کنه کار چگونه بیورد کار خود
 تقرب می تواند جست ثالثاً اینکه علاوه بر تحصیل عفو کائنات روح آدمی به نیک و پاک گشتن نیز
 محتاج است یعنی بآدمی لازم است که روز بروز در کمال خوبی خود تیر و پاک تر گردیده بخدا تقرب بیابد
 زیرا تا این تقاضای روح آدمی رفع نگردد و باطن او پاک و مقدس نشود رضامندی خدای پاک
 مقدس نیز شامل حال او نخواهد گشت و ازین جهت که خوشحالی حقیقی آدمی وابسته این پاک و باطنی
 است پس در آن خوشحالی حقیقی را تحصیل نمیتواند نمود و این تقاضای ثلاثه روح انسان
 در ضمن آن تمنا و تقاضای عمده که عبارت از یافتن خوشحالی جاودانی است لازماً و وضعی یافت
 می شود و در تصویر مادی که انسان حقیقت را نیابد و در حضور خدا بری الذمّه نشود و بیایگی قلب خود
 نزد لذت آن خوشحالی جاودانی و حقیقی را که در خداست و بسنج ابد چشمی تمناهای پاک و رفیع
 ساختن تقاضای مذکوره از قرار یک معلوم است در میان بت پرستان هم متداول است
 چنانکه آنها نیز خود را محتاج حقیقت میدانند و بنا بر زعم خودشان گویا همیشه طالب آنند و قربا
 آنها برهانی است قاطع که میخواهند که بواسطه آنها عفو تحصیل کنند و قسام ریاوندان ایشان
 این مدعاست که تقاضای پاک گشتن با آنها معلوم است و از همینها واضح است که بت پرستان

دارد و در آن پان ساخته است بخدای کریمی که چنین بخشش عظیمی که سرآمد همه عطایاست
بأن نموده ابد الابد شکر و حمد باد

اما چون مذاهب عالم باق سام است و هر طائفه مذہب خود را حق میدانند پس در مصیبت
امکان ندارد که تمامی آنها حق بوده و از خدا باشند بلکه محض یکی از آنها حق و از خداست پس در این
حال سوال لازم می آید که آیا علامات معتبره طیفیه مقرره خدا ایتعالی کدام است فاما الجواب
یافتن علامت الهام حقیقی و طریقی که خدا داده و نهاده است اشکالی ندارد زیرا در حالتی که بتقاضای
روح آدمی و بجزایری مطلوب انصاف انسانی و بطریق صفات خدائی که خود را در موجودات
ساخته اگر باینها رجوع و ملاحظه شود آن علامات را بزودی میتوان یافت یعنی چون اقدیم و قدیم
او معتر از تغییر و تبدیل است پس بنا برین بطریقیکه خدا و آفرینش موجودات محافظت عالم و
در قلب آدمی خود را ظاهر و هویدا ساخته است باید که در کلام خود نیز خود را بهما بطریق ظاهر و پیا
سازد پس الهام حقیقی را باین شرط و بیجگانه آتی می توان شناخت

شرط اول آنست که الهام حقیقی تقاضای روح انسانی را که یافتن خوشحالی جاودانی است
رفع سازد و این تقاضای روح بچند قسم منقسم میشود اول اینکه آدمی بدین حقیقت درباره
خود و خدا محتاج است یعنی بآدمی لازم است که خبر معتبره در خصوص صفات خدا بداند و از ارادت
احکام خدا و از مطالب آفرینش خود خبردار باشد و از تحصیل چاره انجام آن آگاه زیرا اگر چنانچه آدمی
مطالب خبردار نباشد آنها را نداند بخوشحالی حقیقی چگونه می تواند رسید ثانیاً اینکه انسان بحد
عفوکنایان و تقصیرات خود محتاج است زیرا که انسان در خود می باید که در حضور پروردگار خود مقصراست

علمای یونان نیز که عمده ترین مبت پرستان اند بسود فهم و قلت عقل و کمی در آنکه خودشان
 اقرار و اعتراف نموده اند و واضح است که آدمی تا از مطالب مذکوره خبردار نشود اراده خدا
 را نمیتواند بجا آورد و مادامیکه اراده خداوندی را بجا نیاورده رضا مندی خدا با او شامل نمیکرد
 و آدمی که رضا مندی خدا شامل حال او نشده است بجه طریق خوشحالی حقیقی را خواهد یافت پس از
 برای رفع تقاضای روح آدمی که یافتن خوشحالی ابدی است لازم است که خدا اراده خود را که
 باره آن انسان دارد با سببها نیکه رسیدن مطلب آن باشد بطریقی که آدمی تواند فهمید بیان سازد
 و شک نیست که خدا یتعالی طلبت جاودانی را در قلب هر بشری محض از برای این ثبت و نقش
 کرده است که آن همان خوشحالی مطلوب برسد و چون ثابت کردید که آدمی بآلهام ربانی
 بخوشحالی حقیقی نمیتواند رسید پس بنا بر این آلهام الهی بآدمی بالضرورة لازم است فلهمذا کسیکه چنان
 گمان برد که آلهام لازم نیست و آدمی محض برهنه ای عقل خود خدا و اراده او را می تواند شناخت و
 آن طریق را می تواند یافت که بآن رضا مندی خدا را بخود شامل سازد و خوشحالی حقیقی و جاودا
 را بجهت روح خود حاصل نماید چنین کسی خیال باطل و فکر عبث نموده و در طریق ضلالت است حتی آن
 را نیز فراموش کرده که قبل از او الی الآن کسان بسیار در دریای بی پایان چنین فکر با غوطه خورده
 و هیچیک از آنها کو هر مراد بکف نیاورده است زیرا که روشنائی بی فروغ و تجلی ظلمت اند و عقل
 هرگز آدمی را بس منزل مقصود نمی تواند رسانید بلکه آن محض نور افتاب کلام الهی یا آنجا
 می تواند رسید و چنین آلهام مخصوصه که آن بوستان آن آبخیز را می تواند فهمید و اموات
 که عقل در درک آنها عاجز است خدا با آدمی مرحمت و عنایت فرموده و اراده خود را که در باره آدمی

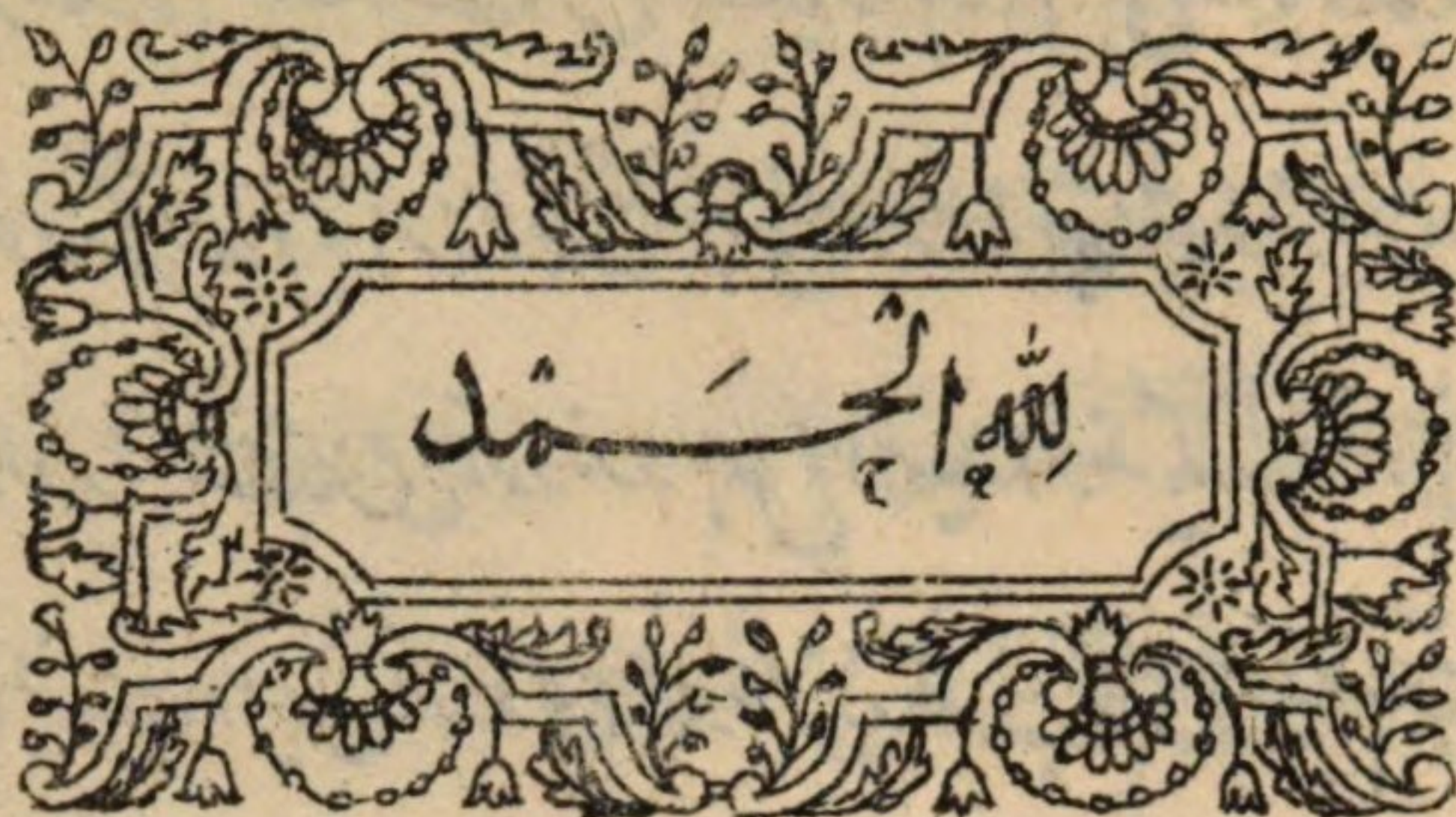
پس از دانستن اینها می تواند حالی شد که خالق دنیا آدم می بایست که خدای عادل و مقتدر
 و دوست دارنده و اجر دهنده نیککاران و خوار بیننده و باز خواست کننده بدکاران باشد تا
 ما می که انسان از کتاب الهام الهی بهره و نصیبی نگرفت است خالق را از آثار مخلوقات پیش
 از این نمی تواند شناخت و اگر چه خدا را در اوصاف مسطور به بداند باز درین علم قلیل بمرتبه
 یقین کلی نتواند رسید چنانکه شاهد کافی این مطلب طائفه بت پستان اند که بهمه آن عقل و فراست
 و علم و کیاست که اکثر ایشان در اوقات سالفه تحصیل کرده بودند تا اکنون در طور عبادت خودشان
 باقی و از قید بت پرستی نرهمیده بآن مرتبه ایمان هم نتوانستند رسید که خدا را بالیقین واحد
 و قدیم و قادر و علیم و حکیم و رحیم و عادل و مقدس و خالق آسمان و زمین دانند مخفی نمایند چنان
 نیست که بشر آدمی در کت و دهنده او محض عقل باشد و بس بلکه نفس نیز دارد و در هر دو نفس بمرتبه
 در اوقات یافته اند که در اکثر اوقات دید بصیرتش را ناپیدا ساخته باو غالب می شوند و باین
 علت بآدمی ممکن نیست در هیچ وقت امکان نداشته که باستقواب عقل خود و بس تمام آن
 درجه خدا شناسی مذکوره برسد و نیز ممکن نیست که آن از پیش خود آن توانائی را
 تحصیل نماید که هم نفس را مغلوب سازد و هم هر چیزی را که نیک و مفید و ناسته بعمل آورد و اگر
 چنین تصور نمایم که آن با عقل خود در معرفت الهیه براتب مذکوره رسیده باشد باز با اینها تقاضای
 روح ابدی خود را رفع نمی تواند نمود زیرا که آدمی بعقل خود در باب اوصاف مذکوره خدا یقین کلی
 نمی تواند حاصل کرد و معنی نفس از خود نمی تواند یافت که اراده خدا در باره بشخصیت و احکام او
 چه خواهد بود و آن رضا مندی او را بچه طریق تحصیل نماید چنانکه در خصوص این مطالب

جمع نمودن و در حضور مردم طلب جاه و دست و عزت کردن بلکه انسان بجهت تعبد و سعادت دائمی
مخلوق گشته و از برای همین باید مادامیکه درین عالم است مستقد و مهیا گردد پس امر نخست و
عظیم ترکاری که بهر کس واجب است اینست که باین مطلب سد و مادامیکه خدا را نیافته و شناخته
آرام نگیرد و اما کسیکه این امر را ملاحظه نمی نماید و اوقات غریز کران بهای خود را محض و تحصیل
لذت و نیوی صریح از چنین شخص مستحق غضب خداست

اما خدای بی انتها و لایدرک و غیر مرئی را بچه طریق پیایم و بشناسیم آیا بقوت عقل و پس
حاشا که عقل بی ابتدا و انتها را بچه طور درکی کند و غیر مرئی را با تفکر بچه نوع مستصور سازد و حال آنکه
عقل محض اینگونه چیزها را فهمیده و تشخیص میدهد که بقوت حواس ظاهره بحیطه تصرف خود درمی آید
و عالم متصرفه عقل محض عالم مرئی است نه عالم غیر مرئی پس آدمی بواسطه عقل خود درباره
خدا فقط همان قدر میتواند فهمید که خدا ایتعالی بسبب باو عالم ذات غیر مرئی خود را پان نموده است
بنابر این انسان قادر است که از مخلوقات بخالق و از مصنوعات بصانع پی ببرد و ایجادش تن و برقرار
ماندن عالم آدمی را باین ظن میتواند کشید که خالق اوست و او از مخلوقات عالی و مختار و مطلق است
و از آن قدرتهایی که باعث حرکات موجودات و از آن استمداد هر جنس کنسی که در مخلوقات هویدا
است و از آفرینش هر شیئی بآلت خاصی که مخصوص بعمل مختصه خویش است از قبیل دیده جهت دیدن
و گوش برای شنیدن و قس علی هذا که در جمیع مخلوقات صورت این حال ظاهر و هویدا است خلاصه تمام
اینها آدمی پی تواند برد که خدا قادر و قدیم و علیم و حکیم و کریم است و چون انسان فرق نیک و بد
و تفاوت عدل و ظلم و مقبول و نامقبول خدا و علم از اجرد باز خواست و در قلب و عقل خود حس میتواند نمود

مرک ایشان را کثرت ایشان از طلا و نقره خودشان جدا میسازد و همان خزینه
 را که گمان می بردند بر آنها اعتماد داشتند که خوشحالی حقیقی را بر روح ایشان نخواهند داشت
 باید که در آن حال گذشته بی آن ابرقارحلت نمایند و بعضی در این امید هستند که آن خوشحالی را
 در علم و زیادتی آن خواهند یافت اما تا این علم علم انسانی است و ما می دانیم که انسان در دستان الهی
 ربانی بآن متعلم شده آن علم مانند عیش و عشرتهای مذکوره از دنیای فانی تحصیل گشته
 بر مبنای فانی گذشته است پس در مصیبت روح ابدی که طالب خوشحالی حقیقی و جاودانی است
 چگونه بچنان علمی ساکت میشود که محصولات فنا را قبول نماید و بعضی چنان تصور می نمایند که خوشحالی
 روح خود را در دست و نبرگی دنیوی خواهند یافت و بعضی در چیزهای دیگر بالجمله کسبی طریقی
 طالب یک خوشحالی می باشد با وجود آنکه هیچ یک از آنها آن خوشحالی مطلوب را که امیدواری
 ایشان نیست نخواهد یافت آیا ممکن است که روح ابدی آدمی از غذای فانی و جسمانی سیر
 گردد و این بیای بی ثبات که با همگی طر سها و احوال خود در گذشت آیامی شود که روح باقی آدمی را کثرت
 و خوشحال سازد پس آدمی دفع تقاضای روح خود را که یافتن خوشحالی جاودانی است در دنیا
 و اموال و عیش آن تحصیل نمی تواند کرد بلکه باید که رفع نمودن آنرا خارج از اینها بداند و در عالم روحا
 دور وجود حقیقی و بی زوال که خداست بگوید که آن را محض در او در شناختن او میتواند یافت و پس
 پس هر کس که در اراده رفع تقاضای روح خود و در صد و تحصیل خوشحالی حقیقی باشد با و لازم است
 که پیش از همه چیزها پیش از آن خوشحالی حقیقی را که خداست بیابد و رضامندی او را شامل خود سازد
 و اصل مطلب سبب فریض آدمی همین است و پس خوردن و آشامیدن و مال و دولت

قلبی خود ننماید باب معرفت الله بر او مفتوح نخواهد شد بنا بر این عدم معرفت نفس خود و بر تبه عیش
 عدم معرفت الله شده است که گمان بسیار الهام الهی را یا انکار میکنند و یا خواری ^{سینند}
 و سیکه در باره خود فکر کنند به آرزوهای تبلی خود مستوجه شود و بزودی در خواهد یافت که اصل
 همه آن آرزوها که او را بکست می آورند و بعمل و امید دارند یک آرزوست که مدعای همه
 اعمالش در انجام آنست و این آرزوی عمده که در قلب تمامی مردم حتی در صحرائ شینان
 نیز یافت می شود عبارت از تمنا و تقاضای قلب آدمی است که بنا بر آن خوشحالی جاودانی
 و پزدان را طالب است و تا انسان آنرا نیابد قلبش آرام نمیگیرد و بهیچ وجهی خود را در حالت
 نیکبختی نمی بیند و بهین علت است که هر کس بنا بر ظن خود زحمت کشیده سعی نماید که تقاضای
 قلب و روح خود را با انجام آورد و بهین طریق بخوشحالی مذکوره برسد بعضی چنان گمان می برند
 که این خوشحالی را در انواع و اقسام عیش و عشرتها خواهند یافت و بواسطت آنها
 تقاضای روح را رفع خواهند نمود پس بعیش و عشرت مشغول میشوند و تن بهیچ وجهی داده
 در آن افراط می نمایند و با وجود آنکه بحسب الامکان هواد هوسن جسمانی را بجا آورده اند
 لذات دنیوی بهره مند میگردند فاما آخر الامر بعوض آن که از برای جان و روح خود
 آرامی را پابند و تقاضای قلب است از دست می دهند اضطراب قلب خود را پیشتر میکنند و بجای
 خوشحالی جاوید که درت نفس حاصل نموده بیش از پیش مایوس میگردند و بعضی شمای
 خود را در بسیاری حیفه دنیا دانه خزینه بر بالای خزینه میگذارند و هر قدر که زیاده
 دارند علاوه بر آن می طلبند و در هیچوقت هیچ چیز متانغ نمی شوند آخر الامر کمند رسا



شکر و سپاس و ستایش بقیاس خدای واحد و قدیم و متقدس و عادل و رحیم
سزا است که بر تو ذات پاکش معتر از تغیر و جلال کبریایش شریک از تبدیل و بشیر
حقیقت و معرفت و منبع هدایت و رحمت است و عطا یاد کرامات پحد و عدا از مراحم بیکرانش
در جلوه ظهور و حق معرفت حقیقی در پناه پرده مکرش ستور و جویندگانی که رتبه این مرتبه
را برستی جویند و بر هر دانی که راه این منزل ابد رستی پویند بخشنده و عطا کننده است
و بعد مخفی نماید که بر عارفان علوم معرفت و ذوقی الشعور ان مراتب مکاشفت
ظاهر و هوید است که اول علمی که انسان را در و بستان وجود واجب و لازم است علم معرفت
خود است زیرا که آن کلید است که باب معرفت اله نیز بان مفتوح خواهد شد یعنی آن کسی که
بتقاضای روح خود توجه نموده و آنرا شناخته و هوس و خواش قلب خود را تغشیش نکرده
و ندانسته پس در شناختن احوال باطنی خود پیکانه و بمعرفت اله نیز آشنایان کرده است
و بجهت چنین کس باب معرفت الدبسته است و مادامیکه میل شناختن احوال باطنی و توجه با

بسم الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والصلاة والسلام على
سيدنا محمد
الذي هو خير الأنبياء
وأفضلهم
والصلاة والسلام على
آله الطيبين الطاهرين
الذين هم خير الأمم
وأفضلهم

کتاب

میزان الحق

حکمت

از مروارید هانی کو تراست و تمامی

مرغوبات را با و برابر توان کرد

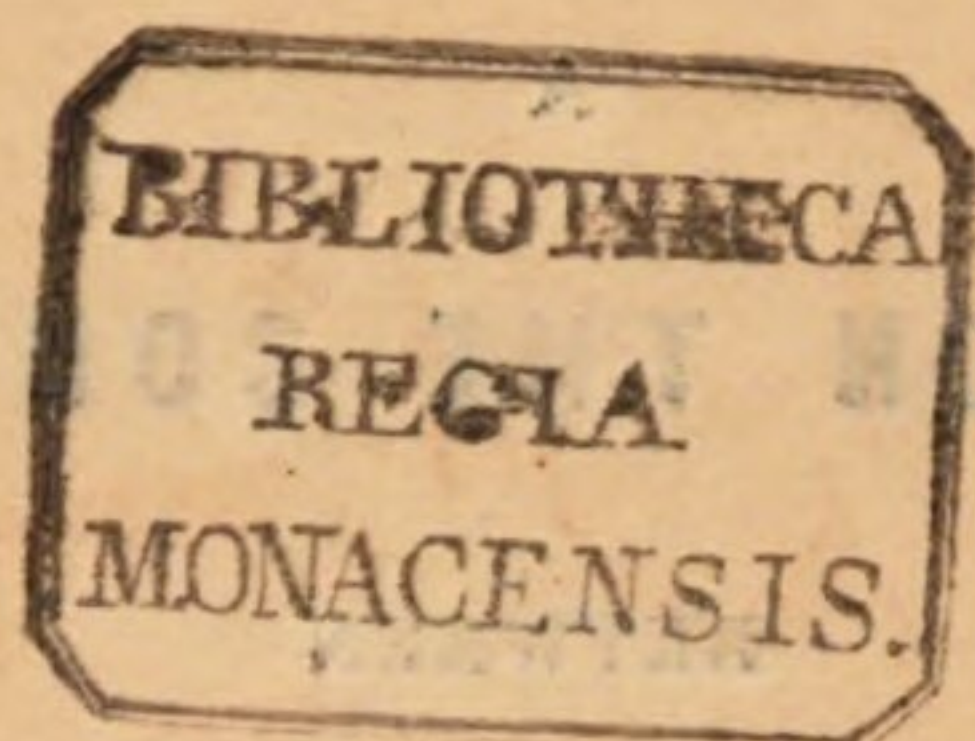
قول سلیمان

نوبت ثانیة تصحیح و تهذیب بدین مطبوع گردید

اکبر آباد

۱۲۹۸ هـ

000H-JU-7ASIM



Y289V087 05 3817A387

289087 05 3817A387

SAY 72

N. B. *The English Title page ought to be taken out of all those Copies, that are sent to Persia or to any other Muhammedan country.*

Y289V087 05 3817A387

Y289V087 05 3817A387

Y289V087 05 3817A387

Y289V087 05 3817A387

MIZAN-UL-HUQQ.

A
TREATISE ON THE CONTROVERSY
BETWEEN
Christians and Muhammedans.

BY THE
REV. C. G. PFANDER.

THIRD AND IMPROVED EDITION.

AGRA:
SECUNDRA ORPHAN PRESS.

1849.

1841

1841

1841

1841

1841

1841

1841

1841

1841

1841

Pfander

Ar. or. 3812
Pers.

کتاب

میزان الحق

مطبعة اکبر آباد

۱۸۴۹ عیسوی

Pfander, C. G.

Mizan-ul-Huqq A treatise on the controversy between Christians and
Muhammedans

Agra 1849

A.or. 3812

urn:nbn:de:bvb:12-bsb10250714-6